

شاه عباس مجموعه

اسناد و مکاتبات تاریخی همراه بایادداشت‌های تفصیلی

جلد سوم

به اهتمام
دکتر عبدالحسین نوائی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

« ۲۶۹ »



تاریخ و جغرافیای ایران

« ۷۹ »

شاه عباس

جلد سوم

۱	۰۱۰
۵	۴۹

برای آنکه در تاریخ و جغرافیای تاریخی ایران تحقیقی جامع و کامل و دقیق انجام بگیر و نخستین کار آن است که مآخذ و مدارک مهم و معتبر و دسترس محققان واقع شود .

بسیاری از این آثار که در ادوار مختلف به زبان فارسی تألیف شده هنوز به چاپ نرسیده و چاپ بعضی دیگر با دقتی شایسته انجام نگرفته است اما کتابها و رسالاتی که به زبانهای دیگر نوشته شده نیز فراوان است و البته هر پژوهنده ای نمی تواند با چندین زبان بیگانه آشنائی داشته باشد . برای رفع این مشکل بنیاد فرهنگ ایران می کوشد کتابهای فارسی را که از این جهت ارزش و اهمیت دارد و نسخه های خطی آنها از دسترس علاقه مندان دور است منتشر کند و کتابها و رسالاتی را که به زبانی دیگر تألیف یافته است به فارسی درآورد و انتشار دهد .

پرویز نائل خانلری
دیرکل بنیاد فرهنگ ایران

سید علی حسینی

منابع تاریخ و جغرافیای ایران
« ۷۹ »

شاه عباس مجموعه

اسناد و مکاتبات تاریخی همراه بایادداشت‌های تفصیلی

جلد سوم

به اهتمام
دکتر عبدالحسین نوائی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

« ۲۶۹ »

از این کتاب

۱۲۰۰ نسخه در سال ۲۵۳۷ ~~میلادی~~ در چاپخانه حیدری

چاپ شد

فهرست مندرجات

پیشگفتار	یازده
سلطان احمد اول پادشاه عثمانی	۱-۸
شاه عباس و سلطان احمد	۸-۲۲
نامه سنان پاشا به شاه عباس	۲۳-۲۵
ترجمه (به اختصار)	۲۶-۲۷
نامه سلطان احمد به خان قرم (کریمه)	۲۸-۳۲
ترجمه (به اختصار)	۳۳-۳۵
نامه قائم مقام مراد پاشا قوبوچی به شاه عباس	۳۶-۴۷
ترجمه (به اختصار)	۴۸-۵۲
نامه مراد پاشا صدراعظم به شاه عباس	۵۳-۵۸
ترجمه (به اختصار)	۵۹-۶۱
نامه مراد پاشا صدراعظم به شاه عباس	۶۲-۶۵
ترجمه (به اختصار)	۶۶
نامه مراد پاشا صدراعظم به الله ویردی خان	۶۷-۶۹
ترجمه (به اختصار)	۷۰-۷۱
نامه سلطان احمد پادشاه عثمانی به شاه عباس	۷۲-۷۷
ترجمه (به اختصار)	۷۸-۷۹
نامه شاه عباس به سلطان احمد	۸۰-۸۹
صلح نامه که مرحوم قاضی خان نوشته	۹۰-۹۱
نامه شاه عباس به سلطان احمد	۹۲-۹۷
نامه سلطان احمد خان به شاه عباس	۹۸-۱۰۶
ترجمه (به اختصار)	۱۰۷-۱۰۹
نامه شاه عباس به سلطان احمد	۱۱۰-۱۱۵
نامه صدراعظم عثمانی به شاه عباس	۱۱۶-۱۱۹

۱۲۰-۱۲۱	ترجمه (به اختصار)
۱۲۲-۱۳۸	روابط شاه عباس با جانشینان سلطان احمد
۱۳۹-۱۴۳	نامه سلطان مصطفی خان هنگام سلطنت مجددش به شاه عباس
۱۴۴-۱۵۲	نامه سلطان مصطفی خان پادشاه عثمانی به شاه عباس
۱۵۳-۱۵۴	ترجمه (به اختصار)
۱۵۵-۱۵۷	نامه شاه عباس به وزیراعظم سلطان مصطفی
۱۵۸-۱۶۱	نامه شاه عباس به سلطان مصطفی
۱۶۱-۱۶۵	سلطان عثمان خان پادشاه عثمانی
۱۶۶-۱۷۶	نامه سلطان عثمان خان به شاه عباس
۱۷۷-۱۷۹	ترجمه (به اختصار)
۱۸۰-۱۸۲	نامه‌ای دیگر
۱۸۳	ترجمه (به اختصار)
۱۸۴-۱۸۹	نامه سلطان عثمان خان به شاه عباس
۱۹۰-۱۹۲	ترجمه (به اختصار)
۱۹۳-۱۹۶	نامه علی پاشا وزیر اعظم به شاه عباس
۱۹۷-۱۹۸	ترجمه (به اختصار)
۱۹۹-۲۰۳	نامه صدر اعظم علی پاشا به شاه عباس
۲۰۴-۲۰۵	ترجمه (به اختصار)
۲۰۶-۲۰۹	نامه سلطان عثمان خان ثانی به شاه عباس
۲۱۰	ترجمه (به اختصار)
۲۱۱-۲۱۶	نامه شاه عباس به سلطان عثمان
۲۱۷-۲۲۲	نامه شاه عباس به سلطان عثمان
۲۲۳-۲۳۶	مکاتبات شاه عباس و اروپاییان
۲۳۷-۲۳۸	فرمان شاه عباس به آنتونیو شرلی
۲۳۹	فرمانی دیگر
۲۴۰-۲۴۱	نامه سر آنتونیو شرلی به شاه عباس
۲۴۲-۲۴۳	جواب
۲۴۴	فرمان شاه عباس در باب رابرت شرلی
۲۴۵-۲۴۶	ترجمه نامه پادشاه انگلیس به شاه عباس
۲۴۷-۲۵۳	روابط ایران با هلند

۲۵۴-۲۵۶	نامه شاه عباس به پادشاه هلند
۲۵۷-۲۶۲	روابط ایران با دولت پرتغال و اسپانیا
۲۶۳-۲۶۶	نامه شاه عباس به فیلیپ سوم
۲۶۷-۲۷۰	نامه شاه عباس به پاپ کلمان هشتم
۲۷۱-۲۷۵	نامه پاپ به شاه عباس
۲۷۶-۲۷۷	جواب
۲۷۸-۲۷۹	نامه شاه عباس به پاپ پل پنجم
۲۸۰	جواب
۲۸۱-۲۸۳	نامه بوریس گودونوف تزار روسیه به رودلف دوم امپراتور آلمان (در باب ایران)
۲۸۴	فرمان شاه عباس به میرزا محمد وزیر اصفهان (در باب کشیشان اروپائی)
۲۸۵	فرمان دیگر
۲۸۶-۲۸۷	فرمان شاه عباس به شاه نظر خان توکلی (در باب کشیشان اروپائی)
۲۸۸-۲۸۹	فرمان شاه عباس درباره ساختن کلیسای جلفا
۲۹۰-۲۹۱	فرمان شاه عباس در باره ارامنه جلفا
۲۹۲	فرمان دیگر در باب واگذاری زمین برای ارامنه
۲۹۳	مکاتبات شاه عباس با سلاطین هلند
۲۹۵-۳۱۵	روابط پادشاهان گورکانی هند با سلاطین صفوی
۳۱۶-۳۲۰	جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند
۳۲۰-۳۲۳	نورالدین محمد جهانگیر
۳۲۳-۳۳۰	شاه جهان
۳۳۱-۳۴۳	نامه شاه عباس به جلال الدین محمد اکبر شاه
۳۴۴-۳۴۸	نامه اکبر شاه به عبدالله خان اوزبک
۳۴۹-۳۵۶	نامه جلال الدین اکبر به شاه عباس
۳۵۷-۳۶۸	جواب
۳۶۹-۳۷۲	نامه شاه عباس به جلال الدین اکبر
۳۷۳-۳۷۴	نامه شاه عباس به نورمحل ملکه هند
۳۷۵-۳۸۰	نامه شاهزاده دانیال به شاه عباس

۳۸۱-۳۸۵	جواب
۳۸۶-۳۹۰	نامه شاه عباس به شاه سلیم در ایام شاهزادگی مشارالیه
۳۹۱-۳۹۳	نامه شاه عباس به شاه سلیم (جهانگیر)
۳۹۴-۳۹۵	نامه شاه عباس به شاه سلیم
۳۹۶-۳۹۷	نامه دیگر (در باب ملوک دکن)
۳۹۸-۳۹۹	نامه دیگر
۴۰۰-۴۰۱	» »
۴۰۲-۴۰۳	» »
۴۰۴-۴۰۶	» »
۴۰۷-۴۱۰	» »
۴۱۰-۴۱۳	» »
۴۱۴-۴۱۵	» »
۴۱۷	» »
۴۱۸-۴۲۰	نامه شاه عباس به شاه سلیم (جهانگیر) (در باب فتح قندهار)
۴۲۱-۴۲۳	جواب
۴۲۴-۴۲۵	نامه شاه عباس به شاه سلیم (در باب قندهار)
۴۲۶-۴۲۷	نامه سلیم (جهانگیر) به شاه عباس
۴۲۸-۴۳۱	جواب
۴۳۲-۴۳۷	نامه شاه عباس به شاه سلیم (جهانگیر) (در باب فتح بغداد)
۴۳۸-۴۴۰	نامه شاهزاده خرم (شاه جهان) به شاه عباس
۴۴۱-۴۴۳	جواب
۴۴۴-۴۴۶	نامه دیگر شاهزاده خرم به شاه عباس
۴۴۷-۴۴۸	جواب

پیشگفتار

کتابی که اینک به صورت حاضر تقدیم اهل نظر می گردد مشتمل است بر آخرین اسناد و مدارک سیاسی و دیپلماتیک که در فاصلهٔ چهل و دو سال سلطنت پرحادثه و افتخار آفرین شاه عباس کبیر با ممالک بزرگ آسیا و اروپا مبادله شده است.

شاه عباس اول یکی از بزرگترین سلاطین ایران است. مردی است که قدرت شمشیر را با ظرافت تدبیر درهم آمیخته است و به نیروی شمشیر و تدبیر توانسته است که کشور ایران را به صورت یکی از قطبهای سیاسی روز درآورد. هنگامی که وی بر تخت نشست یا بهتر بگوییم وقتی که با ظرافتی آمیخته به زور و قهر زمام امور کشور را از دستهای ناتوان و بی کفایت پدر بیرون آورد، ایران در بحرانی ترین لحظات خویش به سر می برد. به نحوی که حکومت خاندان صفوی تنها در ایران مرکزی وجود داشت و پادشاه صفوی سلطان اصفهان و شهرهای مرکزی یا به اصطلاح عراق بود و فارس و خوزستان و کرمان. زیرا ترکان عثمانی تمامی ایالات غربی و شمال غربی ایران را از آذربایجان و گرجستان و ارمنستان (ایروان) و کردستان و لرستان تصاحب کرده و همه جا قلعه های نظامی ساخته بودند و حتی در نهاوند نیز قلعه ای متین برآورده و در تبریز نیز دژی محکم بنا نهاده بودند و به حکم بیست سال تسلط، تبریز و دیگر بلاد غربی ایران را ملک مسلم خویش می دانستند. در گیلان، خان احمد خان بساط سلطنتی به استقلال فراهم آورده بود. در خراسان، اوزبکان غارتگر هر چند صباحی به تاخت و تاز می پرداختند و حتی شهر هرات را در هنگام جلوس شاه عباس در محاصره گرفته بودند. در داخل کشور نیز سران طوایف قزلباش به جان یکدیگر افتاده بودند و اطاعتی از پادشاه صفوی نداشتند. حتی یک بار در حرم شاه ریخته و خیر النساء خانم (یا فخر النساء خانم) زن شاه محمد خدا بنده پادشاه صفوی یعنی مادر شاه عباس را خفه کرده و بر ماسد پیر او نیز رحم نیاورده وی را نیز کشته بودند.

شاه عباس به نیروی شمشیر و کفایت اندیشه توانست بر همهٔ این مشکلات فائق آید و سرسرکشان زیر چنگ آورد. وی عثمانیان را اذسزمینهای ایران بیرون راند و اوزبکان را درهم شکست و خان احمدخان حيله گر را از گیلان بیرون کرد و سرزمین گیلان را به دیگر ایالات ایران پیوند داد و حکام لرستان را که حکومتی پانصد ساله داشتند برانداخت.

اما با این همه، شهریار صفوی می‌دانست که تنها با شمشیر نمی‌تواند آب رفته به جوی بازآرد و دشمنان را سرکوبی کند. وی به خوبی می‌دانست که دوام و رونق حکومتها، پس از تهیهٔ آرامش، به روابط سیاسی و بازرگانی مطلوب با کشورهای مجاور و غیرمجاور است. از این رو نه تنها برای پیشبرد مقاصد سیاسی و نظامی خویش، در مقابل دشمنان سرسختی چون ترکان عثمانی و اوزبکان، با کشورهای اروپائی مثل فرانسه و انگلستان و نیز آلمان و روسیه و اطیش روابط سیاسی برقرار کرد بلکه در طریق تحکیم روابط بازرگانی با این کشورها بسیار کوشید. شمار فراوان سفرای وی به انگلستان و روسیه و ایتالیا و آلمان و هلند و اسپانیا و واتیکان و هندوستان و دکن نمودار فعالیت شدید سیاسی وی می‌باشد. وی از هیچ فرصتی برای مکاتبه و فرستادن پیغام های دوستانه و سیاسی برای زمامداران کشور های اروپائی و آسیائی (هند) نمی‌گذشت و نه تنها بزرگان دربار صفوی را مثل یادگار سلطان روملو و یادگار علی سلطان طالش و زینل بیک شاملو و نقدعلی بیک و حسینعلی بیک بیات را به سفارت می‌فرستاد، بلکه از وجود اروپائیان در دربار خویش نیز استفاده می‌کرد و آنان را که به زبان و اندیشهٔ اروپائیان آشنا بودند از جانب خویش به سفارت می‌فرستاد. کما این که نخست آنتونی شرلی و سپس برادرش رابرت شرلی را به اروپا فرستاد و فانیان هاسلت نقاش هلندی را که چند سال در دربار صفوی بود به همراهی موسی بیک به عنوان سفارت به هلند گسیل داشت. و برای تبلیغ نظریات سیاسی و دیپلماتیک و تجاری خویش حتی خواجه صفر مسیحی جلفایی پسر خواجه یادگار را به اروپا می‌فرستاد و در مورد حفظ روابط دوستانه و سیاسی با هند نیز از وجود کسانی چون محمد حسین چلبی و خواجه باقی گرک یراق و خواجه برجعلی نخجوانی و دیگران سود می‌جست.

بحث در بارهٔ محتوای نامه های وی زمانی درازتر و وقتی بیشتر می‌خواهد. چه در این کتاب نظر من بر آن بود. که این اسناد مبادله شده را يك جا جمع آورم و علت این مکاتبات را بیان کنم نه آن که به محتوای این نامه‌ها

بپردازم. با این همه از ذکر این نکته ناگزیرم که با اندک دقتی می‌توان دریافت که نیاکان ارجمند ما تا چه اندازه با دقت و ظرافت این نامه‌های سیاسی را تهیه کرده و چگونه در زیر پوشش تعارفات دیپلوماتیک همه منظورات خویش را برای حفظ این آب و خاک و منافع مردم آن بیان داشته‌اند. درست است که نثر دوره صفوی سنگین و مفصل و مغلق و پرطمطراق و مطمئن ولی کم مایه و اندک معنی است ولی در مکاتبات سیاسی، منشیان آن زمان با همین عبارت پردازیهای ظاهراً خشک و بی‌ارزش توانسته‌اند مقاصد سیاسی مخدومین زیرک و نکته سنج خویش را به رقیبان و حریفان سیاسی برسانند و بفهمانند. تا آن‌جا که گاهی برای من این اندیشه پیش آمده که شاید این مغلق نویسی و عبارت پردازیهای ظاهراً نادلپسند به حکم ضرورت در نامه‌های سیاسی شروع شده و از آن‌جا به نثرهای ادبی راه یافته و به عبارت دیگر نخست منشیان دربار صفوی این گونه نویسندگی را آغاز کرده‌اند و آنگاه ادبای آن روزگار از این طرز تحریر متأثر شده‌اند. در حال می‌دانیم که در نوشته‌های سیاسی انتخاب کلمات و طرز جمله بندی و نحوه ادای مقصود بسیار مهم است و به همین جهت است که قائم مقام ثانی میرزا ابوالقاسم فراهانی در نامه خود به میرزا محمد علی آشتیانی بدو توصیه می‌کند که از «زور میرزائی» در تنظیم قرارداد با دولت عثمانی استفاده کند^۱.

بدین گونه بود که کشور ایران در آن روزگار به قدرت و ثروت در سراسر جهان شناخته گردید و شاه عباس کبیر، به جای کشوری شکست خورده که از دست پدر خویش تحویل گرفته بود، کشوری نیرومند و توانگر بر جای گذاشت گسترده از قندهار تا بغداد و از گرجستان تا بحرین و هرمز در خلیج فارس. یعنی شاه عباس نه تنها سرزمینهای را که دشمنان ایران در زمان پدرش گرفته بودند از دست آنان بیرون کشید بلکه بر سرزمینهایی هم که در زمان سلطنت اجدادش شاه اسماعیل و شاه طهماسب از ایران جدا شده بود (مثل بغداد و هرمز) جنگ انداخت و سرانجام قندهار را نیز از دست گورکانیان هند به درآورد.

۱- عین عبارت قائم مقام به میرزا محمد علی آشتیانی متخلص به مایل چنین است : «... تا این حد هم اذن و اجازت می‌دهیم که الفاظ مبهمه و فقرات ذو احتمالین در فصلی که موقع ذکر این مطلب است به زور میرزائی و قوه انشائی بگنجاند که راه سخن برای ما باقی بماند و این تصرف و تسلطی که حالا داریم سلب نشود...»
برای اطلاع از تمامی نامه رجوع شود به مجله یادگار سال ۲ ش ۶ ص ۷۳

* * *

باز هم خداوند بزرگ را سپاس می‌گویم که توفیق فراوان عطا فرمود و توانایی بخشید که توانستم این کتاب یعنی جلد سوم تاریخ شاه عباس را همراه با اسناد و نامه‌های سیاسی تقدیم آستان اهل نظر نمایم و این ششمین دفتر است از مجموعه کتبی که بر اساس اسناد و مدارک سیاسی دست اول توفیق تهیه و انتشار آن به دست آمده است. من این جمله را در مقدمه مجلدات پیشین به اشارت گفته‌ام. ولی چون هر يك از این مجلدات می‌تواند دفتری مستقل باشد، لازم به یادآوری مجدد می‌دانم که نخستین دفتر این مجموعه در سال ۲۵۲۱ شاهنشاهی (۱۳۴۱ شمسی) انتشار یافت و آن متضمن بود بر اسناد و مدارک سیاسی ایران از تیمور تا شاه اسمعیل (من جمله اسناد مربوط به جلال‌یریان و آل کرت و شروان‌شاهان و قره قوینلویان و آق قوینلویان) و به عبارت دیگر نظری به اوضاع و احوال سیاسی و سرگذشت کشور ایران از نیمه دوم قرن هشتم هجری تا چند ساله اول قرن دهم هجری، این کتاب از طرف بنگاه نشر و ترجمه کتاب انتشار یافت. دومین دفتر مستقلا به شاه اسماعیل صفوی بنیانگذار دولت صفوی و پایه‌گذار مذهب تشیع (به سبک صفوی) در ایران اختصاص یافت و در بهمن ماه سال ۲۵۲۷ شاهنشاهی (۱۳۴۷ شمسی) از طرف بنیاد فرهنگ طبع و منتشر شد. دفتر سوم در اردی بهشت سال ۲۵۳۰ (۱۳۵۰ شمسی) به زیور طبع و نشر آراسته گشت و آن کتابی بود کلا در تاریخ شاه طهماسب اول صفوی و اسناد و مدارک مربوط بدان پادشاه با مقدمه‌ای درباره این پادشاه که هنوز حقیق به درستی ادا نشده و بلکه ناشناخته مانده است. دفتر چهارم در سال ۲۵۳۲ (۱۳۵۲ شمسی) منتشر شد شامل شرح زندگانی و اسناد و مدارک سیاسی مربوط به شاه محمد خدا بنده پسر شاه عباس و حوادث سالهای نخست شاه عباس کبیر و روابط او با ترکان عثمانی تا هنگام عقد قرارداد ۹۹۸ هجری با عثمانیان و همچنین روابط وی با اوزبکان. دفتر پنجم نیز شرح حوادث مهم روزگار شاه عباس بود با ترکان عثمانی تا زمان سلطنت سلطان احمد همراه با اسناد و مدارک سیاسی این دفتر در سال ۲۵۳۳ (۱۳۵۳ شمسی) منتشر گردید و اینک دفتر ششم در شرح روابط شاه عباس کبیر با دولت عثمانی در زمان سلطان احمد خان و سلطان عثمان خان و سلطان مصطفی خان و یکی دو سال اول پادشاهی سلطان مراد خان چهارم و همچنین روابط شاه عباس با ممالک اروپائی و آسیائی و بدین دفتر اسناد و مدارک سیاسی مربوط به شاه عباس کبیر پایان می‌پذیرد.

می‌خواستم که سخن را به همین جا پایان دهم و دفتر از گفتار پریشان بشویم، اما دوستان و سرورانی که همواره به من عنایت دارند از من خواستند که این مجموعه اسناد و مکاتبات را در نیمه راه نگذارم و به پایان دوره صفویه برسانم. من نیز ترك كام خود گرفتم تا بر آید كام دوست. با این که خاطری آشفته داشتم و امر آنان را بردل و دیده نهادم و این کار را تا پایان دوره افشاریه به اتمام رساندم، تا کی شاهد مقصود طبع و نشر از پرده رخ نماید. با این همه، از پیشگاه ارباب فضل و هنر آرزو دارم که در حقارت این کتاب ننگرند و بلکه به بزرگی و بزرگواری خود رهرو ازپای افتاده‌ای را از خاک برگیرند و به چشم کرم و عنایت نگرند. زیرا من در بازار تحقیق و رسته‌گوهریان دانش و ادب به دریوزه آمده‌ام نه به تجارت و خود به خوبی می‌دانم که زیره به کرمان و خرما به هجر برده‌ام ولی این را نیز می‌دانم که:

ران ملخی نزد سلیمان بردن عیب است ولیکن هنر است از موری
در پایان این مقدمه عرض تشکری دارم و تقاضای پوزشی.

عرض تشکر دارم به حضور جناب آقای دکتر پرویز خانلری که اجازه دادند این کتاب نیز در جمله انتشارات بنیاد فرهنگ به چاپ برسد. این لطف و محبت ایشان بر من بسیار قدیم است. زیرا صرف نظر از نخستین دفتر این مجموعه که در بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ شده بقیه دفاتر به لطف و محبت و عنایت ایشان در بنیاد فرهنگ زیور طبع و انتشار یافته است و دوش من زیر بار منت اوست. از خداوند توفیق وی را در راه ارزنده‌ای که در پیش دارد آرزومی کنم و از ادای تشکر بیشتر درمی‌گذرم. زیرا کلماتی برای این منظور نمی‌یابم تا بتواند آن چنان که باید مبین صدق و صفای من در اظهار سپاس از وی باشد. بسیار زبونیها بر خویش روا دارد درویش که بازارش با محتشمی باشد و همچنین از دوست دانشمند معزز آقای علی اکبر سعیدی سیرجانی که همیشه از محبت و لطفشان برخوردار بوده‌ام نیز از دوست دانشمند دیگر آقای محمود غروی که نامه‌های ترکی این دفتر را به فارسی ترجمه کردند و ازین بابت مدیون محبت و لطف ایشان بوده و هستم.

اما پوزش من از همه خوانندگان ارجمند است به مناسبت اغلاط فراوانی که درین مجموعه روی داده است و هر چند می‌دانم هیچ عذری پسندیده نیست. ولی با استظهار به عنایت اهل نظر، این نکته را به خاطر خطیر آنان می‌آورم که این کتاب در روزهای تکمیل و از لحاظ مطبعی تصحیح می‌شد که

دلم سخت افسرده و بلکه مرده بود و خاطر در نهایت پریشانی و آشفتگی .
 این‌جا، برای بسط این مقال مساعد نیست و به قول مولانا:
 شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر
 ولی مجمل‌اعراض می‌کنم که پس از عمری صداقت و صمیمیت در خدمت،
 به ناگزیر از کار در تهران دست شستم و به مأموریتی در خارج از زادگاه خویش
 رفتم و این دوری از تهران و رفتن‌ها و آمدن‌ها موجب شد که به علت شتابزدگی و
 کمی وقت نتوانم آن‌طور که باید و شاید به تصحیح کتاب برسم و در نتیجه
 اغلاطی چند در کتاب راه یابد. خوشبختانه بسیاری از این اغلاط از مقوله
 تبدیل حروف و علامات خطی مثل نقطه و «ویرگول» و غیره است به یکدیگر
 که آشنایان به کار کتاب آن‌را به خوبی تشخیص می‌دهند. کیست که نداند اگر
 در کتاب «شیخ» آمده همان کلمه «شیخ» است یا احاد همان اجناد است یا
 محاذیل همان «مخاذیل». از این رو ذکر این گونه اغلاط را زائد دانستم و اغلاط
 مربوط به اعلام و اماکن را هم در فهرست تصحیح کردم و لذا بسنده کردم در
 غلط نامه به اغلاطی که در نتیجه سهو و خطای من پیدا شده و اگر تقصیری
 است نه بر مطبعه یا عزیزان مسئول غلط‌گیری در بنیاد فرهنگ بلکه بر من است
 شخصاً و ازین بابت از همه بزرگانی که بدین صفحات درمی‌ننگرند پوزش
 می‌طلبم و تقاضا می‌کنم قبل از توجه به کتاب این اغلاط را تصحیح فرمایند و
 از لغزش‌هایی که روی داده و من پوزش خواسته‌ام و لغزش‌های دیگری که خود
 می‌یابند کرمیانه درگذرند و قول خداوند تبارک و تعالی را به کار بندند که
 می‌فرماید اذا مروا باللغو مروا کراماً .

عبدالحسین نوائی

تهران نهم اردی بهشت ۲۵۳۷ شاهنشاهی

لطفاً پیش از توجه به مطالب کتاب نادرستی‌هایی را که در چاپ صورت گرفته بدین ترتیب اصلاح فرمائید :

نادرست	درست	نادرست	درست
۴	۷	ایران	ایروان
۳۰	۶	قزلباش	قزلباش
۳۱	۲۳	تاتاز	تاتار
۳۹	۹	احناد	اجناد
۶۳	۱۱	الیسه	ایسه
۶۵	۵	خیراندیش	خیرالدین
۷۰	۱	صدر اعظم	صدر اعظم
۷۱	۶	اهائی	اهالی
۸۰	۱۵	قاضی جهان	قاضی خان
۹۱	۲۵	جلد سوم	جلد دوم
۱۳۴	۱۵	قزلز	قزلر
۱۵۱	۲	طلاوت	تلاوت
۱۸۲	۱	نامه دیگر	ترجمه نامه دیگر
۲۱۹	۶	حارف	حارس
۲۴۲	۱۷	روسیه	رومیه
۲۴۳	۱۳	که بهتر	چه بهتر
۲۵۷	۱۷	Alfonso	Alfonso
۲۵۹	۱۷	فرستان	فرستادن
۲۵۹	۱۸	Amtonio	Antonio
۲۵۹	۲۲	Francisco	Francisco
۲۶۱	۳	هیکل انجلو	هیکل انجلو
۲۶۷	۷	روم	روم
۲۸۹	۶	قدوه	قدوة
۲۸۹	۱۰	اصفهان	اصفهان
۲۸۹	۱۳	یه کیش	به کیش
۲۹۷	۱۴	هنری	هندی
۳۰۴	۱۹	یادگار سلطان	یادگار علی سلطان
۳۱۱	۶	زنیل بیک	زینل بیک
۳۱۲	۱۵	واداشته	روا داشته
۳۱۵	۶	هجری بیک	بحری بیک
۳۲۱	۱۶	تیزهوس	تیزهوش
۳۳۰	۹	قل	قتل
۳۳۴	۱۳	مصدور	مصدر
۳۵۳	۱۳	جمله ...	جمله ...
۳۵۶	۱۶	۸۳۸	۱۸۳۸
۳۸۴	۱۸	گیهات پوی	گیهان پوی
۳۸۵	۹	غفیر	جمی غفیر
۴۴۲	۱۷	مختصات حرم	مختصان حرم
۴۴۵	۲۳	محاذیل	مخاذیل

۷۱۸۵۰۴

مکاتبات

شاه عباس و سلاطین عثمانی

احمد فرزند چهارده ساله محمد ثالث روز ۱۸ رجب ۱۰۱۲ هـ / ۲۲ دسامبر ۱۶۰۳ م . به تخت نشست . وی از زمان ایلدرم بایزید به بعد نخستین پادشاهی است که در ابتدای سلطنت دست به خون برادر نیالود . برادر وی مصطفی دوازده سال یش نداشت . احمد دستور داد وی را در حرمسرا نگهدارند . شاید علت این امر این بود که از سلاله عثمان غازی کسی جز مصطفی نمانده بود . زیرا بعدها دوبار به قتل وی فرمان داد . ولی يك بار به علت وحشت از يك طوفان ناگهانی و باردیگر به علت بیماری شدید، احمد جلادان را از اقدام به قتل برادر بازداشت .

روزاول شعبان ۱۰۱۲ هـ ، احمد به رسم سلاطین عثمانی به مسجد ابویوب انصاری رفت و شمشیر به کمر بست و چندروز بعد مادر بزرگ خود صفیه خانم را از دربار دور ساخت و صفیه هر چند خواست با نوه اش روبه رو شود وزیر جراح محمد پاشا مانع شد تا مبادا که افسون آن زن نیرنگ باز در سلطان چهارده ساله کارگر افتد .

صفیه سلطان معاصر کاترین دوم دیسی و چونان وی ایتالیایی بود . زندگانی آن دو شباهت فراوان به یکدیگر داشت . زیرا هر دو سالیان دراز به نام شوهر و پسر خود در حیات سیاسی کشور دخالت مستقیم کرده بودند .

يك ماه بعد ، احمد برای اقامه نماز به مسجد ایاصوفی رفت و از آنجا روانه خانه وزیر شد و مراسم جشن ختنه سوران خود را در آنجا برگزار کرد و این نخستین باری بود که در خاندان عثمانی فردی پس از رسیدن به سلطنت ختنه می شد .

قاپودان پاشا جفاله زاده فرمانده کل نیروی مأمور ایران شد و وزیر یاوزعلی مأمور فرماندهی نیروی عازم هنگری . یاوزعلی خیلی میل داشت که در استانبول بماند . ولی سلطان احمد با تهدید به مرگ وی را روانه محل مأموریت نمود . یاوزعلی در رسیدن به بلغراد

درگذشت (۲۸ صفر ۱۰۱۳ هـ) و وزارت به لالا محمد پاشا رسید. اما وی در محاربه با مسیحیان توفیق فراوان نیافت. زیرا هرچند پل شهر بود را که مسیحیان ویران کرده بودند بار دیگر بنا کرد و شهر مستحکم‌گران Gran را در محاصره گرفت، ولی رسیدن زمستان وی را از فتح‌گران بازداشت و وزیر به بلگراد بازگشت.

در همین سال فرانسه و انگلستان و نیز معاهدات کنسولی خود را تجدید کردند و تنها ایران بود که در برابر دولت عثمانی ایستادگی می‌کرد. زیرا پس از آن که ملایخشی فرستاده شاه عباس به ایران ناجوانمردانه کشته شد، شاه عباس بایک محاصره شدید شش ماهه ایروان را فراچنگ آورد و علمائی را که فتوی به جنگ با ایرانیان داده و ریختن خون مردم شیعی مذهب ایران را برابر با ثواب کشتن ۷۰ کافر اعلام کرده بودند به شکنجه کشید. پادشاه ایران امیر گونه‌خان قاجار را حکومت ایروان بخشید و ارامنه آقچه قلعه را به جلفای اصفهان کوچ داد. علانی یک کتمان که به دستور عثمان پاشا فرمانروای قارص برای یک مأموریت اکتشافی آمده بود به دست امیر گونه‌خان افتاد. وی او را به دهانه توب گذاشت. اندکی بعد قلعه محکم قارص نیز به دست شاه عباس افتاد. ولی قلعه آخسقه تسلیم پادشاه صفوی نشد.

جفاله‌زاده روز ۱۷ محرم عازم ایران شد و در برابر ارزروم، حکامان و ارزروم و یکی از همراهان دلی حسن به نام قراقاچ بدو پیوستند. جفاله قراقاچ را بخشوده و حکومت چلدرا را به وی بخشیده بود. جفاله‌زاده به بهانه رسیدن قراقاچ چندان صبر کرد که زمستان فرارسید و آن‌گاه خواست که به شروان نزد پسر خود رود. ولی سپاهیان مانع آمدند که او از خالاروم خارج شود. ناچار در وان قشلاق نمود. سپاه ایران بدو حمله ور گردید و فرمانده ترک بر اثر فشار قزلباشان به ارزروم پناه جست. با این حال شاه عباس به فتح وان توفیق نیافت. در طی جنگ با هنگری قاسم پاشا قائم مقام کشته شد و ساریقچی مصطفی به جای او منصوب گردید. ولی او نیز به جرم ظلم و بیدادگری در ۲۰ شعبان ۱۰۱۳ هـ به قتل رسید. در آسیا چهار فرمانده جدید به نامهای قلندر اوغلی، خلیل، ساچلو و سعید جان‌شین دلی حسن و برادرش شدند. داود پاشا و نصوح پاشا مأمور سرکوبی شورشیان شدند.

وزیر اعظم عازم جنگ با هنگری شد. ولی باطناً میل داشت که صلح در میان آید. زیرا اوضاع آناتولی بر اثر حمله ایرانیان و شورش فراریان سخت آشفته بود. عاقبت در سال ۱۶۰۴ م. متارکه سه ساله‌ای منعقد گردید. گوا این که مذاکرات صلح که در شهر پست Peste

شروع شده بود به جایی نرسید.

اما در ناحیه ترانسیلوانی بخت با ترکان یارگشت. زیرا مردم مجارستان و ترانسیلوانی بر اثر رنجش از رفتار خشن آلمانها، خود یکی از نجای مشهور مجارستان را به نام بوسکای انتخاب کرده به خدمت سلطان گسیل داشتند و سلطان او را به خوبی پذیرفت و بدو عنوان شاه هنگری و فرمان فرمای ترانسیلوانی داد و او را مأمور کرد تا برای دریافت درفش و تاج و شمشیر و چماق سلطنت (توپوز) به بلغراد رود.

وزیر اعظم از بوسکای دعوت کرد تا نیوهوئل *Neuhoeusel* را محاصره کند و خود نیز دژ گران *Gran* را در حصار گرفته گشود. ترکان در این هنگام انسانیت تمام در مورد جان و مال مدافعین و ساکنین قلعه به خرج دادند و حتی برای حمل مجروحین و بیماران از رود دانوب کمک فراوان نمودند. مقارن این حال شهرهای ویس گراد *Wissegrad* و دپدلن *Depedlen* و وسپریم *Wesprim* و پالاتا *Palata* به دست وزیر اعظم افتاد و نیوهوئل به دست بوسکای. در پایان این لشکر کشی، بوسکای رسماً به عنوان پادشاه هنگری شناخته شد و وزیر تاجی از طلا و الماس بر سر او نهاد و شمشیری مرصع به کمرش بست و اعلام کرد که سلطان تا ده سال او را از پرداخت هر گونه وجهی معاف می نماید و پس ازین مدت نیز میزان پرداخت وی به باب عالی از ده هزار دوکا تجاوز نخواهد نمود و بوسکای نیز متقابلاً متعهد گردید که قلاع *Lippa* و *Yenoe* را به پاشای تمسوار تحویل دهد. اما مأموریت چقاله زاده چنین پایان خوشی نداشت. زیرا سپاهیان ایران با ترکان در نزدیک دریایچه شاهی درهم آویختند و آنان را درهم شکستند و صفر پاشا را اسیر گرفتند. این شکست بر چقاله زاده که ذاتاً مردی متکبر بود چندان گران آمد که اندکی بعد در حین عقب نشینی، از غصه در دیار بکر درگذشت. (۱۲ رجب ۱۰۱۴ هـ).

دلی حسن فرمانده سابق شورشیان که مورد عفو قرار گرفته و به پاشائی تمسوار رسیده بود، بر اثر تحریکات وزیر اعظم که در قصد جان وی بود، بالاچار به بلغراد پناهنده شد و در همین جا بود که از باب عالی به عنوان آن که قلعه ای را در دالماسی به قیمت صد هزار دوکابه پاپ فروخته است حکم قتل وی صادر شد و به مرحله اجرا رسید. با این حال شورشیان آسیا به فرماندهی خلیل بر سپاهیان نصوح پاشا و علی پاشا غلبه کردند و علی پاشا که به علت بدگوئی و زخم زبانش مورد نفرت نصوح پاشا بود، به مسامحه در جنگ متهم

شده به قتل رسید و نصوح پاشا پس از این اقدام برای رفع و رجوع کردن این شکست به سرعت تمام به قسطنطنیه رفت. وی نه تنها توانست ذهن سلطان را نسبت به خود موافق سازد، بلکه توانست سلطان را وادارد که در رأس سپاهی بر شورشیان تازد. ولی سلطان که با وجود مخالفت مفتی، روز مرگ سلطان والده مادرش (اول رجب ۱۰۱۴ هـ = ۱۲ نوامبر ۱۶۰۵ م.) روانه بروسه شده بود، پس از تماشای قبور شش نفر از سلاطین اولیه آل عثمان در آن شهر، در روز ۱۶ رجب به پایتخت بازگشت. علت این امر سرکشی و شورش بینی چریها بود جهت درخواست وجوه عقب افتاده. احمد که سخت خشمگین شده بود، به تقلید از هارون الرشید، لباس قرمز پوشیده مقصران را فرمان قتل داد و به دیگران قسمتی از وجوه درخواستی را پرداخت.

به تحریک درویش پاشا بستانجی باشی که مورد علاقه سلطان احمد بود، لالا محمد پاشا مأمور فرماندهی نیروی مشرق در برابر ایرانیان شد. لالا محمد که میخواست شاید به مذاکرات طولانی صلح بامجارستان پایان مؤثر و مناسبی دهد از سلطان مهلت خواست. ولی سلطان به درخواست او اعتنائی نکرد و لالا محمد از خشونت و سختی سلطان چندان متأثر و مغمو شد که سکه کرد و روز ۱۵ محرم ۱۰۱۵ هـ درگذشت و به قولی به دستور درویش پاشا مسموم شد.

درویش پاشا وزیر اعظم جدید که خشم و کینه مردم را برانگیخته بود هفت ماه بیشتر وزارت نکرد و در سرای سلطان به دستور احمد وی را خفه کردند و وزارت به مراد پاشا رسید که دو ماهه توانسته بود قرارداد متارکه‌ای با امپراطور رودلف منعقد سازد. طبق این معاهده که در سیتواتوروک *Sitvatorok* بسته شد، مبلغ سی هزار دوکائی که پیش از این سالیانه اطریشیان میپرداختند از میان رفت و امپراطور متعهد شد که تنها یک بار مبلغ دوست هزار آسپر به ترکان بپردازد و تساوی کامل بین دو سلطان حکمفرما باشد و در مکاتبات، چنان که پدری به پسر نامه نویسد، رعایت کمال دوستی و علاقه بشود و بین دو دولت سفیر مبادله گردد و پیشکشهای لایق برای یکدیگر بفرستند و به جای قرال که در زبان اسلاو به معنای شاه است عنوان امپراطور آلمان را *Romatch asari* یعنی سزار رم بنویسند و نیروهای دو طرف دست از مخاصمه بردارند و هر که تخلف کرد خسارات وارده به دیگری را جبران کند. مجازستان علیا و ناحیه ترانسیلوانی به بوسکای داده شود و طرفین متقابلاً آزادی مذهب افراد را تضمین نمایند. مدت این قرارداد سیست سال معین گردید و نه تنها امضا کنندگان بلکه

خانواده و اعقاب آنان نیز در اجراء مفاد قرارداد متعهد شناخته شدند.

صلح با امپراطور رودلف به مرادپاشا فرصت داد تا آتش اغتشاشی را که در ناحیه‌ای وسیع از مرز ایران تا ساحل بسفر و شام شعله‌ور بود فرونشاند. سران نخستین شورشیان ازین رفته بودند. اما کسانی چون قلندر اوغلی، قینالی، قره‌سعید، موصلی چاوش، جمشید، جان پولادکرد و امیرفخرالدین دروزی با نیروهای مهمی در برابر ترکان مقاومت می‌کردند. مراد پاشا متوجه حلب‌شد و در راه قلندر اوغلی را به‌وعده حکومت انقره از دیگران جدا کرد و در رسیدن به قونیه دستور داد تا عده‌ای از شورشیان را با رئیسشان احمدییک در چاه انداختند. وزیر اعظم سرانجام موفق شد سران‌شورش مثل جمشید و موصلی چاوش را سرکوب کند و به کمک ذوالفقار پاشا حاکم مرعش قوای جان پولاد را درهم شکند. عده اسیران به‌قدری بود که تنها یست‌جلاد در اردوآمور بریدن سرهای اسرا بودند. این سرها را در برابر خیمه مراد پاشا به صورت کله مناری در معرض تماشای خاص و عام قرار دادند. جان پولاد که به حلب گریخته بود از طرف مردم طرد گردید و عده زیادی از همراهانش کشته شدند. امیرفخرالدین فرمانده دروزیها نیز در این محاربات به‌صحرانگریخت. جان پولاد سرانجام سپاه خود را رها کرده خود را به قسطنطنیه رسانیده تقاضای عفو کرد. سلطان که از شرح ماجراهای زندگانی پر حادثه وی خوشش آمده بود او را بخشید. ولی چندی بعد به دستور وزیر اعظم به قتل رسید.

برای دفع قلندر اوغلی، به دستور سلطان، خضر پاشای وزیر و داود پاشای وزیر روانه ازنیق شدند. قلندر اوغلی و قره‌سعید در ناحیه گوگک سوییلاق با قشون ترك به جنگ برخاستند و چون شکست خوردند فراراً به ایروان رفتند.

امیرگونه‌خان آنان را به شرطی پذیرفت که پادشاه ایران را بر خود مطاع شناسند و مذهب شیعه را بپذیرند.

مراد پاشا که شنیده بود میمون یکی دیگر از رؤسای شورشیان قصد رفتن به ایران و الحاق به قلندر اوغلی دارد، برای جلوگیری از این امر، به تعقیب وی پرداخت و هفت شب و شش روز این تعقیب را ادامه داد و در این تعقیب چندین بار به اجبار از اسب پایین آمده استراحت کرد و سرانجام به فراریان رسیده آنان را پراکنده ساخت و در دهم رمضان ۱۰۱۷ هـ. با چهار صد پرچم که روی هر یک نام یکی از شورشیان نوشته شده بود وارد قسطنطنیه شد.

سال بعد مراد پاشا که بیش از نود سال داشت به قصد سرکوبی یوسف پاشا و موصلی چاوش در سیلیسی و قیا او یس پاشا در صارو خان حرکت کرد. یوسف پاشا را با افسون و وعده به دام آورد و مورد محبت شدید قرار داد چندان که ذوالفقار پاشا فرصت یافته به عنوان شورشی به قشون موصلی چاوش ملحق شد و در فرصت مناسب سر او را بریده مخفیانه نزد مراد پاشا فرستاد. مراد نیز یوسف پاشا را به ضیافتی خوانده، پس از آن که محبت فراوانی نسبت بدو معمول داشت، دستور داد تا سر او را ببردند و هر دو سر را در معرض تماشای افراد اردو قرار دادند.

قاپودان پاشا خلیل حاکم قیصریه در برخوردی با ده کشتی متعلق به جزیره مالت پیروز شد و کشتی فرماندهی را اسیر کرد. این کشتی که در نزد مسیحیان *gallion rouge* خوانده می‌شد نزد ترکان قره جهنم نام یافت و آن جنگ نیز بدین نام معروف شد. خلیل در پاداش این جنگ سه توغ به علامت وزارت یافت با خفتانی آراسته به پوست سمور. اما در سال ۱۶۰۸ م. ناوگان فلورانس تحت فرماندهی انگیرامی *Inghirami* شهر بلیکره را با چهار کشتی متصرف شد و دو سال بعد چهار کشتی فلورانس تحت فرماندهی بورگارد *Beauregard* بحریه ترك را که مرکب از چهل کشتی بود شکست داد. ولی با این حال نتوانست به اجرای مأموریت خود که توقیف کشتی حامل مالیات سالیانه مصر بود توفیق یابد و اوغوز محمد پاشا فرمانده کشتی حامل مالیات عنوان قاپودان پاشا یافت و سلطان دختر سه ساله خود را نامزد او کرد. در همین اوقات مارکی دوست کروا خواست به امید حمایت جاسوسان خود در آلبانی پیاده شود. ولی رازش برملا شد و همراهانش به قتل رسیدند و ترکان کشیشی از جاسوسان وی رازنده زنده پوست کردند و پوستش را برگاه کرده به قسطنطنیه فرستادند.

در بهار سال ۱۰۲۰ هـ، مراد پاشا که مأمور جنگ با ایران شده بود با شاه عباس صفوی شروع به مذاکرات صلح نمود. پادشاه ایران میل داشت وضع به همان صورت بماند و صلح برقرار شود. ولی مراد می‌گفت هر جا که به نام سلطان ترك در مساجد مراسم دعا به عمل آمده است تعلق به سلطان ترك دارد. بالاخره شاه عباس پذیرفت که در قبال مناطقی که از عثمانیان گرفته است به عنوان جبران خسارت دویست بار ابریشم به باب‌عالی ارسال دارد. مراد پاشا در ۲۵ جمادی الاولی سال ۱۰۲۰ هـ درگذشت. وی از بزرگان تاریخ عثمانی است. قاطعیت وی در قلع و قمع شورشیان موجب گردید که تاج و تخت دولت عثمانی از خطری بسیار بزرگ نجات یابد و به همین جهت است که ترکان او را محیی السلطنه و

و سیف الدوله لقب داده‌اند. وی که ذاتاً مردی خشن و سختگیر و سنگدل بود، در کشتن شورشیان از هیچگونه بی‌رحمی فروگذار نکرد. نوشته‌اند که روزی به قتل جمعی از آنان فرمان داد. طفلی در آن جمع بود. وزیر دستور داد تا او را نیز بکشند و چون هیچکس حاضر به کشتن طفل خردسال نشد، خود برخاست و آن کودک را خفه کرد و گفت فرماندهان شورشی نیز روزی طفل بودند و سپس کارشان بدین جا کشید. اصل بد باید ریشه کن شود.

به جای وی نصوح پاشا در ۱۲ جمادی الاخری منصب وزارت عظمی و امارت لشکر (سرعسکری) یافت و او ترک مخاصمه با ایران را اعلام کرد و سر بازان را مرخص نمود و قرارداد صلحی با شاه عباس منعقد نمود. به موجب این قرارداد کلیه مناطقی که در دست ایرانیان بود متعلق به ایران شناخته شد و از دویست بار ابریشم نیز صرف نظر گردید. در همین سال دولت هلند نیز به کسب امتیازات کسولی از باب عالی توفیق یافت و معاهده‌ای درین مورد بین دولت عثمانی و دولت هلند بسته شد.

نصوح پاشا چندی بعد به عنوان قصور در جلوه‌گیری از حمله قزاقها به بندر سینوپ و پنهان داشتن خبر این حادثه از سلطان عثمانی به قتل رسید (۱۳ رمضان ۱۰۲۳ هـ = ۱۷ اکتبر ۱۶۱۴ م.). وی اصلاً پسر یک مسیحی بود از مردم آلبانی و نخست به عنوان بالطه‌چی (قراولان تبردار) وارد خدمت سلطان ترک شد و مرتباً مقامات مختلف را یکی بعد از دیگری طی کرد تا به وزارت عظمی رسید.

نصوح پاشا بسیار جاه طلب و آرزومند منصب صدارت بود. به طوری که حتی یک بار خواسته بود با پرداخت چهل هزار دوکا این منصب را بخرد. در شرح حالش نوشته‌اند که همان‌طور که به آسانی مرگی را می‌کشند، آسانی را سر می‌برند.

محمد پاشا داماد سلطان به جای وی وزارت عظمی یافت و سلطان احمد که از مصالحه با ایران ناراضی بود، وی را مأمور حمله به ایران و تصرف ایروان نمود. محمد پاشا در ۲۳ ربیع الآخر سال ۱۰۲۴ هـ از اسکوتاری حرکت کرد و اواخر تابستان به حلب رسید و زمستان را در ناحیه قرامانی گذراند.

در خلال این احوال، سفیر ایران به قسطنطنیه رسید. ولی نتوانست به نزد سلطان باریابد. سال بعد (۱۰۲۵ هـ = ۱۶۱۶ م.) وزیر اعظم نخجوان را پس از یک محاصره چهل روزه تصرف نمود و دستور داد تا دلاور پاشا حاکم دیار بکرو تکللی محمد پاشا حاکم وان به ایروان حمله کنند. با این همه به فتح ایروان توفیق نیافت بلکه عده زیادی از سربازانش هنگام عبور

از کوهستانها بر اثر سرما سیاه شدند . به علت این ناکامیها محمد پاشا با آن که خواهر سلطان احمد را در حلاله نکاح داشت از وزارت معزول شد و قاپودان خلیل پاشا جانشین وی گردید . روز ۲۳ ذی القعدة سال ۱۰۲۶ هـ سلطان احمد در بیست و هشت سالگی پس از چهارده سال سلطنت درگذشت . وی مردی ناتوان و ضعیف النفس بود و از همین روهمواره تحت تأثیر زنان و مفتی و قزقر آغاسی (رئیس خواجگان حرم سرا) قرار داشت . نوشته اند که زنش (مادر زن قاپودان پاشا) روزی از شدت خشم و حسادت کنیز سیاهی را که سلطان بدو محبت فراوان داشت خفه کرد و چندین کنیزک سیاه دیگر را به نوبت بالباس کنیز مقتول به- بستر سلطان فرستاد و آنان را یکی یکی کشت . وقتی احمد از این جنایات آگاه شد ، چنان دستخوش خشم و نفرت گردید که آن زن را با چوبزد و زیر لگد انداخت و صورتش را با خنجر درید .

از آثار سلطان احمد یکی مسجد شش مناره است با نمای داخلی و خارجی بسیار زیبا و پرخرج و دیگر چشمه توپخانه که زیباترین چشمه‌های استانبول است . در زمان وی استعمال دخانیات به حدی رسید که مفتی دچار وحشت شده و به حرمت آن فتوی داد . ولی اندکی بعد بر اثر فشار مردم و سپاهیان فتوای خود را منسوخ نمود .

امر دیگری نیز قابل ذکر است و آن این که به مناسبت بروز طاعون پزشکان ترك دستور داده بودند که سگهای شهر که عامل انتقال مرض شناخته شده بودند نابود شوند . ولی مفتی مانع شده دستور داد تا سگها را جمع کردند و به جزیره‌ای در نزدك قسطنطنیه بردند .

در هنگام مرگ پسر سیزده ساله‌ای ازو به نام عثمان باقی بود و پسر پنج ساله به نام مراد . ولی سلطان احمد در آن روزهای دشوار نمی‌خواست که سرنوشت دولت ترك را به دست پسر سیزده ساله بسپارد . بنابراین وصیت کرد که سلطنت به بزرگترین اولاد خانواده برسد . در آن هنگام برادر وی مصطفی ارشد شاهزادگان عثمانی بود . بزرگان دولت ترك او را به سلطنت برداشتند .

شاه عباس و سلطان احمد

وقتی سلطان احمد بر تخت سلطنت عثمانی نشست که شاه عباس در پای قلعه ایروان به محاصره نشسته بود . در پای همین قلعه بود که پادشاه صفوی میر محمد معصوم خان ایلچی هند را به حضور پذیرفت و باز در پای همین قلعه بود که الکساندر پسر لوندخان والی

گرجستان کاخ سراز اطاعت عثمانیان باز زده باردیگر زانوی اطاعت در برابر شاه عباس بر زمین نهاده به « پابوس حضرت اعلی شاهی سر بلندی یافت » و بر طبق قانون و سنت طبق زر طلا که به نام شاه عباس سکه زده بود بر سر پادشاه صفوی نثار کرد . گرگین خان ولد سما یون والی گرجستان کارتیل نیز در پای همین قلعه « به شرف مجالست مجلس بهشت آیین » شاه صفوی مشرف گردید .

قلعه ایروان پس از يك محاصره شش ماهه ، روز عاشورای سال ۱۰۱۲ هـ ، به دست قزلباشان افتاد و سید محمد پاشا مشهور به شریف پاشا از قلعه بیرون آمد و در صحرا اقامت گزید و قرقای يك قلعه را ضبط نمود . شاه عباس بر طبق قرار قبلی ، قلمگیان را به جان و مال امان داد و حتی وقتی محصورین دوازده هزار تومان عراقی بین خود جمع کرده به رسم پیشکش تقدیم داشتند شاه صفوی تپذیرفت و برایشان بخشود .

شریف پاشا که اصلاً اصفهانی بود ، بنا بر تقاضای خود به مشهد مقدس رفت و توطن اختیار نمود و شاه عباس هر ساله مبلغ سیصد تومان عراقی نقد و پانصد خروار غله بدو مدد معاش داد و همچنین بدو اجازه داد که در ایام ولیالی متبرکه ، چونان دیگر خدام روضه مقدسه رضویه ، خدمت نماید .

دولت عثمانی چغال اوغلی (چغاله زاده) قاپودان پاشا را به وزارت اعظم و سرداری سپاه برگزید و مأمور جنگ با ایران نمود . شاه عباس دستور داد که در مسیر سپاه عثمانی هر چه غله و علف و علزار است بسوزانند و نهرها و قناتها را ویران کنند و رعایا را به داخل کشور کوچ دهند و اراضی طرفداران ترکان و کسانی را که مایل به کوچ کردن به داخل کشور نباشند تاخت و غارت نمایند .

چغال اوغلی از قارص متوجه ایروان و نخجوان شد . طبق امر شاه عباس ، رعایای ایروان را امیرگونه خان حاکم ایروان به جانب قراجه داغ کوچ داد . چغال اوغلی وقتی به ایروان رسید که کسی جز در قلل کوههای سخت و نقاط دوردست نمانده بود . شاه عباس احتیاطاً دستور داد تا مردم نخجوان و جولاه را نیز از مساکن خود کوچ دهند . مردم نخجوان به دزمار و قراجه داغ و مردم جولاه با همه تعلق به مقام و مسکن خویش به اصفهان رفتند و به قول اسکندر بیك منشی « در کنار زاینده رود مسکن ایشان قرار یافته به تدریج خانه های بتکلیف با غچه دار عمارت نمودند » . اکنون نیز محل سکنتای ایشان به نام چلقا باقی است .

پادشاه صفوی ، پس از آنکه چیزی در دسترس سپاه ترك باقی نگذاشت ، جمعی از سپاهیان

خود را به دست راست و چپ و مقابل ترکان تعیین فرمود تا به عملیات ایذائی پردازند و مانع از تکاپوی دشمن در طلب آب و آذوقه باشند و سپس از معبر جولاه (جلفا) از رودارس گذشته در انتظار ترکان نشست. ولی در همین اثنا چغال‌اغلی بر اثر اعتراض ینگچریان مجبور به بازگشت شد و پس از تحمل تلفات فراوان ناشی از سرمای فوق‌العاده خود را به‌وان رسانید.

شاه عباس که از جانب ترکان آسوده‌خاطر شده بود به تبریز بازگشت و در بهار آن سال دستور داد تاج‌معی از ارامنهٔ ایروان را که بر اثر سرمای سخت زمستان و نایابی غذا و آذوقه مشرف به مرگ بودند به بلوکات اصفهان کوچ دهند و محل زراعت و تخم بکشند.

چغال‌اغلی که به جنگ با پادشاه صفوی بر نیامده بود از در صلح درآمد که همان مصالحهٔ سابق برقرار گردد و در این مورد نامه‌ای چند به اعتماد الدوله حاتم یک و سایر ارکان دولت صفوی نوشت. ولی به جایی نرسید. زیرا شاه عباس به قصد تصرف ملک موروئی و تسخیر «کل ممالک و بلاد قلمرو شاه طهماسب» برخاسته بود.

در سال ۱۰۱۳ هـ. ق الکسندر خان از شاه عباس اجازه یافته بود که همراه کستندیل-خان پسرش به گرجستان بازگشته به شروان حمله کنند. شاه عباس نیز در آرزوی پس گرفتن شروان جمعی از امراء قزلباش را همراه او فرستاده بود. اما الکسندر و پسر دیگرش به نام گرگین منتظر بودند تا کارها بر چه صورت روی خواهد نمود تا به مقتضای وقت جانب ترکان گیرند یا جانب ایرانیان. کستندیل که اسلام آورده بود این مسامحه و دفع الوقت را بر تنافت و درطی منازعه‌ای برادر خود گرگین را به قتل آورد و همراه امرای قزلباش به خانهٔ پدر رفت و پس از مشاجرهٔ پدر و پسر، قزلباشان الکسندر را نیز به قتل رسانیدند. کستندیل پس از استقرار بر تخت فرمانروائی گرجستان به شروان تاخت و بعد از درگیریهای متعدد با سپاهیان روم، سراسر آن منطقه را به تصرف درآورد. درین محاربات که چیزی نمانده بود که محمودپاشا پسر چغال‌اغلی اسیر قزلباشان گردد، سراسر خطهٔ شروان جز قلاع شماخی و بادکو به‌ودربند به دست ایرانیان افتاد.

شاه عباس به جای قلعهٔ عثمانیان در تبریز که به دستور او مردم ویران کرده بودند قلعه‌ای مجدد ساخت. زیرا ترکان چنین شهرت داده بودند که ویران ساختن قلعهٔ تبریز و قلاع نخجوان و ایروان و کوچ دادن رعایای آن قلاع به عراق مبین آن است که قزلباشان بدین دیار علاقه ندادند. بنا بر ساعت سعدی که منجمین یافته بودند، روز بیست و هشتم ماه ذی‌الحجه الحرام سال ۱۰۱۴ هـ. شاه عباس خود متوجه این امر شد و طول و عرض و بلندی قلعه را معین کرد

و چهار دروازه قرار داد و هر دیوار را به چند قسمت نموده ساختن آن را بین سرداران سپاه و امرا و اعیان تقسیم کرد و تصمیم گرفت تا اتمام قلعه ، خود به زیارت مزار جد خویش شیخ- صفی‌الدین به اردبیل رود . سفر وی به اردبیل از آخر ذی‌الحجه تا بیست و دوم محرم بیشتر طول نکشید . ولی حصار شهر تبریز بیست روزه پایان یافت و در آن آذوقه و یراق دوسه ساله از توپ و تفنگ و سرب و باروت و همه و فقط و غله تعیین گردید تا ترکان و کردان بدانند که قزلباشان را به تبریز دلبستگی‌هاست و آسان آسان دست از آن خطه سرسبز و سر فراز بر نمی‌دارند . تاریخ آن را اعتماد الدوله حاتم‌یک چنین یافت .

قلعه تبریز چون اتمام یافت دیدۀ اعدای دین را میخ شد

باعث امنیت تبریز شد «امن شد تبریز» از آن تاریخ شد

پس از اتمام قلعه تبریز ، چون چغال اوغلی همچنان دروان نشسته بود ، شاه عباس سردار دلیر خود الله و یردی‌خان را همراه عده‌ای از امرای لشکر بر سر دشمن فرستاد و این عده بیست روزه به وان رسیدند . سردار ترکان که هنوز از خواب غفلت بیدار نشده بود و حمله ایرانیان را به قلعه وان تصور نمی‌کرد ، صلاح در جنگ ندانسته پشت به دیوار حصار داد . ولی جمعی از پاشایان روم که در کنار شهر به جنگ ایستادند ، از ایرانیان به سختی شکست خوردند و چغال اوغلی از بیم محاصره شدن قلعه با کشتی از طریق دریاچه وان گریخت و بار دیگر در صحرای موش به جمع سپاه پرداخت و با لشکری فراوان از راه الپاق به سلماس (شهر شاپور کنونی) آمد . شاه عباس حاکم تبریز پیربوداق‌خان را به خوی فرستاد تا مردم مسیر لشکر دشمن را کوچ دهد و چشمه‌های آب و منابع غذایی را نابود کند .

چغال اوغلی در نظر داشت که به اردبیل حمله برد و در قزل آغاج نزدیک شروان مقر حکومت پسرش محمود پاشا قشلاق کند و به همین منظور از راه طسوج به سوی تبریز تاخت . اما در حوالی قریه صوفیان ، میانه مرند و تبریز ، شاه عباس سر راه بر وی گرفت و با آن که سپاه قزلباش در جنب لشکر ترك بسیار اندك بود ، به نیروی تدبیر و تنظیم نقشه دقیق جنگی ، سپاه دشمن را سخت درهم شکست . ترکان شکسته سلیح و گسسته کمر به جانب طسوج و سلماس گریختند و بسیاری از پاشایان ترك در حین فرار دستگیر و کشته شدند (سه شنبه بیست و چهارم جمادی الثانیه سال ۱۰۱۴ هـ)

چغال اوغلی به امید جبران این شکست ، آن شب در قرارگاه خود پای فشرد . ولی با مدد که ترکان از فرار میرشرف حاکم جزیره و نرسیدن کمک باخبر شدند و بالنتیجه راه فرار

در پیش گرفتند ، چغال اوغلی نیز شب هنگام روی به گریز نهاد . شاه عباس که تعقیب دشمن را در شب جایز نمی‌دانست ، در پی وی و ترکان فراری نرفت . ولی « مردم فرومایه و اوباش قزلباش » دشمن را دنبال کردند و بسیاری از آنان را کشتند و غنایم فراوان بردند . فرار ترکان چنان‌دسوائی آمیز و شتایزه بود که پانصد نفر از آنان راه گم کرده در کوچه‌باغهای طسوج درآمدند و شخصی را به زر فریفتند که آنان را راهنمایی کند و او نیز آن بخت برگشتگان را « به راه بلا رهنمون گشته ، به میان قصبه طسوج آورد » و طسوجیان آنان را غارت کرده به قتل آوردند . درین جنگ بیش از صد عدد توپ و ضرب‌زن بزرگ و کوچک به دست ایرانیان افتاد . سرا پرده و خرگاه سردار ترک نیز به غارت رفت و حتی فرمان‌سرداری چغال اوغلی به چنگ قزلباشان درآمد و آنان فرمان را که به طلا و جواهر و لاجورد تزیین یافته بود به نظر شاه عباس رسانیدند .

چغال اوغلی پس از این شکست به وان گریخت و آن جا نیز از ترس قزلباشان نماند و به دیار بکر رفت و هم در آن ولایت از غصه درگذشت . متعاقب شکست وی کلیه سران کرد که در انتظار فرصت بودند نسبت به شاه عباس اطاعت کردند و شاه عباس پس از این فتح به زیارت مرقد شیخ صفی در اردبیل رفت و از روح آن مرد بزرگ طلب همت نمود و سپس به عزم و تسخیر گنجه از اردبیل بیرون آمد . روز دوشنبه ۲۸ صفر سال ۱۰۱۵ هـ پس از چهارماه شهر گنجه به تصرف شاه عباس درآمد و کلیه افراد پادگان ترک عرضه شمشیر گشتند . یکی از شعرا تاریخ فتح گنجه را « کلید شماخی » یافت و فی الحقیقه فتح گنجه کلید تصرف شماخی گردید . زیرا متعاقب این فتح ، قلاع لوری و تفلیس و تومانوس بدون جنگ به دست قزلباشان افتاد و شاه عباس دستور داد تا اسلحه و یراق قلاع مزبور به دژ ایروان نقل شود و در خاطر گذراند که به سوی ایروان رود و پس از تعمیر و تحکیم قلعه آن شهر به فتح شهرهای شروان پردازد .

در این هنگام ، ارکان دولت عثمانی و خاصه درویش پاشا صدراعظم ، به توسط زنی گرجی به نام گل‌چهره ، که قبلاً در دیار ایران بود و پس از دستگیری سمیون گرجی از طرف خانواده وی ، برای پرستاری سمیون به استانبول رفته بود ، پیغام صلح دادند و دیار قزلباش در جواب به پیمان شاه طهماسب و سلطان سلیمان خان قانونی اشاره کرد و تجدید پیمان مزبور را خواستار گردید .

با این حال شاه عباس از راه اردو باد عازم قرا باغ شد و هم در اردو باد بود که خبر اتمام

قلعهٔ ایروان بدو رسید و او با اطمینان خاطر رهسپار فتح شروان شد. طول مدت سفر که به چهار سال رسیده بود و تنگی معیشت سر بازان و چهارپایان و گرانی فراوان غله و علوفه موجب شده بود که افراد بی بضاعت سپاه پیاده راه پیمائی کنند و افراد برجستهٔ اردو نیز جز علف صحرا نتوانند غذایی برای اسب و استر خود فراهم آورند. ضمناً ترس ازین مطلب نیز در میان بود که مبادا رومیان که سال گذشته اقدامی نکرده بودند، هنگام بهار با تجهیز قوای فراوان، به پس گرفتن فتوحات ازدست رفته برخیزند. اما ارادهٔ شاه عباس خلل ناپذیر بود. شاه صفوی طی نامه ای به احمد پاشای گلریگی شماخی اتمام حجت نمود و او را از مقاومت برحذر داشت که تا سال دیگر مددی نخواهد رسید. محصورین به امید رسیدن کمک خواستند به لطایف الحیل مهلتی به دست آرند. اما شاه عباس در بحبوحهٔ سرما و یخ بندان از رودخانهٔ کر گذشت و متوجه محاصرهٔ شماخی شد، هرچند که اسب و استر و شتر و الاغ بسیاری از اردوی قزلباش در رودخانهٔ یخ بسته غرق شدند، ولی صبح سه شنبه دهم رمضان شاه عباس صفوی، با سپاه خسته ولی فداکار خود، به پای قلعهٔ شماخی رسید و در فاصلهٔ ربع فرسخی شهر اقامت گزید و به محاصرهٔ شهر پرداخت درحالی که باران می بارید و این بارندگی در حدود سه ماه ادامه یافت.

در خلال محاصرهٔ شماخی فتح قلاع باکو (بادکوبه) و دربند روی داد. در باکو مردم بر پادگان ترك شوریدند و او را گرفتند و هر کس را که در مقام ستیزه برآمد کشتند و خبر این اقدام را به عرض شاه صفوی رسانیدند. پس از شیوع این خبر، مردم دربند نیز در مقام دولت خواهی و هواداری قزلباشان، سراز اطاعت ترکان پیچیدند و اوسمی خان قیتاق از فدائیان شاه عباس را به شهر خواندند و دروازهٔ شهر را بروی او گشودند. حسن پاشا فرماندهٔ پادگان ترك با شصت هفتاد نفر از ترکان عثمانی امان خواست. شاه عباس استمالت نامه ای برای وی فرستاد و او نیز قلعه را به سپاهیان ایران سپرد. اندکی بعد قلاع ماکو (ماکویه) و بایزید و سرانجام قلعهٔ استوار قارص به دست امیرگونه خان افشار سردار ایروان افتاد و روز پنج شنبه نهم ربیع الثانی سال ۱۰۱۵ هـ این خبر به شاه عباس رسید.

روز بیست و ششم صفر همین سال نیز فتح شهر شماخی صورت گرفت. دوسه هزار نفر از عثمانیان به قتل آمدند و اموال آنان به غارت رفت و « تمامت شهر شماخی به جادوب حادثه رفته شد » و قلعهٔ درونی شهر نیز بیش از پنج شش روز تاب مقاومت نیاورد و روز چهارشنبه دوم ربیع الاول، پاشایان ترك شهر را به قزلباشان واگذاشتند. قزلباشان شمس الدین پاشا

واحمد پاشا را به مجلس شاه عباس در آوردند . به دستور شاه جوان، ریش بلند شمس الدین- پاشا را کردند و او را با برادر و پسر کوچکش بعد از شکنجه به اردو بازار برده قطعه قطعه کردند . احمد پاشا را هم چند روز بعد به قلعه قهقهه بردند و دیگر خبری از او نیامد !!

پس ازین فتوحات، شاه عباس به رسم شکرانه به زیارت آستان قدس رضوی شتافت و روز بیست و ششم رجب به اصفهان باز گشت . در سال ۱۰۱۷ هـ که قزلباش به گرجستان تاخته بودند ، شاه عباس بار دیگر عازم آذربایجان شد . هنوز در قزوین بود که خیرالدین- چاوش همراه محمد بیک ولد حسینقلی خلفای روملو که به سفارت به استانبول رفته بوده درگاه آمد و نامه‌های مراد پاشا وزیر اعظم و ارکان دولت عثمانی را در مورد پیشنهاد قطع اختلاف و عقد قرارداد به نحوی که ترکان قبلاً پیشنهاد کرده بودند رسانید . خلاصه سفارت آن که خیرالدین چاوش بدون واسطه با شاه عباس گفتگو کرده نظر وی را در باب صلح و قطع ماده نزاع و جدال استفسار کند و اگر واقعاً شاه ایران خواستار مصالحه باشد ، اولاً نامه‌ای همراه سفیری ارسال دارد نه چون باریش که محمد بیک ایلچی نامه و مکتوبی از شاه ایران نداشت . ثانیاً چون شاه عباس دست به جنگ بر آورده ، خود در نامه اشاره به صلح کند . زیرا سلطان عثمانی اگر در چنین شرایطی که قزلباشان به متصرفاتش حمله کرده و قلاعش را به تصرف آورده‌اند ، خواستار آشتی شود ، در انتظار سلاطین فرنگ «موجب کسر شوکت سپاه اسلام و شمایات و خوشحالی نصاری» می‌گردد .

شاه عباس که باطناً جویای صلح بود ، چاوش را احترام تمام کرد و پیغام داد که چون سلاطین عثمانی همواره با مردم فرنگ به غزا و جهاد مشغولند ، بر جمیع مسلمانان کمک به ایشان واجب است . اما سلطان مرادخان با استفاده از فرصت ، نقض عهد کرده سرزمین موروئی را متصرف شده بود . اکنون که احقاق حق شده ، اگر خواندگار چشم به ملک موروئی ما نداشته و در مقام دوستی باشد ، ما نیز از طریق محبت و دوستی عدول نخواهیم کرد .

خیرالدین چاوش ، همراه محمد بیک روملو که حامل نامه شاه عباس بود ، در ارزروم با مراد پاشا که عازم ایران شده بود ملاقات کردند و نامه شاه عباس را به عنوان وزیر اعظم به وی دادند . مراد پاشا در جواب گفت که علت آمدن استغاثه ییگار بیگی از روم بود . و چون خزاین پادشاهی صرف این لشکر کشی شده و به سرحد نزدیک شده ایم ، حفظ حیثیت سلطنت عثمانی ایجاب می‌کند که سفر به انتها رسد . ان شاء الله در آذربایجان بدانچه لایق حال و مناسب احوال طرفین باشد عمل خواهد شد .

شاه عباس جمعی را پیش ازین به طرف ارزروم فرستاده بود تا غلات و مراتع را آتش بزنند. سپاه قزلباش دراجراء این مأموریت ده هزار نفر سپاهی ترك را درهم شکستند. مراد پاشا از حدود قارص به شاه عباس که در تبریز اقامت داشت نامه فرستاد که سلطان مرا در اختیار صلح و جنگ آزاد گذاشته است و نظر بر آن است که صلح درمیان برقرار شود و بر این اساس ایلچی را نزد خود نگهداشتم که بعد از تهیه مقدمات صلح او را با خود به استانبول برم و ضمناً ایلچی حامل تحفه و هدایا نبود و این امر خلاف عرف دوستی و رسوم محبت بود. شاه عباس در جواب نوشت که چون از آن جانب سخن از صلح به میان آمد ما نیز نامه دوستانه نوشتیم و سخن همان است که در نامه رفته است. اگر بر طبق دستور زمان شاه تهمااسب و سلطان سلیمان مصالحه صورت گیرد، ما نیز بساط جنگ درمی‌نوریدیم والا آنچه در پرده تقدیر باشد ظاهر خواهد شد.

در باب فرستادن تحفه نیز چون هنوز امر صلح قراری نگرفته، در اثنای دشمنی و جنگ تحفه فرستادن لایق نبود. حالاکه آن وزیر اعظم چنین صلاح دیده نخواستیم که رد مصلحت او کنیم. «عجالة يك شمامه عنبر اشهب به وزن يك هزار و هشتصد مثقال که زرگران نادره کار هندی در ظرف مشبك از هفت من طلای احمر به قنون غریبه تعبیه نموده‌اند در این اوقات حضرت پادشاه و الاجاه سلیم شاه هندی فرمانفرمای ممالك هندوستان به رسم تحفه فرستاده بود و خالی از غرابتی نیست، زیرا که این مقدار عنبر اشهب خام يك پارچه آتش ندیده کمتر اتفاق افتاده و در خزاین ملوك و سلاطین كشور گشا یافت نشده به جهت خالی نبودن مكروب، به خدمت پادشاه و الاجاه فرستادیم.» و اگر از آن جانب نیز رایحه دوستی به مشام رسد، بعد ایلچیان و فرستادگان با تحف و هدایای بیشتر ارسال خواهد شد.

مراد پاشا از حوالی قارص کوچ کرد و به طرف چالدران و خوی و سلماس رفت و روی به جانب تبریز نهاد. نحوه حرکت اومی رساند که برای حفظ حیثیت خود می‌خواهد خویشتن را به تبریز رساند بدون آن که مایل باشد با قزلباشان به جنگ درآید. با این حال شاه عباس دستور داد تا بار دیگر شهر را از مردم و آذوقه خالی کنند و خود عمارت شنب‌غازان را به اسلحه و مردان جنگی استوار ساخته از تبریز بیرون رفت.

در این اثنا، بار دیگر ایلچی از جانب مراد پاشا و دامادش علی پاشا بیگلربیگی روم ایلی رسید که غرض جنگ و جدال نیست و دلیل بر صدق این امر آن که متعرض قلاع قزلباش نشدیم

و سپاه روم دست به روی احدی بلند نکرد. درین نامه ذکر شده بود که چون سفارت محمد بیک روملو طولانی شده بهتر است شاه ایران سفیر دیگری با تحف و پیشکشهای کافی گسیل دارد. ضمناً درین مکتوب سردار ترك از شاه عباس خواسته بود که قزلباشان دست به جنگ برنیاورند.

پادشاه صفوی بار دیگر پاسخ داد که حرف همان است که بر زبان و بنان رفته است. محمد بیک هم از معتبران طایفه قزلباش و محل اعتماد شاهانه است. اما در مورد جلوگیری قزلباشان از جنگ، آنان وظیفه دار حفظ جان و مال رعایا هستند و اگر از آن ناحیه آسیبی به رعایا نرسد و مانع از خروج سپاه ترك از اردو شوند، ازین جانب کسی دست به اسلحه نخواهد برد.

در خلال این احوال، زدوخوردهائی بین افراد قزلباش و سپاهیان ترك روی داد. زیرا ترکان به قصد جمع آوری آذوقه از اردو بیرون می آمدند و قزلباشان سر راه بر آنان می گرفتند. مراد پاشا که از عده سپاه قزلباش و آسودگی اسبان آنان و استحکام قلعه تبریز خبر داشت، برای آن که سپاه ترك را سالم از معرکه بیرون کشد، باردیگر پیغام داد که همچنان که وی از طرف خواندگار روم در امر صلح و کیل است، در تعیین سرحدات از جانب شاه عباس نیز وکیل باشد. شاه عباس زیرکانه جواب داد هر چند نظراً همان است که به تحریر و تقریر آمد، «آن دستور معظم رعایت ناموس هردو جانب کنند»

مراد پاشا پس از آنکه جمعی از سپاهیان خود را در طلب آذوقه از دست داد و حتی سردار قوم تاتار موسوم به جیل پاشا درین زدوخوردها کشته شد، از تبریز کوچ کرد و در راه دوسه نفر از مردم گمنام را خلعت داده روانه درگاه شاه صفوی کرد و پیغام داد که از این رفت و آمدها خاطر شاهانه مکدر نشود. چه این امر برای فرونشاندن حرارت بعضی از سرداران مغرور سپاه بود. شاه عباس، در قبال این عرض معذرت سیاسی، عده ای از اسرای ترك را خلعت داده باز فرستاد.

پس از رفتن ترکان، شاه عباس بار دیگر به تبریز آمد و به جبر خاطر مسکینان جنگ زده پرداخت و جمعی از رعایا را از ادای مال آن سال و سال بعد معاف داشت.

مراد پاشا در رسیدن به دیاربکر، به سلطان عثمانی نامه نوشت که چون پادشاه صفوی از دشمنی در گذشته اظهار دوستی می نماید و تاحال نیز از سرحدات مورد توافق شاه طهماسب و سلطان سلیمان تجاوز نکرده بهتر آن است که کار به صلح انجامد. وی این نامه را با چاوشی

همراه محمد بيك روملو حامل مکتوب شاهانه و شمامه عنبر به استانبول فرستاد .

سلطان عثمانی به صدراعظم خود اختیار تام در عقد مصالحه داد و در نامه خود به شاه صفوی نیز همین مطلب را بازگو کرد . مراد پاشا نیز این مطلب را به اطلاع شاه عباس رسانید . اما اندکی بعد مراد پاشا درگذشت و امر صلح صورت نگرفت .

مراد پاشا که در تاریخ عثمانی معروف به قوبوچی و ملقب به سیف السلطنه بود ، بنا بر نوشته اسکندر بيك منشی، در زمان سلطان مراد ثالث ، امیرالامرای قرامان بود که به همراه عثمان پاشا به ایران آمده و در جنگ با حمزه میرزا اسیر شده و مدت شش سال در قلعه قهقهه زندانی گردیده بود تا این که هنگام صلح شاه عباس با سلطان مراد (۹۹۸ هـ .) ، بنا بر یکی از مواد قرار داد صلح مبنی بر آزادی اسرای طرفین، وی نیز از زندان دهائی یافت .

در سال ۱۰۲۰ هـ . شاه عباس در انتظار دریافت نظر دولت عثمانی در باب صلح یا جنگ بار دیگر از اصفهان به آذربایجان رفت . نصوص پاشا که به جای مراد پاشا برمسند وزارت و سرداری سپاه نشسته بود ، یکی از علما را به رسم رسالت نزد شاه عباس فرستاد که سلطان اختیاری را که در باب جنگ و صلح به مراد پاشا داده بود اکنون به من تفویض کرده و من بر آنم که بدین جنگ و خونریزی پایان دهم . وی ضمناً در طی پیام خود ، از شاه ایران خواسته بود که چون سفارت محمد بيك طولانی شده ، دربار صفوی یکی از امرای ذی شان قزلباش را جهت عقد صلح بر طبق نظر شاه به استانبول گسیل دارد . شاه عباس هم قاضی خان را که سیدی ثروتمند و جلیل بود « منصب صدارت و تقدم ارباب عمايم » در ایران بخشید و همراه قاضی معز اصفهانی و مولانا سلطان حسین ندوشنی و قاضی مؤمن و حکیم عبدی طیب اردبیلی به استانبول فرستاد و نامه‌ای محبت آمیز به عنوان سلطان احمد و همچنین نامه‌هایی به بزرگان و علمای استانبول ایفاد داشت . قاضی خان با صد نفر ملازم و جمعی از نزدیکانش روی به استانبول نهادند و شاه عباس به تبریز عزیمت کرد و در آن شهر چون قلعه جدید پایان یافته بود ، دستور داد تا قلعه قدیم را غیر از عمارت دولخانه کلا از میان بردارند .

قاضی خان، پس از ملاقات با نصوص پاشا در دیاربکر ، همراه وی به قسطنطنیه رفت . نصوص پاشا جلوتر از وی خود را به سلطان رسانید و شرافت شان و حیثیت و حسب و نسب قاضی خان را به مخدوم خویش بیان داشت و سلطان ترك نیز دستور داد تا « جمیع پاشایان و امرا و اعیان رومیه و عموم خلایق » او را استقبال کنند .

سفیر ایران، پس از مجادلات سیاسی و چانه‌زدنهای فراوان بالاخره بر شیوه قرارداد شاه تهماسب و سلطان سلیمان قراردادی با سلطان ترك امضا نمود و سلطان همراه وی سفیری به نام انجیلوچاوش به ایران فرستاد. این دو در اصفهان به خدمت شاه عباس رسیدند و تحف و هدایای خوانندگان روم را به عرض رساندند.

در استانبول طبق معاهده قرار شده بود که تعیین حدود و سرحدات آذربایجان بر عهده محمد پاشا بیگلربیگی وان باشد و تحدید حدود عراق عرب بر عهده محمود پاشا بیگلربیگی بغداد، فرزند چقال اوغلی. بر این اساس، شاه عباس نیز تعیین مرزهای آذربایجان را به امیر-گونه‌خان بیگلربیگی ایروان وا گذاشت و تشخیص مرزهای غرب را به مهدی‌قلی بیگ میر آخور-باشی. ضمناً چون در فاصله بین نقض قرارداد مابین شاه تهماسب و سلطان سلیمان به توسط سلطان مراد ثالث و عقد قرار داد جدید با سلطان احمد، یعنی در مدتی نزدیک به بیست و پنج سال، وقایع و حوادث جدیدی روی داده و موارد اختلافی پیش آمده بود، طرفین چنین قرار دادند که حین عقد المصالحة آنچه در تصرف هر یک از دو طرف بود در اختیار همان طرف بماند و نقاطی که قبلاً مربوط به ایران بوده و در موقع عقد قرارداد، در داخل سرحدات ترك واقع شده به ترکان واگذار شود (مثل قسمتی از گرجستان) و برعکس قسمتی از خاك عثمانی که در ید ایرانیان بود به ایران تعلق گیرد (مثل چند قلعه و محال در طرف خوزستان و بغداد). زیرا تخلیه و تحویل این مناطق برای طرفین سخت دشوار بود.

امیر گونه‌خان به ملاقات محمد پاشا شتافت و دو ماه مذاکره کرد و سرانجام سنور و سرحدات تعیین شد و سنور نامچه نوشته شده به مهر محمد پاشا و حکام و اعیان ترك رسید و امیر گونه‌خان نیز با بزرگان ایران صورت مزبور را امضا کردند و نسخ موافقتنامه مبادله گردید.

اما در قسمت عراق عرب که موارد اختلاف نظر بیشتر بود کار به سادگی خاتمه نیافت و محمود پاشا از عهده تشخیص سریع و صحیح سرحدات بر نیامد و طرفین امر تعیین سرحد را موقوف گذاشتند و در همان موقع باردیگر شروع جنگ کلیه آثار صلح گذشته از میان برد. توضیح آن که درین سال، شاه عباس به سوی گرجستان عزیمت نمود و طهمورث ولد داودخان پسر الکسندر خان والی ولایت کاخک را گوشمالی سخت داد و او از ترس به نزد لوارصاب پسر گرگین خان پسر سمایون والی ولایت کاتبیل گریخت و هر دو به اتفاق به گرگین خان

والی باش آچوق که از تابعان دولت عثمانی بود پناه بردند. شاه‌عباس ولایت کاخ را به عیسی‌خان ولدگرگین پسر اسکندر، عم‌زاده طهمورث، بخشید و در زیر باران شدید، از راهی سخت باریک و ترسناک، به کارتیل رفت که بر سر راه باش آچوق قرار داشت. آنگاه نامه‌ای به گرگین‌خان نوشت و طبق یکی از مواد مصالحه که مقرر می‌داشت پناهندگان طرفین به دول متبوعه خود مسترد شوند، خواستار لوارصاب و طهمورث شد. خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان که مأمور رساندن نامه و پیام بود، توانست با حسن تدبیر گرگین و لوارصاب را به حلقه اطاعت آورد. به‌طوری که سلاطین مذکور قاصد و نامه به خدمت پادشاه صفوی فرستادند و عرض اطاعت و فرمانبری کردند و خواجه محمد، به سبب قبول مسئولیتی چنین خطیر، عنوان و لقب «فدوی» یافت. لوارصاب روز سیزدهم ماه رمضان به اردوی شاهی آمد و دست مرشد کامل را بوسید.

در اثنای سفر گرجستان، شاه‌عباس اطلاع یافت که دولت عثمانی که باطناً به صلح راضی نبوده، حرکت سپاه قزلباش را به گرجستان نقض معاهده تلقی کرده به خصوص که لوارصاب و تهمورث نیز طی نامه‌هایی به دربار عثمانی اظهار انقیاد کرده بودند و ضمناً مدت توقف انجیلوچاوش نیز در دربار ایران طولانی شده بود. برای رفع کلیه شبهات، شاه‌عباس نامه‌ای به عنوان سلطان عثمانی فرستاد که منظور از سفر گرجستان تنبیه «بعضی از کفره گرج» بوده که «از قدیم الایام تابع و خراجگزار» بوده‌اند. انجیلوچاوش را نیز مرخص کرده به همراهی قاسم‌بیک سپهسالار مازندران، با تحف و هدایای فراوان، من جمله تاجی مرصع و مکرر به استانبول فرستاد و طبق خواهش سلطان عثمانی کلیه امرای ترك من جمله مصطفی-پاشا و محمد امین‌بیک پسر محمدپاشا وزیر اعظم سابق و برادر رضاعی سلطان ترك را آزاد کرد و آنان را درماندن یا بازگشتن به عثمانی آزاد گذاشت و صورت موافقتنامه‌های سرحدی را آنچه تمام شده و به مهر و امضای طرفین رسیده بود همراه ایلچی فرستاد. در همین ایام خبر رسید که نصوص پاشا کشته شده و محمد پاشا مشهور به اگوز محمد، بیگلر بیگی مصر و شوهر خواهر سلطان احمد وزارت اعظم یافته است.

در سال ۱۰۲۴ ه. سلطان ترك، به تحریک طهمورث و لوارصاب پیمان، صلحی را که تازه بسته شده بود زیر پا گذاشت و به امید آن که شورشهای گرجیان و مردم شروان و داغستان موجب ضعف سپاه قزلباش گردیده باشد وزیر اعظم را به جانب ایران فرستاد. ولی سپاه ترك

ن توانست همزمان با این شورشها خود را به ایران برساند . شاه عباس سپاهی به تنبیه گرجیان فرستاده و خود با اطمینان به این که در آن سال ترکان یارای حمله ندارند به مازندران رفته بود . قزلباشان در گرجستان از تهمورث خان شکست خوردند و عده زیادی از ایشان کشته شدند .

شاه عباس از این حادثه سخت در خشم شد و پس از نوروز خود را به گنجه رسانید و ولایت کازیل را به بگرات میرزاخان که در زمان شاه طهماسب اسلام آورده بود بخشید و او را به خطاب « عمی » نواخت و سپس به گرجستان حمله برد . هر چند تهمورث به باش- آچوق گریخت ، ولی ولایتش دستخوش تاراج و مردمانش عرضه تیغ آبدار شدند و زنان و کودکان آن دیار به اسیری رفتند و در سراسر کاخ از آبادانی اثر نماند . عده کشتگان را هفتاد هزار و زنان و دختران اسیر را صد هزار نوشته اند . ولی اسکندر بیك منشی نوشته است : « زیاده از سی هزار دیگر در گوشه و کنار اسیر شد که از عدم فرصت به قلم درنیامد . » کردان که همواره به منطقه سلماس دست اندازی می کردند ، درین سال سرحدات غربی را دستخوش آشوب و فتنه ساختند . پیر بوداق خان که از جانب شاه عباس مأمور حفظ سرحدات تبریز شده بود ، برای تنبیه کردان از تبریز بیرون آمد . کردان از محمد پاشا بیگلر- بیگی وان مشهور به تکلی پاشا کمک خواستند و او نیز با جمعی از سپاه ترك در حدود شش- هفت هزار نفر به کمک کردان آشوبگر شتافت . در این جنگ پیر بوداق خان به قتل رسید . ولی بقیه سپاهش به دفاع پرداختند . ترکان به محاصره باغی که پناهگاه آنان بود پرداختند . ولی ، با رسیدن خبر حرکت شاه عباس از گرجستان ، دشمنان بازگشتند و محصورین به تبریز مراجعت کردند .

محمد پاشا معروف به اگوز محمد ، پس از قشلاق در دیار بکر ، سپاه فراوانی از آناتولی و روم ایلی و شام فراهم آورد . نوشته اند که در هیچ زمانی ترکان سپاهی چنین فراوان به ایران نفرستاده بودند . پادشاه صفوی در حوالی دریاچه گوگچه (گوگچه دنیز) بود که خبر رسیدن دشمن را شنید .

محمد پاشا در اواخر شعبان سال ۱۰۲۵ هـ به پای حصار ایروان رسید و صد هزار نفر به محاصره شهر نشاند . شاه عباس که صرفه در جنگ رویاروی با چنان سپاه فراوانی نمی دید ، سپاه خویش را به چند دسته تقسیم کرد و هر يك از آنان را مأمور کرد که از هر طرف به

اردوی دشمن دستبرد زند. این حملات پیاپی مانع از آن گردید که ترکان بر قلعه دست یابند و سرانجام بر اثر طول محاصره و عدم دسترسی به آذوقه سپاه ترك نه تنها قدرت تعرضی خود را از دست داد بلکه عده زیادی بر اثر سرمای شدید و بروز بیماری از پای درآمدند.

محمد پاشا که از فتح ایروان نومید شده بود، ایلچسانی چند فرستاد و سخن از صلح در میان آورد و تقاضا کرد که از دربار صفوی نیز مرد خردمند و کاردانی فرستاده شود تا در باب تجدید شرایط آشتی با او گفت و شنید رود. شاه عباس نخست سارویک ییگدلی و سپس چراغ سلطان گرامپا استاجلو را به ایلچگیری فرستاد. محمد پاشا اظهار داشت که دولت ایران بعضی از شروط مصالحه میان نصوص پاشا و قاضی خان صدر را رعایت نکرده است. ولی شاه عباس این اتهامات را شدیداً رد کرد و در پاسخ نوشت اگر نصوص پاشا مرده قاضی خان زنده است. و بعضی از پاشایان مثل دلاور پاشا و باقی پاشا و حافظ احمد پاشا بر این معنی شاهدند و سنور نامچه (دفتر تعیین نقاط مرزی) به مهر و امضای معتمدین در میان است. اگر لازم باشد قاضی خان را بفرستیم.

محمد پاشا استدعا کرد که قاضی خان باردیگر به اردوی ترکان رود تا قواعد صلح بین طرفین برقرار شود. روز بیست و پنج شوال که هنوز قاضی خان به اردوی ترکان نرسیده بود، سردار عثمانی از پای حصار ایروان برخاست و قاضی خان در راه به وی رسیده با او در باب اصول و قواعد پیمان صلح گفتگو نمود. سردار عثمانی سپس قاضی خان را مرخص نمود و خود به استانبول رفت. درین رفت و آمد بی حاصل، در حدود چهل هزار سپاهی ترك، در پای حصار ایروان یا در زیر رگبار گلوله یا بر اثر گرسنگی و بیماری و سرما، تلف شدند و تعداد چهار پایان مرده از اسب و استر و اشتر فزون از شمار بود.

شاه عباس که هنوز در اندیشه قلع و قمع بیشتر گرجیان بود، پس از رفتن ترکان، باردیگر عازم گرجستان شد. در گرجستان، در صحرای دانقی از مضافات شکی، قاضی خان صدر رسید و گزارش مذاکرات خود را بیان داشت.

محمد پاشا به محض رسیدن به استانبول، به اتهام سهل انگاری در تصرف ایروان از صدارت معزول شد و خلیل پاشا به جای وی سمت وزارت اعظم و سرداری یافت.

در سال ۱۰۲۶ هـ سلطان احمد وزیر اعظم را مأمور حمله به ایران نمود و دستور داد که در آن سال به ایالت دیاربکر رود و از هر طرف لشکر فراهم آورد و در سال ۱۰۲۷

یا كمك جانی يك گرای خان تاتار به ایران حمله برد .

جاسوسان شاه عباس این خبر را خیلی زود به وی در ییلاقات گوگجه دنگیز رسانیدند و اظهار داشتند که سردار ترك بدین قصد از استانبول بیرون آمده است . پادشاه صفوی به منظور پیشدستی و علاج واقعه پیش از وقوع ، قرچقای خان را لقب سپهسالاری داده مأمور ساخت که ناحیه ارزروم و وان را که محل عبور سپاه ترك بود «از صامت و ناطق» بپردازد و نوعی نماید که در سال آینده از نایابی ذخیره و عسرت و تنگی آب و آذوقه عبور لشکر روم از آن دیار دشوار گردد و سپهسالار نیز این وظیفه را به خوبترین صورتی انجام داد و از قتل و غارت فرو گذاشت ننمود و درخت و گیاهی برجای نماند .

خلیل پاشا بر اثر این خرابیها در دیاربکر و جانی يك گرای نیز در جوار وی قشلاق کرد . شاه عباس نیز قرچقای خان را در برابر سردار ترك در سرحد آذربایجان تعیین کرد و او را با سپاهی در شهر تبریز گذاشت .

در همین موقع خبر مرگ سلطان احمد منتشر شد . در هنگام مرگ یش از بیست و هشت سال نداشت .

نامهٔ مدنان پاشا به شاه عباس

والا جناب رفعت مآب حشمت نصاب سعادت اکتساب سیادت انتساب ناهید
بهجت ، عطار د فطنت کیوان مرتبت جمشید منزلت، اعنی شاه عالی جاه ارشده
الله الی ما ارتضاه ، صوبنه مراسم خلوص و وفا و لوازم صدق و صفا اقامت واحیا
اولندقدنصکره انهاء صداقت انتما بودر که جنت مکان علین آشیان مرحوم سلطان
محمد خان^۱ علیه الرحمة والغفران حضرت لرینک زمان سعادت اقتران لرنده توسط
صلح و صلاح باعث فوز و فلاح ایله عامه رعایای طرفین و کافه برایای جانین مهاده
امن و امان و بستر اطمینان ده آسوده حال و مرفه البال اولوب. جناب والانصاب
لری دخی جاده عهد و میثاق ده ثابت قدم و شاهراه مصالحه ده راسخ دم اولوب.
متصل عتبه علیه سما سیمای شهر یاری و سده سنیة فلك اعتلای خداوند گاری که
بعناية الملك الباری قبله گاه ملوک عالی جاه و فرسوده جباه سلاطین معالی دستگاه در ،
نامه نامی و ملطفه گرامی ورود و صعود بولوب. حتی بو خیر اندیش صداقت کیش
لرینه دخی عمده الامثال والاشباه ایلچی حسن دام مجده و ساطتیه کتاب مشکین
نقاب لری وارد اولوب اظهار محبت و موالات و اشعار مودت و مصافات بیور لمشیدی
بعده امراء اکر اردن بعض کفران نعمت اولنلردن برقاچ بد نژاد نهاد خبائث
معتدلری مقتضاسی اولان فتنه و فساد افشا و نقض عهد سمتنی اصغا ایلوب مقدم اویر-
یلان عهد نامه هما یونک مفهومینی محافظه و عواقب اموری ملاحظه ایتمیوب دائره

عهد و میثاق و جاده صلح و وفاق دن عدول و انحراف ایدوب. اشعال نائرة شقاق و هدم بنیان اتفاق قیلوب. سعادت لو پادشاه گردون اقتدار ، اظفره الله الملك الغفار حضرت لری کفار خاکسار دوزخ قرار ایله جنگ و پیکار و مجاهده و کارزار اوزره ایکن ممالک محروسه به دست تعدی یی دراز و برقاج گون ولایتی خالی بولمغله کند و هوا کزده پرواز ایتدیگز .

بیت

چو میدان تهی گردد از نره شیر شغال اندر آید به بیشه دلیر
مذکور اولان اکراد بدنهادک مقدمانه مقوله فساد و شناعتنه باعث اولدقلری
اول جانبه اطاعت و انقیاد لرینک نتیجه سی نیه منجر اولدینی معلومکز ایکن شمدی
گفتار ناهموار لر ایله عامل اولوب الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها مضمونندن غافل اولمق
اصحاب و ارباب فحوله شین و عار اولدینی ظاهر و هویدادر خصوصاً کفار دوزخ
قرین دشمن دین مبین و عدوی سید المرسلین بر بلوک مشرکین ایکن هر برینه مستقل
ایلچی کوندروب محضاً هوای نفس و تسخیر بلاد ایچون کفره ایله اتفاق و اتحاد
و مسلمین موحدین ایله نفاق و عناد اوزره اولوب خادم حرمین محترمین اولان پادشاه
جهان پناهک ممالکی اوزره علی الغفلة هجوم و بوقدر قتل نفوسه مرتکب و باعث
اولمق آیین اسلام دن خارج و منهی اولدینی خفی دکلدر چونکه جنابکز نقض عهد و
میثاق ایدوب خصومت و عداوتی ارتکاب ایتدیگز سعادت لو پادشاه حضرت لری
دخی کما فی الاول بر قولن انکروس و آلامان قرالی اولان لعین دوزخ قرینک اوزرینه و
بر قولن دخی سفاین اژدر مثال ایله دریا یسوزینه دوننمای همایون ایله ارسال بیورد-
قلر ندنصکره بوادنی قوللرینی دخی عسا کر جرار نصرت شعار ایله سزک اوزریکزه
تعیین و ارسال بیوردیلر بز دخی امداد رب متعال و توفیق ملک ذی الجلال و یمین
روحانیت رسول با کمال و همم چاریار گزین و سایر رجال ایله قارص قلعه سنه نزول
ایدوب عنان عزیمتی سزک طرفکزه مصروف و معطوف ایتمشدر ایران و توران
شاهی اولوب جهانگیر و صاحب شمشیرم دیودعوا ایدوب شمدی یه دک مملکت و
ولایتی خالی بولوب کمسنه مقابله ایتمسکله منم یک دیگر نیست دیوب قادر اولدیغکز

مرتبه‌تک و پو وجست وجوده قاصراولمدیکز شم‌دیکی حال ده سعادت لو پادشاه
 انجم سپاهک برادنی قولی سنکله مقابله‌یه اقدام ایلدکده سطوت لشکر ظفر اثرک
 هجومه طاقت کتور میوب فرار اختیار اولنمق لایق ومأمول دکل ایدی اردیکزدن
 النان دلر وکلان جاسوس لرمز بالمواجهه مقابله‌یه عدم قدرت وجرئتکز اشعار و
 اقصای آمال و منتهای مافی‌البال کزعسکر نصرت رهبرمزه شبیخون و یا خود
 برکنارندن طوقنوب بعده فرارایتمکدر دیو اخبارایتمشلیردی جهانگیرلک ایله نامور
 اولوب قلیج دعواسن ایدنلرمیدان کارزارده ثابت قدم و برقرار اولمق کرک ایدی
 روز پیکارده مقاتله دن فرار اختیار ایدنلره ارلک نامی خطا واولومدن قورقان
 کمسنه‌لره آنه بنوب قلیج قوشانمق ناسزادر اگرذاتگزده فی‌الجمله غیرت وحمیت
 اثری واریسه کلوب جیوش دریا خروشه مقابل اوله‌سز که حق تعالینک مشیت و ارادت‌نی نه
 متعلق اولمش ایه ظهور بولوب و رای پرده در مقدرنه ایه منصفه وجودده جلوه‌گر
 اوله‌شویله که پادشاه دین‌پناه حضرت لرینک بزم کبی برادنی قولیه محاربه و مقاتله دن
 فرار اوزره اوله‌سن بردخی ارلک نامنی لسانکزه کتور میوب قلیج و دلیرلک دعواسندن
 و جهانگیرلک غوغاسندن فراغت ایله‌سز والسلام *

(ترجمه به اختصار)

... اما بعد نامه نامی رسید . این جانب را مورد نهایت لطف و مرحمت قرار داده بودند .

از زمان سلطان محمدخان علیه الرحمه کلیه رعایای طرفین در امن و امان بودند . تا اینکه چند نفر از کردان کافر نعمت بر حسب خبث طینت جانب نقض عهد گرفتند و مفاد عهدنامه و عواقب امر را ملاحظه ننموده با عدول از دائره عهد و میثاق و انحراف از جاده صلح و وفاق به اشتعال آتش شقاق و انهدام بنیان اتفاق مبادرت ورزیدند و آن پادشاه گردون اقتدار به منظور جنگ با یاغیان به ممالک محروسه دست تعدی دراز و چند روز بر اثر بی صاحب بودن ولایت اسب خود را جولان دادند .
چو میدان تهی گردد . . .

نتیجه انقیاد و اطاعت اکراد مذکور که موجد و باعث شنعت و فسادند بر شما معلوم است . اکنون گفتار ناهموار و نامطلوبند . غفلت از مضمون الفتنة نائمه لعن الله من ایقظها برارباب بصیرت روشن است خصوصاً با کفار دوزخی و دشمن دین مبین و عدوی سید المرسلین به منظور تسخیر بلاد اتحاد نموده و به قصد تسخیر بلاد عثمانی غفلة هجوم کرده و مرتکب این همه قتل و غارت شده اند . از اصول اسلامیت خارج بودن مخفی نیست . چون آن جناب عهد و میثاق را نقض کرده و مرتکب عداوت و خصومت شده اید بدین مناسبت حضرت پادشاهی (پادشاه عثمانی) بعد از ارسال کشتیهای جنگی برضد پادشاه آلمان امر به اعزام سربازان پیروزگر

به سوی دیار شما نموده‌اند . با تفضل خداوند و به یمن اسعاد حضرت رسول و همت چهاریار گزین و سایر رجال به قلعه قارص نزول اجلال نموده و قصد عزیمت دیار شما داریم . تا کنون به نام شاه ایران و توران به علت خالی بودن مرز و بوم خود را یک‌تاز میدان دانسته از هیچ‌گونه جست و خیز غافل نبوده‌اید . اکنون که این کمترین چاکران جان‌نثار سلطان مأمور مقابله شده‌ام در مقابل سپاه ظفر نمون تاب مقاومت نیاورده‌اید . اختیار فرار لایق و مأمول نبود . طبق اخبار جاسوسان ما مشعر بر عدم قدرت مقابله از آن جانب ، لشکریان شما تنها شیوخون یا جنگ و گریز می‌توانند . اما لازمه نام‌آوری و جهانگیری پای فشردن در عرصه کارزار است و آنان که در روز پیکار از میدان جنگ می‌گریزند شایسته نام مردی نیستند . آنان که از مرگ می‌ترسند چگونه دست به شمشیر می‌برند . اگر در ذات شما فی الجمله اثری از غیرت و حمیت است ، می‌باید که با سربازان ما مقابله نمائید تا مشیت خداوندی بر هر چه تعلق گرفته ظاهر گردد . چنانچه از مقابله با کمترین چاکران جان‌نثار سلطان روی گردانی ، دیگر نام مردی هرگز بر زبان مبرو از ادعای جهانگیری و شمشیرزنی و دلیری باز گرد . والسلام .

نامه سلطان احمد به خان قرم (گریه)

... معلوم اوله که حالا عجم شاهی ، اولان عباس حق ناشناس ، قاعده مصافاتی متروک و جاده معاداتی مسلوک طوتوب حيله و خدعه ايله ممالک تبریز و شیروانه استیلا و غرور نفسانی و شرور شیطانیه دعوی انانیت و استعلا ایتمکله عجب و نخوتی دائره تحمل شاهانه مزدن بیرون و حرکت مورث النکبتی مرتبه رضای پادشاهانه مزین خارج و افزون اولدیغنه بناء غیرت و حمیت سلطنت و صیانت ناموس خلافت مقتضاسنجه غضب و انتهاب ایلدو کی ممالکی کماکان قبضه تصرفه ادخال و خاندان ضلالت بنیانی عرصه تخریب و استیصال اولنمق ایچون حالا وزیر اعظم اولان دستور اکرم محمد پاشا ادام الله تعالی اقباله و ضاعف قدره واجلاله عسا کر نصرت مظاهر مزه سردار ظفر شعار و سپهسالار نصرت مدار تعیین اولنوب ان شاء الله الملك الغفار طلیعه اول بهار خجسته آتارده سمت شرقه عطف عنان یکران عزیزمت و فتح و تسخیر بلاد مغصوبه مز تشمیر ساق همت یامک نیتی ايله محروسه حلبده قشلامق بابنده فرمان قضا مضامین شرف صدور بولمغله جناب شجاعت نهاد و صداقت معتاد کزدخی قریحه صبیحه مز اقتراحی له منصب خانیه ده دست نشاندازه مز و سز کله معارضه ده اولنلر مردود و رانده مز اولمغله خاصه چراغ مز و پرورده باغ مز

۱ - هرچند این نامه خطاب به پادشاه ایران نیست ولی چون متضمن نکات نسبت به دقایق از جنگهای ایران و عثمانی و شکست ایرانیان در جنگهای محلی گرجستان است درین جا نقل شد .

اولدوغکز ملاحظه سیله اسلاف غزایشه و اجدادهیجا اندیشه کزه متابعت وانلرک مسلکته اقتدا و اقتفایله وفق مرضی خاطر فیض مآثرمز اوزره حرکت ایدوب اکتساب غنائیم اموال اعدای دوزخ مآله دل تشنه و سفک دماء اهل ضلال ایچون اللرنده تیغ و بللرنده دشنه اولان تیراندازان تاتار صبا رفتارایله دشت قبحاقدن بلاد قزلباش بد اخلاقه ترکتاز و سرعت صرصردن مستعار عجله وایلغارایله قطع نشیب و فراز ایدوب مشارایله وزیر اعظم و سردار آصف شیممز ایله زمان و مکان معهودده التقا و اخذ انتقام حضرت صدیقه کبری ام المؤمنین و اصحاب سید المرسلین رضوان الله علیهم اجمعین قصدایله زین سمند همته ارتقا ایلمک بابنده مقدمانامه همایون سعادت مقرونمز اصدار و بوندن اسبق بومقوله امرغزا و جهادایله مأمور اولان خانان سالفه عنایت اولنه کلان خرج راه و مهمات سپاه اعداد و احضار و سیوف اعداد گداز و خلع و تشریفات میمنت طراز ایله بالفعل سده سعادت مدار مزده خاصه چاشنی گیر لریمز باشی اولان افتخار الاماجد و الاکارم، جامع المحامد و المکارم، مصطفی آغا دام مجده حضور یکره ارسال اولنمشیدی. الحاله هذه مشارایله سردار جلیل المقدار مزدن اشبو ماه صفر الخیرک یکر می دردنجی گوونده اولاغله آدملر و مکتوبلر کلوب گرجستان ملک لرینک گزیده سی و شاه عجمک ستم دیده سی اولان افتخار امراء الملة المسيحية ز کم حاکمی طهمورث ختمت عواقبه بالخیر اباعن جد آستان خلافت آشیانمز صداقت و اخلاص له اخص خدم و جاده اطاعت و عبودیت ده ثابت قدم اولوب شاه عجم غصب ایله النندن الدوغی ز کم ولایتی کبر و قبضة تصرفنه کتوردو کندن زیاده اضطرابه دوشوب ولایت ز کمه مستولی اولمق ایچون شجاعت و شهامت لرینه اعتماد ایلدیکی خان لرنندن و سلطان لرنندن بر نیجه ملاعینی عسکر قزلباش ضلالت معاش له ولایت ز کمه کوندر د کده مومی الیه ملک طهمورث دخی دولت علیه مزه استظهار و آهنگک جنگک و پیکار ایلد کده ملاعین بی دینک بر لحظه مقاومت قدرت لری و مقاتله یه طاقت لری اولمیوب عنایت باری ایله قراری فراره تبدیل و اقدامی انهزامه تحویل ایدوب. علی الفور منکوب و مقهور و مغلوب و مکسور اولمغله ملاعین رفض آینه باشبوغ و صاحب طبل و علم و توغ اولان نامدار خان لرنندن گنججه حاکمی ولی محمد خان و گیلان خان لرنندن

مرتضی قولی خان ولطیف خان و شاه گمراهک مصاحب و مقربی اسفندیار خان و روان^۱ خان‌امیر گونه نك ولدنا خلفی خان وارش سلطانی بهروز سلطان و محمدحسین قولی سلطان‌دن ماعدا اون‌ایکی نفر سلطان‌لرك وایکی بیك سكریوزسكسان نفر قورجیلرك و دلاورلك دعواسیله كلان‌ملحدلرك باشلری كسیلوب و فرار هنگامنده بی‌نهایه مفسد لر صوبه بوغیلوب و درت چفت كوس منحوس لری‌ال‌نوب كسیلان‌خان‌لر و سلطان‌لر و سایر قزلباش باش‌لریله مومی‌الیه ملك طهمورثك سحل نام آدمی ماه‌ذی‌الحجه نك اون بشنجی گونی آخسقه قلعه داخل اولوب عن قریب مشارالیه سردار عالی‌شان‌مزه روانه اولمق اوزره اولدقلرینه و طاغستان حاكم‌لرندن قدیم‌دن آستانه علیه‌مزه انقیاد و اتباع اوزره اولان سلطان محمود و قیموق حاكمی علی بك و تیمور قپو دربندی حاكمی اوصون بك و سایر طاغستان خلقی مومی‌الیه ملك طهمورت ایل‌خبرلشوب من بعد دفع اهل شقاق و نفاق ده بربریله اتحاد و اتفاق اوزره قزلباش ایل‌ه عداوته عهد ویمین ایدوب و قریم عسکری جناب شجاعت نهاد كز ایل‌ه دربنده قریب كلد كلرنده قارشولیوب او ككزجه قلاوزلق و رهنمالق ایدوب بیلدكلری بوللردن سهولت له عبور ایدوب و سایر ضروریات ایل‌ه معاونته تعهد ایتدكلرین بالفعل آخسقه بگلر - بگیسی اولان امیرالامراء الكرام حسین دام اقباله مشارالیه سردار نصرت كرده اعلام و كسیلان باش‌لر و اولنان كوسلر ایل‌ه زكم حاكمینك آدملری حلبه كلدكلری كبی اكلندرمیوب آستانه سعادت‌مزه ارسال اولنوردیو سردار مشارالیه عرض و انهاو مومی‌الیه حسین پاشانك مهرلی مکتوبنی تلخیص و آستانه سعادت‌مزه ارسال ایدوب مضمونته نظر فرخنده اثرمز متعلق و فحوا سنه اطلاع همایون‌مز لاحق اولمغله بفتح مبینك ظهور بولدوغندن و ملاحدّه بی‌دینه بو وجهله هزیمت و انكسار حاصل اولدوغندن درگاه قاضی‌الحاجات و بارگاه سمیع‌الدعواته شكربی پایان اولنمشدر و قوتلی - كون طوغشندن و یخشی باز گلشندن بللورد دیدكلری اوزره هر عزیمتك نهایتی بدایتنه موافق و هر حركتك خاتمه‌سی فاتحه سنه مطابق اولمق عادات کریمه الهیه

۱ - روان همان است که ما «ایروان» می‌گوئیم و ایروان اکنون مرکز جمهوری ارمنستان

و عطیات عمیمه سبجانیه سنن مطرده سندن در جناب رب الارباب و مسبب الاسباب
 حضر تندن امید جاویدمز بودر که درون صفا مشحون مزك حسن توجهی و دعای مظنون-
 الاجابتی و سردار دیانت آثار مزك یمن نقیبت و خلوص طویتی بر کاتیله بو سال
 فرخنده فالك خلال اقبالنده بر قولمز الندن دین و ملتی مغایر شاه بی توفیقه بود کلو
 طبانجه چالنج و کور ر کوزی و طوترالی مثابه سنده اولان نیچه خانلر و سلطان لری
 قلیچندن کچنجه محبت چهار یار بزرگوار و عقیده اهل سنت و جماعت ده راسخ و استوار
 اولان عسا کر حنفی المذهب و جنود سنی المشربم سب و لعن اصحاب و احباب سید-
 المرسلین افضل عبادات عدایدن و افاض بی دینه غالب و مظفر اولوب بعنایه الله تعالی
 گروه مکروه ملحدینه بر قلیچ چالنه و اهل اسلامه ایتد کلری اهانلرک اضعا فیله انتقامی
 بر وجهله الله که بوسنه عمیمه السیمنه دن غیری بردفعه دخی ایجاب سفر و ارسال
 عسکر لازم کلمیه الی الان تیمور قپو دربندی قزلباش النده در دیو عسا کر تاتارک
 عبورنده نوع اشکال احتمالن و یردو کزلله الحمد بودفعه اول محذور بالکلیه بر طرف
 اولوب جمله دربند و طاغستان حاکم لری غیرت دینه و اتحاد طینییه ملا بسه سیله
 دولت علیه مزه موروث اولان اطاعت لرنده کما کان مستمر اولد قلری سبیل سزی
 قارشولیوب او کو کزه دوشوب بیلد کلری یوللردن سهولت ایله کچر مکه تعهد
 ایلد کلرندن صکره فرمان جلیل العوانمز اوزره معجلا قالقوب محل مأوره عزیمته
 بر وجهله عذر تقدیمه متصدی اولمز غیرتدن عدا ولنه بیلور می مقدمامر حومان غازی
 گرای خان و عاد لگرای خان برر قالغا یلقلری حالنده خان د کللرایکن و تیمور قپو کیر-
 و شمدیکی کبی دشمن النده ایکن عسا کر تاتار ایله وارد قلرنده او کلرینه نسنه حایل
 اولمیوب دربندی کچوب شروان محافظه سنده اولان غازی وزیر عثمان پاشایه
 قاوشوب قزلباش بی دینه نه ایشلر ایتد کلرین و مرحوم جد بهشت مرقدمز سلطان
 مراد خان علیه الرحمة و الغفران زماننده نه جان فدا قلر ظهوره کتورد کلرین اول معر که لرده
 بیل اولان تاتاز غازی لرینک بقیه سی بیلمز لر می سز خود مستقلا جناب جلالت مآ بمزک
 دیکمه سی اولوب هیچ فرمان اولنمدن خانلر گز ابتدا سنده بویله خدمته بولنمغی
 جانکره منت ییلمک کر کسز خانلق کو کبه سی و حکومت مرتبه سی ایله سز انلردن زیاده

ایکن همت و حمیتکز و جرأت و غیرتکز انلردن قات قات زیاده اولمق اقتضا ایلمزمی. الحاله هده سردار ظفر اقتدار مزه بواخبار مسرت آثار ایرشدو کی کبی غیرت قوشاغن ایکی یردن قوشانوب حضرت حقه تو کل و روح پرفتوح محمد علیه الصلوات والسلام افنده مزه توسل ایدوب اشبوماه محرم الحرامک یکر می دردنجی گونده اوتاغن طشره چیقاروب اعدای دینه هزیمت اسبابنه مباشرت اوزره اولمغله سزدخی مقدا سردار مشار الیهک کوندر دیککی مکتوبنده قول و قرار اولندیغی زمان و مکانده ملاقات ایچون عساکر تاتار عدو شکار ایله قالقوب سرعت واستعجالی له قطع مراحل صحاری و جبال و آهنگ رزم و قتال اهل رفض و ضلال ایدوب غیرت عقیده پاک مسلمانیه و لازمه مذهب حق نعمانیه دوشن شجاعت و شهامتی ظهوره کتوروب سردار ظفر مدار مزه ملحق اولدو غکز دنصکره فرصت ال و یروب محل اقتضا ایتدو کنه کوره اگر ملاحظه بی دین ایله محاربه و مصاف و اگر تخریب دار و دیار رفض اتصافدر اغوردین و دولت همایون مزده بروجهله مردانه لکلر ظهوره کلمک کرک که حقکرده انواع عواطف علیه مز متواتر و اصناف عوارف جزیه مز متکثر اوله عساکر اسلام حقنده جناب خلافت انتسابمزمک توجه خاطر صفا مظاهری و دعای خیر اجابت مآثری و ممالک محروسه مزده اولان عامه علما و صلحا و سائر مؤمنینک آمینی بیله در عنایت حق ایله هر جانبیدن ابواب فتح و ظفر گشاده و اسباب سفر و مهمات عسکر آماده در سزه لازم اولان مهمات ضروریه و عساکر تا قاردن غیرتی تصور قونلما مشدر اکاکوره بونامه التفات مقرون مز وصولند نصکره نمقدار عسکر ایله نه گونده قالقوب عزیمت ایتدو کزی و سردار غزا آیین مزله ملاقاته نمحلده و نه زمانده قرار و یردو- ککزی معجلاً عرض و انهایه اهتمام ایدوب . مراضی خاطر قدسی مظاهر مز استجلابی ایله ارتفاع قدر و ازدیاد اعتبار یکزه باعث خدمات پسندیده ظهورینه توجیه عنان عزیمتکزی اخباریکز ارسالنده بذل مقدور و سعی و جهد موفور ایلیمه سز . *

ترجمه (باختصار)

معلوم باشد که شاه عباس حق شناس پادشاه عجم قاعده مصافات را متروک و جاده دشمنی را مسلوک داشته به حيله و تزوير بر ممالك شيروان و تبريز مستولى شده و باغورور نفسانى و شرور شيطاني دعوى انانيت و استعلا کرده تا آنجا که عجب و نخوتش از دایره تحمل شاهانه ما بیرون رفته و حرکت مورث النکبتش از مرتبه رضای پادشاهانه ما خارج گشته است . بنابراین، به مقتضای غیرت و حمیت سلطنت و حفظ ناموس خلافت ، تصرف ممالك مغصوبه و تخریب و استیصال خاندان ضلالت بنیانش را به وزیر اعظم محمد پاشا محول داشته او را به سرداری قشون تعیین نمودم . ان شاء الله در رسیدن بهار به سمت مشرق عزیمت خواهند نمود و اکنون، به نیت فتح و تسخیر بلاد مقصود ، در محروسة حلب قشلاق نموده است . به همین ترتیب فرمان همایون ماصادرمی گردد و شما را با منصب خانی دست نشانده خود قرار دادم و معارضین شمارا مردود و رانده در گاه نمودیم و به ملاحظه آن که پرورده آستان ما هستید با متابعت از اجداد مجاهد خود و اقتداء به مسلک آنان طبق رضای خاصه ما حرکت نموده برای کسب غنائم و اموال دشمنان دوزخ مکان و گمراهان تشنه دل جهت سفک دماء با تیراندازان تیغ به دست و دشنه به کمر تاتار صبار رفتار از دست قبچاق به بلاد قزلباش بد اخلاق با سرعت تمام و نهایت شتاب قطع نشیب و فراز نموده با سردار و وزیر اعظم مشار الیه در زمان و مکان معهود به یکدیگر پیوسته و در باب اخذ انتقام حضرت صدیقه کبری ام المؤمنین که طی نامه مفصلاً به خانان

گذشته صادر شده است اقدام نمایند . به وسیله مصطفی آقا چاشنی گیر باشی، خرج راه، مهمات سپاه، شمشیرهای اعدا گداز و خلعت‌ها و تشریفات میمنت طراز ارسال گردید. اکنون در بیست و چهارم ماه صفر نامه‌ای از سردار مزبور دریافت داشتم که گزیده ملک گرجستان و ستم‌دیده شاه عجم، طهمورث حاکم زکم را که شاه عجم بر ولایتش دست انداخته و غصب نموده متقابلاً برای استیلا بر ولایت خویش بر لشکری که مرکب از چند سردار و جمعی از عسکر قزلباش بد معاش شاه عباس بدان منطقه ارسال داشته بود، با استظهار به دولت علیه ما به جنگ پرداخته است و آن ملاعین تاب مقاومت نیاورده گریخته اندواز خانان نامدارشان که دارای طبل و علم و توغ بودند ولی محمد خان حاکم گنجه و مرتضی قلی خان حاکم گیلان و لطیف خان و مشاور شاه گمراه اسفندیار خان و امیرخان حاکم ایروان و فرزند ناخلف آرش سلطان به نام بهروز سلطان و محمد حسین قلی سلطان و دوازده نفر سلطان دیگر و دوهزار و هشتصد قورچی که به جنگ دلاوران آمده بودند کشته شده و سرهای آنان را بریده با چهار جفت کوس منحوس، به وسیله خدمتگزار طهمورس موسوم به سحل، در پانزدهم ذی الحجه وارد آخسقه شده است و به منظور التقا با سردار مزبور همراه سلطان محمود مملى بیک حاکم قیموق و اوصون بك حاکم در بند آهنین و معبر (باب الابواب) و سایر خلق داغستان با یکدیگر در مقام استخبار برآمده و برای دفع اهل مشتاق و حمله بر علیه قزلباش با یکدیگر متحد شدند .

سربازان قرم هنگام وصول به دربند شما را استقبال و برای عبور از راهها راهنمایی خواهند کرد. و سایر تعهدات را بیگلربیگی آخسقه اعلام داشته یاد آور خواهد شد . سرهای بریده و کوس ها بدون توقف به بارگاه ما ارسال شده است از این که دشمنان ما شکسته شده اند شکر بی پایان به جای آوردیم و از درگاه الهی چنین آرزو داریم که، درین سال فرخنده فال، شاه بی توفیق به مجازات رسد و خوانین و سلاطینش از دم شمشیر بگذرند و سربازان حنفی المذهب و سنّی مشرب من بر روافض بی دین تفوق یابند . به عنایت خداوندی گروه ملحدین به انتقام اهانتی که به

اسلام کرده‌اند چنان شکسته شوند که هر گز احتیاج به ارسال مجدد سرباز پیش نیاید. احتمال اشکال عبور از دربند، به ملاحظه آن که باب آهنین (باب الابواب) در دست قزلباش باشد، اکنون مرتفع است و تمامی حکام داغستان کماکان در اطاعت دولت علیه ما هستند. بدین جهات شما را استقبال و از راههای مخصوص و مناسب به سهولت راهنمایی خواهند کرد.

بنا بر این، بر طبق فرمان جلیل‌القدر ما، معجلاً قیام نموده به محل مأموریت عزیمت نمایند و به هیچ وجه عذری نباشد. در حال حاضر، در بیست و چهارم ماه محرم الحرام برای درهم شکستن دشمنان دین با سردار مزبور در مکان و زمان معین ملاقات نمایند و باتخریب دیار رافضیان در پیشگاه دولت ما اظهار مردانگی کنند تا در حق شما انواع عواطف متواتر گردد. دعای خیر اجابت مآثر علما و صلحا همواره ابواب خیر و ظفر را مفتوح خواهد ساخت. در مورد ارسال مهمات ضروری به هیچ قصوری به کار نرفته است. به همین مناسبت، به محض وصول این نامه، شماره سربازان و روز حرکت و محل و زمان ملاقات با سردار مزبور را گزارش نمایند.

نامه قائم مقام مراد پاشا قزوچی به شاه عباس

همواره تا شهریار سپهر سوار خسرو خاور قوی الاقدار مواکب کواکب و
اختران ثابت و سیار ایلله بروج سعوده عروج و صعود ایدوب ذروه علیای شرف ده
قرار و عروه قصوای نصف النهار ده افاضه انوار ایلله اول مهر سپهر سلطنت و
بختیاری و اختر برج خلافت و شهریاری ، مالک ممالک فرمانرانی ،
طراز کسوت فرمانروایی رواج افسر خورشید سایه
رافع رایات سروری ، جامع آیات مهتری ، فارس مضمار موالات ، حارس
حصار مصافات ، عالی حضرت گردون بسطت کیوان منزلت بهرام صولت ، مشتری
سعادت خورشید اضائت ، ناهید صحبت ، عطارد فطنت ، قمر طلعت ، خدیو معظم ،
شهنشاه افخم والی ملک عجم خسرو گردون حشم .

بیت

گوهر درج سعادت اختر برج شرف در دریای سیادت خسرو عالی تبار
حضرت لری همیشه کوکب بخت همایون و کوکبه اقبال روز افزون لری اوج
شرف کمال ده خورشید مثال مفیض انوار عدل و افضال و مربی قابلیت نامیات امانی
و آمال اولمق دعوات صافیه اجابت مقرون و تحیات و افیه هدایت نمونه روز و شب
قلب و قالب ایلله مداومت و اشتغال اوزره اولدیفی عرض و انها سند نصکره خاطر
دوربین دقیقه شناس شهنشاهی و طبع صواب اندیش حکمت استیناس خلافت پناهی
به که هر فکر مشکل گشایی توقیع منشور آگاهی و هر رأی اصابت نمایی عنوان

صحیفه شاهی در . صور وقایع واحوال و خلاصه معانی و آمال بو وجهله عرض وانها وبونهج اوزره شرح وانبا اولنور که سوالف اعوام و سوابق ایام دن آباء و اجداد عظام شاهی خاندان ابد پیمان مخلص الارکان پادشاهی ايله تحاب و تألف و مواد محبت و مودت لری دائماً تزاید و تضاعف اوزره اولوب ایام عدالت انجام و هنگام خمجسته فرجام لرنده چشم فتنه درخواب و جسم تفرقه معدوم و نایاب اولمغله رعایای طرفین اوقات و ایام لرین هنگام عید و سوره برابر و لباس حضور و استراحتی دائماً دربرایلیوب و اردین و صادرین تعرض ارباب قتال دن امین و حجاج مسلمین ذهاب و ایاب ده خوف و خشیتدن سالمین اولوب . گلزار ممالک طرفینده نسایم مصالحه و معاهده هر آن تنسم و مرغان خوش الحان امن و امان دائماً صوت و نوای ود و وفا ايله ترنم ایتمکله معاشران چمنزار ملک و ملت خار آزا رفتن و فتوردن دور و سایه شاخسار سلامت ده واصل نهایت درجه حضور اولدو قلرندن ماعدا بو آستان سعادت آشیان و بو دودمان مخلص الارکان ، شید الله تعالی بنیان دولته الی انتهاء الزمان، صوبنه همواره اول طرفدن انتساب و اختصاص آثاری ظهور و محبت و اخلاص علایمی صدور ایتد کجه جانب شریف لرینک باعث استحکام اساس دولتی و موجب انتظام امور خلافتی ایدوب .

نظم

بایکدگر شوند چو دو پادشاه دوست از دشمنان کنند به تیغ وفاق پوست
مستدعاسنجه خاندان موالات اتصاف لری همیشه بو معنای دلپذیری لوح ضمیر
صفا سمیر لرنده ثبت و تحریر و نگین دل مرآت نظیر لرنده نقش و تصویر ایدوب.
بودولت ابدیه نك حسن موافقتی و سلطنت سرمدیه نك یمن مرافقتی مقارنتیه کندولر
ایله مقام خصومت ده اولان سایر تاجداران اورنگ نشین و سلاطین صاحب تمکین
اوزر لرینه ظفر یافته و غالب و واصل انواع مطالب و مآرب اولور لر ایدی . فلهدا
بو عالی آستان ايله رشته موالات و مصافاتی بالکلیه قطع و روی کاردن نقاب مراجعت
و موافقتی یری ايله رفع قیلمیوب اول مقوله مقتضیات ازمنه و ساعات و مستدعیات

اوضاع و حالات ایله خلاف عهد و میثاق و مغایر ودّ و وفاق گلشن موالات و مصادقت سمتنه برناملایم روزگار اسدو کی وقت دخی زمان منازعه یه امتداد و مواد مخاصمه به اشتداد ویرلمیوب فی الحال ارسال رسل و رسایل ایله ماده خصومت و کدورتی برطرف و تلافی و تدارک ماضی و ماسلف ایدر لردی علی الخصوص اول صدر نشین مسند شاهی و تاجداری و صاحب تمکین مقام خلافت و شهر یاری ، محیی مراسم محبت و دوستداری ، مجدد لباس مصافات و حق گزاری، حضرت لرنندی بوندن اقدام دولت و سعادتله تخت عالی بخت اوزره جلوس و تکمیل مراسم نام و ناموس ایتد کتری ائنده بو دولت ابد پیمان و سلطنت قوی الارکان طرفنه دیده عناد و مخالفت ایله نظر و دائره حسن معامله دن تجاوز و گذر اولنمنک و خامت عاقبتن علی رأی العین مشاهده و تعیین و سوء خاتمتن منظور نظر عبرت بین ایتملریله فی الحال اسباب مصالحه و معاهده تدارک نه مسارعت و رفع خصومت و کدورت خصوصنه سعی و دقت بیوروب شهزاده پاکیزه گوهر، مرحوم سلطان حیدر میرزا، اثبات کمال اتحاد و ارتباط و محافظه شروط مصالحه ده نهایت حزم و احتیاط ایچون مرجع سلاطین جهان و ملاذ خواقین دوران اولان آستان سعادت آشیان طرفنه ارسال و بواسطه ایله عقود عهود و مصالحه مربوط و قوی الاتصال قیلنوب سلفک عدم اقدام و اهتمام لرنندن ناشی اولان عداوت و شقاق حسن تدبیر و تدارک لریله و فوافقه تبدیل و زنگار کدورت و نفاق آیین صفا آیین خلعت دن صیقل حسن اتفاق له تصقیل اولنوب نیجه مدت مایینده بو کار میمنت آثار مرعی و مسلوك و شرایط و لوازم مصالحه مؤدّی و نامتروک طوتیلوب بو خاندان ابدی الدولة طرفنه تنسم نسایم ایدن مهر و محبت ایله سبزه زار ملک و ملت لرنده انواع رفاهیت و فراغت از هاری شکفته و خندان و سکان ولایت و مملکتلری میاننده اصناف خوشحالی و استراحت آثاری ظاهر و نمایان اولوب مدت مدیده دنبر و پذیرفته فتنه و اختلال و خلل یافته پریشانی و سوء حال اولان امور و مهمات ملکیه لری اثر حسن توجه سلاطین آل عثمان و برکت نظر التفات پادشاه سلیمان مکان ایله جزئی زمانده منتظم و پرداخته و جمیع مهام و مرام لری وفق دلخواه لری اوزره مهیا و ساخته

اولمق نصیب اولوب ایکی جانبد دخی شقاق ایّامی زواله و آفتاب حسن اتحاد و اتفاق اوج برج کماله ایرمشیدی بعده روی زیبای مصالحه و معاهدیه نظر بدینان ایله آفت عین الکمال اصابت و نفس سردی بدگویان دن حسن جمال مصادقه اثر فتور سرایت ایدوب. نقاش بارگاه کبریایی بسیط زمین اوزره نقش آخر اختراع و حسن تقدیر خدایی بساط زمان اوزره شکل دیگر ابداع بیوروب. نخل بار آورحسن اتحاد و اتفاق تند باد حوادث ایام ایله خسته و جام جهان نمای عهد و میثاق سنک واقع روزگار ایله شکسته اولوب. بو طرفده اولان حکام والا مقام پادشاهی و خدام ذوی الاحترام شهنشاهیدن مقدار ذره منافی دوستی و محبت و مناقض مصالحه و مودت بروضع نادر صادر اولمیوب. روز و شب عساکر و احناد جهاد اعتیاد اسلام پناهی و جیوش دریا جوش نهنگک خروش خلافت دستگاهی و جاهدوا فی الله حق جهاده^۱ امر شریفنه امثال و دفع و استیصال ارباب کفر و ضلاله مداومت و اشتغال اوزره لر ایکن اوته جانب عسکری طرفندن نقض عهد و میثاقه شروع و مباشرت و ایقاز فتن و فتوره جرأت و جسارت اولنوب. عساکر اسلام ظفر انجام کلیت اوزره کفره طرفنک اصلاح احوالنه مقید اولوب. نیجه حصون و قلاع فلک ارتفاع لرینک فتح و تسخیرنه مباشرت و نیجه ممالک عسیر الضبط لرینک تصرفی بابنده بذل کمال همت ایدوب. برو طرفنک فتنه و آشوبی نظر اعتبار لرنده جزئی کور نمکله اول. ستملرده بر مقدار قلاع و ممالک سهل الاخذ و التسخیر دست تطاول ایرشدیریلوب. هنگامه و آشوب کفار برطرف اولمز و اختلاف و اختلال ممالک محروسه اختتام و التیام بولمز اعتقاد یله حد اعتدال دن تجاوز و تعدی و حیطة اقتدار لرینه صف مز اوضاع و حرکاته تصدی ایدوب. عاقبت اندیشلک مسلکدن عدول و دوریینک منهجندن نکول ایتد کلرنده بدرقه هدایت ملک متعال و قاید توفیق جناب محوّل الاحوال اول شاه فلک رتبت جمشید اقتدار و شهریار جم منزلت عالی تبار حضرت لرینه رفیق و رهنما اولوب. بو دودمان خلافت بنیان، صانه الله تعالی عن تطرق الحدّثان، تأیید عنایت الهی ایله مؤید و چار ارکان شریعت رسالت پناهی ایله مشید. بر دولت پایدار و

استوار و سلطنت مؤید و برقرار ایدو کی .

بیت

این آن اساس نیست که گردد خلل پذیر لوبست الجبال^۱ لو انشقت السماء^۲
مضمونندن استدلال بیوریلوب . صرصر حوادث روزگار ایله صار صلمه‌دن
مأمون و حفظ و صیانت قادر بی چون ایله محفوظ و مصون بر سلطنت همایون روز
افزون اولدوغن دیده بصیرت دوربین ایله ملحوظ و منظور و کیفیت استحکام‌مبانی
سنه تحصیل وقوف و شعور بیور مريله کماکان تهیه اسباب مصالحه و معاهده به شروع
و مباشرت و تلافی مافاتہ سعی و دقت اولنوب بوندن اقدام مرحوم درویش پاشا
دام له السعادة فی دار البقاء صدارت عظمی و وکالت کبری خدمتندہ ایکن ماینده
طرح آشتی و مصالحه امرینه واسطه و نظم و انتظام مصالح مصالحه و سیله و رابطه
اتخاذ بیوریلوب. مشارالیه خطابانامه نامی خجسته فال و صحیفه گرامی مصادقت
مال تحریر اولنوب. سده سما رفعت لری خدامندن و عتبه فلك رتبت لرینک معتمدان
ذوی الاحترامندن حمیده خصال پسندیده فعال جامع وجوه المعارف و الکمال محمد
بك زید مجده و ساطتیه آستان سعادت آشیان پادشاهی و درگاه فلك اشتباه شهنشاهی
صوبنه ارسال قبلنوب مجدداً طرح اساس دوستی و یک جهتی خصوصی استدعا و
اراده و اعاده عهد قرار داده با بنده ابواب حسن معامله مفتوح و گشاده طوتیلوب
بوندن اقدام آباء و اجداد نیکو نهاد لری سالك اولدقلری مسلك مستقیمه سلوک و رعایت
قوانین و آداب عاقبت اندیشان اعظم ملوک بیورلمش حقاً و بعزة الله تعالی بو طریق
پرتوفیق و راه هدایت رفیقہ میل و توجه عالی لری رضای مولایه موافق و دین و دولت
لرینه نافع و لایق و موجب استراحت و خوشحالی عامه خلایق در . الی هذا الان ،
بو آستان بلند آشیان ایله دوستلق و محبت معامله سنده اگر جناب سلطنت مآب سعادت
انتساب لری و اگر آباء و اجداد خلافت ایابلری ایولکدن غیري نسنه مشاهده ایتمیوب
بو دولت سرمدیه ایله یک جهت و یک رنگ او لدقلری ائنادہ تشویش و اختلالدن

امین و سالم و نعم جلیله خوان محبت‌دن مستفید و متنعم اولمشلردر .

ان شاء الله تعالی فیما بعد دخی بوکار هموار و امر عظیم المقدار ارادت‌قادر مختار و مشیت خالق پروردگار ایله مقرر و محقق اولورسه طرفینه منافع جلیله‌سی سرایت ایدوب، عبادالله آسوده و دیده فتنه و اختلال خواب آلوده اولمق اومولور لکن طرفیندن ترتیب مقدمات صلح و صلاح ایدن مدبران ملک و ملت و تمهید اساس و دّ و الفت قیلان مهندسان صاحب فطنت مجرّد برطرفک رضاسنی صیانت و همان بر جانبک ابتغاسنی رعایت ایدوب صور وقایع و احوالی جانبینک رضاسنه توفیق و ایکی طرفک مراد و مدعالرینی بر برینه تطبیق ایتمیجک بو مقوله امر خطیر عظیم- المقدار و کار عسیر لازم الاعتبار تمشیت و صورت بولمق دشوار ایدوکی خردخرده بین لرینه واضح در وارد اولان نامه نامی همایون فال و مکتوب گرامی عدم المثال لرندن مستنبط و مستخرج اولان خلاصه احوال و نتیجه آمالی سده سدره مثال و عتبه فلك اشتمال پادشاهی‌یه عرض و انهاده عسرت و اشکال معناسی ملاحظه اولنمغین الی هذا الان مشار الیه ایلچی محمد بك بنده لری در سعادت ده الیقوتیلوب شاید مفوض الیه صدارت عظمی و اتمام مهام انام ده مقتدی و پیشوای عامه وزراء، اولان آصف الزمان ملاذ اهل الایمان، قاهر ارباب الضلالة و الطغیان، قانع اصل الشقاوة و العصیان ، صاحب الرفعة و العظمة و الشأن، صدر اعظم و سردار اکرم سعادتلو و دولتومراد پاشا، اوصله الله فی الدارین الی مایشاء، حضرت لری اشقیای لعینک جزا و سزالرینی ویرد کدنصکره در دولته توجه بیوروب حسن تدبیر و تدارک اصابت قرین و رای حکمت آرای سعادت رهین لريله بوکار میمنت آثار جلیل المقدار تمشیت ویره لر دیوترقّب و انتظار اولنورکن .

الحمد لله الملك المعبود مشار الیه سردار عاقبت محمود اول جمیع ملل و امم دن خارج اولان قوم شوم مردود دن اکثرینک وجود بی سود لرینی عرصه عالم- دن محو و نابود و بعضیلرین حوزه حکومت پادشاهیدن مطروح و مطرود ایلوب لوث وجود خبائث آلودلرندن دار و دیار مسلمینی پاک و عرصه ملک و ملتی رونق حسن انتظام ایله تابناک قیلوب، دولت و اقبال و سعادت و اجلاله آستان سعادت کلوب

واصل اولوب، مقارنت حسن توجه پادشاهی و موافقت بمن التفات شهنشاهی ایله امور ملك و ملت انتظامك روز بروز ازدیادینه ساعی و باعث استراحت برابا اولان صلح و صلاح ابوابك فتح اولنمسنی داعی اولدقلری جهتدن بو باب ده مشاركت آرای ثاقبه و زرای عظام و مقارنت تدابیر صائبه و کلای کرام و موافقت مشاوره علمای فخام ایله علی الخصوص بوندن اقدم صلح و صلاح موادینك صورت پذیر اولمسنده حسن تدارك و تدبیری محض علت اولان خواجه پادشاه اسلام و مفتی و مقتدای انام مرحوم و مغفور له مولانا سعد الدین، اوصله الله تعالی الی اعلی علین، حضرت لرینك خیر الخلفلری اولوب. بالفعل مسند فتوی و شیخ الاسلامی ده صدر نشین و عقده گشای مشکلات مسلمین اولوب. امور معظمه دین و دولت مشاوره سنده جواب باصواب لری جمله ارکان دولته سند خصوصاً شرع شریفه مستند اولان احکام و قضایای سلطنت باینده صاحب قبول ورد، اولان مولانا محمد افندی، ادام الله فضله و افضاله علی كافة المسلمين، حضرت لرینك صواب دید رای شریف لريله صلح و صلاح احوالی طرفینك عرض و دولته لایق و آیین و اسلوب سلفه موافق اولوب برو طرفدن عز حضور پادشاهی به عرض و انها اولندیغی وقت حسن قبوله قریب و میل و توجه همایونلرینه باعث ترغیب اوله جق وجه اوزره بر صورت معقوله به قونیلوب واقع حالی مبین و نتیجه آمالی معین. مکتوب مرغوب مصادقت مصحوب مخالفت مسلوب لری ایله کیر و مشار الیه محمد بك زید مجده جناب نعم المرجع و المآب لری صوبنه لری روانه قیلنمشدر .

فی الحقیقه اول شاه عالی جاه ستاره سپاه حضرت لرینك آستان سعادت آشیان پادشاهی وسده سنیة عدالت عنوان جهان پناهی ایله مجدداً مصالحه و معاهده به نیت جازمه لری محقق و مقرر و بمعنی لطیف ضمیر منیر آفتاب نظیر لرنده منوی و مضمیر ایسه مشار الیه صدر اعظم و سردار اکرم حضرت لرینك صواب دید رای شریف لريله عمل بیوریلوب مکتوب منیف لرنده تصریح و توضیح بیوریلان وجه وجه اوزره صلح و صلاح احوالک وجود و ظهور کتورلمنده تأخیر و توقیفی جائزور

و او سفید ریش و خیر اندیش لر کوردو کی مصلحتدن عدول و نکولی دین و دولترینه سزا کور میوب بومقوله براموردیده و صاحب تجربه موفق بالموهبة صاحب سعادتک توسط و توجه شریف لری ايله بو مصلحت خیر انجام اتمام و اختتام بولمسنه بذل همت و اغتنام وقت فرصته سعی و دقت بیوريله . فی الحقیقه مشارالیه حضرت لری اغراض و علل دنیویه دن مبرا و امراض تعصب و تعدی دن معرا . دوستلق و دشمنلکه قادر خرق و التیام امرنده کار آزموده و ماهر دولتلو و عظمتلو و شوکتلو پادشاهمزه حسن اعتماد همایون لرینه مظهر و نظر التفات سعادت مقرون لرینه منظر واقع اولمش وزیر پیر روشن ضمیر لری اولوب عامه امور دین و دولت و کافه مهمات ملک و ملت ید ظفر تأیید لرینه مفوض و مسلّم اولمغله بو شغل عظیم و امر مهم واجب التقدیمک دخی حل و عقدی خاصه طرف همایون پادشاهیدن انلرک رای عقده گشالرینه تفویض و تقلید اولنمشدر .

ان شاء الله تعالی دولت طرفینه نافع و سودمند کورد کلری احوال نفس الامر ه موافق و صلح و صلاح باینده دستور العمل اولمقلغه لایق در . چون که بو آستان سعادت آشیان ايله ماینده صلح و آشتی و محبت و یک جهتی خصوصنه میل و توجه بیورلمش لایق دولت و موافق کار و مصلحت بو فهم اولنور که مقصود و مراد اولنان امور و قضایا و حصولی مافی القواد اولان کار و مدعی بر صورت خوب ايله ترتیب و برهیت مرغوب اوزره ترکیب اولنه که عز حضور سعادت موفور پادشاهی به عرض وانها اولندیغی وقت دائره رضای شریف لرینه داخل و آینه حسن قبوله مقابل اولمغه صلاحیتی اوله .

الحمد لله تعالی روم ایلی جانب لرنده بو قدر مد تدنبر و جاده اطاعت و انقیاد دن خروج و پایه بغی و طغیان ه عروج ایدن کفره قرلری آستان دوستان نواز پادشاهی متابعت و کالاول عرض عبودیت و اطاعت ایتملریله جمله سنک اطاعت و انقیاد لری پیشگاه سریر عالم مصیر خداوند گاری ده حیّز قبوله موصول و هربری و اصل انواع مرام و مسئول اولنمشدر جمله دن عامه کفره قرال لرینک زبده سی و نامداری و بحرو

برده اولان ملت مسیحیه حاکم لرینک منتخبی و ملک صاحب لرینک سرداری و سالاری
اولان نمچه قرالی حالیا اظهار عبودیت و اخلاص و عرض انتساب و اختصاص ایلوب.
حق جل و علانک عین عنایتی و هدایتی ایله منظور و ملحوظ و جناب رسالت پناهینک
نظر صیانت و حمایتی ایله مصون و محفوظ اولان سلطان البرین و البحرین، خاقان
المشرقین و المغربین، امان الافاق و الخافقین، خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر
ذوالقرنین، حامی الممالک بالطول والعرض، مظهر فحوای سلطان العادل ظل الله
فی الارض، سلطان الغزاة و المجاهدین، قاتل الکفرة و المشرکین، قاهر العجزة و
المتמרدين.

نظم

تیغ زن تارک لشکر کشان	داغ نه ناصیه سرکشان
مرحمتش مرهم بیچارگان	معدلتش قاهر خونخوارگان
سایه یزدان به سر بندگان	مایه امید سر افکندگان

معین الضعفاء و المظلومین، ظهیر الفقراء و المساکین، منیث الاسلام و
المسلمین، رافع اعلام الشرع المبین، سلطان العرب و العجم، مالک رقاب الامم،
باعث امن و امان عالمیان، موجب اطمینان قلوب جهانیان، سلطان سلاطین جهان
برهان خواقین زمان، تاج بخش خسروان دوران.

نظم

پادشاهی که حکم او همه جا	بر سر خسروان روان باشد
شیر چنگی کزو لباس حیات	بر تن صفدران دران باشد

قطب فلك سلطنت و شهریاری، مرکز دائرة خلافت و کامکاری، المستغنی ذاته
الشریف عن التعریف و التوصیف.

نظم

آن که صد سال گر اندیشه کند کلک خیال
نتواند که کشد يك رقم از محمدتش

المؤید بتأییدالله الملك المستعان والموفق بتوفیق العزیز المنان، شهنشاه گیتی
 ستان دولتلو وسعادتلو وعظمتلو وشوكتلو پادشاهمز، اعز الله انصاره وضاعف اقتداره،
 حضرت لرینك كه نباهت شأن وعلو مكان ده سائر سلاطین پیشین دن گوی مسابقتی
 ربوده و جباه قیاصره زمان خاك آستان سعادت آشیان لرنده سوده در. آستان دویستان
 نواز و عتبه عدو گداز لرینه ایلچیلک طریقله برنامدار وزیرین کوندروب ایکی کره
 یوز بیک التونلق نقد و یادگار پیشکش ارسال ایلوب. مشارالیه سعادتلو صدراعظم
 حضرت لری مقدما روم ایللی طرفنده سردار اکرم ایکن مابینده قول و قرار ایتد کلری
 منوال اوزره صلح وصلاح قبول اولنسی بابنده عرض تضرع و ابتهال و کماکان
 خراج معتاد لری ادا سنده امثال فرمان لازم الاجال ایتمکله رجالی دوستلو و محبت
 عرض ایدنلره قارشو دائماً مفتوح و گشاده و انجام مرام دوستداران ایچون همیشه
 برپاستاده اولان باب سعادت مآب لرنده عز قبوله قرین و شرف اجابته رهین اولوب
 نام و ناموس سلطنت لرینه لایق و آباء و اجداد عظام لرینك آیین و اسلوبنه موافق و
 شرع شریف نبوی یه مطابق اولان قیود و شروط معتبره و عهود و ایمان مقررله ایله
 عهدنامه همایون احسان اولنوب کلان ایلچیسی انواع رعایت و عنایت پادشاهی
 ایله مفتخر و مباهی قیلند یغندن صکره ماه شعبان المعظمك التنجی گونده سده
 سعادت دن کیر و مشارالیه قرال طرفنه روانه قیلنمشدراندن ماعدا قدیم الایام دن بو-
 خاندان ابد پیمانك زیر سایه حمایتنده آسوده و مستظل و دائماً بودولت علیه خیر
 خواه لرله يك جهت و يك دل اولان اردل و افلاق و بغداد و یوده لری و عموماً او
 سمت لرده اولان مجار طائفه سی حاکم لری براز مدت دنبروروی اطاعت لرین
 سمت آستان سعادت آشیاندن منحرف و عنان متابعت لرین طریق آخره منعطف
 قیلمش لر ایکن. حالیا تخت و دولت خداداد شهر یاری قوتی و ساعد اقبال اجلال
 خداوند گاری معاضدت ی ایله آباء و اجداد عظام لری زماننده ایتد کلری حسن اطاعت
 و انقیاد دن زیاده اظهار متابعت و عرض مسکنت ایدوب کماکان جهت توجه واردات-
 لرین در دولت خداوند گاری سمتنه راست و مقدما صادر اولان سهو و قصور لرینك

عفو و صفحنی رجا و درخواست قیلوب خراج قدیم لری تعهدیله کیر و طرف همایون پادشاهیدن ایل و مملکت لری ضبطی ایچون اوامر و بروات سعادت آیات الوب هربری شاهراه متابعت ده قائم و خدمت معتادلری اداسنده دائم اولمشلردراندن ماعد اقریم خانی مرحوم و مغفور له غازی گرای خان دار آخرته انتقال و فرمان حی قیوم متعاله امثال ایدوب. خاتلق مسندینی خالی ونهی و امر حکومتی موقوف فرمان همایون پادشاهی ایدوب کند کده اول حابنده اکبر اولادی اولان توختمش گرای سلطان باباسی مسندینه جالس و خاتلق خلعتنی لابس اولمق اراده سن ایدوب سده سنیه پادشاهی یه عریضه عبودیت ایله ادمار ارسال ایتد کجه ارث واستحقاق له حق کند ونک اولمیوب عم بزرگواری، اولان والا جناب سعادت نصاب سلامت گرای خان، دامت معالیه، حضرت لرینک حق صریحی اولمغله مشار الیه دن دخی مقدا بعض ضرورت حسبیله صدور ایدن سهو و قصور مغفور و معذور طو تیلوب آباء واجداد لری روش واسلوبی اوزره در دولت دن برات سعادت آیات ایاه قریم ولایتنه خان فرمان ران نصب اولنوب واروب کمال استقلال اوزره تاتار خاتلقنه متصرف و حاکم خدمات پادشاهی اداسنه جان ودل قائم و مداوم اولمشلردر بود کلو تفصیلات له تصدیع دن نتیجه مال و خلاصه مقال سعادتلو و عظمتلو و عدالتلو پادشاهمز، ادام الله تعالی ایام سلطنته، حضرت لرینک کرم شان و سمو مکان لرین بیان ایدوب. باب سعادت مآب لری عهد و وفا طالب لرینه مفتوح و مکشوف و نیت خالصه لری دائم اخیر و صلاح جانبیه مصروف و معطوف ایدو کین عرض ایلمکدر بالاده مسطور اولان حکام و خواقین اسلامیه و غیریدن صدور ایدن سهو و قصور ذیل عفو و کرم لريله مستور و خاطر اخلاص مظاهر. لرندن منسی و دور بیوریلوب هر برینی انواع احسان و التفات لريله معزز و سرافراز و کماکان ما بینده دوستلق و محبت قپوسین گشاده و باز بیورمشلردر.

پس اول شاه جم جاه صاحب انتباه ستاره سپاه حضرت لری طرف اعلالرندن دخی خلوص نیت و صفای طویت ایله سعادت لو پادشاه عالم پناه آستانه ارادت و مودت اظهار اولنوب آباء و اجداد عظام لری طریق پرتوفیقنده حرم سرای خلعت

و محبته دخول و اسلاف امجاد کرام لری و اصل اولدقلری سمت مقبولدن مجلس قرب و الفته وصول مراد اولنسه حاشا که جناب فیاض مطلق جمله ابواب مسدوده‌یی مفتوح و عوایق و موانعی باسرهما مرفوع و مطروح قلمیه. لکن اثنای مصالحه و معاهده‌ده دخی طرفیندن صدور ایدن اوضاع و حالات بوجه اوزره اولمق مناسب در که بو- بایده شهود اقوال باطنه ایله اثبات اولنان دعوات مصادقتی مزکیان افعال ظاهره دخی تزکیه و مرآت قلوب طرفینده اولان زنگک ملالی صیقل حسن معامله ایله تصفیه ایلیه نفس الامرده نظر محاسن اقواله دکل بلکه حقیقت افعاله و دقایق گفتاره دکل بلکه حقایق کرداره در .

امیددر که جناب رب العزّة جمله بو بایده ساعی بالخیر اولنلرک ظاهر اقوالنی باطن احواله موافق و حسن تدبیر و تدارک لرینی تقدیر بی تغییرینه مطابق قیلوب. مقدما نوجهله احوال صلح و صلاح متبدل و متغیر اولدیه کیر و یفعل مایشاء و بحکم ما یرید فحوای شریفنجه بو کارناهنجار کدخی تغییر و تبدیلنه ارادت و مشیت کامله‌سی تعلق ایدوب صحیفه کون اوزره بسط اولنان اشکال مختلفه اللون اختلال بلطف الله تعالی مرتفع و آفتاب عالمتاب اتفاق و اتحاد افق حسن مصادقتدن طالع و لامع اولوب. عامه فقرایه نافع و موافقتن و فتوری رافع و قاطع اولان احسن وجوه لایقه و ایمن طرق فایقه اوزره پس پرده تقدیردن بر وضع خوب منتج المطلوب ظاهر و صورت مرغوب بدیع الاسلوب جلوه گر مرآت مظاهر اوله .

همیشه صدر نشین مسند شاهی و فرمانرانی و منظور عین عنایت سبجانی و

صمدانی باد . *

ترجمه نامه قائم مقام مراد پاشا قوبوچی به شاه عباس (به اختصار)

.... به پیشگاه حضرت شاهنشاه ملك عجم كه خاطر دورين و دقيقه شناس و طبع صواب اندیشش حلال هر مشکل است، خلاصه صور و قایع بدین شرح معروض می گردد :

در زمانهای پیشین بین اجداد آن شاهنشاه و خاندان پادشاهی (سلاطین عثمانی) روابط مودت آمیز دائم التزاید برقرار بود و در آن دوران خجسته ، رعایای طرفین، بر اثر نبودن فتنه و تفرقه ، در نهایت آسایش و راحت می زیستند و مسافری از قتل و غارت و حجاج مسلمین از هر گونه ترس و وحشت محفوظ بودند. علاوه بر آن ، پیوسته با ابراز محبت و اخلاص به دودمان عثمانی موجب استحکام اساس دولت و انتظام امور خلافت شد. مفاد و معنی این بیت را .
با یکدیگر شوند چو دو پادشاه دوست ...

در لوح خاطر پر صفای خود نقش نموده با حسن موافقت و بمن مرافقت این دولت اید مدت بر کلیه دشمنان که در مقام مخاصمه بر آمده بودند غالب می شدند. بنابراین، رشته دوستی را کلاً قطع ننموده و هنگام بروز اختلاف بی آن که به منازعه پردازند و مخاصمه را تشدید نمایند ، با فرستادن نماینده مواد خصومت و کدورت را رفع و تلافی مافات می نمودند . علی الخصوص هنگام جلوس پادشاه عثمانی از طرف شاهنشاه ایران ، با ملاحظه نتیجه وخیم عدول از حسن معامله ، نسبت به تهیه وسایل مصالحه و معاهده دقت و کوشش فرموده شاهزاده پاکیزه گوهر، مرحوم حیدر میرزا، را برای اثبات کمال اتحاد و حفظ شروط مصالحه به دربار سلطان عثمانی

گسیل داشتند و بدین وسیله عهود و عقود فیما بین را مستحکم و عداوت و شقاق ناشی از عدم اقدام و اهتمام سلف خود را با حسن تدبیر به وفا و وفاق تبدیل کردند. مدتی چند، بر اثر مراعات این روش پسندیده و بذل محبت به این خاندان ابد دولت، انواع گل‌های فراغت و آسایش در گلستان ملك و مکت شگفت و آثار خوشحالی و آسایش در میان اهالی کشورشان نمایان گردید. از مدتهای مدید امور مختل و مهمات مملکتی، بر اثر حسن توجه سلاطین آل عثمانی، در اندک زمانی منظم و کلیه امور بر طبق دلخواه مهیا شده و آفتاب حسن اتحاد در دو طرف به اوج برج کمال رسیده بود.

بعدها بر اثر نظر بدبینان و نفس سرد بدگویان، اثر فتور بر حسن جمال دوستی سرایت کرد و نخل بار آوار اتحاد از تند باد حوادث ایام بیمار و جام جهان‌نمای عهد و میثاق به سنگ روزگار شکسته گردید. از طرف حکام و قائم مقامان این طرف ذره‌ای برخلاف منافع دوستی و متناقض با شرائط مصالحه عمل خلاف معمول نگشته بود که از طرف سربازان پیشین شروع به نقض عهد و پیمان نمود. چند قلعه مرتفع و ممالکی را که ضبط آن دشوار بود متصرف شدند. به ملاحظه و اعتقاد این که اگر هنگامه و آشوب کفار بر طرف نشود، اختلال و اختلاف ممالک محروسه خاتمه نخواهد یافت، به اقدامات زیاده از حد اعتدال مبادرت ننمود و کما-کان شروع به تهیه اسباب مصالحه و معاهده و به جبران مافات سعی و دقت شده پیش از این مرحوم درویش پاشا هنگام خدمت در صدارت عظمی و وکالت کبری واسطه امر آشتی فی ما بین تعیین فرموده و به ایشان خطاب نامه تحریر و به وسیله محمد بك از خدام پادشاهی به درگاه آن شاهنشاه اعزام گردید و مجدداً طرح اساس دوستی و يك جهتی استدعا و در باب اعاده قرار داد درهای حسن معامله را مفتوح داشته‌اند و راه سلوك دوره اجدادی را پیش گرفته که الحق این اتحاد طریق پر-توفیق توأم بامیل و توجه عالمیان و موافق رضای مولی و نافع دین و دولت و موجب راحت و مسرت عامه خلایق است. تا این زمان، درین معامله دوستی با این

آستان بلند آشیان ، خود آن شاهنشاه و آباء و اجدادشان غیر از یگانگی عملی دیگر مشاهده نفرموده‌اند و بر اثر اتحاد با این دولت سرمدی از تشویش و اختلال محفوظ و سالم و از خوان محبت متنعم بوده‌اند .

ان شاء الله بعد از این ، این روش نیکو با خواست خداوندی مرعی گردد و منافع آن نصیب طرفین شده و بندگان خدا آسوده و چشم فتنه و اختلال در خواب خواهد بود . لیکن مدبران و مهندسان طرفین که ترتیب صلح و صلاح را خواهند داد ، اگر رضای يك طرف را صیانت نمایند و مراد و مدعای دوطرف را برهم تطبیق نکنند اشکال تحقق این کار خطیر بر نظر خرده بینان واضح است .

خلاصهٔ مکتوب گرامی به شرف عرض پادشاهی رسید . به لحاظ عسرت و اشکال معنی فرمودند محمد بك در دربار متوقف و منتظر بازگشت صدراعظم مراد پاشا از سرکوبی اشیای لعین باشد . لله الحمد مراد پاشا ، پس از نابودی آن قوم شوم (اعم از زن و مرد) و طرد عده‌ای از حوزهٔ حکومت پادشاهی و ستردن لوٹ وجود کثیف آنان ، به دربار سعادت آستان پادشاهی مراجعت نموده و به منظور برقراری صلح که موجب آسایش رعایاست با مشارکت آراء وزرا و تدابیر و کلا و مشاورهٔ علما ، علی‌الخصوص با صوابدید مولانا محمد افندی ادام فضله خلف مرحوم مولانا شیخ الاسلام سعدالدین نامه‌ای مبین واقع حال و نتیجهٔ آمال تنظیم و به وسیلهٔ محمد بك ارسال شده است . درحقیقت نیت آن شاهنشاه دربارهٔ مصالحهٔ مجدد با پادشاه عثمانی محقق بوده نکول و عدول از مصلحت اندیشی ریش سفیدان خیراندیش و صوابدید صدر اعظم که در نامه تصریح گردیده سزاوار این دولت ندانسته نسبت به اختتام و اتمام این مصلحت خیر سعی و دقت مبذول فرمایند .

فی الحقیقه صدر اعظم مشارالیه از اغراض و علل دنیوی مبرا و از امراض تعصب و تعدی معرا و به دوستی و دشمنی قادر و درامر التیام کارآزموده و ماهر و به حسن اعتماد همایون پادشاهی مستظهر و کلیهٔ امور دین و دولت به عهدهٔ ایشان مفوض است و به این مناسبت حل و عقد این امر مهم از طرف پادشاه همایون به‌رای عقده گشای

ایشان واگذار گردیده است .

ان شاء الله تعالی صلح و صلاح موافق منافع طرفین به ترتیب شایسته و وجه احسن ترتیب شود که هنگام عرض به حضور پادشاه (عثمانی) مورد قبول واقع گردد . لله الحمد روم ایلی که مدتی از دایرة اطاعت خارج شده و خروج و طغیان نموده بود مجدداً به متابعت پادشاهی درآمده است .

از زبده پادشاهان کفر ، پادشاه نمچه ، درحال حاضر عرض عبودیت نموده و یکی از وزرای نامدار خود را با دویست هزارسکه طلا و پیشکش به رسالت اعزام نموده و طبق عهد نامه پیشین که هنگام اقامت صدراعظم در روم ایلی تنظیم شده بود و با ادای خراج سابق و طبق شرایط دین محمدی از پیشگاه پادشاه عثمانی قبول عبودیت خود را خواستار شده است . علاوه براین حکام طوایف مجار که از جاده اطاعت منحرف شده بودند اظهار متابعت نمودند و کماکان مورد توجه قرار گرفته با پرداخت خراج ، به امر حضرت پادشاهی ، برای ضبط اهل و مملکت خود برات و فرمان دریافت داشته و هر کدام در شاهراه متابعت و خدمت خود برقرار شده اند . علاوه براین ، بعد از فوت غازی گرای خان ، فرمان خانی قرم (= شبه جزیره کریمه) به نام سلامت گرای خان صادر شده و او برای کمال استقلال ، مسند خانی تاتار را متصرف و با جان و دل به خدمات پادشاهی قائم و مداوم شده است .

مراد از تصدیع و عرض این تفصیلات آن که جریان ایام سلطنت پادشاه با عدالت گشاده بودن باب سعادت برای طالبین عهد و وفاست که دائماً سهو و خطای حکام و خوانین اسلامی و غیره را عفو و هریک از آنها را به انواع احسان و التفات سرافراز و کماکان باب دوستی فیما بین را گشاده اند .

بنا براین اگر ، از طرف آن پادشاه جم جاه ، با خلوص نیت نسبت به پادشاه عالم پناه اظهار مودت و ارادت گردد و طریقه اجداد عظام برای دخول به سرای محبت اتخاذ رود قطعاً از طرف جناب فیاض مطلق کلیه ابواب بسته مفتوح و موانع در اسرع وقت مرفوع خواهد بود .

امیدوار است که جناب رب العزة ظاهر اقوال کلیه آنهایی را که درین باب مساعی خیر مبذول می‌دارند با باطن احوال موافق و حسن تدبیر و تدارک آنها را مطابق تقدیر بی تغییر خود نماید و اشکال گوناگون به لطف خداوندی مرتفع و آفتاب عالمتاب اتفاق و اتحاد از افق حسن دوستی طالع باشد .
همیشه صدرنشین مسند شاهی و فرمانروایی و منظور عین عنایت سبحانی و صمدانی باد .

نامه مراد پاشا صدراعظم به شاه عباس

عالی حضرت معالی رتبت، خلاصه شاهان آفاق، خداوندیگانه فارس و عراق،
نوشیروان بارگاه داد گستری، همدت تاجدار گلزار سروری، آینه جمال عز و
تمکین، سایه نشین چتر ممالك فارس و ایران زمین، شهریار خطه رأفت و داد،
محیی آثار آباء و اجداد عالی نژاد.

نظم

رایت افراز خطه اقبال دولت افروز حیطه اجلال
حضرت شاه مکرمت آیین دام فی منهج الهدی والدین
لا زالت آیات رأفته علی جبهة الافلاك مکتوبة و نمارق رایات اجلاله علی
ایوان الکیوان مرفوعة و مرافی اقباله کفوا که الجنان لامقطوعة و لاممنوعة . حضرت
لرینک وجود بهبود شرف شهود لری پیرایه بخشای سریر و افسر وزینت افزای مسند
جد و پدر اولوب. کواکب مواکب شهر یاری و ثواقب مراتب تاجداری و بختیاری لری
افق مکرمت و کامکاری دن تابنده و سایه رأفت و آیه عالی طینت لری الی قیام الساعة
و ساعة القیام مؤبد و پاینده المق. دعا لری ورد زبان و حرز جنان مزاید و کی فهم موشکاف
نکته دان لرندن نهان اولما مق امیدله.

انهاء رای دوراندیش اولدر که فخر الخواص و المقربین شمس الدین محمد
آغای روملو دام مجده و قدوة الاماثل و الاقران خیر الدین چاوش زید قدره و ساطت لرله
بوندن اقدم صوب صواب نما و جانب اشرف و اعلا لرینه ارسال اولنان نامه نك حالا

جوابی ارسال بیورلماغین کیر ومومی الیهمایدلرندن اشرف اوقات و ابرک ساعات ده واردر واصل ومضمون بلاغت مقرون وبراعت مشحوننه من اوله الی آخره اطلاع کلی حاصل اولوب. مطاوی سنده درج بیوریلان عبارات رایقه و استعارات فائقه خاطر نشان مخلصی اولمشدر .

طبع مستنیر و ضمیر خورشید تنویر لرینه که مجلای انوار غیبی و مظهر فیوضات لاریبی در اخفی و مستتر بیورلمیه که مقداارسال اولنان مکتوب مصالحت اسلوب ده اگر جانب اعلی حضرت شاهی دن بغتة غضب اولنان ممالک استردادینه رضای اعلالری مقارن اولورسه بو خیر اندیش مخلص لری دخی دامن درمیان ایدوب استرضای خاطر همایون پادشاهی یه مقدورمز صرف ایلوب واقع اولان نزاع سببیه ارتفاع بولان غبارشور و شر قطرات سحاب و صلح و صلاح ایله تسکین اولنمغه سعی اولنور دیودرج اولنمشیدی نامه نامی و ملطفه گرامی لرنده سابقا جد امجدلری مرحوم شاه اسمعیل ثانی زمانند نبرو واقع اولان بعض تفصیل احوال گذشته تحریر و تسطیر و وقوع نقض عهد جانب والالرنندن تبعید اولنمغه متعلق نیجه مقدمات ایراد و تذکیر و مطمح نظر اولان مقدمه مرضیه دن که مآل ومحصل ورقه خلوص بدرقه در تجاهل و اغماض بیورلدیغندن ماعدا استظهار تاتار ایله تعریض اولنوب مقدا خانلری گرفتارلری اولدیغنه مباهات اظهار النمش ضمائری اولی البصایره ظاهر و نمایان در که ایکی عسکرما بیننده محاربه و مقاتله واقع اولیجق احمدهما غالب و جانب آخر مغلوب اولور و نیجه رؤساء کاردان بلکه پادشاهان عظیم الشان اسیر و گرفتار اولمق شمدی واقع اولمامشدر بردفعه مغلوب اولان بردفعه ظفریوله کلمشدر سلاطین سلف زمانندنبر و عادة الله بوکاجاری اولمشدر و اهل عالم مابیننده بو حال متعارف و مشهوردر . حال بو منوال اوزره ایکن تاتار عسکرینک سردارلری بزه اسیر و گرفتار اولدی دیو افتخار ایدوب مباهات اولنمق دأب مروت دن و قاعده فتوت دن دورد کلمیدر و اول جانبیدن دخی گرفتار اولنلر تعداد و تذکار اولنورسه خجالتی مورث و شرمنده لکه باعث اوله جغندن اولمقوله احوالک ذکر و اظهارینه

تنزل اولنماق اولی فهم اولنور. حضور شریف لرینه خفی دکلدر که تاتار صبارفتار سعادتلو پادشاه گردون وقار حضرت لرینک سائر عسا کر نصرت مظاهر لری عدادندن معدود و خانلری نشاندۀ دست اقتدار بهبود لری اولوب. عسا کر ظفر مآثر پادشاهی نه جانبدار خدمته مأمور اولسه لرانلردخی خدمات مبروره ده بذل مقدور ایده کلمشلردر و خانان اسلاف فرمان خاندان رفیع البنیان پادشاه اسلام دن انحراف ایتمیوب منحرف اولنلری دخی نادم و پشیمان اولوب. جزالرین یولمشلردر اوله اولسه اول طایفه ایله افتخار وانلره استظهار اولنمدیغی ظاهر و روشن در وبالجمله نامه نامی لرنده درج بیوریلان سؤالک هر برینه جوابه تصدی اولنورسه مستلزم اطناپ و اسهاب اولدیغندن غیرى مؤدی نزاع لفظی ودوروتسللی مقتضی اولور.

خلاصه کلام بودر که چون که نامه نامی لرنده درج بیورلدیغی اوزره دولت پنج روزه بی بقا ایچون طرفیندن عجزه و مساکین پایمال اولمیوب صلح و صلاح اولنمسی اراده بیورلمشدر لاجرم حصول و تمشیتنه بر طریقله شروع و مباشرت و بروجله مبادرت و همت اولنمق کر کدر که نتیجه بخش اولوب.

بودولتخواه بی اشتباه دخی بوامرک اتمامنه بذل مقدور و صرف جدّ موفور ایلمکه مجال اوله سعادتلو و عظمت لو پادشاه مز حضرت لرینک جد امجدلری مرحوم و مغفورله سلطان مرادخان علیه الرحمة والرضوان زمان شریف لرنده فتح و تسخیر اولنوب. بعده پدر بهشت آشیان جنت مکان لری سلطان محمدخان حضرت لرینک عصر باهرالنصر لرندن کند و زمان شریف لرینه دک ضبط و تصرف اولنه کلان مملکت لر که سابقاً عسا کر اسلام بالکلیه انکروس جانبنده کفار خاکسار ایله مقاتله و محاربه اوزره ایکن اول جانب لر خالی اولمغله علی حین غفله من اهلها دسترس اولنمشیدی فراغ اولنمق ممکن دکلدر نقض عهده سالک اولان کفار انکروسک لرندن بفضل الله الملك المستعان مغضوب اولان قلاع و بقاع کماکان النوب فتح و تسخیر اولندیغندن غیرى اکرى و قنیزه ولایت لریکه سواد اعظم ممالک کفاردن عدا اولنور قبضه تصرف پادشاهی به داخل اولوب دخی نیجه قلعه لرو پلانقه لری اولنمشدر. بالاخره ایتدکلری فساد نادم اولوب. جبل متین صلح و استیمان تشبث ایتمینجه و گذشته

اخراج لرین ویرمینجه سرپنجه غازیان روم دن خلاص بولمدیلرونصب رایات عصیان ایدن جلالی^۱ اشقیاسیدخی پاداش کارلرین دست بردار باب مجاهده دن مشاهده ایدوب بفضلہ تعالی انلرک دخی جزا و سزالری ویریلوب ممالک محروسه دن نام و نشان لری ناپیدا اولمشدر و بالجمله شمدن صکره بوطرف لرده مانع مصالحه اولور برخصوص قالمامشدر . بومرتبه دن صکره احوال ذات البین نظام و فیصل بولمدین بوجانبلردن عودت محال اولوب نیجه ییلر قشلاق اقتضا ایدرسه دخی . قشلا نوب و رای پرده تقدیرده مستور و مقدر اولان هر نه ایسه ظهور بولنجه صرف مقدور اولنمق محل اشتباه دکلدر اعتمادمز عسکرک کثرتنه و جنود ظفرو فودک و فرتنه اولمیوب توکل و استنادمز جناب حق و درگاه فیاض مطلقه در واتکا و استنادمز معجزات کثیره - البرکات حضرت رسالت منزلت علیه الصلوٰۃ والسلامه و چهاریار کرام و ائمه دین و اولیای عظام رضوان الله علیهم اجمعینک ارواح مقدسه لرینه در . امر خطیر صلح و صلاح و تأثیر خیرایله حیث حصوله موصول اولمسیچون سنه سابقه سفر ظفرائر عوق و تأخیر النوب . بوسنه دخی منازل و مراحلده مکث و آرام ایدرک اکلنوب و سبب تأخیر سفیر مصلحت پذیرک خبر خیرایله کلمسی احتمالی ایدی و سرحدلرمز والی لری اقتضا ایتمینجه محافظه روم ولایتندن غیری امره شروع ایتماملری بابنده تأکید اکید اولنمشیدی لکن جانب شاهیدن ممالک محروسه نک بعض محطنه مضرت قصدینه عسکر کوندریلوب طرف اقدس و اعلا لری نوابندن تعرض اولنمغله بروجه مسارعت یورینوب و بالفعل منزل مرز بوم ارض رومده اولوب . فرمان پادشاهی مقتضاسنجه بلاد مغصوبه استخلاصنه صرف همته عزیمت قیلنوب . اعلی حضرت شاهی طرفنه بونامه مصادقت شمامه تحریر اولنوب . قاصد مصالحت مقاصد مشارالیهما ایله جانب والارندن رفیق طریق تعیین بیوریلان زیدقدردر خصوصاً جواب شافی ایصال ایلمک ایچون ارسال اولنمشدر . لکن توجه مز مقدمات صلحه مبادرت اولنمغه مانع دکلدر . لایق دین و دولت لازمه نصفت و دیانت هر نه ایسه ظهوره کلوب جواب

۱- منظور از «جلالی» شورشیان آسیای صغیر می باشند که عده ای از آنان به ایران پناهنده

باصواب عنایت‌التمغه همت بیوریه که تغلبا ضبط اولنان مملکتلردن قصرید اولندیغی صورت‌ده بو مخلص ولاجوی لری دخی مابینه کیروب مقدما اولان صلح و صلاح موجب‌نجه قطع سنور و تعیین ثغور و دفع شرور اولنمقده سعی مشکور اولنه وسعادتلو پادشاه‌مز اعزالله انصاره حضرت لرینک آستان مکرم‌ت عنوان لری صوبنه یازیلان نامهٔ مشکین ختامه‌لر بدخی بومخلص لرینه وارد اولانک مضمونی اولمغله جواب ارسالی باینده اهماال اولنوب قاصد مومی الیه یانمزده الیقونیلوب. حامل ورقهٔ اخلاص بدرقه ابراهیم چاوش زیدقدره بنده لرله لسانی بعض احوال مکالمه اولنوب محضر حضرت شاهی‌ده عرض وانها ایتمسی سپارش اولنمشدر شرف بساط بوسی سعادت مأنوس لری‌له مشرف و مستعد اولوب عرض ایلدکده معلوم ضمیر قدسی تأثیر لری اولور .

امیددر که مابینده فقرا ورعایا پایمال اولدین . معجلا جواب باصواب ایصال بیوریه که احسن حال ایله برحالت اولمق میسر اوله. ترفیه‌حال عجزه و مساکین اتحاد ملوک هدایت سلوکه وابسته و منوط و تعاون و اعلی البر^۱ سرینه مشروط در . سلاطین داد اعتیاد و جعلناکم خلائف فی الارض^۲ کلام کریمی ایله تکریم اولنمقدن مراد کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتیه مصداق‌نجه ایفای حقوق عباد و اطفاء نائرةٔ فتنه و فساد ایچون هربری عدل و دادی مفارق عالمیانه افراشته و دامن و گریبانی دست دادخواهان دن برداشته قیلوب. ان ارید الاصلاح^۳ ایله راه فلاحی طلب وجویای رضای حضرت رب اولمنیچوندر تا که بومثوبات عظمی و حسنات کبری طرفننک دفتر حسنات لرنده مسطور و آسایش بلاد و آرامش عباد که آرایش چهرهٔ عدل و داد در و دادطرفین ایله مؤکد و جانیننک قصر بی قصور جاه و جلال لری آبادان و اولیای دولت طرفین شادان و روضهٔ محبت و و داد رشحات سحاب اتحاد ایله پر نشوونما

۱ - سورة المائدة ۲

۲ - یونس ۱۴

۳ - هود ۸۸

رهین کیف یحیی الارض بعد موتها^۱ ایلہ سرسبز و مخضر و دوحه حب و ولاکه
مظله رعایا و برایا در کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء^۲ قبه فلك اخضره
همسر اولمق میسر اوله .

باقی همیشه دولت و اقبال بردوام اجرام رام و عزت و اجلال بردوام*

۱ - سورة الروم ۵۰

۲ - ابراهیم ۱۴

* منشآت فریدون یلک ج ۲ ص ۲۷۰ - ۲۶۷

ترجمه نامه مراد پاشا صدر اعظم عثمانی به شاه عباس

(به اختصار)

. . . . قبل از نامه ارسالی به وسیله شمس الدین محمد آقای روملو در بهترین ساعات واصل و بر مضامین و مطالب آن که خاطر نشان مخلص شده بود اطلاع حاصل شد .

بر خاطر منیر پوشیده نیست که در نامه پیشین که ارسال حضور داشتم ، یاد آور شده بودم که اگر آن عالی حضرت به استرداد ممالک مغصوبه رضایت دهند ، این جانب در فرو نشانیدن غبار شور و شر که به سبب نزاع برخاسته ، با قطرات ابر صلح و صلاح کوشش خواهد نمود .

در نامه گرامی مقدمه ای چند از اوضاع و احوال زمان جد امجد خود ، شاه اسماعیل ثانی^۱ را برای رد وقوع نقض عهد از جانب خود مرقوم داشته بودند و از جمله به اشاره به سرکوبی تاتارها و گرفتاری خانهای آنها مبادرت شده بود .

از نظر ارباب بصیرت دور نیست که در هنگام وقوع محاربه بین سربازان دو طرف متخاصم يك طرف غالب و طرف دیگر مغلوب می شود و چند نفر از رؤسای کاردان و حتی پادشاهان عظیم الشأن اسیر و گرفتار می شوند و در حال حاضر چنین اتفاقی نیفتاده است. يك طرف مغلوب بار دیگر غلبه یافته است. از زمان سلاطین سابق

۱ - ظاهراً مسامحتی به کار رفته زیرا شاه اسماعیل ثانی جد شاه عباس نیست بلکه

عادت برین جاری است و در بین اهل عالم این حال متعارف است . حال اسارت سربازان تاتار را مایهٔ مباهات قرار دادن از جوانمردی دور نیست ؟ اگر تعداد اسرای آن طرف مورد توجه و تذکار قرار گیرد موجب خجالت و شرمندگی خواهد بود . بنابراین عدم ذکر این اوضاع و احوال مناسب به نظر می‌رسد . بر خاطر شریفان مخفی نیست شمارهٔ سربازان پادشاه عثمانی بیرون از شمار است و در هر گوشه‌ای که مأموریت خدمت حاصل نمایند به حد توانائی می‌کوشند و از فرمان شاهی سر نمی‌پیچند و آنان که به انحراف رفته‌اند از عمل خود پشیمان شده و به مجازات رسیده‌اند . بدین ترتیب چگونگی اعتماد و استظهار به آنان روشن است .

و اگر به عرض پاسخ يك يك سوالات مندرج در نامهٔ گرامی مبادرت گردد موجب اطمینان کلام و تسلسل منازعه خواهد بود . خلاصهٔ کلام این است همان‌طور که در نامهٔ گرامی درج شده برای خاطر دولت پنج روزه و بی بقا عجزه و مساکین پایمال نشده و صلح و صلاح را اراده فرموده‌اند . لاجرم برای حصول نتیجه‌راهی که به نتیجه برسد باید پیش گرفته شود تا این دو اتخواه بی‌اشتباه به اتمام این امر فرصت یابد . به ممالك مستخره از زمان جد امجد پادشاه ما ، سلطان مراد خان علیه الرحمة ، و همچنین در عهد پدر جنت مکانشان سلطان محمد خان ، تا امروز به علت غفلت متصدیان و به علت جنگ سربازان اسلام با کفار انکروم که فراغ از سرکوبی آنها ممکن نبود دست اندازی شده بود . به فضل خداوندی این ممالك از تصرف کنار خارج و قلاع و بقاع مسترد گردید و ولایات اکری و قنیزه که از ممالك کفار محسوب می‌شد به متصرفات پادشاهی پیوست . عاقبة الامر از فساد که مرتکب شدند پشیمان شدند و با تشبث به صلح و پرداخت خراج گذشته ، از جنگ غازیان اسلام رهائی یافتند و اشیای جلالی هم پاداش طغیان خود را از دست مجاهدین دریافت داشتند ، و به فضل الهی ، نام و نشان از ممالك محروسه معدوم شد و فی الجمله در حال حاضر مانعی برای مصالحه باقی نیست .

اعتماد به کثرت و قوت سرباز نبوده بلکه توکل به حق تعالی و استناد به

معجزات کثیر البرکات حضرت رسالت و چهار یار گزین و ائمه دین و اولیای عظام رضوان الله علیهم اجمعین به منظور حصول خیر است .

در سال گذشته در امر خطیر صلح تأخیر شد و امسال به احتمال ورود قاصد صلح در منازل و مراحل مکث آرام گرفته لکن از طرف آن پادشاه به بعضی از نقاط ممالک محروسه به قصد مضرت سرباز فرستاده شد و بالفعل به مرزوبوم ارض روم وارد و به مقتضای فرمان پادشاهی به استخلاص بلاد مغضوبه عزیمت گردید و این نامه به وسیله قاصد به منظور جواب لازم ارسال رفت . لکن توجه ما مانع مبادرت به تهیه مقدمات صلح نیست . اگر از ممالک مغضوبه دست کوتاه دارند و طبق مصالحه پیشین دفع شر و تعیین حدود شود ، این مخلص برای انعقاد صلح پادرمیانی خواهم کرد . نامه ارسالی به طرف پادشاه به این جانب واصل و قاصد آن نزد ما اقامت دارد و نامه اخلاص آمیز توأم با سفارشات شفاهی به وسیله ابراهیم چاوش که معروض حضور خواهد شد به محضر شاهی ارسال گردید .

امید است که به منظور احتراز از پایمال شدن رعایا و فقراء در ارسال پاسخ تسریع گردد که تا به احسن حال در ترفیه حال عجزه و مساکین تربیتی اتخاذ شود که مفاد تعاونوا علی البر و التقوی بدان مشروط است و برطبق آیه ان ارید الاصلاح راه رستگاری و رضای خداوندباری را جویا و در دفتر حساب کبری مسطور و اولیای دولت طرفین دلشاد ، بهشت محبت باقطرات باران اتحاد به مصداق کیف یحیی الارض بعد موتها سرسبز و دوحه دوستی که سایبان رعایا و برایا است کسحرج طيبة اصلها ثابت میسر باشد

نامه مراد پاشا صدر اعظم به شاه عباس

بوندن اقدم احسن حالده طرف قرین الشرف لرندن نامه مشکین ختامه لريله
فخر المعتمدين ، شمس الدين محمد آغای روملو، قوللری کلوب . آثار فتنه و فساد
دفع ورعایا و برایانک اختلال حال لری رفع النمیچون نیجه کلام صلح انجام تبیین و
اعلام اولمغله بوندن اقدم محب صافی ضمیر لری طرفندن دخی مکتوب محبت آسا
تحریر و انشا اولنوب معتمد لری اولان مزبور محمد بک ایله بو طرفک دخی معتمدی
اولان خیر الدین چاوش زید قدره جانب عالی لرینه کوندن لمشیدی مشار الیهما ایله
ارسال اولنان مکاتیب مزک اجوبه و اخباری بریله قریب صادر و ظاهر اولمغله
سعادتلو پادشاه ظل الله ایده الله و ابقاه حضرت لرینک و آستانه سعادت آشیانه لرنده
اولان شیخ الاسلام و علمای عظام کثرهم الله الی یوم القیام حضراتنک اتفاق مرام لری
اوزره جنت مکان فردوس آشیان غرقه بحر غفران سلطان مراد خان علیه رحمة المنان
زمان با امان لرنده قبضه تسخیر و تصرفه کتوریلان ممالک محروسه نک کیرو ضبط و
تصرفی و داخلنده واقع مساجد و معابدک احیاسی و مذهب حنفینک اجراسی مهمات
دین و دولت لازمه ناموس و عرض سلطنت دن اولمغله عسکرانجم شمار نصرهم الله
تعالی الی یوم القرار ایله اشبوماه جمادی الاخره نک یگر می یدنجی گونده ارض
رومه کلنوب انتظار اخبار امتداد بولمغله معجزات حضرت رسول مجتبا به توکل
وارواح مقدسه چاریار عظام (رض) توسل اولنوب اول طرفه عزیمت اوزره ایکن
مقدما ارسال اولنان مشار الیهما محمد آغای روملو ایله خیر الدین چاوش زید قدرهما

کلوب انواع موالات ایله آراسته کتاب مشکین نقاب لرین کتوروب مضمون شریفنده
 مقدما سرحدده اولان امرا و حکام و سائر عساکر اسلامک مال رعیت و تجارک اسباب
 تجارت لرینه تطاول و تجاوزلری اولمغله عرض و ناموس سلطنت تحمل ایلمیوب
 مقدماً دست تصرف مزده اولان مملکت مزک کیر و تصرفنه دقت اولنوب قبضه تسخیره
 کتور لمشدر دیو بو مضمون مکنون ایله نقض عهد بو طرفه اسناد اولنمش و پادشاهان
 سلف زمان لرنده اولان بعض مواد سبب نقض عهد اولدیغنه اشارت ییورلمش علم
 شریف ثریا منزلت لرینه ضوع نهار کبی ظاهر و باهر در که مقدماطر فیندن وارد اولان
 نامه لرك هر برنده نقض عهدی مشتمل اولان معانی و مقدمات کرات ایله تفصیل و عیان
 اولنمغله کلام صواب انجام جانیندن تسلسله مؤدی اولدیغندن امور صلح و صلاح
 تمشیت بولمغه نیتلری اولمغله بودفعه اول احوال اختصار اولنمق اختیار اولنمشدر
 نامه نامی لرنده بوندنصکره احوال مصالحه مراد ایسه مضی ماضی سلاطین
 ماضیه زمان لرنده اولدیغی اوزره مبانی صلح و صلاح مشید و مراسم موالات و مصافات
 مؤید اولسون دیو ییورلمش مشارالیه ایلچیلری فخر المعتمدین محمد آغای روملو
 زید قدره ایله مشاوره اولنوب کیر و مکتوب مخالفت نشان تحریر اولنمشدر. علم شریف
 آفتاب اضائت لرینه خفی و ناپیدا دکلدر که بوندن اقدم علین آشیان مرحوم و مغفور له
 سلطان مرادخان علیه الرحمة والغفران زمان شریف لرنده فتح و تسخیری میسر اولان
 ممالك و قلاع دست تصرف پادشاهی ده اولمق اوزره امور صلح و صلاح قبول و
 وعهود و ایمان ایله ارسال اولنان مکتوب مختوم لری اوزره کار مصالحه انعقاد
 بولمق ایدی عساکر نصرت اعلام انکروس طرفنده واقع اعداء لثام خذلهم الله الی
 یوم القیام و حلب و بغداد و شام طرف لرنده اولان جلالی بدنام ایله مقاومت قیام
 اوزره ایکن بر و طرف ده اولان ممالك محروسه مز خالی و اول فرصت غنیمت عدا
 ولنمغه حرکت اولنمغین علی الغفلة ولایت لری مزه استیلا اولندوغی علم شریف لرینه
 ظاهر در بو ممالك ده خصوصاً خزاین پادشاهی یه متعلقات و یراق و اموال حالاً بالکلیه
 یدلرنده ایکن ماضی ماضی فحواسنی امضایه طرف پادشاهیدن اصلاً چهره رضا
 اولمدوغی ذوی العقول دن اولنلره این و ارباب عقل ورشاده مبرهن در . بو قدر ممالك

محروسة بادشاهی و خزائن شاهنشاهی دست تصرف لرنده ایکن امور صلح و صلاح
تمشیت بولمغه نیجه صالح اولور . اگر کار صلح و صلاح بوخیر اندیش و خیر خواه
اولان مخلص صافی عقیده لری و ساطتی له مراد اولنورسه قرائتگاه خطبة پادشاه جم‌جاه
واجرای احکام دین پناه اولان ممالك و قلاع و بقاع ادا و تسلیم بیوریلوب طرفیندن
سبب رفاهیت رعایا و موجب فلاح عجزه و فقرا اولمغه حسن همتلری اولورسه
مقدمجه خلاصة کلام ایله نامه عزت ارتسام و معتمد خدام ذوی الاحترام لری ارسال
اولنه که بو حق شناس و خیر خواه محب لری دخی وسیلة صلح و صلاح طرفین اولوب
مؤالفت جانبین عملنه اقدام وسعی ایلیه . والله المستعان و علیه التکلان . *

ترجمه نامه مراد پاشا به شاه عباس (به اختصار)

... نامه مشکین فام که قبلا از طرف آن اعلی حضرت به وسیله شمس الدین محمد آقای روملو ارسال شده بود در بهترین ساعات واصل گردید . چند کلمه ای در باب فتنه و فساد و رفع اختلال حال رعایا نگاشته بودند . پیش ازین ، از طرف این دوستدار پا کدل نامه محبت آمیزی به توسط محمد بیك مزبور و خیر اندیش چاوش به حضور عالی ارسال شده بود . به علت عدم وصول جواب نامه های ارسالی ، با اتفاق آراء شیخ الاسلام و سایر علمای عظام دربار سلطانی ، به منظور حفظ و احیای مساجد و معابدی که در داخل متصرفات سلطان مراد خان علیه الرحمه بود و برای اجرای مذهب حنیف و مهمات دین و دولت در بیست و هفتم جمادی الاخر سال جاری عسا کر پادشاهی به ارض روم وارد شدند . با توکل به معجزات حضرت ختمی مرتبت و ارواح مقدسه و توسط به چهار یار عظام در حال عزیمت به آن طرف نامه مشکین نقاب آن اعلی حضرت به وسیله محمد آقای روملو و خیر الدین چاوش مشار الیهمما واصل گردید و در مقدمه آن نامه علت تصرف قسمتی از خاک عثمانی را تجاوز امرا و حکام و عسا کر مرزی این طرف ذکر نموده و بدین وسیله نسبت نقض عهد بدین طرف (= دولت عثمانی) داده اند .

بر خاطر شریف چون آفتاب عالم تاب روشن است در هر يك از نامه های قبلی به تفصیل درباره نقض عهد اشاره شده است و درین نامه این تفصیل به اختصار بر گزار گردید . علاوه بر این ، در نامه نامی که بامشاوره محمد آقای روملو تحریر گردیده

فرموده‌اند گذشته گذشته است (مضی ماضی) مبانی صلح و عهد و نظیر آنچه در زمان سلاطین سلف بوده خواستار شده‌اند.

برخاطر شریف مخفی نیست که طبق نامه‌ای که قبلاً ارسال فرموده بودند، شرط اقرار صلح را استرداد ممالك و قلاعی که در زمان سلطان مراد خان علیه الرحمه به تصرف دولت عثمانی درآمده بود اعلام داشته بودند و چگونگی تصرف این ممالك را با استفاده از فرصت به علت درگیری عساکر عثمانی در ناحیه هنگری (= مجارستان) و حلب و شام و بغداد و خالی بودن ممالك مزبور از قوای عثمانی، به منظور دفع قوای جلالی.

برخاطر شریف روشن است که با تصرف متعلقات خزاین پادشاهی درین ممالك، عدم رضایت پادشاه عثمانی از قبول مطلب «گذشته گذشته است» برارباب خرد مبرهن است و با وجود تصرف این همه خزاین پادشاهی برقراری صلح چگونه امکان خواهد داشت؟

اگر وساطت این خیراندیش مخلص در برقراری صلح و صلاح منظور باشد، به وسیله نامه، با تسلیم ممالك و قلاع و بقاع متصرفی حسن نیت خود را اعلام فرمایند تا این محب خیر خواه حق شناس وسیله صلح و صلاح طرفین شود و اقدام و سعی به جای آورد ...

نامه مراد پاشا صدر اعظم به الله ویردی خان

رفعت مآب عزت نصاب ممهد قواعد الرؤى والتدبير، مشيد مبانى التحرير
والتقرير بالعقل الشامل، صاحب الآراء الصائبة بالافكار الثاقبة، ناصب رايات الوفاق
فى حين الشقاق بحسن آرائه الصائبة، مؤسس اساس الفوز والفلاح، ممهد بنيان الصلح
والصلاح، حضرت الله ویردی خان دام فى رضاء الملك المستعان حضور سعادت موفور -
لرينه شرايف تحيات صافيات و داد آيات و لطايف تسليمات و افيات مخالصة سمات
اتحافند نصكره انهاء دوستانه اولور كه :

حالا شاه جم جاه حضرت لرينك خير انديش صداقت كيش لرينه ارسال
بيورد قلرى نامه نامى سعادت مقرون لرى و طرف قرين الشرف لرندن ايصال اولنان
مكتوب مودت اليف لرى اشرف اوقات واسعد حالات ده شرف ورود بولوب.
مضمون ميموننده درج بيوريلان احوال خاطر نشان لرى معلوم مخلص لرى اولمشدر
مقدماً آستانه سعادت دن ارسال اولنان مكتوب بغته غصب اولنان ممالك استردا دينه
رضا مقرون اولور سه بزدخى دامن درميان ايدوب اصلاح بينه سعى موفور و بذل
مقدور ايده لم ديودرج اولنمشيدى كرك شاه عالى جاه حضرت لرى و كرك جناب
شريف لرى طرفندن وارد اولان مكتوب بلاغت اسلوب ده شاه اسمعيل ثانى زماننده
واقع بعض احوال ماضيه تحرير و نقض عهد اول جانبندن اولمديغنه متفرع مقدمات
تسطير اولنوب. مطمح نظر اولان مقدمه مرضيه دنكه مال حاصل ورقه خلوص بدرقه در.
اسلوب حكيم ايله تجاهل اولند يغندن غيرى استظهار اولنمق احتمالى اظهار و خانلرى

مقدما اسیر و گرفتار اولندیقی اشعار اولنمش. ضمائر اولی الابصاره خفی و پوشیده دکلدر که ایکی عسکر بیننده جنگ و حرب واقع اولیجق بری غالب و آخری مغلوب اولسوب. برنوبتده مغلوب اولان دفعه ثانیه ده غالب اوله کلمشدر. عادت الهی بونک اوزرینه جاری ایدیکنه ارباب بصیرت و اهل وقوف خیبر و آگاه لردر چون که مآل کارزار بومنوال اوزره در اول مقوله حال ایله افتخار قاعده انصاف دن انصراف دکلمیدر. اگر اول جانبدن دخی گرفتار اولنلر تعداد و تذکار اولنورسه سوء ادب اولدیغندن غیری مورث شرمندگی و باعث قیل وقال اوله جفندن ذکر و اظهارینه تنزل اولنماق اولی فهم اولنور.

الحالة هذه خلاصه کلام و محصل مرام اول در که کچن سنه نوید صلح و صلاح پذیر ایله سفر ظفر اثر عسوق و تأخیر اولنوب. بوسنه دخی جواب خیره منتظر اولوب منازل و مراحل ده مکث و آرام ایدرک ایاق سور ییوب کلنوردی و سبب تأخیر خبر سفیر مصالحت پذیر ایدی. لکن سرحدلر کزده اولنلر تک طور میوب مملکت مزه مضرت قصدینه عسکر چکوب تاراض رومه کلد کلری خبری کلمکله بز دخی تأخیر و آرام دن فارغ اولوب ارض رومه داخل اولمشیکن قاصد اصلاح مقاصد محل مزبوره کلوب واصل اولدی ایله اوله استرداد بلاد مغصوبه یه سعی اولنوب. قطع سنور و تعیین ثغور اولنمسی تکرار شافی جواب نتیجه بخشه مرهون اولوب. بومقوله مقال بسی مآل ایله تأخیره مجال امر محال اولمغین بلاد مغصوبه استخلاصنه عزیمت اولنوب بومکتوب محبت اسلوب دخی ارسال اولنمشدر. لکن توجه مزصلحی نافی دکلدر اولدخی معلوم عالی لری اوله که شمدی یه دکین بوجانب لره تعیین اولنان سردارلر وزیر اعظمق خدمتیه بکام اولمیموب اول خدمته مأمور اولنلردن انجق مرحوم عثمان پاشا کلمشیدی انکله یگیچری آغاسی ایله جمله یگیچری و آلتی بلوک آغالری و جمله بلوک خلقی و روم ایلی عسکر یله روم ایلی بگلر بگیسی مأمور اولمشیدی. حالا اول وقت مأمور اولد قلری اوزره جمله اعیان دولت و ارکان سلطنت و والیان مملکت و وزراء صاحب قدرت معا خدمته مأمور لردر.

مکتوب محبت اسلوب وصول بولد قده مأمول در که طرفینک دین و دولت و ناموس
سلطنته لایق اولان نه ایسه سائر دولت خواهان شاه عالی شان ایله بوامر خطیرک
خیر ایله حصوله کلمسنه سعی جمیل صلاح پذیر لری مصروف بیوریلوب عباد و
بلاد آسوده لکنه سبب اوله . باقی دعا . *

ترجمه نامه مراد پاشا صدر اعظم به الله‌وردی خان (به اختصار)

.... از مضمون نامه شاه جم جاه که به عنوان این خیر اندیش و صداقت کیش ارسال فرمودند اطلاع حاصل گردید . در نامه پیشین معروض داشتیم در صورتی که نسبت به استرداد ممالکی که به طور ناگهانی غصب شده است رضایت دهند ، ما برای تمشیت امر صلح و برقراری مصالحه با درمیانی خواهیم نمود .

در نامه آن‌اعلی حضرت و شمعین در نامه شریف آن جناب بعضی احوال گذشته درج و به گرفتاری و اسارت خانها اشعار شده بود . بر ضمیر ارباب بصیرت پوشیده نیست که در هنگام پیش آمد جنگ بین قشون دو طرف متخاصم ، يك طرف غالب و طرف دیگر مغلوب می شود و نوبت دیگر طرف مغلوب به صورت غالب درمی آید . سنت الهی برین جاری است و همواره پایان و مآل جنگ برین منوال است . بنا بر این افتخار برین گونه امور انصراف از قاعده انصاف نیست ؟ اگر تعداد اسرای آن طرف ذکر گردد نتیجه ای غیر از سوء ادب و شرمندگی نخواهد داشت .

اکنون خلاصه کلام آن است که در سال گذشته ، به علت نوید صلح و صلاح ، در سفر ظفر اثر تأخیر شد و امسال نیز به انتظار خبر خیر در منازل و مراحل مکث و آرام گرفته حرکت ننمودیم و سبب تأخیر انتظار وصول خبر سفیر صلح بود و لکن مأمورین سرحدی آن طرف آرام نگرفتند و شنیده شد که به قصد گزند رساندن به خاک ما تجاوز نموده اند . بدین ترتیب ، تأخیر و درنگ به يك سو نهاده برای رهایی بخشیدن بلاد مغضوبه قصد عزیمت به آن سوی نمودیم .

این نامه محبت اسلوب ارسال گردید که تا ورود ما به ارض روم قاصد صلح به آن جا وارد و جواب کافی برای تعیین حدود و استرداد بلاد مقصوب واصل شود. لکن توجه ما به آن طرف امر مصالحه را نفی نمی کند و خاطر مبارك را آگاه می سازد که تاکنون هیچیک از سرداران مأمور آن طرف سمت صدراعظمی نداشته فقط يك بار مرحوم عثمان پاشا با همراهی آغای ینگچری و جمله ینگچریان و سران شش بلوك و کلیه اهائی بلوك و بیگلربیگی روم ایلی با سپاهیانش چنین مأموریتی یافته بود.

در حال حاضر کلیه وزرا و اعیان دولت و والیان مملکت مأمور خدمت اند. آرزو دارم که با وصول این نامه آنچه لایق دین و دولت است نسبت به حصول این امر خطیر سعی جمیل مصروف فرمایند تا موجب آسودگی اهالی شهرها گردد. باقی دعا.

نامه سلطان احمد پادشاه عثمانی به شاه عباس

افسر سلطان سریر مقال و زیور عنوان نامه خجسته مآل اول قادر پر کمال و خالق ذوالجلال ، مفیض الجود و التّوال ، محوّل الحول و الاحوال ، جلّ عن الشّیبه و المثل حضرت لرینک حمد و سپاس بی منتها و شکر بی قیاس واجب الاداسی اولمق سزا واولی در که کائناتی نظم بدیع اوزره ابداع و مصنوعاتی اسلوب منیع اوزره اختراع و مدارج وجودی ترتیب فایق اوزره تمهید و معارج فیض وجودی نمط لایق اوزره تشییه بیوروب نسخه جامع انسانی احسن تقویم ده انشا و ایمن اسلوب ده املا ایتد که نصکره بحسب الظاهر نظم عالمه بادی و انتظام احوال بنی آدمه سبب عادی اولمق ایچون نوع انساندن مظهر ظلیته لیاقتی و افسر خلافته قابلیتی اولان قوللرینی مشیت و ارادت کامله سیله انتخاب و اختیار بیوروب هر برینک سر مفاخرتن تاج با ابتهاج انّ الارض لله یورثها من یشاء^۱ ایله فرق فرقدانه برابر و ذات معدلت گستر لرین السلطان العادل ظل الله فی الارض مصداقنجه سعادت ظلیته مظهر ایلدی.

جلّ من لا اله الا هو قدست ذاته و اسماءه

حارفی نور وجهه الاعین کلّ عن وصف ذاته الالسن

و زیور خراید و اسفار و واسطه قلاید ابکار اول جناب رسالت پناه سلطان

سریر لی مع الله^۲ .

۱ - سورة الاعراف ۱۲۸ .

۲ - حدیث نبوی است که لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل.

پیشوای انبیا و مرسلین مقتدای اولین و آخرین
 فاتحه نبوت^۱، خاتمه رساله رسالت، صدر نشین پیشگاه اصطفا، سرفافله
 کاروان اجتبا، حضرت حبیب خدا، محمد مصطفی علیه من الصلوات ازکاه و من
 التحیات اسناهانک درود نامعدود وصلوات غیر محدودی اولمق انسب واحری درکه
 دعایم عزایم توفیق قرینی ایله مبانی دین مبینی تشیید ولوامع انوار شرع متینی ایله
 ظلمات کفر وضلالی نابود و ناپدید ایدوب حقیقت ذات بهبودی انتظام سلسله
 وجوده علت بقا و جام جهای نمای حقیقتی شهود جمال ازلی یه اجلای مرایا
 اولمشدر.

نظم

خواجهای کافتاب امت را روشنی از فروغ طلعت اوست
 پادشاهان کشور دین را چشم امید از شفاعت اوست

بیت

کار آن کس که برش دولت سرمد باشد
 از پس حمد خدا مدحت احمد باشد
 تسلیمات نامیات و تحیات زاکیات اول مجتبانک مرقد منورینه واولادامجاد
 واصحاب واجابانه اولسونکه اصحابی کالنجوم، بایهم اقتدیتم اهتدیتم. درلر رضوان
 الله علیهم اجمعین.

اما بعد عالی حضرت سامی رتبت برجیس منزلت بهرام صولت خورشید
 طلعت ناهید عشرت عطار د فطنت، دولت اساس سعادت اقتباس، عزت استیناس حشمت
 لباس شاه عباس دام فی هدایه رب الناس صوب باصوابنه لطایف دعوات مصادقت
 نما و شرایف تسلیمات مخالفت انما اهدا سند نصکره مرآت مجلای صور آگاهی

۱ - این جا به قیاس عبارات بعد کلمه ای افتاده است. درمکتوبی به سیدان عثمان
 خان که این جملات عیناً تکرار شده چنین آمده: فاتحه سوره نبوت.

و مطرح آثار دولتی و نیکخواهی اولان طبع دقیقه شناس دوربین و خاطر حکمت استیناس صفارمین لرینه مکنونات ضمیرالهام پذیربو وجهله تصویر اولنور که عنایت بی نهایت جناب احدیت و هدایت بی غایت حضرت ختم رسالت ایلله مرجع سلاطین نامدار گردون اقتدار و ملاذ خواقین کامکار جلیل الاعتبار اولان سده سنیة فلک فرسا و عتبه علیه سپهر آسامزه اولان وفور اخلاصکزی اثبات و مجدداً تأکید اساس موالات و مصافات ایتمک ایچون قاصد استعجال و برید سریع الایصال ایلله ارسال اولنن نامه همایون مصادقت مآل و رساله شاهی بدیع المثلکز که نقاشی کلک دبیران سحر آفرین ایلله تصویر و عبارت پردازی طبع منشیان بلاغت رهین ایلله کشیده رشته حسن تعبیر اولنمش برطومار فصاحت دثار و بر مجموعه محبت شعار بلکه افاده خبرده رسول نامه آوردن انطق و لسان الحال انطق من لسان المقال نکته سنه ماصدق ایدی بروقت میمون و ساعت همایون حلولنده کلوب خلوتسرای حسن قبوله دخول و محل عرض و انهاده قیام و نزول ایدوب صورت حال و کیفیت احوال منظور نظر اذعان و ملحوظ دیده ایقان مزواقع اولدقده فحوای صداقت احتواسی احکام احکام صلح و صلاحی متضمن و ایفاء عهد و میثاق مورث الفلاحی مبین اولوب. حدود ممالک محروسه خار و خاشاک منازعه دن دورو ایام سعادت مزده رعایای طرفین سر نهاده بالین حضور ایدو کنی حاوی ودخی نیجه دوستلق و محبت اخبارینی راوی اولمغله سبب تضاعف اسباب تألف و موجب ترادف آثار تعطف اولوب صیقله حسن معامله لری تراب مجلای مصادقتی مجدداً تصفیة و نسایم خلوص طوبی لری نخل بارور مخالصتی مکرر انتمیه ایدوب. همیشه نگاه داشت سر رشته مصافات کاروبار لری و رعایت مراسم موالات مدار افکار لری اوله ایمدی طبع صاف و ذهن انصاف اتصاف لرینه حیّز خفاده اولمیه که الی الان صدر نشین اورنگ عثمانی و صاحب تمکین سریر سعادت مصیر سلیمانی اولان آباء و اجداد عظام مز انارالله براهینهم هربری زوانه سنک قهرمانی و دورینک صاحبقرانی اولمغله دائماً تاجداران جهان آستان احسان رسان لرندن رجاده وسایة سعادت لرینه التجاده اولوب زمان سعادت

اقتران لرنده واقع اولان ملوک مرضیه السلوک اطراف و تاجداران مصافات اتصاف
لرایله حسن معامله ابو ابن مفتوح و مکشوف طوتوب قریب و بعیدن جانب
همایونلرینه عرض اخلاص ایدوب دوستلق و آشنالق قهوسنی دق و مخاصمه و منازعه
لباسنی شق ایدنلری بغیر موجب منع ورد و ورای مراد و مقصود لرینه قارشو ابواب
ملاطفه یی مند قیلمیوب هر بریله مصالحه واقع اولدقده عهد و قرار و پیمان و اقرار
لرنده استوار و پایدار اولمشلردر . کذلک عروس سلطنت روز افزون نامزد نام
همایونمز اولوب، آفتاب عالمتاب دولت مز مشرق خلافتدن طالع وافق سلطنتدن
لامع اولدنیبر و شرقاً و غرباً ، برأ و بحرأ اطراف ممالک وسیعه ده اولان سلاطین
اسلام و سائر ملوک و حکام دن بریسی دائره رضای سعادت اقتضا مزدن عدول
ایتمیوب هریری تقبل باج و خراج ایتمکله داخل دارالامان استراحت و دوستداران
خاندان ابدنیان مزله یک دل و یک جهت اولمشلردر . عنایت بی غایت الهی و هدایت
جناب رسالت پناهی ایله اگر جانب بحره و اگر طرف برّه تجهیز و ارسال ایتدو کمز
عساکر ظفر مآثر مز دائماً قرین فتح مبین اولد قلرندن ما عدا بوسال فرخنده فالده
دو نمای همایونمز ایله کوندر یلان سفاین ظفر قراین مز بعون الله الملك المتان
نسایم فتح و نصرت ایله بادبان اچوب کفار حربی مملکت لرندن الی الان اهل اسلام
ایاغی با صمدوغی یرلره واروب ایچنده اولان اجناد ظفر اعتیاد مز شیر ژیان کبی
کمیلردن چیقوب ملاعین خاسرینک شهر و قصبه لرندن نیچه لرینی باصوب حددن
متجاوز ملاعین طعمه شمشیر و اهل و عیال لرینی اسیر و دار و دیار لرین خراب
ویباب و مسکن بوم و غراب و معابد و اصنام لرینی مکسور و منهدم و اسباب معیشتلرین
بالکلیه منعدم ایدوب نعمت و غنیمته مستغرق و مظهر الطاف فیاض مطلق اولمشلردر

نظم

سپاس و حمد و ثنا بالعشی والاشراق نثار بارگه منعم علی الاطلاق

غریق لجة انعام و فضل یزدانم کدام شکر بجای آورم نمی‌دانم
 لکن حربی کفره و شمشیر کش اولان فجره دن ماعدا قدیم الایام دن سایه
 سعادت مزه مستظل و دائره امان مزه داخل اولان اهل ایمانی حمات اوزری مزه لازم
 و اصحاب استظهار و استسلامی صیانت ذمت پادشاهانه متحتم در اول مقوله یه
 عساکر منصوره مز بوجه من الوجوه تعرضه تصدی و مأمور اولمد قلرندن مقدار
 ذره تجاوز و تعدی ایتیمیوب مادام که علانیة کند و طرف لرندن نقض عهد و میثاقی
 مشعر بر حالت صدور ایتیمیه آباء و اجداد عظاممز زمان با امان لرنده ویریلان امان
 کماکان مقر رطوتیلوب حقوق قرب جوارد داعی عهد و قرار اولمقوله لری اضراردن
 صرف عنان ایتمشدر. بلطف الله تعالی دوستلقی مزدوستلقی و عهد مز عهداید یکی
 دوستان و دشمنان و کفار و اسلامیان قتنده ثابت و ظاهر اولمشدر. مجملا بساب
 مصالحه ده دهان صدف نشان مزدن صدور ایدن اقرار و اعترافدن بلاسبب شرعی
 رجوع مز محال و اقسام قسم ایله منعقد اولان عقود عهدود مز ناخن غرض نفس ایله
 انحلال بولمق عذیم الاحتمال در بو تقدیر لازم التقریر اوزره مادام که او نه طرفک
 امرا و حکامندن نقض عهد و میثاقه بادی و همرنگ اعمال و افعال اعادی بروضع
 غریب و نادر صادر اولمیه بو طرف دن بر حالت ظهور و وقوع بولمق احتمالی
 یوقدر. بو بابده گماشتگان سرحد منصوره مزدن اولنلره وعید شدید و تنبیه و تأکید
 مشتمل احکام قضا مصا و فرمان قدرتوان مز کوندر لمشدر.

سزاوار دوستی و محبت ولایق یک جهتی و مودت بودر که جناب سعادت
 مآبلری دخی دایما اول طرفک سرحد حا کملرینه بوموال اوزره تنبیه و تأکید اولنه که
 دائره صلح و صلاح دن بر قدم طشره باصمیوب فساد طبیعتدن ناشی اطوار ناهمواردن
 تحاشی ایلیه لر تا که حدایق مهر و محبته هر طرف دن نسایم حسن اتفاق وزان و ریاض
 و دوالفته هر جانب دن وفا و وفاق آب فشان اولمغله. دائم الاوقات نخل برومند عهد
 و پیوند بارور و بی گزند و شجره صلح و صلاح میوه دار و برومند اوله باقی.

نظم

همیشه تا که عناصر مزاج عالم ده
 اساس صلحی ایده بربری ایله محکم
 بو طرح صلحکه رسم ایتمش انی کلک قضا
 بود هر بو قلمون صفحه سندن اولمیه کم*

ترجمه نامه سلطان احمد پادشاه عثمانی به شاه عباس (به اختصار)

..... بدین ترتیب مکنونات ضمیر الهام پذیر بر طبع دوربین دقیقه شناس آن عالی حضرت تصویر می شود که به منظور اثبات اخلاص و تأکید اساس موالات و مصافات نامه محبت شعار به وسیله چاپار چابک در بهترین ساعات واصل و حال و کیفیت احوال ملحوظ ما واقع گردید .

بر ذهن انصاف اتصافشان مخفی نماند که تا کنون هر يك از اجداد عظام ما صاحب قران عصر خود بوده و در زمان با سعادت ایشان ابواب حسن معامله برای ملوك مرضیه السلوك باز بود و از دور و نزدیک به حضور همایونشان عرض اخلاص می نمودند و آنان با کسانی که از در دوستی وارد می شدند و لباس دشمنی را از تن بیرون می کردند متقابلاً از در لطف در می آمدند و با هر يك طبق عهود و قرارداد فی مابین رفتار می کردند .

و همچنین از روزی که عروس سلطنت نامزد نام همایون ما شده و آفتاب عالمتاب دولت ما از مشرق خلافت طالع و از افق سلطنت لامع گردیده شرقاً غرباً، برآ و بحرأ ، کلیه سلاطین ممالکی که در اطراف مملکت ما قرار دادند چه مسلمان چه غیر مسلمان ، از دایره رضای ما قدم بیرون ننهادند و هر کدام با پذیرفتن باج و خراج در دارالامان استراحت و با خاندان ابد مدتمان یکدل و یک جهت شده اند . علاوه بر آن که سرداران بحری و بری تحت عنایت خداوند همواره با فتح و ظفر همراه بوده اند ، در سال جاری به یاری خداوند کشتی های

ما به سواحل اهل کفر وارد شده و سربازان پیروزمند، مانند شیر ژیان، از کشتیها بیرون آمده چندین شهر و شهرک کفار را تصرف نموده متجاوزین را طعمه شمشیر ساخته و اهل و عیالشان را به اسارت برده و دیارشان را به ویرانی کشیده و معابد و بتهایشان را شکسته و وسایل معیشت آنان را نابود نموده اند.

لکن غیر از کفار، از قدیم الایام حفظ و نگهداشت اهل ایمانی که داخل دایره امان ما شده اند بر ذمه سلاطین بوده و بدین لحاظ سربازان منصور به هیچ وجه به تعرض و تجاوز مجاز نبوده اند و مادام که از طرف آنان نقض عهد و میثاق مشاهده نشود، تأمیناتی که از زمان اجدادمان بدیشان اعطا شده است کما کان برقرار خواهد بود. به لطف خداوندی مراتب دوستی و وفای ما به عهد و پیمان بر دوست و دشمن و مسلمان و کافر ثابت و ظاهر گردیده است. به طور خلاصه رجوع از اقرار و اعترافی که از دهان ما خارج شده بدون دلیل و سبب شرعی محال و گسستن عقود و عهود که با اقسام قسم منعقد شده است به ناخن غرض نفس نامحتمل می باشد. بنا بر این تقدیر لازم التقریر، مادام که افعال نادر و غریب صادر نشود، وقوع هیچ عملی ازین طرف احتمال نمی رود و درین باب فرمان قدر توأمان ما به گماشتگان سرحدی متضمن وعید و مجازات شدید و مشتمل بر احکام قضا مضا صادر گردیده است.

شایسته دوستی آن است که آن جناب سعادت مآب نیز به حکام سرحدی آن طرف، بدین ترتیب تأکید و تنبیه فرمایند که از دایره صلح و صلاح قدمی فراتر نگذارند و از رفتار و اطوار ناهنجار دوری جویند.

تا نسایم حسن اتفاق بر حدایق مهر و محبت وزان است و دست وفا و وفای بر باغ های دوستی و الفت آب فشان، نخل برومند عهد و پیوند همواره بارور و بی گزند و درخت صلح و صلاح میوه دار و برومند باد

نامه شاه عباس به سلطان احمد^۱

به نام خدائی که فهم و خرد
نیارد که تا کنه او پی برد
خدایی که هستی مراورا رواست
به جز هستی او سراسر فناست

لطیفترین گوهری که غواصان بحر ایقان در رشته تحریر و بیان کشیده‌اند
و شریفترین وجودی که جوهریان بازار عرفان بر طبق تقریر و بیان نهند حمد و ثنای
مالك الملك بی شبه و مثال و خداوند بی مانند لم یزل ولا یزال است که قامت
قابلیت انسان را به تشریف گرانمایه و لقد کرمنا بنی آدم^۲ بیاراست و فرق فرقدسای
سلاطین کامکار و خواقین عالی مقدار را به اکیلیل افتخار و برتری و تاج اقتدار و
سروری به اسنی مدارج عزت و اعلی معارج رفعت برافراشت و به جهت نظام
عالم، نگین خاتم جهاننداری ایشان را به نقوش اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا
الامر منکم^۳ زیب و زینت داد و به حکمت بالغه مشکوة قلوب گردنکشان زمان را
به انوار عقل دوربین و خرد حق گزین مستغنی و مستنیر گردانید که آثار قدرت
کامله را در تألیف و تصالح اجرام مختلفه الطبایع به دیده ادراک و افهام مشاهده

۱ - عنوان نامه در نسخه منشآت حیدر ایو اوغلی : « کتابتی که نواب گیتی ستانی

به سلطان احمد خواندگار روم نوشته‌اند و مصحوب، صدارت پناه قاضی جهان فرستاده شد . »

۲ - سورة الاسرى ۷۰ .

۳ - النساء ۵۹ .

و ملاحظه کرده به مقتضای خیرانتمای الصلح خیر^۱ از سیل منازعت و عناد به صراط المستقیم صلاح و سداد گردانید و بر موجب آیه وافی هدایه فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم^۲ اصلاح ذات البین را در امور نصفت و معدلت گستری مطمح انظار خیر آثار داشته در مراسم اتحاد مابین که واسطه امنیت و فراغت بندگان خدا و رضای خالق ارض و سماست به اقصی الغایه کوشند .

توانایی ده هر ناتوانا	تعالی الله زهی قیوم دانا
رموز آموز عقل نکته پیوند	شناسایی ده هر ناخردمند
به روز آرنده شبهای تاریک	جواهر بخش حکمتهای باریک

نیکوتر کلامی که نکته سنجان نادره فن به عبارتی بلیغ در صحیفه دانشوری مثبت و مرقوم گردانند جریده نعت و درود رسول عاقبت محمودی است که کریمه لولاک لما خلقت الافلاك حرفی از دیوان نعت و جلال ذات قدسی صفات اوست . بدری که به منطوق لازم الوثوق «طوبی للمصالحین بین الناس اولئک المقرّبون یوم القيامة» اهل عالم را از عرب و عجم به اشراقات فواید مصالحت روشن ضمیر گردانید و طوایف امم را به ندای خوش ادای «اصلاح ذات البین شعبه من شعب النبوة» بشارت داد. بر گزیده‌ای که از عنایت علو قدر و سمو منزلت در بارگاه احدیت به محرمیتی اختصاص دارد که دولت پای بوس و سعادت همراهی همایونش سایه را از نامحرمی دست نداده .

احمد نامی که سرور عالم بود	امّی لقبی کز انبیا اعلم بود
محرم جایی که سایه نامحرم بود	زان سایه بدو نبود همراه که بود

بدر عالم افروز «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین» آفتاب جهانتاب و لکن

۱ - سورة النساء ۱۲۸ .

۲ - الانفال ۱ .

رسول الله وخاتم النبیین^۱، نکتہ دان و علمک مالم تعلم^۲، روشن بیان « انا افصح العرب والعجم » سلطان سریر دنا فتدلی^۳، مسند نشین فکان قاب قوسین او ادنی^۴.
حبیب خالق اکبر شفیع عرصه محشر

امین و محرم اسرار سبحان الذی اسرى^۵

ابوالقاسم محمد آن که هست و بوده و باشد

در جنب سرایش انبیا را قبله و ملجا

ان الله و ملائکته یصلّون علی النبیّ یا ایّها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیما^۶.

صافی ترین زلالی که بادیّه همایون کعبه ایمان را موافق مزاج اعتقاد افتد،
سلسبیل مدحت و منقبت شاهنشہ دریا نوالی است که کوثر و تسنیم قطره‌ای از
قلزم جود و احسان بی پایان اوست. صاحب لوائی که شعشعه انوار انما ولیکم
الله^۷ از مهجّه رایت فیروزی آیتش ساطع و لمعه آثار « من کنت مولاه فهذا علیّ
مولاه »^۸ از جبین مبینش لامع است. مهر منیری که عرفات نورانی ایمان بی فروغ
مهر و محبتش شبستانی است تیره و بی ضیاء و صحیحّه لایحه « اللهم وال من والاه

۱ - سورة الاحزاب ۴۰

۲ - و علمک مالم تکن تعلم (آیه ۱۱۳ سورة النساء)

۳ - سورة النجم ۸

۴ - ایضا ۹

۵ - اشارت است به سورة الاسراء آیه نخست : سبحان الذی اسرى بعده لایلا من

المسجد الحرام الی المسجد الاقصی

۶ - الاحزاب ۵۶

۷ - سورة المائدة ۵۵

۸ - کلام نبوی در روز غدیر خم که شیعه آنرا نصی بر خلافت علی بن ابی طالب (ص) می‌داند.

و عاد من عاداه^۱ بر این دعوی دلیلی است واضح و هویدا .
 ذات پاك اوست از نور الهی پرتوی کامده در فیض بخشی توأمان با مصطفی
 شهسوار معارف لافتی^۲ ، زبینه او رنگ «انت منی بمنزلة هارون من موسى»
 مخاطب به خطاب هل أتى^۳ مشرف به منطوق «انا مدينة العلم و على بابها» .
 شاه نجف و میر عرب خسرو آفاق سلطان سرا پرده ایوان تفضل
 هادی خلائق علی عالی اعلی دریای سخا کان عطا کوه تحمل
 صلوات الله و سلامه علیه و علی ائمة الاطهار و اولاده المعصومین الاخیار
 الذى نزل فی شأنهم : انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم
 تطهیراً^۴ .

و بعد میامن ثنائی که مشارب صفای آن به شوائب انحراف دهر متغیر نگردهد
 و مواهب دعایی که مشارع ادایش به عوارض انصراف عصر مبدل نشود ، با روابط
 دعواتی که مسند نشینان حظایر جبروت غدوة و اصیلا حرزجان و خلوت گزینان
 صوامع ملکوت را بکرة و عشیا^۵ ورد زبان باشد، منتظم به اهدای تحایا که از
 روایح آن ازهار ریاض موافقت در ارتیاح آید و از نسایم عنبر شمایمش انوار
 اغصان موافقت را انواع اهتزاز روی نماید به محل جلال و موقع اجلال ، اعنی
 سدة والا و ساحت معلاى اعلی حضرت فلك رتبت گردون بسطت سپهر منزلت قمر

۱ - ایضا کلام نبوی در غدیر خم

۲ - اشاره به لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار کلام نبوی است .

۳ - هل اتی علی الانسان حین من الدهر آیت نخستین از سورة الدهر که به اعتقاد
 شیعه در حق علی بن ابی طالب نازل شده . زیرا مولی المتقین مظهر کامل وصفی است که درین
 سورة از مردان حق شده است .

۴ - آیه تطهیر یا آیه ۳۳ از سورة الاحزاب .

۵ - مأخوذ از آیه ۱۱ سورة مریم : فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة و عشیا .

طلعت ناهید عشرت آفتاب حشمت برجیس سعادت عطار د فطنت بهرام صولت
کیوان رفعت، قاآن هوشنگ رای جم اقتدار، خاقان پوشنگ رای گردون شکوه
سپهر وقار، سلیمان سکندر نشان کسری داد دارافر، منوچهر فریدون جاه جم
افسر، نصف گستری که از مطالع کرمش مهر التعظیم لامر الله تابان و از سحاب
مرحمتش باران الشفقه علی خلق الله باران است. گوهر تیغ آبدارش را گوش دو
ماهی صدف و شهاب سهام مهابتش را سینۀ شیاطین دین مبین هدف.

گوش دو ماهی زیر و زیر تو شد صدف گوهر شمشیر تو
چتر آسمان رای جلالش را آفتاب سایه نشین و بارگاه رفیعش مرجع
اساطین سلاطین فلک تمکین. شارق مشارق اوج عظمت و کامکاری، کوکب مسعود
طالع خلافت و جهانداری، مسند آرای تخت اسکندری، زینت افزای تاج
کیخسروی، ناصب ریایات العدل و الانصاف، ماحی آثار الجور و الاعتساف،
سلطان التبرین و خاقان البحرین، خادم الحرمین الشریفین، ثانی اسکندر ذوالقرنین
فخرأ للسلطنة و النصفه و الشوكة و السطوة و الصولة و الرأفة و العدالة و الاحسان
سلطان احمد خان بن سلطان محمد خان لازالت سدته السنیه مقبل شفاه الانام و
عنبته العلیا ملجأ الخواقین الایام می‌رساند و به قلم صداقت شیم و خامۀ عنبرین شمامۀ
خلت رقم نگاشته صحیفۀ وداد و رقم زده کلك اتحاد می‌گرداند که به فحوای
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ هرآینه مقصد اصلی از امور جهانبانی و مطلب
کلتی از قواعد کشور ستانی آن است که کافۀ رعایا و قاطبۀ برایا که ودایع بدایع
حضرت آفریدگارند جل شانہ و عظم برهانه در ظلّ ظلیل رأفت و امتنان و سایۀ
فلک پایۀ مرحمت و احسان از تاب آفتاب حوادث و محن و حرارت خورشید نواب
و فتن محفوظ و مأمون بوده مزارع احوال و کشتزار آمال زیر دستان از خشک سال
شور و شین تعدی و ستم پڑمرده نگردد و این معنی در غایت ظهور است که تا
قطرات امطار عطوفت و مهربانی از رشحات سحاب مؤالفت و غمام مصادقت
فرمان فرمایان گردون توان نازل و متقاطر نگردد، نشو و نمای نهال آسودگی و

سرور و گلبن فراغت و حضور عجزه و زیر دستان عظیم الاحتمال بلکه غیر ممکن و محال است و كالشمس فی رابعة النهار روشن و مبرهن است که تحريك سلسله خصوصت و عناد را غیر از تضییع عباد و تخریب بلاد نتیجه دیگر نیست و لا شك این قاعده غیر مرضیه نزد خالق و خلاق مذموم و ناپسندیده است . اگر شیوه انصاف مرعی شود ، قطع نظر از نقصان و خسران سپاهی و لشکر و انهدام مبانی مملکت و کشور ، محقق و معلوم طرفین خواهد شد که در این مدت از ممر نزاع و مکاوحت و رهگذر خلاف عادت مابین چه قسم فتنه و فساد از جور و اعتساف و سفک دماء و سبی ذراری احرار بندگان خدای تبارك و تعالی واقع شده . فی الحقیقه دنیای فانی که گلزار ناپایدار آن را نه رنگی از ثبات نه بویی از وفاست قابل آن نیست که به سبب دو روزه دولت سلطنت بی بقای آن چهره حال بیچاره‌ای به ناخن الم خراشیده شود چه جای آن که زورق هستی خلقی بی اندازه از طوفان صدمه حوادث غریق گرداب لجه نیستی و فنا گردد .

وفا مجوی ز دنیا که هیچ کس نشنید به هیچ دور ز گلزار دهر بوی وفا بلی دنیای غدار بی اعتبار که با حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین و سید الاولین و الاخرین ، که ذات مقدسش سبب ایجاد مکونات و علت غایی جمیع موجودات بود، باقی نماند دیگر از او چه قسم وفا طمع توان داشت . هر که آمد به جهان اهل فنا خواهد بود

آن که پاینده و باقی است خدا خواهد بود

بی شائبه تکلّف ، حقیقت این معانی بر ضمیر منیر و مرآت خاطر غیبی سرایر پادشاهان علیّیین آشیان خلد مکان ، سلطان سلیمان و شاه بابام شاه طهماسب علیه الرحمة انارالله برهانها ، که باصرة بصیرت ایشان به نور هدایت ازلی و قره سعادت لم یزلی بصیر و بینا بود صورت ارتسام داشته که با تدابیر صائبه و اذکار باقیه رفع غبار نقار و مبانیت را پیشنهاد همت والانهمت ساخته بنای دوستی و محبت را به اساسی که ارکان آن از خلل و قصور خالی بود محکم و متین ساختند و از

برکات و میامن آن مصالحت و مؤالفت اجر جزیل و ذکر جمیل حاصل کرده هم
ملك معمور و هم رعایا مسرور و هم فتنه در حجاب عدم مستور ماند .

چون بر حسب فحوای الولد الحر یقتدی به آبائه الغرّ همواره احیای این
رسوم مستحسنه نصب العین خاطر صلاح اندیش بود ، لهذا همگی همت و جملگی
نیت بر آن مصروف می‌داشت که نایره نزع و کفاح منطفی گردد و ابواب فوز
و نجاح مفتوح شود و صدق این مقال بر مقربان و منتسبان در گاه فلك نشان از آن
روشنتر است که كلك صداقت به تحریر و بیان سطری از آن پردازد و همانا امرای
سرحد و پاشایان و ینگچه‌چریان و عساكر گردون توان پادشاهی نیز ، که در این ایام
به این حدود نزول و عبور داشته‌اند ، به عرض شمه ای از آن مبادرت و جسارت
نموده مکشوف رای جهان آرای همایون نموده باشند که تا چه غایت سالك مسالك
مصافات و یگانگی و طالب مطالب مؤاخات و رفع بیگانگی بوده و هست و عالم
السرّ و الخفیات شاهد و مطلع است که مقصدی و مطلبی غیر از این در ضمیر
مصلحت پذیر نیست که ضعفا و ساکنین از تراکم افواج رنج و عنا و تلاطم امواج
محنت و جفا سالم و محفوظ بوده پایمال سم ستوران عساكر طرفین نگردند و بی-
تکلف و مشقتی در مهاد امن و امان و مضاجع راحت و فراغت آسوده و غنوده
نتایج دعای خیر ایشان به روزگار فرخنده آثار عاید گردد . تا در این وقت که
به موجب الهام غیبی و به مقتضای الامور مرهونه باوقاتها در گلبن بوستان محرمان
بار گاه فلك اشتباه روایح توجه به این مهم خیر آیات استشمام و استنشاق رفت و
از طرفین نسایم اقبال بر ساحت آن وزیدن گرفت و چون اهتمام و استحصال و
استکمال این امر خیر انجام که متضمن صلاح حال خواص و عام است از امور

مستحسنه می‌دانست و ارادهٔ خاطر خیر مآثر آن بود که به جهت رضای خالق انس و جان و بسط بساط رأفت و امتنان نسبت به حال جهانیان این مهم میمنت فرجام به آرای خورشید اعتلا و تدابیر قمر ضیای علمای شریعت آیین و فضیلت حقیقت تزیین منعقد و منتظم گردد که بی‌دغدغه آئینهٔ معاهده و پیمانی که در محافل فیض شامل اصحاب علم و یقین به صیقل ایمان مؤکد گردد تا انقراض عالم از تغییر و تبدیل مصون و محروس خواهد بود. چه گلشن مصالحت سابق از این جهت که از فیضان بحار خاطر فیاض علما و فضیلتی شریعت انتمای سرسبز و سیراب نبود به اندک زمانی از هبوب ریاح خزان خلاف بی‌آب و رنگ گردید. لاجرم بنا بر- تأکید در استقرار و استداد قصر مشدد و صرح ممرّد صلاح و سداد سیادت و صدارت پناه، حقایق و معارف آگاه، افادت و افاضت دستگاه، کمالات للسیادة و الصدارة قاضی خانان، که از اعظم سادات واجلهٔ شرع مبین بود از این جانب فرستاده شد که از آن جانب نیز مفتیان واضح البرهان و قضاة و فقهای فایض البیان و علما و فضلا و صلحای منیع الشان شرع مستقیم و دین قویم به انجام این امر مصلحت انجام مأمور و مقرر گشته به اتفاق یکدیگر نظر خجسته اثر بر اصلاح حال مسلمانان و کافهٔ انام گماشته اساس فلك تماس صلح و صلاح و بنای خیر اقتضای فوز و فلاح به موافق و عهدی معتبر و مستمر به قانون آن دو خاقان فردوس آشیان محکم و مشدد گردانیده در منانت و حصانت آن به نهجی اهتمام و مبالغه نمایند که مرغ اندیشهٔ قصور، به بال و پرخیال باطل، احتمال خلل به ذرّؤ آسمان درجه‌اش نتواند رسید و سیّاح تصوّر فتور به دیدهٔ گمان امکان تزلزل در ارکان شامخه- البیان مبانش نیارد دید و تا ظهور ان الساعة آتیه لا ریب فیها^۱ استوار و برقرار

بوده کماکان انوار فواید آن خاص و عام را شامل و آثار منافعتش به روزگار صغار و کبار ایام و اصل و متواصل گردد و چون بتوفیق الله تعالی مناهل موافقت و مشارب مؤالفت از خاشاک کدورت و مغایرت مصفا گردد و مهر منیر دوستی و ولا از مطالع وفا و وفاق طالع گردد و لا مع شود ، مأمول آن است که سر رشته این امر عظیم که متضمن مصلحت دنیا و دین و مستلزم اصلاح حال مسلمین است از طرفین به ایادی خلود و انامل ابود [چنان] مضبوط و مربوط گردد که به طول ایام و انصراف شهور و اعوام گسیخته و منقطع نشود و به مقتضای فاصح الصصح الجمیل^۱ آثار آن زیب دیباچه صحایف روزگار و زینت عنوان صفایح لیل و نهار و ورد زبان احرار و ابرار گردد و چون از این طرف ، بعد از انعقاد و التیام معاهدت فحوای فیض انتمای اوفوا بعهدی اوف بعهدکم^۲ اذا عاهدتم^۳ منظور نظر صداقت اثر است و آنآ فآناً از جویبار حسن العهد من الایمان حضرت بخش گلستان مسئول نشان مخالفت خواهد بود ، رجای واثق و امل صادق است که از آن طرف نیز مضمون خیر مشحون ان العهد کان مسئولاً^۳ مطمئح انتظار فرخنده آثار گردیده ، حدایق خصوصیت به نوعی از ترشح غمام دوام شاداب و ریّان گردد که از فتوحات و ردة السنّمات ریاحین چمن ارم تزیین آن بوی امنیت و جور به دماغ جان و مشام جنان اهل عالم از عرب و عجم و ترك و تاجیک و خرد و بزرگ و

۱ - الحجر ۸۵ .

۲ - یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون (آیه ۴۰ سورة البقرة) . ظاهراً نویسنده نامه کلمات این آیه را با آیه و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم (سورة النحل ۹۱) خلط کرده است .

۳ - اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً (آیه ۳۴ از سورة اسراء)

دور و نزدیک رسیده ، بر طبقات انسان از هر ملل و ادیان ، شعاع این دوستی پرتو انداخته ارتباط اتحاد و عقد عطوفت و وداد پادشاهان اسلام بر عالمیان ظاهر و مبرهن گردد .

همیشه تا که [بود] باد و خاك و آتش و آب

قوام عالم کون و فساد را در خور

بقات باد چو خاك و چو باد و آتش و آب

ندیم بخت و قرین دولت و معین داور

و الامر یومئذ لله * .

صلح نامہ ای گہ مرحوم قاضی خان صدر نوشہ

بعد از ادای حمد موفور و ثنای غیر محصور بر پادشاه علی الاطلاق ، مالک الملك بالاستحقاق، کہ کافۃ سلاطین زمان و عامۃ خواقین دوران از سر صدق و اعتقاد و کمال اخلاص و انقیاد ، از روی عجز و نیاز ، بہ در گاہ او آورده اطاعت و عبودیت اورا وسیلۃ خلاصی از شداید نیران و آزادی جاودان ساخته اند و صلوات نامیات بر حضرت سید انبیا و سید اصفیا و شفیع روز جزا ، محمد مصطفیٰ مجتبیٰ معلیٰ و بر ذریہ و آل کثیر النوال و فیر الاجلال او .

مقصود از تحریر و تقریر این کلمات خیر آیات آن است کہ بعد از آن کہ حضرت دستور اعظم و سردار نامدار معظم ، از قبل اعلیٰ حضرت سلیمان مرتبت سکندر منزلت ، سلطان سلطان نشان ، کیخسرو زینت فریدون شان ، خلد اللہ ملکہ و سلطانہ ، مرخص و مأمور گشتہ شخصی معین از اہل علم و ارباب فضل و صلاح بہ در گاہ گیتی پناہ فرستادہ بہ مقتضی کریمۃ الصلح خیر^۱ در مقام اصلاح در آمدہ طلب صلح نمودہ بودند و جهت انجام و تمہید مقدمات این امر خیر کہ متضمن رفاه حال و فراغ بال کافۃ خلایق و عامۃ مسلمین است ، حسب الحکم جہان مطاع آفتاب شعاع عالم مطیع ، کمترین بندگان در گاہ قاضی خان مقرر و مرخص گشتہ بہ صحبت شریف دستور اعظم رسیدہ بہ اتفاق بہ سعادت خدمت و شرف دولت

ملازمت و پای بوس اعلیٰ حضرت خاقان اعظم عزّ افتخار یافته مقدمات صلح و صلاح به طریق زمان حضرات خواقین عظام و سلاطین ذوی الاحترام قرار و استقرار یافته بود، به همان طریق و آن قاعده و تفصیل من غیر تغییر و تبدیل مقدمات صلح در این وقت مقررّ و مشخص شد به صلاح طرفین و اختیار جانبین و مجدداً به تجویز و رضای اعلیٰ حضرت خاقان سکندر مکان مقرون گشت و چون این غلام قدیم بر مقدمات سنور و سرحد که در زمان حضرات سلاطین علیین آشیان معین بود مطلع نبود، مقررّ شد که جمعی از دولت خواهان طرفین و ریش سفیدان معتبر معتمد از جانبین که ایشان را اطلاع تمام بر این مقدمات حاصل باشد به اتفاق تعیین سنور و سرحد کرده از طرفین بدان عمل شود.

امید که حضرت عزّت آثار مثنوبات این امر خیر به روزگار فرخنده جانبین عاید گردانیده قواعد و مبانی آن را مستحکم و منتظم دارد و از هر جانب که در مقام تأدیب و تنبیه سید مبارک [و هلا و کرد] در آمده اراده نمایند که قلاع و محال خود که ایشان تصرف نموده باشند انتزاع نمایند دیگری حمایت ننماید. *

نامه شاه عباس به سلطان احمد^۱

حمد و سپاس افزون از حیطة وهم و قیاس سزاوار ذات بی شبه و مثال پادشاه
عظیم الهمالی است که به ید قدرت کامله طبقات انام را جهت انتظام امور عالم و
مصلح کافه بنی آدم بر حسب واذکروا نعمت الله اذکنتم اعداء فالف بین قلوبکم
فاصبحتم بنعمته اخوانا^۲ با یکدیگر التیام داده سلاطین معدلت آیین را به فحوای
و جعلناکم خلایف فی الارض^۳ جهت اصلاح حال و انجاح امانی و آمال خلایق
برگزیده محکوم حکم فاتقوا الله و اصلحوا ذات^۴ بینکم گردانید .

تاج بر سر نه زرین تا جان	عقد بند کمر محتاجان
ملک بخشنده بخشاینده	دربه روی همه بگشاینده

و درود نامعدود بیرون از دائرة فکر و حواس شایسته روح مطهر و مرقد

۱ - عنوان نامه در منشآت حیدرآبادیو اوغلی : « کتابت نواب گیتی ستانی به سلطان احمد
خواندگار مصحوب قاسم بیک برون » . و در نسخه ۱۸۳۸ Sup. کتابخانه ملی پاریس :
« کتابت نواب گیتی ستانی به سلطان احمد مصحوب برون قاسم انشاء عبد الحسین النصیری
الطوسی . »

۲ - سورة آل عمران ۱۰۳

۳ - ثم جعلناکم (سورة یونس ۱۳)

۴ - الانفال ۱

منور رسول صاحب کمالی است که در پیشگاه ما ارسلناک الا رحمة للعالمین^۱
گوش بشارت نبوش عامه امم را به گوشواره طوبی «للمصالحین بین الناس اولئک
هم المقربون» آراسته به شاهراه «اصلاح ذات البین شعبة من شعبات النبوة» دلالت
فرموده هادی سبل و خاتم الانبیاء و الرسل زینت افزای سریر «كنت نبياً و آدم
بین الماء و الطین» ، انجم آرای و لکن رسول الله و خاتم النبیین^۲ .

آن ختم رسل که عرش پیرایه اوست

افلاک یکی منبر نه پایه اوست

گر سایه نیوفتد ز ذاتش چه عجب

نوری است که آفتاب در سایه اوست

صلوات الله علیه و علی آله الاطهار الابرار الذین اذهب الله عنهم الرجس
و طهرهم تطهیراً^۳ علی الخصوص شهسوار میدان الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً^۴ و شهریار ایوان «انامدینه العلم و علی
بابها» امیر المؤمنین و امام المتقین و وصی رسول رب العالمین سلام الله علیه و
اولاده الطاهرین المعصومین .

اما بعد روایح دعواتی که از هوای دلگشای ادعونی استجب لکم^۵ در اهتزاز
آمده بوستان محبت و گلستان مودت رجال صدقوا بما عاهدوا الله علیه^۶ را نضارت

۱ - الانبیاء ۱۰۷ .

۲ - الاحزاب ۴۰ .

۳ - اشاره است به آیه معروف به تطهیر : یرید الله لیذهب عنهم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیراً (سورة الاحزاب ۳۳) .

۴ - سورة المائدة ۳ .

۵ - المؤمن ۶۰ .

۶ - الاحزاب ۲۳ .

بخشد و فوایح تحیاتتی که از مهب^۱ و القیت عليك محبة منی^۱ و زیده ریاض
اخلاص و گلشن اتحاد من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجراً عظیماً^۲ را نزهت
افزاید ، به موقف سامی و محفل گرامی بندگان اعلیٰ حضرت و الارتب^۳ ، خورشید
رایت دارا درایت ، سکندر حشمت فریدون شوکت ، جمشید شکوه انجم گروه ،
فرازنده تخت سلطنت و شهریاری برازنده تاج عظمت و بختیاری ، پادشاه ثریا مقام
فلک احترام ، شهنشاه کیوان منزلت سپهر احتشام ، سلیمان حشمتی که از وفور
مواهبش خلائق محظوظ ، نوشیروان عدالتی که در ظل^۴ مرحمتش عباد الله از
حوادث محفوظ . از رشحات سحاب مرحمت بی پایش ریاض جهان نمودار جنات
تجری من تحتها الانهار^۵ و از فیوضات انوار معدلت بی کرانش آثار کیف یحیی
الارض بعد موتها^۶ بر چهره روزگار آشکار .

آسمان سروری سرمایه امن و امان آفتاب اوج شاهی سایه پروردگار
دور گردون پناه و خسرو عالی مقام کامبخش و کامیاب و کامران و کامکار
تاجداری که از کارخانه توتی الملك من تشاء^۷ افسر انتا جعلناک خلیفه فی
الارض فأحکم بین الناس بالحق^۸ بر تارک عزتش نهاده و مسند نشینی که از آستانه
تعز^۹ من تشاء^{۱۰} پایه تخت فیروزبخت او را به ذروه و رفعتا مکاناً علیاً^{۱۱} رسانیده اند.

۱ - طه ۳۹ .

۲ - الفتح ۱۰ .

۳ - سورة البقرة ۲۵ .

۴ - الروم ۵۰ .

۵ - آل عمران ۲۶ .

۶ - ص ۲۶ .

۷ - آل عمران ۲۶ .

۸ - مریم ۵۷ .

ناصر عباد الله باللطف والاحسان ، حامی بلاد الله من الكفر و الطغیان .

آن به معنی سکندر ثانی زبده خاندان عثمانی

ممهد قواعد السلطنة بالعدل و الانصاف ، مشید معاهد الخلافة برفع الجور و الاعتساف ، سلطان البرّین و خاقان البحرین ، ثانی اسکندر ذوالقرنین ، خادم الحرمین الشریفین ، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ، شمساً لفلک السلطنة و النصفة و الابهة و العزّ و الاحسان و بدرأ لسماء الجلالة و العدالة و العطفة و البرّ و الامتنان ، سلطان احمد خان بن سلطان محمد خان ، شید الله ارکان الاسلام بقوایم دولته العلیه و نظم منازم امور الانام بمعاهد سلطنة السنية نثار وایثار گردانیده پیوسته دوام ایام سلطنت و جهاننداری و خلود عهود خلافت و شهر یاری آن صاعد مصاعد ابتهت و کامکاری را که متضمن صلاح و نجاح عباد الله است از حضرت باری مسألت می نماید . امید که حلیه شاهد این مطلوب به طراز فاستجاب لهم ربهم^۱ مطرّز بوده ذات محمّدت صفات آن خداوندگار زمان از مکروهات جهان مأمون باد . این دعا را قدسیان از عرش آمین گفته اند .

ثانیاً مکشوف رای عالم آرا و مشهود ضمیر منیر خورشید انجلا می گرداند که بر تو اشعه انوار خورشید سعادت و اقبال و بارقه آثار نیر مرحمت و افضال که از افق شفقت و عاطفت و مطلع مکرمت و ملاطفت طلوع یافته بود به مبارکترین طالعی از ایراد قدوة الاماجد مصطفی چاوش بر ساحت آمال مخلص خیر خواه ساطع و لامع گشته خاطر محبّان صادق الولا را صبح آسا شارق و تابان و ضمائر دوستان راسخ العهد والوفار کالشمس الشارق بارق و درخشان گردانید . از لوامع اشراقات آن خطاب مستطاب عالی به مقال انّی القی الی کتاب کریم^۲ گویاشده مقدم آن مقصورات خیام^۳ الفت و یگانگی را به اقامت مراسم اعزاز و اکرام و

۱ - آل عمران ۱۹۵ .

۲ - النمل ۲۹ .

۳ - اقتباس از حور مقصورات فی الخیام (سورة الرحمن ۷۲) .

تقدیم لوازم تبجیل و احترام مقرون داشت .

مرحبا طایر همایون فال	که رسید از سپهر عزّ و جلال
یعنی از بارگاه سلطانی	ساحت شوکت سلیمانی
بسته بر بال نامهٔ مشکین	نامهٔ عطر سا چو نافهٔ چین
روضه‌ای چون بهشت مینافام	پاک کیشان درو گرفته مقام
خیل قدّوسیان ز هر طرفی	همچو مرغان قدس بسته صفی
همه از شوق یکدگر مدهوش	همگی در سخن ولی خاموش

به حکم هذا کتابنا ینطق علیکم^۱ اشارات علیه که در طی آن کانهن الیاقوت و المرجان^۲ منظوی و اشارات سینه که به موجب حور مقصورات فی الخیام^۳ حجب عبارات بدان محتوی بود تلقی به قبول نمود و چون از مضمون صدق مشحون آن انوار صلح و صلاح و آثار نجاج و فلاح ظاهر و واضح بود فحوای هوالذی انزل السّکینه فی قلوب المؤمنین^۴ نسبت به کافهٔ برایا به ظهور پیوست .

لله الحمد دوحهٔ دولتی که خواقین سلف علیهم الرحمة و اکرم التّحف به ایادی عزّ و شرف در ریاض موالات از دو طرف غرس نموده بودند و به تصاریف ایام از نشو و نما افتاده به جریان زلال سلسال دوستی و وفاق و حسن صداقت و اتّفاق سرسبز گشته به ازهار عهد و وفا برومند گردید و مبانی وداد و قواعد اتّحاد کَشَجَرَة طَیْبَة اصلها ثابت و فرعها فی السماء^۵ فی مابین به نوعی مشیّد و

۱ - الجائیه ۲۹ .

۲ - الرحمن ۵۸ .

۳ - ایضا ۷۲ .

۴ - الفتح ۲ .

۵ - سورة ابراهیم ۱۴ .

مستحکم گشت که ان شاء الله تعالی خلل و نقصان به ارکان راسخه البنیان آن راه نخواهد یافت .

رجای واثق است که تا ابدالدهر این عهد مصون محبت مقرون که موجب آرامش عالمیان و آسایش جهانیان است بر صفحه روزگار پایدار بوده دست حوادث دوران از اذیال آن کوتاه بوده باشد که هر آینه خلود آن باعث فرح و خوشحالی کافه اهل اسلام و مخدولی ارباب شرك و ظلام است .

در این ولا جهت تجدید قواعد مؤالفت و وداد زبده الاعاظم والاعیان، رفعت و معالی پناه معتمد قدیمی سراج الدین قاسم بیک ، سپهسالار مازندران را به پایه سریر عرش آسای پادشاهی و سده رفیعۀ فلک فرسای شاهنشاهی فرستاده توقع و ترصد از الطاف و اعطاف شهر یاری آن است که پیوسته شیوه فرخنده عطوفت و دوست نوازی و طریقه مرضیه شفقت و مرحمت گستری را مرعی و مسلوك داشته به ورود مفاوضات علیه و مراسلات سنیه گلشن صداقت و اتحاد را شاداب سازند و به رجوع خدمات و اشارات با بشارات منت پذیر گردانند .

چون غرض تجدید قواعد اخلاص بود به زواید اطناب ننموده به دعای ثبات و بقای دولت ابد پیوند اختصار کرد . همواره آفتاب دولت و اقبال از افق عنایات ذو الجلال طالع و لامع باد .

تا بود در کار گسah عالم کون و فساد

چار ارکان را به هم گه صلح و گاهی داوری

بسته بادا بر چهار ارکان به مسمار قضا

دور عمرت زان که عالم را تو رکن دیگری*

* منشآت حیدر ایاو اوغلی و نسخه منشآت نصیری 1838 Sup. کتابخانه ملی پاریس.

نامه سلطان احمد خان به شاه عباس

افسرهامه هرنامه مسكى ختامه وزبورزبانۀ هر خامۀ محاسن جامه حمد و سپاس
سعادت اساس ملك ناس و شكر بى قياس محمدت لباس خالق مشاعر و حواس
اولمق سزادر كه لباس عزت استيناس پادشاهى ايله ايلدوكى عبددين مباحى ايدوب
خلع فاخرة انعام عامنى اعلاى اعلام اسلام ايددين قوللرينك قامت بالا رتبت لرينه
راست و رضاي رب العالمين و حمايت شرع مبين سيد المرسلين عليه صلوات -
المصلين و متابعت سريرت آل و اصحاب گزين رضوان الله عليهم اجمعين
ايليان عبادينه مواد موائد احسانن بى كم و كاست ايدوب طينت پاك مزي طيب مودت
خاندان نبوت ايله تعطير و خمير جبلت تابناك مزي بخور محبت اهل بيت و اصحاب
ستوده متقبت ايله تبخير ايدوب سر رشته الفت مزي اوتاد و داد اقطاب عالى نژاد ايله
بسته و تار و پود او هام و شكوك قواطع صكوك حسن سلوك مزله گسسته ايدوب
تعمير بلاد و ترفيه حال عبادى معتاد مز و آيت كريمۀ ان اريد الا الاصلاح ما
استطعت^۱، مضمون هدايت نمونن پيشنه ادمز قلوب اصلاح رعايا و فوز و فلاح
برايايى مبتغاي طبع خدادادمز و سلوك شاهراه عدل و دادى مراد فؤاد صفا اعتيادمز
ايلدى فسبحان من هدا نا بفضل

نظم

حمد بی حد^۱ خدای یکتایه
 که بزی سالك ابتدی لطفی ایله
 شکر بی عد جناب مولایه
 شاهراه طریق اقوایه
 و زینت افزای سرهر ملطفه گرامی و لطافت بخشای هرنامه نامی صلات
 واصلات سید الانامی نبی سامی رتبه جلیل الاسامی ، رسول عالی اصول هاشمی
 تهامی حبیب خدا

حبیب خدا سرور انبیا
 امام صف صفة اصطفای
 جلیل الندی مفخر اصفیا
 فی الصفا

نظم

محمد شه لاجوردی سریر
 کلید حکم ایلدی حق ولن
 که چشم جهان اولدی اندین قریر
 که انکله آچدی جهان مشکین
 شهنشاه درگاه لولاک اودر
 خرا مان میدان افلاک اودر

شفیع الامم سر فراز حرم
 عرب مهتری و عجم سروری
 وسیع الکرم سروریم شیم
 جهان مفخری شاه والا هم
 قریب دنی محرم کبریا
 دلیل سبل رهنمای رسل
 سر افراز کل یوم نصب العلم

جمیل العطايا جلیل السجایا
 علیه من الصلوات اسناها و من التسلیمات انماها قیلنمق روا در که ثانی
 خلقت پاکی مبدأ ایجاد آتش و باد و آب و خاک و مقدمه ترتیب مقدمات طبقات نه
 افلاک و نتیجه بهیجه لولاک لولاک اولوب شرع مبین تابناکی اناره شاهراه رسالت و

۱ - در منشآت نانوشته مانده است . سه مصراع دیگر نیز به صورت نثر آمده .

اصحابی کالنجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم مسا صدق لری اولان اصحاب کرامی مقتدیان طریق هدایت ایدوب . اول هادیان دین مشاعل دین متین ایله سنن دین مبینی روشن و ازهار آثار حسنه وانوار اطوار مستحسنه لريله ریاض شرع مستبینی نمودار گلشن ایتمشدر در. خصوصاً اصحاب صفا انتساب، یار غار حبیب رب الارباب بزرگوار عالی مقدار جمیل الآثار مظهر ثانی اثین اذ هما فی الغار^۱ راه هجرتده خیر رفیق خلوت و جلوتده مونس وهم طریق صدیق جلیل القدر باهر التصدیق، جناب ابی-بکر الصدیق (رض)، و اعدل اجله اصحاب و اکمل ادله شاهراه اجر و ثواب، زینت افزای منبر و محراب، رهنمای طریق صدق و صواب، اعنی جناب عمر بن الخطاب (رض) و جامع آیات قرآن، صاحب انوار حیا و ایمان، صفة اصحاب صفایه زینت وزین و ثالث شیخین، اولان جناب عثمان ذی النورین (رض) و امام هدی پیشوای صف اهتدا، رافع علم رسول خدا، مظهر انا مدینه العلم و علی بابها، زوج بتول، ابن عم رسول، صاحب محاسن و مناقب، جناب علی بن ابی طالب (رض) حضراتیکه بیت معمور دینه چار ارکان و سقف خانه شرع گزینی کتور مکه هربری عماد قوی البیان در خلافت باهره و کرامت ظاهره مسندنده اراده طریقه فاخره دنیا و آخرت ایلوب مظهر اجور زاهره و مصدر فیوض وافر اولمشدر در

اما بعد عالی حضرت کیوان رتبت برجیس منزلت بهرام صولات خورشید طلعت، ناهید عشرت عطارد فطنت قمر فطرت، دولت اساس سعادت اقتباس، عزت استیناس حشمت لباس، شاه عباس، دام فی هدایه رب الناس، محضر ینک مخبرینه لباس مهر و وفا ایله ملبس و اساس صدق و صفا ایله مؤسس حد و قیاس دن بیرون و مقیاس افکار و حواس دن افزون سلام سلامت نمای پادشاهانه و پیام مودت فزای شهنشاهانه اهداسی و انجذاب خاطر عاطر سلطانی و توجه ظاهر و باطن فیض مآثر

۱ - سورة التوبة ۴۰ .

۲ - منظور از شیخین ابوبکر است و عمر، نخستین و دومین نفر از خلفای راشدین .

خاقانی اهداسیله انهاء مسالمت انتما و انباء مصادقت نما اولنور که رب الارباب و مسبب الاسباب اولان حضرت حق و فیاض مطلق تعالی کبریاؤه وتوالی آلاؤه هر عصرده برعبدین تأیید مبانی دین متین و تمهید قواعد شرع مبین ایتمکه موفق ایدوب اشاعت آیین دین احمدی و ادامت قوانین محمدی علی صاحبها السلام السرمدی ایتمکیجون بربنده سن اختیار واول خدمت عالی نهمت ایله سرعزت مدارین لایق افسر افتخار ایدوب شمشیر جهانگیری ایله مداین و امصاری فتح و تسخیر و تنویر رای صاحب تدبیر ایله کفار فجاری تدمیر ایدوب . آباء و داد اعتیاد واجداد امجاد مزی زاهم الله تعالی ثواباً و اجرأ بوسنت و شیوة بهیهی اجرا ایتمک ایچون قرین نگین سلطانی و مکین شهنشین خاقانی ایلوب جل اوقات علیه و کل ساعات سینه لری غزا و جهاده مصروف و عنان همت عالی نهمت لرین اول صوب با صوابه معطوف ایدوب حسنات آثار لری صحایف روز گارده طبق زرنگار لیل و نهار اوزره مسطور نام نامی لری و اسامی سامی لری الی انقراض الدهور خیرات جلیله و مبرات جمیله لر ایله مذکور اولوب . سدثغور دین بوخاندان دولت مکین سلاطینه نکین اولوب . انظار رای انور لری اطفاء نائرة ابصار بداختر اولوب طرف آخر ایله اشتغال بومهم لازم الاکمالدن اشغال ایتمکله جنت مکان فردوس آشیان سمی جلیل البرهان حضرت سلیمان (ع) اولان جد امجد بزرگووارم سلطان سلیمان خان، صب علی مرقدہ سجال الغفران، لمصلحة جانب صلح و صلاح دن بجانب اولمیوب جد دوربین با انتباهکز اولان طهماسب شاه دخی هازمان عنده عبده اصنام اولان غزاة اسلام مشو- باتندن حصه دار اولمق امید ایله استحکام صلح و صلاحه حسن همت کوسترمشیدی و نوبت خلافت خداوند جنت معاد سعادت استناد ، جد امجد مز سلطان مراد غزا اعتیاد ، صب علیه سجال الرحمة الی یوم التناد ، حضرته منتهی و خاندان شهی وجود طهماسب شاه دن تهی اولدقده شاه اسمعیل ثانی مبانی امن و امانی هدم ایلوب صواب دید مدبران عاقبت اندیش ایله منعقد اولان صلح و صلاحی رای سخیف مدبران عاقبت برگشته ایله عنده تشویشه براغوب عسکر باکر و فرک جانب شرقه

وقلمروان تورانه سفرایلملرینه بادی و سالک مسالك اعادی اولمشیدی خلعت خلافت جناب عزت مآبکزله مباہی اولدقده اعمال عقل و ادراك و اجالہ شعلہ جوالہ ذهن دراك ايله ينہ اسکی راہی مسلک و کزلك مجرہ حسن تدبیر ايله صکوک صلح غیر مشکوک دن نقطہ شکوکی حک ایدوب وشعارصلح وصلاح سابق ودثار فوزوفلاح لایق ايله ارتدایہ اہتدا وندای مسرت فزای الصلح خیر^۱. خبرینی اصغا قیلوب قرع باب صلح و صلاح و ترتیب مقدمات فلاح و نجاح ایچون نامہ نامی مصالحت عنوان و فرزند ارجمند نجابت نشانکزی آستان راستان نواز مزہ ارسال و زناد و دادی ایقاد ايله آتش محبتی اشتعال ایلوب عهد و پیمان و حلف وایمان ايله مجدداً فتح باب مصالحه و سد سوارخ مکاوچه ايله تشید مبانی و داد و تمہید قواعد اتحاد اولنوب اسلوب سابق اوزره مهم قدیم و کار قویم و نتیجہ بهیجہ صراط مستقیم اولان غزای سابقہ بوطرفدن عزایم لایقہ اولنوب کفار بدکردارک نیجہ متین و استوار قلعه و حصارلری و حصون مصونه ايله مشحون اولان بلاد نامدارلری ملحق دیار بهجت آثار عثمانیان عالی شان اولمغه باشلیوب عهد خلافت عہدہ سلطانیہ مزہ کیروب برات خداداد سلطنت مز انا جعلناک خلیفہ فی الارض^۲ مشکاتندن مقتبس اولان انوار خلافت عنوانی ايله قرین لطف باری و اقالیم عالم ده بالطول و العرض امر مزجاری اولدقده مجاری عادات قدیمہ اوزره ولایت نمچہ^۳ و معجار فجّار تسخیر مسالکہ جری اولوب آیین گزین آباء و اجداد مز احیاسی مظهر ضمیر صفا انتما مز اولمشیکن منشیان نامہ شاهی اولان بعض فحاشک سوء تدبیرندن ناشی حال ظهور ایدوب بی سبب نقض عهد دیرینه میل و سلسلہ عہودده معقود اولان قواعد نقضه تسمیر ذیل^۴ اولنوب ترك الفت و سلوک راه خلاف و

۱ - سورة النساء ۱۲۸

۲ - سورة ص ۲۶ .

۳ - منظور از ولایت نمچہ کشور اطریش است .

۴ - تسمیر ذیل به معنای دامن برچیدن . تسمیر در لغت به معنای خرامیدن و کوشیدن

و سرعت نمودن است . شمر الثوب برداشت جامه را (منتهی الادب) .

عداوت اولنمغله ریاض و داده اشجارحسن اتحاد یرینه تولد خلاف ایدوب فریضة جهادی اکمالده یریر اشغال و نایرة جنگک و جدالی طرف شرق ده مجدداً اشعاله باعث اولنلر .

نامه نامیکزده مذکور اولدوغی اوزره و باله مظهر اولوب نیجه ممالک و مسالک سم ستور عساکر غیر محصور ایله پامال و اراقة دما و نساو رجال منتج سوء حال اولدی .

و الحالته هذه رهنمونى اقبال و بدرقة طالع خجسته فال ایله ینه اذیال صلح قدیمه توسل و اصلحوا ذات بینکم^۱ مصداقی اولان اصلاح ذات البین ایله صلاح حال رعایا و رفاه احوال برابا ایچون حسن تعامل اولنوب سیادت پناه افادت دستگاه صدر وسیع الصدریکز و خان بلند اقتداریکز ، قاضی خان صداقت نشان، و ساطتیه پیشگاه درگاه معلامزه صفای درونی راوی و شمعدی یه دکین سنوح ایدن احوال دن اعتداری حاوی نامه نامیکز و ملاطفه گرامیکز واصل و مضمون صفا نمونه اطلاع کامل حاصل اولوب . کلام لازم التبجیل ایله باب اعتداری باز و هوای بسط و ایجاز ده پرواز اولنوب . من بعد اوله جق صلح و صلاح طالبان فوزو فلاح اولان ارکان سعادت قرین و عالمان دین و خیر اندیشان عاقبت بین عقود یله معقود و اطناب و داد اوتاد ایله خلوده مشدود اولوب ابواب فساد بالکلیه مسدود و جبهه الفت دن وجوه خلاف دست رد ایله مردود اولوب . سالف الذکرو مشار الیه بالبنان اولان جد امجد مزجنت مکان فردوس آشیان سلطان سلیمان خان حضرت لریله جد بزرگوار - کز میاننده بسته و نیجه مال و منال صرف یله علی الاتصال عماد اعتماد پیوسته اولان محبت و دوستی و سرحد نشینان طرفندن ظهور ایدن راستی ینه مقرر قیلنوب بو صلح همایون و صلاح میمون ابد الایاد باقی و حکام سرحد جانبین اسباب نبردی مایینندن کتوروب حسن تدبیر ایله همیشه بو عقدی وافی بیلوب دفع شقاقه تشمیر ساق ایتملری

مراد خاطر عاطر کز اولدینین اشعارو اظهار ایلدی لکن صلح سابق وجه موافق اوزره پایدار و کما ینبغی برقرار المدیغندن بوامینه نك دخی مآلی و عاقبتی انحلال بولمق احتمالیله بوبابده تردد خاطر فیض مآثرمز مقرر و آینه دل پرصفا و مرآت مهر و وفا بوجهندن مکدر ایدی. لکن وزیر اکرم روشن ضمیر و مشیر افخم مشتری تدبیر، دستور صاحب شعور، مدار انتظام جمهور، اولان صدر دلیر وزیر اعظم نصوح پاشا، ادام الله اجلاله نك، بوبابده درخواستی و صواب دیدراستی صورت صداقتکری مرایای راستیده کویستر مکله دوستان قدیم ایله الفت و رفع کلفت اختیار اولنوب رخسار محبت ناخن محنت ایله خراشیده و آثار مودته دست مخالفتله نمک پاشیده اولنمیوب. من بعد بوصلح حمیت متمماتی تکمیل اولنمق باینده فرمان جلیل القدرمز صدور و قبول رجای اجله اخلا ده اولان سماحت مز ظهور ایلدی شول شرط له که اجداد داد اعتیاد مز صلح نامه لرنده درج اولندیغی اوزره مظاهر رضوان رب العالمین، حامیان حای دین، راویان احادیث خاتم النبیین، اولان اصحاب گزین و ائمه مجتهدین (رض) و ام المؤمنین حلیله جلیله سید المرسلین، صدیقه کبری الی نزلت فی عصمتها آیات البراءة من السماء (رض) و عن ایها حق لرنده شتم و لعن و قذف وطن اولنمیوب. «لا تسبوا اصحابی» حدیثی و «اصحابی کالنجوم باهم اقتدیتم اهتدیتم» حدیثی و «اکرموا اصحابی» حدیثی و «والله والله فی اصحابی لاتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم و من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله تعالی و من اذی الله فیوشک أن یاخذه» حدیثی «لاتؤذونی فی عائشة فانّ الوحی لم یأتنی و انا فی ثوب امرأة الا عایشه» حدیثی و امثال ذلك من الاحادیث الصحیحة الواردة فی فضلها و فضل الاصحاب لایفی بذکرها الکتاب ایله رفع حجاب اریاب ایدوب جدیکر شاه طهماسب تعیین و تعهد ایلدو کی اسلوب

۱- قذف المحصنة به زنا باز خواند و متهم کرد زن محصنه را و به فحش دشنام داد

اوزره تبراً رسمی مسلوب و تیرشتم فاشاری شکسته و دهن لغت پاشلری بسته اولوب. فرد آفریده تکلیف نفرین و انده بولنان اهل سنت و جماعته سبّ قبیح تلقین اولنمیه و رجال و نساء اهل سنتدن ارادتیه بوطرفله عزیمت ایدنلره رخصت و یریلوب منع و دفع ایله صورت اخیری تصویر اولنمیه و بالفعل دست تصرف بندگان آستان دولت نشان مزده اولان قلاع و بقاعه و ممالک و مسالک با انتفاعه بوجه من الوجوه تعرض اولنمیوب علین آشیان سلطان سلیمان خان جنت مکان زمان یمن اقتراننده کسیلان سنور و نشان طرفین خیر اندیشان ما بین حسمی و پیران کاردان جانبین رسمی اوزره کسیلوب ایالت دارالسلامه تابع و قریب اولوب. بندگان آستان مز عدادندن تعداد اولنان سجاده ارغلی مبارک الله اولان جمله ممالک و معابد و مسالک و مساجدینه تابع بغداد اولوب. اول عاصینک تعدییسی باذنه سبحانه تعالی قوه قاهره مزله اول اما کنندن رفع اولنه جغندن انک حمایه سندن ال چکوب معاونت ایچون لشکر چکلمیه و مزارع محبته من بعد تخم کلفت اکلمیه و شهرزور ایالتنک معظم بلدانه استیلا دستنی دراز و باب عصیان باز ایدن هلو. خاندن اول ممالک استخلاص اولند قده ممانعتکز اولمیوب ینه اسلوب سابق اوزره اول ولایت ممالک میمنت آیات مز عدادندن محسوب اولمغله اند ندخی امداد کز مسلوب اوله و ولایتکزدن اراده حج شریف ایله کلان حاجیان راه حلب و شام دن روان اولوب، امن و امان اوزره اولمیان بغداد و بصره یوللرندن عبور و اول وادی. لردن مرو و اولنمیوب. طریق قدیم و شاهراه مستقیم دن امن و سلامت اوزره واروب کله لر و قدیم دن آستان راستان نواز مز بندگانی عدادندن معدود اولان صداقت. نشان شمخال خان و سایر حاکمان طاغستان ینه عداد عباد صداقت اعتیاد مز زمره. سندن تعداد اولنوب مملکت لرینه و کندولرینه گزند و زیان ایر شدیرلمیه و بو - طرفه آمد و شدلری راهنی سد ایچون روس منحوسک بنا ایدوب برج و باروسنی برک ایتدکلری ترک قلعه سنی و یران قیلنوب اول قوم شوم آشیان بومی ترک ایدوب. وادی خذلان دن پیران اولنمق فرمان اولند قده لشکر کشورستان شاهیدن عامل و ساحل

بر فرد مداخله ایتیموب عسکر ظفر اثره معاونت اولنوب. اول کفره و فجره اوزرینه فریضة غزائی اجرایه ممانعت اولنمیه محصل بونلر امثالی سلطان سلیمان خان زماننده عباد آستانه مز زمره سندن معدود و ممالک محروسه مز حدودیله محدود اولنلر. سایه استراحت ده مایه دولت مزله مستظل اولوب حدوده معهوده و ممالک مقصوده آلایش غل و غش دن پاک و سرحد انوار امن و امان ایله تابناک. اوله بواسلوب اوزره قطع حدود و منع صدور ایچون پاشایان سرحددن دستور مکرم حافظ ایالت بغداد اولان محمود پاشا و امیر امراء کرام وان، اولان محمد پاشا، طرفندن آدم تعیین اولنوب. هریری قابل اعتماد اولان ریش سفیدان طرفین قرار دادی ایله کمال استقامت اوزره قطع حدود ایدوب. تعیین سنور و تبیین ثغور ایله من بعد شروره مؤدی اولوراموری اول سرحد لردن دور ایده لر و پیام آور مشار الیه حالا عیوب سب و تبرا دیار کز- دن مسلوب اولوب. دلخواه و مرغوب پادشاهی اولان طرز خوب موجود اولدوغین افاده قیلدقده فهو المطلوب دینلوب ذمتنه لازم اولان خدمتی حسن آداب ایله مؤدی قیلوب. نوازش پادشاهی و انعام شاهنشاهی له مغتنم و مباهی قیلنوب. مزید اعطافه مقرون و حسن انصراف له مأذون و انشراح صدر و انعطاف قلب ایله روانه قیلندی. همواره رهنمای اقبال مادر زاد ایله راهروی شاهراه و داد و پیروی سالکان مسالک حسن اتحاد دائم باد.

لمنشته

همیشه تا قیلنه آب و خاک و آتش و باد
بقای خانه اصلاح دهر ایچون اعداد
اولوب و داد قرین السداد اوی اباد
بو صلحی ایلیمه صرصر فتن بر باد^۱

ترجمه به اختصار

پس از حمد پروردگار و نعت نبی اکرم و تجلیل از اصحاب برگزیده وی خاصه ابی بکر الصدیق و عمر بن الخطاب و عثمان و علی (ع) . . . اما بعد با اهدای سلام و سپاس بی حد و حصر ، به حضرت شاه عباس معروض می دارد که خداوند بزرگ در هر عصر و زمانی برای تشیید مبانی دین بنده ای از بندگان خدا را موفق ساخته و بدین مناسبت سرعت مدارش را شایسته تاج افتخار نموده با شمشیر جهانگیرش بلاد و امصار را گشوده و بانوررای و تدبیرش کفار فجار را سرکوب کرده است و اجداد امجادمان را - که خداوند ثواب و اجر آنان را افزون گرداناد - برای اجرای این سنت و شیوه بهیبه به منزله نگین انگشتر شاهنشاهی قرار داده است؟ تمام لحظات عمر خود را مصروف جنگ و جهاد داشته اند تا آثار حسنه ایشان در صفحات روزگار مانند طبق زرنگار شب و روز مسطور و نام نامیشان تا پایان دنیا با خیرات جلیله و مبرات جمیله مذکور شده نگهداری حدود دین برای سلاطین این خاندان دولت مکین منظور گردیده و انتظار رای روشن ایشان خاموش کننده آتش دیده بد اختران شده است . بالاخره به حکم اشتغال این مهم لازم الاکمال جنت مکان جد امجد بزرگوار، سلطان سلیمان، هرگز از حدود صلح انحراف ننموده و جد دوربین و هوشیار شما ، شاه طهماسب ، نیز برای برخورداری از ثواب جهاد بابت پرستان برای استحکام صلح

ابراز همت نموده بود. و تا زمان خلافت سلطان مراد غازی و بعد از سلطنت شاه طهماسب، شاه اسمعیل ثانی که مبانی امن و امان را منهدم ساخته بود، از صلحی که با صوابدید مدبران عاقبت اندیش منعقد شده بود، به‌رای سخیف مدبران بخت برگشته، با هجوم به‌جانب شرق و قلمرو توران از صلح عدول کرد، بازهم وضع سابق اعاده شده بود. تا این که هنگام آغاز خلافت‌مان و اعمال عقل و ادراک به تبعیت از مسلک دیرینه از صفحه صلح غیر مشکوک نقاط شک را خارج و ندای مسرت‌بار الصلح خیر به منظور برقراری اصلاح و آشتی در داده نامه‌ای محبت آمیز و مصالحت عنوان به وسیله فرزند ارجمند مان به دربار ما اعزام نمودید و بار دیگر باب مصالحه گشوده و در مورد تشید مبانی اتحاد و اتفاق حاصل گردید. بر اثر این امر، در محاربه با کفار بد کردار، چندین قلعه و حصار به متصرفات دولت عثمانی ملحق شد و بنا به حکم انا جعلناک خلیفه فی الارض در اقالیم عالم عرضاً و طولاً، اوامر ما جاری گشت و ولایات اطیش (نمچه) و هنگری (مجار = مجارستان) تسخیر گردید. تا اینکه بر اثر سوء تدبیر منشیان نامه شاهی، بی سبب عهد دیرینه نقض گردید و راه عداوت با خلافت پیش گرفته شد تا آنجا که به حکم فریضه جهاد آتش جنگ مجدداً در طرف مشرق شعله ور آمد.

اکنون به مصداق اصلحوا ذات بینکم، برای آشتی و اصلاح فیما بین، حسن تفاهم پدید آمد. با وساطت قاضی خان از صفای باطن شما اطلاع حاصل شد که با انعقاد صلح ابواب فساد مسدود خواهد شد و کما فی السابق نظیر آنچه در زمان سلطان سلیمان خان مقرر بوده دوستی و محبت بین سرحد نشینان ظاهر خواهد شد و وسایل و علل نزاع در بین آنان از میان خواهد رفت و با حسن تدبیر، وفاداری به عهد را که از خاطر خطیرتان گذشته بود اعلام داشت. ولی به علت عدم استقرار صلح سابق، درین باب تردید و تکدر خاطری بود. تا آنکه به صواب دید و درخواست نصوح پاشا، به منظور تکمیل مبانی صلح، فرمان جلیل القدر ما شرف صدور یافت بدین که طبق مندرجات قرار و صلح بین سلطان سلیمان مجدد ما و شاه

طهماسب هر گونه فحاشی و سب اهل سنت ممنوع گردد و به قلاع و بقاعی که به تصرف ما درآمده است هیچگونه تعرض صورت نگیرد و کلیه مساجد و معابد ممالك که در دست مبارك فرزند سجاد است تابع بغداد گردد و در مورد استخلاص شهرزور از دست هلوخان ممانعت نشود و این ولایت طبق اسلوب سابق جزو ممالك عثمانی درآید و کلیه حجاج از طریق شام و حلب مسافرت نمایند و از راه بصره که امن نیست نروند و شمشال خان و سایر حکام داغستان مانند گذشته از دوستان ما تلقی شده از تعرض مصون بمانند و برای قطع راه روس منحوس به خاک* ما ، قلاع و استحکامات آنها ویران گردد و در کشورشان در ریشه کن ساختن آنان با سپاه ترك مساعدت به عمل آید و چونان زمان سلطان سلیمان خان در سرحدات امن و امان برقرار شود و برای قطع ، اختلافات سرحدی از طرف محمود پاشا حافظ بغداد و محمد پاشا والی وان ، ریش سفیدانی جهت تنظیم حدود و سرحدات معین شوند .

پیام آور آن حضرت را به کمال احترام و انعام شاهی سرافراز و روانه حضور گردانیدند . همواره با راهنمایی اقبال مادر زاد ، راهروی شاهراه و داد و پیروی سالکان حسن اتحاد دایم باد .

نامه شاه عباس به سلطان احمد^۱

لله الحمد قبل كل كلام بصفات الجلال و الاكرام
 حمد او تاج تارك سخن است زینت افزای هر نو و کهن است
 خامه چون تاج نامه آراید درة التاج نام او شاید
 حمد و سپاس معرا از ملابس حدو قیاس شایسته درگاه قادر ذوالجلالی است
 که سلاطین دین دار و خواقین معدلت شعار را مصداق السلطان العادل ظل الله جهت
 انتظام مصالح ملک و دین و استحکام شرع سید المرسلین بر گزیده مأمور امر مطاع
 و اتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم^۲ و محکوم حکم لازم الاتباع و جاهدوا فی سبیل الله
 باموالکم و انفسکم^۳ گردانید .

تعالی الله زهی قیوم دانا توانائی ده هر ناتوانا
 ز نام او محبت نامه نامی زا کرامش بنی آدم گرامی
 و درود و ستایش مبرا از آلائش تشبیه و التباس زینده بارگاه رسول بی-
 همالی است که در میدان فسحت نشان انا النبی بالسیف رایت کرامت آیت محمد

۱ - عنوان در منشآت ایواوغلی : « کتابت نواب گیتی ستانی به سلطان احمد خواندگار

روم در باب فتح گرجستان که مصحوب ذا کر قوشچی فرستاده شده » .

۲ - فاتقوا الله ... (سورة الانفال آیه ۱) .

۳ - سورة التوبة ۴۱ .

رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار^۱ برافراخته کافه امم را از عرب و عجم به نوید الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا^۲ بشارت داد .

احمد مرسل که خرد خاک اوست هر دو جهان بستۀ فتراک اوست
و برآل و عترت اطهارش که والیان خطۀ امامت و حامیان حوزۀ هدایتند .
سر هرنامه را رواج افزای نام ایشان است بعد نام خدای
خصوصاً فارس مضمار لافتی ، حارس کشور هل اتی ، امیر المؤمنین و
امام المسلمین و یعسوب الدین ، قاتل الکفرة والمشرکین ، صاحب لوای من کنت
مولاه علی مولاه ، ناصب علم ما انتجبتہ ولكن الله اجتباه .
بر قلعة انما^۳ در حق که گشاد احمد علم انا مدینه^۴ به که داد
گوی از سرچوگان سلونی^۵ که ربود پا بر سر کتف انت^۶ منی که نهاد
سلام الله علیهم و علی من تقرب الیهم .

بعد از طی مراحل حمد و ستایش و قطع بوادی محمدت و نیایش ، شمیم
تحیتی چون انفاس قدسیان مجرد از شوائب ریب و ریا که هر صباح و مسا روانۀ
عالم بالا گردانیده نسایم عنبر شمایم آن نکهت افزای مشام یگانگی و اتحاد باشد
و نسیم دعائی مانند خلقت روحانیون مقرون به صدق و صفا که همواره متوجه

۱ - سورة الفتح ۲۹ .

۲ - العنکبوت ۶۹ .

۳ - منظور آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون
الزکوة و هم راکعون (سورة المائدة ۵۵) است که شیعیان آن را نازل در حق علی (ع)
می دانند . زیرا تنها او بود که در هنگام رکوع ، انگشتی خود به عنوان زکوة به سائل داد .

۴ - کلام پیغمبر اکرم : انا مدینه العلم و علی بابها .

۵ - اشاره به کلام علی بن ابی طالب : سلونی قبل ان تفقدونی .

۶ - کلام پیغمبر اکرم : انت منی بمنزلة هارون من موسی .

ملاء اعلی ساخته روایح فوایحش نزهت افزای خلت و وداد گردد ، از غایت محبت و اخلاص، در نهایت مودّت و اختصاص، تحفه مجلس بهشت آیین و هدیه محفل ارم تزیین اعلی حضرت گردون بسطت سپهر مرتبت ثریا منزلت مشتری سعادت کیوان غلام فلک احتشام، قاآن بهرام صولت ملک احترام ، سلطان ستاره سپاه سلیمان بارگاه، پادشاه جم جاه خورشید کلاه ، خسرو فریدون فر کسری شکوه ، قیصر دارا رایت انجم گروه .

زینت ده تخت پادشاهی فرمانده ملک کامرانی
آرایش عالم جوانی

شهبسوار مضمار نصفت و امتنان ، مظهر آثار ان الله یأمر بالعدل والاحسان^۱
حاوی محاسن لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم^۲ جامع شمایل انتك لعلی خلق
عظیم^۳ ، فارس میدان غزا و جهاد ، حارس خطه صلاح و رشاد، رافع الویه الاسلام،
کاسر رؤس الکفره و الاصنام ، قانع مآثر الظلم والعدوان ، قانع آثار الجور و
الطغیان ، بدر درخشان سپهر کامکاری ، آفتاب تابان فلک بختیاری ، ممهّد مسند
سلیمانی ، مزین سریر عثمانی ، مشید مبانی شرع المبین ، قهرمان الماء و الطّین
سلطان البرین و خاقان البحرین ، ثانی اسکندر ذوالقرنین ، خادم الحرمین الشریفین .

جوان جوان بخت روشن ضمیر به دولت جوان و به تدبیر پیر
المخصوص باوفر الحظّ من عناية الملك المنان ، ظل الله الرحیم الرحمن،
السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان، نظاماً للسلطنة و
الجلالة و العظمة و الحشمة و العدالة و العزّ والاحسان ، سلطان احمد خان بن
سلطان محمد خان ، لازالت عتبه العلیا ملجأ لقاطبة الانام و سدّته السّنیة سداً بین

۱ - سورة النمل ۹۰ .

۲ - التین ۴ .

۳ - العلم ۴ .

الكفر و الاسلام ساخته همواره از حضرت واهب العطایا انتظام اسباب حصول کامرانی و التیام موجبات وصول آمال و امانی آن صاعد مساعد سلطنت و جهانبانی را مسألت می‌نماید و از مبدء فیاض عوارف ذوارف ادعونی استجب لكم^۱ منتظر افاضت انوار اجابت و استجابت می‌باشد. ان دعاء المخلصین مجاب و مشهود ضمیر منیر الهام پذیر، که مطرح تجلیات غیبی و مورد فیوضات لاریبی است، می‌گرداند که لله الحمد و المنة شجرة طيبة الفت و وداد و نهال آمال خصوصیات و اتحاد از منهال سلسال حدایق دوستی و جویبار ریاض یگانگی به نوعی سیراب و شاداب گشت که یوماً فیوماً انوار ازهار آن دیده همگنان را منور و نفایح آن دماغ جان عالمیان را معطر می‌دارد و همگی نیت خیرامنیت بدان معطوف است که بنیاد این محبت و وداد که کسب شداد^۲ مشید و مستحکم است، ان شاء الله الرحمن تا انقراض زمان خلل و نقصان به ارکان راسخه البنیان آن راه نیابد.

چون همیشه پادشاه ظل الله احراز ثبوت غزا و جهاد را پیشنهاد همت گردون نهاد فرموده در آن طرف به مجاهده کفار نگونسار فرنگ اشتغال دارند چنین موافقت مقتضی آن بود که مخلص صافی طویّت نیز در آن غزوات دخیل بوده از ثواب آن بهره یاب باشد و به كفارة کلفتی که قبل از این فیما بین اهل اسلام وقوع یافته به غزا و جهاد مشغول گردد که هر آینه به میامن این شیوة مرضیه کافه اهل اسلام خوشحال و فارغ البال گشته ارباب کفر و ضلال به وبال و نکال گرفتار گردند و چون کفره فرنگ ربه اطاعت بر ربه متابعت گذاشته بودند میل استسعاد بدین سعادت عظمی همچنان در خاطر حق گزین رسوخ داشت. تا آنکه در این ایام از حکام گرجستان که اباً عن جد از منسوبان و نصب کرده های این دودمانند بعضی امور به ظهور رسیده به جمعی از مسلمانان که در قرب جوار ایشان واقعد آزار و

۱ - سورة المؤمن ۶۰.

۲ - مقتبس از آیه ۱۲ سورة النبأ : و بنینا فوقکم سبعاً شداداً.

اضرار می‌رسانیدند. چنانچه مؤذنی را در حین اقامت اذان هدف تیر ساخته بودند. مسلمانان شکوه ایشان را به موقف آنها رسانیدند. بر حسب فرمان واجب الاذعان و ان نکتوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر^۱ قلع و قمع آن طایفه مخذول العاقبة لازم گردید. اگرچه تنبیه آن طبقه به ارسال جمعی از امرای ظفرلوا و برخی از عساکر نصرت مآثر میسر بود، اما علمای اناام و فقهای اسلام سعی و اجتهاد تمام نمودند که به جهت دریافت سعادت غزا و جهاد مخلص صادق الاعتقاد خود متوجه شود. لهذا عازم دفع و رفع آن جماعت شده، به یمن همت و الانهت آن حضرت سامی مرتبت، در اندک فرصتی لمعات انوار اسلام و آثار قوت دین مبین حضرت خیر الانام علیه الصلوة و السلام در آن دیار انتشار یافته کنایس و معابد اصنام مساجد اهل اسلام گشت.

از لطف حق به جای صلیب و کلیسیا

در دار کفر مسجد و محراب و منبر است

آن جا که بود ناله ناقوس کافران

اکنون خروش و نعره الله اکبر است

و فی الحقیقه ثواب این امر خیر انجام که به میامن توفیقات الهی از حسن توجه و دوستی اعلی حضرت پادشاهی انتظام پذیرفت به روزگار فرخنده آثار ایشان عاید می‌گردد و چون موافقت اهل اسلام به وسیله و صلاح علمای دین و ارباب شرع سید المرسلین علیه افضل الصلوة المصلین که به مقتضای العلماء امنا الله علی خلقه امینان حضرت خالق و مقتدایان عامه خلایق اند وقوع یافته همگی یک دل و یک زبان شده اند جملگی همت و الانهت مصروف می‌باید داشت که مبانی کفر و ضلال بالکلیه انهدام پذیرفته روی زمین از لوث وجود مشرکین بتوفیق رب العالمین پاک گردد و فقهکم الله و ایانا.

به جهت تشیید مبانی خلّت و وداد و تجدید مراسم محبت و اتحاد ،
 زبدة الاماثل والاقران ذاكر آقاي قوشچی^۱ را روانه درگاه معلی و بارگاه سپهر
 اعتلا که جنه عرضها كعرض السماء^۲ گردانیده مترصد است که پیوسته ریاض
 الفت و خصوصیت را به رشحات مکرمت و افضال نزهت و حضرت بخشیده به ارسال
 رسل و رسایل محرك سلسله یگانگی و رافع غائله بیگانگی باشند .
 پیوسته سریر عرش نظیر سلیمانی و اورنگ سلطنت مصیر جهانبانی مقرر عزت
 و مستقر سلطنت و تکیه گاه پادشاه جم جاه باد .

فراوان سال بادت زندگانی	به عزّ و جاه و بخت و کامرانی
جهان اندازه عمر درازت	سعادت یار و دولت کارسازت*

۱ - نسخه 1838 Sup. پاریس : امامقلی آقای تفنگچی جلو .

۲ - سورة آل عمران ۱۳۳ .

* - منشآت حیدر ایاو اوغلی ، نسخه 1838 Sup. کتابخانه ملی پاریس .

نامه صدر اعظم عثمانی به شاه عباس

نظم

شاه بیت قصیدهٔ اجلال نامهٔ نامی مبارک فال
شارح رمزهای پنهانی ترجمان زبان خاقانی
اعنی کتاب مستطاب واجب التعظیم و خطاب سعادت نصاب لازم التکریم که
اول خسرو نام آور اقالیم جهاننداری و سلطنت و شاه جم افسر ملک کامکاری و
خلافت ، اعلیٰ حضرت گردون بسطت کیوان منزلت، بهرام صولت مشتری سعادت
خورشید اضاثت ، ناهید صحبت عطار د فطنت قمر طلعت ، والی ملک عجم، خسرو
گردون چشم .

نظم

درخشان مہی از سپهر وجود گرانمایہ درّی ز دریای جود
ز کان سعادت گران گوہری بہ برج خلافت نکو اختری
مہر سپهر سعادت و بختیاری ، اختر برج جلالت و کامکاری ، شاه والا جاہ
بلند اقتدار حضرت لرینک دبیران سحرکار و منشیان بدایع نگار لری دستیاری یراع
ابداع ایلہ اختراع و ہر حرفندہ بر نکتۂ سنجیدہ ابداع ایدوب . تراکیب الفاظ سلیسہ
سن درر معانی و نکات نفیسہ بہ ظرف و حقایق و دقایق کلمات لطیفہ سن حجلۂ حوران

قاصرات الطرف قیلمشدر در .

نظم

این نامه نیست بلکه پی تحفه باغبان چید از چمن بنفشه و پیچید در سمن
 نشکفته غنچه ایست چو پیچیده بینمش همچون دهان غنچه دهانان پر از سخن
 اسعد ازمان و ایمن اوان ده اول کتاب بلاغت عنوان فخر الاماثل و الاقران
 ابراهیم بیک یوز باشی بنده لری یدندن بومحب خیرخواه لرینه و اصل و شرف
 وصولندن انواع سرور و شادمانی حاصل اولوب فاتحه مطلع همایونندن مقطع صفا
 مقروننه و ارنجه مطالعه اولندقدده فحوای بلاغت رهینده ادراج و تضمین بیوریلان
 نکات رنگین و کلمات سحر آیین حیرت فزای عقل دوربین و زنگ زدای قلب
 اخلاص رهین اولدی . ایمدی خاطر آگاه شاهی ودل پر انتباه جهان پناهی یه خفی
 و پوشیده و مستور و نادیده اولمیه که خاندان مخلص الارکان عثمانی و دودمان
 مشید البنیان صاحبقرانی جمله سلاطین روی زمینک ملجأ و پناهی و ملاذ و تکیه-
 گاهی ایدوکی متفق علیه خاص و عام و مسلم جمله انام در . اگر ملوک اسلامیه دن
 فرمانفرمای اولان شاهان جهان و اگر سایر ادیان ده صاحب تخت و نگین اولان
 قیاصره دوران بودولتک عزت و حرمتنده دائماً تک و پوده و رضای شریف لرین
 همیشه جست و جو ده اولوب سلف ده جناب سلطنت مآب خلافت انتسابلرینک
 آباء و اجداد مصادقت معتادلری دخی بو دولت علیه ابد پیوند ایله نوجهله دوستلق
 ایتدیکلری صحیفه ایامده مسطور والسنة خواص و عوام ده مذکور در بوسلسله علیه
 ایله دوستلق اساسنه استحکام و یریلنجیه دک نه مرتبه سعی و دقت ایتدیکلری و برو
 جانبک رضاسنی نه طریقه کوزتد کلری معلوم شریفلری اولدیغندن ماعدا بو آستانه
 سعادت استناد ثمره سیله کار و باردولتلی نه طبقه ده استحکام و رونق ونه درجه ده
 انتظام و نسق بولدینی بالذات مجرب لری اولمشیدی. حال بومنوال اوزره ایکن
 پادشاه عظیم الشأن و شهنشاه سلیمان مکان دوستلقنی کار آسان طومتق و آخسقه و

چلدر کبی پایگاه خوك اكارجه اولان محقرّ موضع خاطر یچون حقوق سابقه یی اونتقم اول جهاندار حقیقت شعار حضرت لرینك خیر خواهان دولت لرندن اوميله جق وضع و مدبران ملك و سلطنت لرنندن مأمول اوله جق حالت دكل ایدی مقدا بمو مخلص ولاجوی لری ابتدای صدارت عظمی خدمتنه مباشرت ایتد كده خیر - خواهلتمزه لایق اولان وجه اوزره بو خصوصی مفصل و مشروح سلك تحریره كتوروب حقیقت حال نه ایسه قبل الوقوع حضور عالی لرینه انها اولنمشیدی و یوبابده شهباز بلند پرواز رضای پادشاهی ساعد دولت مساعد مراد لرینه نزول ایتمك مرتبه سی قوت قریبه یه كلمشیکن و اهم مقصد و مرام و اتم مصلح و مهام بو عنقاء قاف استغنائی رام ایتمشیکن بو کارمیمنت آثار خام و ناتمام قونیلوب مصلحت برطرف اولمزدن مقدم و سنور و حدوده فیصل ویرلمزدن اول كچن سنه بالذات گرجستان سفرینه وارلمق و خاطر عاطر پادشاهی یه کران كله جك وضع اختیار اولنمق دعوای محبته منافی و مقدمات صالحه نك باعث اختلافی ایدو کی مکتوب مخالفت مصحوب ضمننده درج اولنمشیدی. علی الخصوص بوندن اقدم ایلچیلک خدمتی له سده سدره مثاله یوز سورن صدر العلماء العظام قاضی خان داعی لريله كوندر - دو كمز مکتوب مخالفت مصحوب ده خود كشف استار اسرار اولنوب اصلاخفی و مستور برنسنه قونلمیوب بونك تلافی مافاتنه نه طریق له امکان وار ایسه بذل اهتمام اولنه دیو تلمیح و اشارت اولنمشیکن مشار الیه ابراهیم بك وساطتی ايله مومی الیه داعی لری طرفندن بو مخلص لرینه وارد اولان مکتوبده کیرو سرنامه اصل نزاع و سلسله محبته باعث انقطاع اولان آخسقه احوالی ابتدا یازیلان دن زیاده تأکیدات شدید ايله ایراد و اثبات مدعی ایچون دلایل قویه تدار کنه فوق - الغایه اجتهاد ایتمشلر و بوجانبك سؤال لرینه علی طریق المعارضه کیر و کند و سؤال مزله جواب ویرمشلر و آخسقه کبی محل مخفی و جای محقرّ ایچون بر عظیم الشأن پادشاه ايله اولان صلحه خلل ویرلمك جائز میدر دیو باز دوغمز سؤالی بعینه بوجانبه ایراد ایدوب بو تقدیرجه سزك طرفکزدن تعجب بو معنی ملاحظه اولنمیه

دیو الزام صد دنده اولمشلر بسودولت علیه ایله بو یوزدن معامله صراحة صلحه عدم رضادن عبارت و سده سینه ایله اولان دوستلق قدر و قیمت بلمامدن کنایت دکلمیدر. الخیر ما اختاره الله حقیقت حاله نظر و تبّع احوال قضا و قدر اولنسه انسان ضعیفک النده اگرخیر و اگر شر برنسنه یوقدر . جمله ازمه احوال و آثار واعنه اوضاع و اطوار اول فاعل مختار و مکور اللیل والنهارک بد قدرتنه مفوضدر.

بیت

جمله تدبیر پس پرده ده استاد کدر
 اختیاریمی صانورسن حرکاتن زورک
 دائما اول جناب وهاب و درگاه مسبب الاسبابدن تضرع و نیازمز بودر که
 حبیبی حرمتنه و چهار یار گزین روحانیتنه امت محمده خیرلو و انفع اولان طریق
 نه ایسه بواضعف عباد اللهی اول سمتہ دلالت و اول طریقہ هدایت قیلوب پس پرده
 غیبیدن انواع لطف لر و ماوراء تقدیردن مأمول اولان مرتبه لردن متجاوز احسان لر
 میسر ایدوب . جمیع کار و بارمزی رضای شریفنه موافق و عامه افعال و گفتارمزی
 اراده ازلیه سنه مطابق ایدوب ، نتیجه کارمز باعث آسایش خاص و عام و نهایت
 اقتدار مز سبب رفاهیت کافه انام اوله ، بحرمة محمد المصطفی و آلہ و اولاده و
 اصحابه المجتبی و السلام* .

نامه صدر اعظم عثمانی به شاه عباس (به اختصار)

. . . نامه آن اعلیٰ حضرت که به دستیاری دبیران سحرنگار نگارش یافته بود در بهترین ساعات رسید و از وصول آن بی نهایت مسرور گشتم .
اکنون به خاطر خطیر پادشاهی پوشیده نمائند که بارگاه پادشاه ، سلطان عثمانی ، پناهگاه کلیه سلاطین روی زمین بوده است و درین امر خاص و عام متفق- القول می باشند و آباء و اجداد آن پادشاه پیوند دوستی با این دولت ابد مدت بسته اند که در صحیفه ایام مسطور وورد زبان خاص و عام است و مراتب دقت و کوششی که در باب استحکام دوستی و کسب رضای این سلسله به کار رفته ذاتاً تجربه شده است .

با این حال آسان شمردن دوستی پادشاه عظیم الشأن با ضبط مواضع محقری چون آخسقه وچلدر ، که به منزله فراموشی حقوق سابقه است ، شایسته آن حضرت نبوده و سابقاً این مخلص در ابتدای مباشرت صدارت عظمی از طریق خیرخواهی چگونگی حال را به حضور عالی ایشان معروض داشتم . ولی قبل از حل و فصل امور و سنور و حدود در سال گذشته با عزیمت سفر گرجستان وضعی مخالف خاطر خطیر پادشاهی اختیار گردید و در نامه موجب اختلاف را خلاف ادعای محبت درج کرده بودم و قبل از آن نیز در نامه ای که به وسیله صدرالاعظام قاضی خان ارسال داشتیم هیچ نکته ای را مخفی نداشتیم و برای تلافی مافات خواستار بذل همت به طریق مقدور گشتم و همچنین در نامه ای که به وساطت ابراهیم بك از داعی

مزبور (قاضی خان) دریافت کردم اصل نزاع آخسقه، که موجب انقطاع سلسله محبت گردیده، با تأکیدات شدیدۀ بیشتر از آنچه در ابتدا نوشته شده بود برای اثبات مدعی به دلایل فوق العاده قویه اجتهاد نموده و به عنوان معارضه سئوالات این جانب را با سئوالات مطروحه خود جواب داده اند. من جمله در جواب این سؤال که آیا محل محقری مانند آخسقه می تواند موجب اختلال دوستی پادشاه عظیم الشأن باشد جوابی نوشته و با ذکر اینکه از طرف شما مورد تعجب قرار نگیرد در صدد الزام برآمده اند. با این مراتب، این روش کتابت کنایت از قدر شناسی دوستی سده سینه نمی باشد؟ اگر به مصداق الخیر ما اختارالله به حقیقت حال نظر گردد، ازدست انسانی ضعیف هیچ اسباب خیر و شر ساخته نیست، بلکه در هر زمان و هر جا، کلیۀ آثار و احوال به دست قدرت فاعل مختار مفوض است.

دائماً از درگاه خداوند تضرع و نیازمان این است که به حرمت پیغمبر و چهار یار گزین در طریق نفع امت محمدی این بنده ضعیف را هدایت نماید و احسانات زیاده از حد مأمول میسر دارد و کلیۀ کارها و گفتارها موافق رضای شریفش صورت گیرد تا باعث آسایش خاص و عام گردد.

روابط شاه عباس با جانشینان سلطان احمد

(سلطان مصطفی و سلطان عثمان و سلطان مراد چهارم)

پس از مرگ سلطان احمد برادرش مصطفی بر تخت سلطنت نشست و او چنان که گذشت دچار خبط دماغ بود و همین امر نیز موجب رهایی او از چنگال مرگ گردید. چه از زمان سلطان محمد ثانی ملقب به فاتح، رسم بر این جاری شده بود که سلطان عثمانی، به محض جلوس بر تخت سلطنت، برادرانش را به تیغ و طناب جلادان می سپرد. چنان که سلطان محمد فاتح دستور داد تا برادرشیرخوارش را خفه کردند و سلطان محمد ثالث ۱۹ برادر خویش را به هلاکت رساند.

مصطفی از جنگهای ممتد و خانه برانداز ایران و عثمانی که موجب کشتارهای فراوان و بی خانمانی بسیاری از ترکان و قزلباشان شده بود نفرت داشت و این نفرت خود را، حتی در عین قدرت سلطان احمد، هرگز پنهان نمی کرد و با صراحت تمام مخالفت خویش را از جنگ و خونریزی بین دولت مسلمان ایران و ترك ابراز می داشت. به همین جهت، پس از جلوس بر اریکه سلطنت، با ایران از در صلح درآمد و قاسم بیك سپهسالار مازندان و سفیر شاه عباس را، که سلطان احمد از دو سال پیش به زندان افکنده بود، از زندان بیرون آورد و نوازش کرد و با تحف و هدایا به ایران فرستاد.

اما دوران سلطنت مصطفی بیش از شش ماه نپایید و بر جای وی که مردی صلح جو بود، عثمان پسر سلطان احمد، که جوانی تند و دلیر و پر خاشجو بود، بر

مسند سلطنت تکیه زد. سلطان عثمان شرح جلوس خویش و خلع عموی خود سلطان مصطفی را در طی نامه ای به شاه عباس اعلام داشت و هم در آن نامه بدین امر اشارت کرد که خلیل پاشا از طرف پدرم مأمور حل و فصل سرحدات قزلباش شده بود و ما نیز وی را همچنان در امر صلح و جنگ مختار گردانیده ایم تا به هر طور که صلاح داند عمل نماید.

شاه عباس که از لحن و مضمون نامه تمایل دولت عثمانی را به صلح دریافته بود، میرزا محمد حسین ابهری را که به قول اسکندر بیك منشی از «وزرا و مستعدان ارباب قلم» بود، به رسم رسالت نزد سردار ترك فرستاد با پیامی بدین مضمون که در زمان سلطان احمد، به میانجی گری نصوح پاشا و دیگر ارکان دولت، بین دو ملت ایران و عثمانی صلح برقرار گردید. ولی سلطان عثمانی نقض عهد کرده اکوز محمد پاشا را بر سر ایروان فرستاد. او غیر از «استیصال سپاهی و رعیت» کاری از پیش نبرد. اکنون که سلطان عثمان اختیار جنگ و صلح به دست آن سردار سپرده ما علاقه خود را به صلح - به همان نحو که اکوز محمد پاشا مجدداً قرار داده - ابراز می داریم. تا مردم در آسایش زندگانی کنند و زیارت کنندگان خانه کعبه و مدینه النبی به آرامش خاطر به ادای فریضه پردازند. با این حال، اگر سر صلح ندارند ما نیز جنگ را آماده ایم.

پس از فرستادن ایلچی، شاه عباس با سپاهی که پیش ازین در چمن سلطانیه جمع آورده بود، روی به آذربایجان نهاده در خلخال سرا پرده زد و عیسی خان قورچی باشی را با گروهی از بزرگان قزلباش به تبریز فرستاد تا به همراهی سپهسالار قرچقای خان در برابر سپاه ترك آماده پیکار باشند.

خلیل پاشا سردار ترك نیز به سوی آذربایجان پیش آمد و در اثنای راه به - میرزا محمد حسین رسید و پس از اطلاع بر مضمون نامه و پیام شهریار صفوی، وی نیز قاصدی فرستاده اظهار «سلامت نفس و خیر اندیشی خود و نیکخواهی مسلمانان» کرد و متقابلاً پیغام فرستاد که چون بر طبق فرمان سلطان مأمور سرحد

قزلباش شده ام، و به مقتضای المأمور معذور، از عزیمت به جانب تبریز ناگزیرم. اما چون بدانجا رسم، بدانچه رضای خلق و خالق است اقدام خواهد شد. قرچقای خان چون از جانب شاه عباس اجازه جنگ نداشت، ساکنین مسیر سپاه دشمن را به جاهای دیگر کوچ داد و شهر تبریز را خالی کرد. سپاه عثمانی به تبریز درآمد. اما در شهر به هیچ چیز از آب و آذوقه دست نیافت و به ناچار بیش از پنج روز در تبریز نتوانست بماند و از تبریز گذشته به قریه فوسفنج در سه فرسخی فرود آمد.

شاه عباس از خلخال به اردبیل آمده به زیارت «روضه مطهر مقدس» شیخ صفی الدین جد خویش رفت و همت خواست و در آن جا بود، که ایلچی خلیل-پاشا به نام عثمان آقا رسید و با چرب زبانی تمام ادای سفارت نمود. شاه عباس در جواب گفت، چون سردار ترك سخن از صلح به میان آورده بود ما نیز در صلح زدیم و قزلباشان را از پیکار منع کردیم، ولی کردار ترکان موافق گفتار ایشان نیست و چنین بی پروا پیش آمدن از جنگ و ستیز حکایت می کند نه از دوستی و آشتی. عثمان آقا به پوزش برخاست که باعث پیش آمدن نایابی ذخیره و مایحتاج اردو بود. بنابراین يك دو منزل پیش آمدیم تا درباره صلح به گفتگو نشینیم و فی الحقیقه درین قرب جوار، چند روزی مهمان نواب کامیابیم.

شاه عباس ایلچی ترك را، همراه با قاسم بیك سپهسالار، دیگر باره به نزد خلیل پاشا فرستاد و سخنان مناسب وقت پیغام داد. با این حال به گفتار چرب و شیرین عثمان آقا فریفته نشد و حتی برای رعایت احتیاط دستور داد که مردم اردبیل شهر را رها کرده به روستاهای اطراف روی آورند.

عثمان آقا با قرچقای خان سپهسالار نیز مذاکره کرد و پس از آن که اجازت بازگشت یافت، قرچقای خان از روی «احتیاط سپاهیان» که مبادا عثمان آقا محل و نحوه استقرار سپاه ایران را به اصطلاح امروز «شناسائی» کرده باشد بر آن شد که محل و نحوه استقرار قزلباشان را تغییر دهد و برای این منظور محلی را نیز در

نظر گرفت . اما هنوز قزلباشان از جای خویش نجنبیده بودند که ناگهان خبر آمدن لشکر ترك رسيد و اندکی پس از آن طلیعه لشکر عثمانی نمایان شده «دست و گریبان رسیدند» . سران قزلباش به ناچار قرار بر جنگ دادند . زیرا فرصت آن نداشتند که ماجری را به مرشد کامل اطلاع دهند .

خلیل پاشا تمایلی به جنگ نداشت . ولی جانی بیک گرای تاتار، بدین بهانه که تاتارها سه سال است تا جهت جنگ با ایران در خاک عثمانی اقامت دارند و تأمل بیشتر را از ناتوانی و ترس می‌شمروند ، خلیل پاشا را به جنگ راضی کرد . سپاه ترك ، از محلی در چهارفرسخی سقنسرای ، محل اقامت سپاه قزلباش ، تاخت آوردند و قرچقای خان این تاختن را پذیره شد و در محلی به نام پل شکسته دو سپاه در یکدیگر آویختند . جنگی سخت در گرفت، و با آن که سپاه ایران در شمار از ترکان چندبار کمتر بودند ، باز بر اثر دلیری و فداکاری زینل بیک بیگدلی و امامقلی خان والی فارس ، نسیم فتح به پرچم قزلباشان وزید، فتحی سخت درخشان و نمایان . سردار ترك به نام حسن پاشا که بیگلر بیگی ارزروم و «درسلك وزرا» بود کشته شد . زینل بیک سر او را برای سپهسالار قرچقای خان فرستاد . محمد پاشا بیگلر بیگی وان و جمعی از پاشایان عثمانی وعده‌ای از بزرگان تاتار مانند میرزا- بیک آقا که « جملة الملك و صاحب اختیار طایفه تاتار و بسیار معتبر و پادشاه‌نشان بود » دستگیر شدند . قزلباشان ، محمد پاشا و میرزا بیک آقا را با دوسه نفر زنده نگهداشتند و بقیه را به دم تیغ آبدار سپردند و اسیران را به نزد شاه عباس فرستادند . شمار کشته شدگان سپاه ترك را اسکندر بیک منشی پانزده هزار نوشته است و شمار مجاهدان قزلباش را چند تن از سپاهیان بی‌نام و نشان .

قرچقای خان از روی احتیاط دستور داده بود که سپاه ترك را دلیران قزلباش تعقیب نکنند . همین امر موجب شد که شکست ترکان به فرار سردار و پراکندگی سپاه عثمانی نکشد و خلیل پاشا بتواند بقایای سپاه خود را جمع آورده بار دیگر سخن از صلح در میان آورد .

سردار ترك باز ایلچی فرستاد، و ضمن اشاره به این که جنگ را تاتاران آغاز کردند و ذمه وی از این اقدام بری است، از شاه عباس درخواست نمود که سفیر معتمدی همراه با عهدنامه ای، «به مهر مبارک در باب استقرار صلح و صلاح»، به استانبول فرستد. تا ضمن ادای مراسم تهنیت جلوس سلطان عثمان، مقررات صلح را پیشنهاد نماید که خلیل پاشا نیز ازین پیشنهاد حمایت کند و بین دو کشور صلح، و آرامش برقرار گردد. در طی همین پیغامها، سردار ترك خواهش کرده بود چند روزی که وی به انتظار تعیین سفیر و تحریر عهد نامه در خاک ایران به سر می‌برد، میهمان شاه عباس باشد.

شاه عباس این بار نیز پیشنهاد صلح را پذیرفت و محمد پاشا بیگلربیگی‌وان را که مردی خیرخواه و صلح اندیش بود، با چند نفر دیگر از سرداران عثمانی که دستگیر شده بودند، آزاد کرده روانه اردوی ترکان نمود و «حسب الصلاح سردار که استدعای ایلچی کرده بود» یادگار علی سلطان طالش را که مردی کاردان و آزموده بود و پیش ازین به سفارت هند رفته بود و منصب ارجمند «خلفائی» داشت به عنوان سفیر دولت ایران تعیین کرده با عهدنامه و تحف و هدایا مأمور سفارت استانبول نمود و چون خلیل پاشا خود را درسرزمین قزلباش مهمان شاه عباس خوانده بود، شاه صفوی به عنوان میزبان «موازی پانصد شتر بار از آرد و برنج و روغن و حلاوت قند و نبات و مربیات و گوسفند فرا خور اجناس میوه‌های الوان و سایر مأكولات و علیق دواب و امثال ذلک برای قرچقای خان فرستاد، تا در صورت اقتضا، نزد سردار ترك ارسال دارد.»

خلیل پاشا به شنیدن این اخبار، روی باز گشت به سوی مرز و بوم عثمانی آورد و شاه عباس برای آن که مبدا سردار ترك بخواهد بهانه‌ای برای بیرون رفتن از سرزمین ایران بیابد تا به شهرها و روستاها دست‌درازی کند، به قرچقای خان دستور داد که قدم به قدم او را تعقیب کند و ضمناً به خلیل پاشا پیغام فرستاد که چون پادشاه

ایران عهدنامه‌ای مشعر بر صلح و صلاح نزد سلطان عثمان فرستاده ، سردار نیز باید درین باب عهدنامه‌ای سپارد . خلیل پاشا هم عهد نامه نوشته «به مهر خود و سجل قاضی عسکر و مفتی و معارف لشکر و عظمای امرا» رسانده به میرزا محمد حسین داد و او را روانه خدمت شاه عباس نمود . به رسیدن وی ، قرچقای خان هدایایی را که شاه عباس برای سردار ترك فرستاده بود ارسال داشت .

قرچقای خان، بنا بر دستور مخدوم خویش، ترکان را قدم به قدم تعقیب نمود. به طوری که هر جا ترکان چادر می‌زدند ، چادر سپاهیان قزلباش را پشت سر خویش می‌دیدند . به پاس این نیکو خدمتی ، پس از رفتن ترکان، شاه عباس قرچقای خان را به حکومت و امیر الامرائی کل آذربایجان مفتخر ساخت. اما چون این انتصاب، یعنی انتصاب سپهسالار سپاه ایران در آذربایجان، موجب وحشت و بدگمانی خلیل پاشا شده بود ، کمی بعد شاه عباس وی را به حکومت خراسان فرستاد .

خلیل پاشا، در استانبول ، در امر صلح کوشید و دربار عثمانی سفیر ایران را با اعزاز تمام پذیرفت و در سال ۱۰۲۹ هـ . ایلچی ترك ، به نام ابراهیم آقا، همراه یادگار علی سلطان خلفا به دربار شاه عباس رسید و مکتوب محبت آمیز سلطان عثمان را تقدیم نمود . سلطان عثمان درین نامه اصول سیاست صلح را پذیرفته بود. شاه عباس نیز متقابلاً تخته بیک یوزباشی استاجلو را با هدایای ارزنده و نامه‌ای به عنوان فرمانروای عثمانی فرستاد و امر آشتی بر اساس مصالحه سلطان سلیمان و شاه طهماسب استوار گردید . با این تفاوت که ناحیه آخسقه گرجستان که در زمان شاه طهماسب جزو سرزمین قزلباش بود به ترکان تعلق گرفت و در عوض ناحیه درتنگ قلعه زنجیر بین ایران و عراق عرب که قبلاً جزو متصرفات ترکان بود ضمیمه مرز و بوم قزلباش گردید. بدین ترتیب بار دیگر صلح و دوستی بین دو کشور ایران و عثمانی برقرار شد. اما دوران این مصالحه بسیار کوتاه بود. زیرا سلطان عثمان در سال ۱۰۳۱ هـ . به دست ینی چریان به قتل رسید و سلطان مصطفی ، بار دیگر به سعی ینی چریان ، بر

تخت نشست. ولی چون وی به خبط دماغ شهرت داشت، بنا بر صلاحدید بزرگان، مادرش به حل و فصل مسائل سیاسی پرداخت. وی از جانب سلطان مصطفی نامه‌ای سراسر محبت و اخلاص به شهریار صفوی فرستاد و ایلچی ترك نامه را در هرات به شاهنشاه ایران تسلیم نمود و جریان وقایع را از بانی به عرض شاه ایران رسانید که چگونه بینی چریان دست در خون سلطان عثمانی داشتند و مصطفی را که دچار آشفته‌گی دماغ است بر تخت نشانده‌اند و بیم آن می‌رود که با این کار شیرازۀ دولت عثمانی از هم بگسلد. از این روجمعی خیراندیش سلطنت مصطفی محجور و سبك عقل را بر نمی‌تابند و در پی آنند که مراد پسر سلطان احمد و برادر خردسال عثمان را به نام مراد چهارم بر تخت نشانند و بینی چریان با این امر مخالفت می‌ورزند و این کشمکش در سراسر زمینهای عثمانی نگرانیها و آشوبهای فراوان به بار آورده است و در هر گوشه‌ای گردنکشی سر به عصیان برداشته.

یکی از کانونهای فتنه و آشوب بغداد بود. این شهر که مرکز عراق عرب بود، در سال ۹۴۱ ه.، بر اثر خیانت و سفاهت ذوالفقارخان تكلو به دست سلیمان خان افتاد و در مصالحه‌ای که بین شاه طهماسب و سلطان سلیمان منعقد گردید، بغداد به دولت عثمانی تعلق گرفت و از جانب سلطان ترك برای آن شهر داروغه و سپاه تعیین شد. درین سالها که کشور عثمانی دچار آشوب گردیده و بینی چریان پادشاهی را می‌كشتند و پادشاهی را نصب می‌کردند، سران سپاه بغداد فرصت را مغتنم شمرده ناحیه بغداد را در قبضه اقتدار خویش در آورده گماشتگان دولت عثمانی را به چیزی نمی‌گرفتند و در کارها دخالتی نمی‌دادند و این گماشتگان یا تن به مدلت می‌دادند و وجه معیشتی دریافت می‌داشتند یا به زودی به استانبول بازمی‌گشتند.

سر رشته کار درین روزگار در دست دو نفر بود: یکی محمدقنبر، آقای بینی چریان و دیگری بكر سو باشی. این دو، برابر پادشاهان ترك، دست اتحاد به هم داده بودند. ولی هريك، در اندیشه استقلال و به دست گرفتن حكومت، در صدد

نابود کردن دیگری بود و سرانجام بکر بر حریف خود غلبه کرد و خاطر از او بپرداخت و اموال او را تصاحب کرد و حتی چند نفر از مشایخ مزار ابوحنیفه را که در آشکار و نهان با محمد قنبر اتفاق داشتند در دجله به کشتی نشانند و کشتی را آتش زد و سپس خانه‌های ایشان را تاراج کرد.

دولت عثمانی برای فرو نشانیدن آشوب بغداد، حافظ احمد پاشا را به حکومت آن خطه فرستاد. بکر سوباشی که در دل آرزوی حکومت بالاستقلال عراق داشت ازین خبر به وحشت افتاد و روی به جانب حکام سرحدی قزلباش آورد و من جمله نزد حسین خان حاکم لرستان کس فرستاد که آنچه کرده‌ام به قصد خدمت به مرشد کامل بوده است و بغداد را که ملک موروثی شاه عالم پناه است برای او نگهداشته‌ام و ازین پس خدمتگزار دولت صفوی خواهم بود. حسین خان یکی از ملازمان خود را همراه ایلچی کرده آنان را به نزد شاه عباس گسیل داشت.

حافظ احمد پاشا، همین که به حدود دارالسلام بغداد رسید و دروازه‌های شهر را بر روی خود بسته یافت، به زودی بازگشت و از دیار بکر مراتب را کتباً به سلطان عثمانی اعلام داشت. از جانب سلطان مصطفی، علی پاشا کمانکش به ایالت بغداد انتخاب شد. بکر سوباشی اطاعت گونه‌ای کرد و او را به شهر راه داد. ولی اجازت دخالت در کارها بدو نداد و پاشا چند روزی بی اختیار در بغداد آمد و شدی داشت. اما اولیای دولت ترک این مسامحت را بر او نبخشودند و به عزلش برخاستند و یوسف پاشا نامی را به حکومت فرستادند. یوسف پاشا در صدد آن بود که قدرتی نشان دهد. اما بکر سوباشی که خیالات وی را در برق چشمانش یا لحن بیانش خوانده بود، بر او پیشدستی کرده علناً سر به شورش برداشته سپاهی بر سر یوسف پاشا فرستاده او را به قتل رسانید.

دولت عثمانی برای قلع و قمع وی، این بار حافظ احمد پاشا را با سمت فرماندهی سپاه مأمور تسخیر بغداد نمود و سلیمان پاشا نامی را به عنوان حاکم

بغداد همراه وی روانه کرد. این دو بر سر شهر آمدند و با سی هزار سپاهی، بغداد را در محاصره گرفتند. بکرسوباشی که بنیاد کار خویش بر آب می‌دید، از ترس جان قاصدان فراوان نزد حکام قزلباش من جمله صفی قلی خان بیگلربیگی حاکم همدان فرستاد و مرزداران نیز مراتب را به عرض مرشد کامل رسانیدند.

شاه عباس موقع را برای بازپس گرفتن بغداد مغتنم دانست و نخست دستور داد تا مرزداران قزلباش به طرف منطقه قلعه زنجیرو در تنگ بروند و آن ناحیه را از آسیب حمله احتمالی سپاه ترك محافظت نمایند. ولی باطناً در آن اندیشه بود که شاید از آوازه حرکت سپاه قزلباش، مردم از ستم بکرسوباشی و تجاوز سپاهیان ترك به آستان دولت صفوی روی آرند و ترتیبی پیش آید که بغداد و ایالت عراق عرب، پس از مدتی نزدیک به صدسال، بار دیگر به ایران باز گردد.

بر این اساس، پس از پیشروی ایرانیان، وی نامه‌ای به حافظ احمد پاشا فرستاده اعلام نمود که مردم بغداد به علت قحط و غلای چند ساله اکثر از وطن خویش کوچ کرده و بقیه دست توسل به دامن شهریار صفوی زده از سپاهی و رعیت، در غایت ناتوانی و بیچارگی، از بد حادثه پناه به سایه معدلت کامیاب همایون‌شاهی آورده‌اند. اکنون سپاه قزلباش برای تأمین آسایش آنان درین حدود فرود آمده‌اند. اگر سپاه ترك دست از محاصره برداشته باز گردند تا مردم روی آسایش یابند به صلاح نزدیکتر است.

حافظ احمد پاشا با این که بیش از سی هزار سپاهی داشت و شمار قزلباشان از هفت هزار متجاوز نبود جرأت مجادله نیافت و روی به مراجعت نهاد. اما پیش از آن، قاصدانی نزد بکر فرستاد که بنا بر اختیاری از جانب سلطان عثمانی دارد حکومت بغداد را بدو وا گذاشته و از پیشکش و جریمه‌ای که می‌بایست بدهد گذشته‌ام. ولی وی باید که بغداد را حفظ نموده قزلباشان را به شهر و قلعه بغداد راه ندهد. صفی قلی خان مراتب را به شهریار صفوی که در آن هنگام در اصفهان بود

اطلاع داد و در نامه خود بدین نکته اشارت کرد که رعایای بغداد و اطراف آن از لشکر کشی حافظ احمد پاشا صدمات فراوان دیده و خسارات بسیار تحمل کرده‌اند و اکنون که سپاه ترك باز گشته آنان به پشتگر می سپاه قزلباش اطمینان خاطر یافته به مساکن و اوطان خود باز آمده‌اند .

شاه عباس موقع را برای حرکت به بغداد مغتنم شمرد و پیش از حرکت از قرآن مجید تفأل نمود و در اول صفحه راست آیه بسم الله الرحمن الرحیم^۱ « که بین الجمهور دلیل افتتاح مقصد و مبارکی سفر است بر آمد » و بی درنگ با اندک سپاهی حاضر در رکاب روی به راه نهاد و بر حسب اتفاق جمله « تو کلت علی الله » ماده تاریخ آن سفر شد . این ماده تاریخ زیبا و مناسب را ضیاء محمد یوسفای قزوینی درین قطعه بیان کرده است .

دیری است که عزم نجف شاه ولایت	می داشت شهنشاه جهان در دل آگاه
اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا	گردید، از سر کرده قدم، عازم آن راه
چون گفت تو کلت علی الله و روان شد	تاریخ همان شد که « تو کلت علی الله »

شاه عباس دستور داد که هر که شوق زیارت مرقد مطهر شاه مردان علی بن ابی طالب و دیگر بزرگان خاندان عصمت و طهارت دارد می تواند به موکب شاهانه پیوندد . ضمناً منشور ایالت عراق عرب و لقب خانی به نام بکر سوباشی فرستاده وی را از حرکت خویش به جانب بغداد آگهی داد .

صفی قلی خان و دیگر امرای قزلباش که پیشتر آمده و مایه پشتگر می بکر شده بودند به کنار بغداد آمده چادر زدند و فرمان شاه را برای بکر فرستادند، به انتظار آن که بکر به وعده‌های خویش وفا کند و آنان را به شهر در آورد و به قول

۱ - جمله مقدس بسم الله الرحمن الرحیم نه تنها در مفتاح هر سوره بلکه به صورت آیه نیز در کلام مجید آمده آنجا که می فرماید : « قالت یا ایها الملؤانی ألقى الی کتاب کریم . انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم » (آیه ۲۹ سوره النمل) .

اسکندر بیک منشی « طریق میزبانی بر وجه مرغوب مسلوك دارد . » اما بکر که به زور سپاه قزلباش، از جانب ترکان عثمانی آسوده خاطر شده بود، مایل نبود که قزلباشان را به شهر راه دهد و به دست خویش بساط استقلال خود را برچیند . به همین جهت بعد از چند روز تعلل و دفع الوقت ، سرانجام عهد و پیمان به کنار نهاده توپ و تفنگ در میان آورد و به ناگاه باران گلوله بر سر قزلباشان ریخت .

سران قزلباش بی درنگ چادرها و بنه وسلاحهای خویش را به جایی دوراز آسیب توپ و تفنگ نقل کردند و سپس شرح ماجری را به شاه عباس عرضه داشت کردند و قاصد در کنگاور به نزد شهریار ایران رسید . شاه عباس بار دیگر نامه استمالت آمیزی به وی نوشت که اگر اخلاص و همدلی ورزد ، حکومت عراق عرب همچنان بدو تفویض خواهد رفت و نامه را همراه میرولی بیک داروغه شتر-خان به نزد بکر فرستاد . اما بکر نه تنها نامه را نپذیرفت بلکه قصد جان میرولی بیک نیز نمود و میرولی به زحمت جان از معرکه به در برد .

شاه عباس چون مسالمت را بیهوده دید ، عیسی خان صفوی قورچی باشی و زینل بیک توشمال باشی را به کمک صفی قلی خان به محاصره بغداد مأمور کرد و خود از راه زهاب در تنگ متوجه شده در غره ربیع الاول سال ۱۰۳۲ هجری به ظاهر بغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه سرا پرده زد و بار دیگر با فرستادن قاصدی ، با بکر سوباشی اتمام حجت نمود . اما بکر فرستاده را نپذیرفته تهدید به قتل نمود .

درین اثنا خبر رسید که حافظ احمد پاشا و حسن پاشا حاکم موصل ، بنابر استغاثه و استمداد بکر ، با پانصد سپاهی و مقدار فراوانی آذوقه و مهمات جنگی به کمک بکر می آیند . شاه عباس ناظر بیوتات زمان بیک را به جلوگیری از آنان فرستاد و خود با شتابی تمام نارین قلعه بغداد را که درویش محمد پسر بکر از آن دفاع می نمود زیر آتش توپخانه گرفت و پس از بیست روز قلعه را تصرف نمود

و روی به شهر نهاد . روز يك شنبه بیست و سوم ربیع الاول دلبران قزلباش بر شهر بغداد دست یافتند و روز جمعه بیست و هشتم ، در مسجد جامع قدیم ، از بناهای المستنصر خلیفه عباسی، خطبه دوازده امام به نام شاه عباس خوانده شد و ایالت عراق عرب به صفی قلی خان حاکم همدان تفویض و « علاؤه‌الکاء سابق » گردید . شاه عباس ، پس از يك توقف يك ماهه در بغداد برای تنظیم و ترتیب امور سیاسی و نظامی واداری ، روی به نجف نهاد و از يك منزلی شهر پیاده به زیارت مرقد مطهر شاه مردان رفت و تا ده روز « در آن سده سنی به مراسم دعا و زیارت اقدام نموده به خدمت جاروب کشی آن روضه بهشت آسا مشغولی داشت » و تمام سربازان را مأمور نمود تانهر آبی را که ، برای بردن آب فراوان به شهر نجف ، شاه اسماعیل احداث کرده و به مرور زمان انباشته شده بود مرمت کرد و آب را تا مسجد کوفه جاری ساخت . آنگاه به زیارت قبر حسین بن علی (ع) و اولاد و خویشان و اصحاب وی به کربلا شتافت .

چنان که گذشت، زمان بیک ناظر بیوتات مأمور جلو گیری حسن پاشا حاکم موصل شد . وی به آسانی بر ترکان پیروز گردید و حسن پاشا و جمعی کثیر از ترکان درین گیرودار به قتل رسیدند . متعاقب این فتح درخشان و سقوط بغداد دیگر شهرهای عرب مانند موصل و کرکوک و شهر زور دچار اختلال و آشوب شدند و سپاهیان شهرها را رها نمودند و شاه عباس ، با استفاده ازین موقعیت ، قرچقای - خان را مأمور فتح موصل نمود و او قاسم سلطان اینسانلوی افشار را به محاصره نشاند خود تا حدود دیار بکر به تاخت و غارت پرداخت و موصل را نیز پس از چندی محاصره به دست آورد . قاسم سلطان لقب خانی و حکومت موصل یافت . خان احمدخان اردلان نیز به دستور شاه عباس کرکوک و شهرزور را متصرف شد .

سلطان مصطفی و سلطان مراد چهارم

مصطفی پسر سلطان محمد ثالث در سال ۱۰۰۱ هـ متولد شده در هنگام سلطنت برادرش احمد در حدود دوازده سال پیش نداشت و احمد برخلاف سنت سلاطین عثمانی وی را نکشت. ولی به حرم سرا فرستاد. تا این که هنگام مرگ، به علت صغیر بودن فرزندان خود، وی را جانشین خویش خواند و تاج و تخت عثمانی بدو تعلق گرفت. از این پس، سنت سلاطین عثمانی که برادران خود را می‌کشتند، تادچار منازع نشوند، تغییر کرد. بدین معنی که در چنین مواقعی شاهزاده مورد نظر را به جای کشتن در حرم نگه می‌داشتند. ولی فرزندان را که در مدت اسارت در حرم سرا پیدا کرده بود می‌کشتند.

مصطفی به مناسبت طول مدت اقامت در حرم و عدم اطلاع از امور سیاسی و به سر بردن در وحشت دائمی از مرگ، اخلاق و رفتاری دیوانه وار داشت. تفریح وی این بود که برای ماهیهای دریای بسفر سکه طلا بریزد یا شمشیر به دست به دنبال پیشخدمتان جوان بدود و ازدیدن خون آنان لذت برد یا افراد مردم عادی و اطفال را به ضیافت فرا خواند و بدانان خلعتهای فاخر دهد و از دیدن تعجب آنان بخندد. به همین جهات، قزلز آغاسی که می‌ترسید با این وضع قدرت وی از میان برود و مادر سلطان همه کاره شود، به کمک صوفی محمد پاشا قائم مقام، اقدام به خلع سلطان نموده بار دیگر او را به حرم سرا فرستاد (اول ربیع الاول ۱۰۲۷ هـ = ۲۶ فوریه ۱۶۱۸ م.) شاهزاده عثمان بر جای وی نشست.

دوران سلطنت عثمان از چهار سال و چند ماه تجاوز نکرد و پس از قتل وی در نهم رجب سال ۱۰۳۱ هـ (۳۰ مه ۱۶۲۲ م.) بار دیگر مصطفی از حرم درآمد و بر تخت سلطنت نشست.

هنوز مصطفی بر تخت ننشسته بود که سربازان از مرگ عثمان شروع به اظهار تأسف کردند و دو روز بعد از قتل عثمان، سپاهیان به درخانه داود پاشا رفتند و از او توضیح خواستند که چرا عثمان را به قتل آورده است. داود پاشا اجرای این

امر را بر اثر فرمان سلطان اعلام نمود . بیست و روز بعد، بار دیگر سپاهیان سر به - شورش برداشتند و مجازات احمد پاشا قائم مقام و عمر افندی و چند نفر دیگر را خواستار شدند . داود پاشا معزول شد و مره حسین پاشا به وزارت رسید . اما ینی چریها که او را دوست نمی‌داشتند تقاضا کردند که وی برکنار شود . سلطان آنان را مخیر کرد که از میان داود پاشا و گرجی محمد پاشا و لفکلی مصطفی یکی را برای وزارت عظمی برگزینند . اما چون ینی چریها بین خود به توافق نرسیدند ، به دستور سلطان والده که با چادر به دیدن شورشیان رفت و برای آنان نطق کرد ، لفکلی مصطفی به وزارت رسید . اما دوران وزارت وی شش هفته بیشتر نپایید و گرجی محمد پاشا به تقاضای ینی چریها صدر اعظم شد .

خادم گرجی محمد پاشا که سه بار قائم مقام بود ، روز ۸ ذی الحجه ۱۰۳۱ هـ = ۱۴ اکتبر ۱۶۲۲ م . به وزارت نشست و خواست به این آشوبها پایان دهد و برای این منظور رجب پاشا فرمانده ناوگان دریای سیاه و خلیل پاشا فرمانده ناوگان مدیترانه را احضار کرد و سفیر ایران را با شکوهی تمام پذیرفت . در خلال این احوال، اعمال جنون آمیز از سلطان مصطفی سر می‌زد و گاه سراغ برادر زاده خود عثمان را می‌گرفت و گاهی چند روز يك جا بی حرکت می‌نشست و به آسمان می‌نگریست و این اعمال نفرت ینی چریها را از وی زیاده‌تر می‌کرد .

با این حال ، مردم از سپاهیان و ینی چریها که سخت خیره سر و سرکش شده بودند بیزار و ناراضی بودند و همین عدم رضایت سبب شد که سیف اوغلو یوسف - پاشا فرماندار طرابلس شام و اباضه پاشا حاکم ارز روم ینی چریها را از مناطق حکومت خود بیرون کرده سر به شورش بردارند . اباضه پاشا به ادعای خونخواهی عثمان شهرهای سیواس و انقره را فتح کرده اقطاع ینی چریان را ضبط نمود . در سال ۱۰۳۲ هـ سپاهیان که از شورش مردم متعاقب قتل سلطان عثمانی به تنگ آمده بودند باز سر به شورش برداشتند و از سلطان خواستند که صریحاً بگوید

عامل قتل عثمان که بوده است . سلطان مصطفی مسئولیت امر را به گردن داودپاشا انداخت . سپاهیان ، داود پاشا و قلندر اوغلی را که قبلاً سمت معاونت پلیس داشت به یدی قلعه (هفت دژ) بردند . داود پاشا در زیر دست جلاد فتوای قاضی عسکر و خط سلطان را ارائه داد . ینی چریها داود پاشا را ربوده به مسجد بردند و لباس پوشانده او را وزیر خواندند . ولی گرجی محمد پاشا دستور داد تا داود پاشا را به هفت قلعه برده در همان اطاق که عثمان را کشته بود خفه کردند . قلندر اوغلی و سایر شرکای قتل عثمان نیز کشته شدند .

این مجازاتها ، اگر چه ظاهراً در مورد قاتلین عثمان انجام شد ، ولی باطناً بر اثر تحریک مره حسین پاشا صدر اعظم اسبق بود که برضد گرجی محمد پاشا توطئه می چید . گرجی محمد پاشای هشتاد ساله ، در قبال این تحریکات و در برابر شورش ینی چریها ، از کار کناره گیری کرد و مره حسین پاشا با خرج پول فراوان باردیگر صدر اعظم شد .

در زمان وی عهدنامه با دولت لهستان امضا شد . زیرا گرجی محمد پاشا حاضر نشده بود که بر اساس حق قضاوت کنسولی با لهستانها قرار داد ببندد .

با همه امتیازاتی که مره حسین پاشا به ینی چریها داده بود ، آنان عدم رضایت خود را از اقدامات اباضه پاشا در آسیا ، با ایجاد حریقهای پیاپی ، اظهار کردند . زیرا اباضه بقایای شورشیان تحت فرماندهی جان پولاد و قلندر اوغلی و قره یارنجی را جمع آورده امرای اطراف را به اطاعت دعوت کرده بود و مرتضی پاشا حاکم قره شهر و طیار محمد پاشا حاکم سیواس بدو پیوسته بودند و بروسه به دست اباضه افتاده بود .

درین میان بین ینی چریها و دسته های معروف به سپاهی اختلاف شدید حاصل شده بود . مره حسین پاشا که ینی چریها را با پول خریده بود ، خواست که سپاهیان را از میان بردارد . ولی نقشه او فاش شد و ناچار به عزل خویش گردن نهاد . (۲۰ اوت ۱۶۲۳ = ۲۳ شوال ۱۰۳۲ ه) و کمانکش علی پاشا به جای وی وزارت عظمی

یافت و وزیر اعظم جدید از همان لحظه نخست تصمیم به عزل سلطان مصطفی گرفت و بار دیگر مصطفی به حرمسرا بازگشت و تا پایان عمر در عزلت به سربرد. تا این که در سال ۱۰۴۹ هـ = ۱۶۳۹ م درگذشت. سلطان مصطفی رنگی پریده و مویی تنک و اندامی سخت لاغر داشت.

ینی چریان به جای وی مراد فرزند سلطان احمد را به سلطنت برداشتند. وی در ۱۸ جمادی الاولی سال ۱۰۱۸ مطابق با ۲۹ اوت ۱۶۰۹ میلادی دیده به جهان گشوده بود و هنوز بیش از چهارده سال نداشت که متقلد امر سلطنت شد. لذا ینی چریان که سرسخت و گستاخ شده بودند، می‌خواستند از خردسالی وی استفاده کرده خر خویش برانند و کسی‌کاری به آنان نداشته باشد و تا ده سال از سلطنت این پادشاه، جسارت و گستاخی ینی چریان ادامه یافت.

نخستین واقعه سلطنت مراد، فتح بغداد به دست شاه عباس بود. ترکان به قدری در کشاکش ینی چریان با دستگاه سلطنت غرق شده بودند و حوادث چنان سریع اتفاق افتاده بود که دربار عثمانی وقتی بر جریان امور وقوف یافت که نه تنها شهر بغداد بلکه ایالت عراق عرب به دست ایرانیان افتاده بود. ولی مخالفان کمانکش علی پاشا صدر اعظم چنان در نظر پادشاه عثمانی جلوه دادند که سقوط بغداد به علت خیانت صدر اعظم صورت گرفته و او وقایع را از سلطان ترك پنهان ساخته است. مراد حکم به قتل کمانکش علی پاشا داد و منصب صدارت عظمی را به چرکس محمد پاشا واگذار نمود. اما این صدر اعظم به زودی وفات یافت و حافظ احمد پاشا در سال ۱۰۳۳ هـ (۱۶۲۴ م) تکیه بر مسند وی زد. وی هر چند توانست تا اندازه‌ای شورش اباضه پاشا را فرو نشاند، ولی از محاصره بغداد طرفی نبست و به مناسبت طول مدت محاصره، ینی چریان سر به شورش برداشتند و او به ناچار دست از محاصره برداشت و به جانب موصل و دیار بکر روی آورد و اندکی بعد به تقاضای ینی چریان از کار برکنار شد و خلیل پاشا صدارت یافت. وی از زمان

سلطان احمد و سلطان مصطفی و سلطان عثمان نیز بارها بدین سمت منصوب شده-
 بود. خلیل پاشا در شروع صدارت خویش اباضه پاشا را احضار نمود و اباضه که
 در زمان حافظ احمد پاشا فی الجمله آرام گرفته بود، گمان نیرنگی برده باردیگر
 سر به شورش برداشت و حاکم ارز روم را که از بنی چریان بود به قتل آورد و
 بر حسین پاشا سردار وی غالب گردید. خلیل پاشا به قصد سرکوبی وی روانه
 شد و او را در محاصره گرفت. ولی به جایی نرسید و در سال ۱۰۳۵ هـ از صدارت
 برکنار شد و خسرو پاشا برمسند صدارت نشست. وی اباضه پاشا را مطیع ساخت
 و او را از آسیای صغیر دور کرده حکومت بسنه (بشناق *Bosnie*) داد (۱۰۳۷ هـ
 ۱۶۲۷ م) يك سال بعد، مراد از جانب رقیب نیرومند خویش یعنی شاه عباس
 کبیر آسوده خاطر شد. زیرا شاه عباس در گذشت و نوه اش صفی میرزا بر جای
 وی نشست.

نامه سلطان مصطفی خان هنگام سلطنت مجددش به شاه عباس

سامی مقام سپهر احتشام، داور خاور زمین، خدیو گیو تمکین، گسته هم سهم
اردوان توان، تهمتن تن نریمان مان، فرامرز طرزقارن قرین، فریبرز گرز گین کین،
سلم دارا درایات، تور طور ایرج مدارات، زبینه دیهم و گاه، برآرنده متکای
ابهت و جاه، بانی مبانی جهانبانی، وارث تاج و تخت کیانی،

مظهر مکرمت و مظهر باس یل طهماسب نسب شاه عباس
وفقه الله سبحانه لما یحب و یرضی و اقام علی طاعته نفلاً و فرضاً صوب
با صواب لرینه هدایای تحایای استجابت سمات و دست آویز تعلیمات مریحه
النسمات که هر لفظ معتبری کاشف سرّ یحبّهم و یحبونه^۱ و هر عبارت براءت
اثری تحیتهم یوم یلقونه سلام^۲ کلامندن نمونه اولوب، صورت کتابتی که حایز
اقسام معجاز و کنایت در، فرادیس قراطیس ده مفسر آیت با هدایت یلقون فیها تحیه^۳
و سلاماً^۴ و حورای معنای بلاغت ظروفی سرر مصفوفه حروف ده مصداق فرموده
حسنت مستقراً و مقاماً^۴ اوله کمال خصوص بال ایله اتّحاف و اهدا و مراسم عهد

۱ - سورة المائدة ۵۴

۲ - الاحزاب ۴۴

۳ - الفرقان ۷۵

۴ - ایضا ۷۶

وثیق وجه جدیر و خلیق اوزره اظهار و ابداء اولنوب خاطر ملکوت مناظر لرینه که اقلید فکر اقلیدس گشا ایله گشاینده اشکال هندسیه اشکال در .

بیت

به سالها نرسد آفتاب روشن دل بدان دقیقه که آن رای دوربین دارد
کالضوء بین العنان واضح و عیان اوله که خزانه غیوب و اقدار و قسمت خانه
و کل شیء عنده بمقدار دن^۱ اعیان نوع انسانه نصائب ارزاق و مراتب توزیع و
تقسیم و طروس اطوار و شئون لرینه سطور ترتیب تربیت گوناگون تنمیق و ترسیم اولند-
قده بنم ذات بختیاری خلعت فاخره و ربك یخلق ما یشاء و یختار^۲ ایله تشریف
و اعزاز و الطاف جلیه ازلیه ایله ممتاز و سرفراز ایدوب معتکف فراغ و عزلت ده
انزوا و انقطاع و نعیم دائم اطاعت و عبادت له تبلع و اقتناع ایتمشیکن ناگاه میان
خارستان عسردن غنچه نوخیز یسر شکفته و زبان زمان دن ان الارض لله یورثها من
یشاء^۳ نوید جاویدی شفته اولوب. مسند مشید خلافت کبری که محض موهبه
خدا درمن غیر طلب ، توفیق و عنایت رب ایله مقدر و مقرر و یوسف طالع سعد
مطالع غیابه جب ابتلادن خروج و سریر عالم مصیر اعتلایه عروج ایله مبشر اولمق
میسر اولدی .

مصراع : عزت و سلطنت آن است که الله دهد .

الحمد لله على هذه النعمة الجليلة التي لا يحصى عددها ولا ينقضي مددها ولا يبلى
جديدها ولا يئو حديدها خلوص نيت ايله در خواست و مسألت اولنور که هر حال ده توفیق
فیاض متعال رفیق و من ولی بغیر طلب فیض الله له ملکا یسده فی اموره مدلول
مقبولی اوزره رهبر هدایت بدرقه طریق اوله مرز بوم خطه روم ده اولان عامه مشایخ

۱ - الرعد ۸

۲ - سورة القصص ۶۸

۳ - الاعراف ۱۲۸

و علما و كافة متجنده و رعایا اجماع و اطباق و قلب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبه کیف یشاء اقتضاسی اوزره متفق اللفظ والفحوی بومعنی اوزره اجماع و اتفاق ایتمکین بارگران امانت عظمی به تحمل و خدمت حرمین شریفینی تقبل ایله استسعاد و تجمل اولنوب. باران عطاء البیعه ایله گلزار حال عسکر ظفر مآل شاداب و شادان و دستیاری شمول انعام ایله ویرانی خواطر خواص و عوام آهل و آبادان اولدی .

نظم

الحمد لله حمداً دائماً ابداً اتانی الله مالم يؤته احداً
لاجرم فاحکم بین الناس بالحق^۱ کلام مصداقی اوزره نقض و ابرام احکامه
مبادرت ولا تتبّع الهوی^۲ فحواسی اوزره شواعل ملاهی و مناهی بی ترک و
مغادرت ایدوب . زمان آباء و اجداد مزده تأکد و انعقاد بولان صلح و صلاح که
نموداران ارید الا^۳ الاصلاح^۳ در الی یوم القرار راسخ و استوار اولمغه عزیمت و
تصمیم و شرط فرط مهاده و عدم مداهنه بسط و تقدیم اولندی نصب امامتده سر
حکمت و رفع لوای سلطنتدن غایت بغیت بودر که سلاطین نامدارک مطمح انظار
با اعتبار لری تنسیق شئون عباد و تنظیم امور بلاد اولوب صورت صلح صلاحینما
منظر ان یریدا اصلاحاً یوفق الله بینهمادن^۴ وفق معهود اوزره مرئی و مشهود اولمغله
رعایا و رعاء ناس بستر استراحت و استیناس ده مستریح و آرمیده وهر زمان چمن
امن و امان باران بهاری فضل باری ایله نابت و دمیده اوله .

شعر

ان المکارم کلها لو حصلت رجعت بجملتها الی الشیثین

۱ - ص ۲۶

۲ - هود ۸۸

۳ - النساء ۳۵

تعظیم امر الله جل جلاله والسعی فی اصلاح ذات البین
 بناء على ذلك مصالح حدود و مصالح ده بذل مقدور و سدّ ثلمه ثغور ایدن
 مرابطان بیداره تنبیه و انذار اولنمشدر که رعایت حزم و احتیاط و توثیق عروۀ
 اتحاد و ارتباط ده اقصی الغایه کوشش بی‌نهایه ایدوب طریق مسلوک اسلافه تأسی
 و ائتمام و احکام مرایر صدق سرایره سعی و اهتمام ایده لر جناب کرم انتساب لرینه
 دخی هر آن حقیق و شایان اولان بودر که مقام مسالمة سلامت انجامده پا برجا و
 پیام سلم و استسلام واصل اقطار و ارجا اولوب قصب الجیب شکرستان فصاحت
 و دوربین ملاح بحر بلاغت اولان طومار خلّت اخبار ايله دائماً احکام مودّت دیرینه
 تجدید و شرایط صلح و موادعتی رعایت ایچون سرحد نشین اولان طرف داران
 حزم آینه سپارش و تأکید اولمنه تا که طرفیندن سوداگران و ابناء سبیل بی‌منازعت
 قال و قیل آمد شد و اخبار سلامت انباسی افواه ناسدن تنشید ایدوب. ذهاب و
 ایاب ده امن طریق و جاده صواب حاصل و مراعی مساعی رعایا فجعله غناء احوی
 فحواسی اوزره هشیم و ذابل اولمشیکن امطار عدالت و اعتدال ايله اخضرار و
 اخضلاله و اصل اوله. بوندن زیاده خیام کلامه مد طناب اطناب اولنمیوب گلزار
 ذبول یافته عهد پیشین باران اخلاص و تمکین ايله سرسبز و طری و هبوب صبا صبا بت
 و ولا ايله مظهر نداوت و تری اولمق التماس صداقت انتماسی ايله اختیار و اختصار
 و مأمن حسن الختامه اقتصار اولندی .

همواره ذات صلاح پیشه فلاح اندیشه لری سلم سلمه ارتقاء و صعود و اعتلاء
 کاخ رفعت و سعود ایدوب. کأس دهاق طباع اهل وفاق زلال بقاء عهد و میثاق ايله
 الان ملان اولدیغی کبی من بعد دخی ماء الحیوة صلح عمیم البرکات ايله طافح و
 لبریز و دارالامان پیمان استیلاء فتن آخر الزمان ده حرز حریز اولمغدن ما تعاقب
 الیقین والشک منفک اولمیه .

نظم

همیشه تا که بود سیر ماه و جنبش چرخ
هماره تا که زمین را بود قرار و سکون
هلال صلح که از مشرق ازل بدمید
بود به فضل خدا تا به حشر روز افزون*

نامه سلطان مصطفی خان پادشاه عثمانی به شاه عباس

سپاس بی‌التباس جناب مالک حقیقی به حقیق و ستایش بی‌آلایش حضرت
مبدع خلایقه خلیق در که فرمانروایان طوایف عباد ، اولان خواقین با عدل و دادک
سلطنت فلك بنیاد لری اقتضای تفرّد و استبداد ایدر کن عرفت الله بجمع الضدین
کلام بی‌ریب و رینی اوزره ما بین لرنده اتحاد و امتزاج و صیف و شتاده قلوب
شتالرینه فالف بین قلوبکم^۱ داروسی ایله اعتدال مزاج و یروب حسن اتفاق لری
سبب معموری کیهان و یمن آمیزش و اتساق لری باعث آسایش مهان و کیهان
اولمشدر و صلوات و اصلاّت .

نظم

ضمّان دار عالم سیه تا سپید	شفاعت کن روز بیم و امید
سیاهی ده خال عباسیان	سپیده بر چشم شمسایان

رسول ممدوح محمود الاثر و مبتدای مؤخر مقدم الخبر حضرت لربنک مرقد
فرقد آثار لربنه نثار اولسون که پس ماندگان صف نعال آخر زمانی نوید جاوید
واشوقه الی اخوانی^۲ ایله تنشیط و تبشیر وید تأیید ایله طومار دعوت عامه و هدایت
خاصه حامیه یی بین الثقلین بسط و تنشیر بیور مشلردر و آل سیادت مآلنه که کتاب
الله و عترتی وصیت پر عبرتی اوزره غاردم باز پسینده هربری کتاب مبین ایله ثانی

اثنین^۱ و اصحاب سعادت مآبته كه الله الله فى اصحابى حديث صحت استصحابى اوزره حسن ثنا و محبتلى قاطبة امت اجابته فرض عين اولمشدر صلی الله تعالى عليه وعلى آله الاخيار و صحبه الاحبار خصوصاً على الصهرين الاطهرين والخثنين^۲ الازهرين و على بقية العشرة المبشرة الذين لم تزل الوية مناقبهم منتشرة .

مصراع بعد حمد خدا و مدح رسول

مستطلعان امر مشروع و معقوله واضح و عیان و مستغنى عن البيان در كه انتظام اشقات اسباب عالم و رتق و فتق امور بنی آدم، مظاهرالدين جاهدوا^۳ و مصادیق و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا^۴، اولان سلاطين و ملوك هدايت سلوكك حسن مؤاخات و موافقت لرينه وابسته و موقوف و آراى اصابت آرا لرى له ودایع بدایع خالق البرایا اولان ضعفه زيردستان و رعایادن همواره صنوف مشاق و صروف مصروف اوله كلمشدر . بناء على هذا بلند مكان ، گوهر كان امكان، جانشین مسند سامی سیامك ، میراث ستان اردشیر بابك ، ناموس شکن طهمورث دیوبند ، پنجه برپنجه بهرام گورزورمند، روین تن تنهامصاف ، نبرد آموزشاپورذوالاكتاف، سام سوار مضمار دلیری ، رستم علمدار مسباق كشورگیری ، قهرمان قهر كاوس كوس، بهمن همت قابوس بؤس .

نظم

خلف صدق دوده یافت شاه عباس بن خدا بنده
بر سرساکنان ملك عجم مهر شاهیش باد پاینده
جانب صفا جاذب لرندن نگاشته کلك منشیان مروارید ریزو رقم زده دبیران

۱ - التوبة ۴۰

۱ - ختن بروزن فرس به معنای داماد .

۲ - الذين جاهدوا منكم و يعلم الصابرين (سورة آل عمران ۱۴۲)

۳ - سورة البقرة ۱۷۷ .

براعت بار عبیریز اولان مجله حجله سامری سمرائیر اثر مصداق ان هذا الا سحر
یؤثر^۱، جواهر گنجینه آمال و امانی، شذور معدن معالی و معانی، نمودار سهل
ممتنع و سحر حلال، فذلکه تفصیل مقتضای مقام و حال.

شعر

و کادت معانیه خلال سطوره بحسن مبانی اللّفظ ان یتکلّمَا
مستجمع فقرات جیاد، حیرت افزای خطبای ایاد.

نظم

سر جوش خلاصه معانی سر چشمه آب زندگانی
رشکین ساز سخنان سحبان وائل، خجلت رسان جهابذه قدما و اوایل،
نمونه صحیفه انگلیون، بی رنگ نقش ارزنگک نمون.

نظم

عبارتی که نباشد ز نکته هاش بدیع «بدیع» اگر عرق شرم بر جبین آرد
خطی چنان که اگر «ابن مقله» زنده شود تراشه قلم او به مقله بر دارد
که عبارات سلسبیل سلاستک معارض معارضه سنده تجنیسات «ابوالفتح بستی»
نشانه سستی و حروف طوبی رشاقتنک پیشگاه مفاوضه سنده حکمیات «ابو تمام» ناتمام
اولوب، نقاط خط دقیقی رخساره رق رقیق ده عنبرین شمامه و پیچیده طومار غنچه-
سانی کف پسند و استحسان ده بر خوشبو شمامه در.

بیت

زدست قاصد خوش‌لهجۀ رشید رسید گل مراد دل از روضۀ امید دمید
 ان لجواب الکتاب حقاً کرد السلام کلامی اوزره اول نامۀ خلّت فزانک
 مقابله و حذا سنده شرایف لطایف تحیات رایقه و بدایع روایع تسلیمات فایقه، که
 خلاصۀ اوراد و اذکار و نقاوة انصاف لیالی و اوائل اسحار اولان کلمات مخالصت عنوانی
 انفاس طیبۀ روحانیون کبی و صمت عوار و نقصان دن معراً و مجرد و هر لفظ براعت
 آثاری اعاده و تکرار اولند قدۀ نمودار لا یخلق عن کثرة الرد اولوب .

شعر

کلمات لو انّ للدهر سمعا مال من حسنہا الی الاصغاء
 مضمون رایقنه مطابق اولان الفاظ درر بار گوهر نثارینک بارگاه قبوله سرعت
 وصولنه نصوع نیت و خلوص طویت ضامن و کعبۀ دل صداقت نشان ده آویزان
 اولان کلمات بدایع سماتی شمول و احاطت اقسام، بلاغت جهتندن سبعمه معلقه یه
 ثامن اوله .

شعر

ان المدايح لا تهدی لناقدها الاّ و الفاظها اصفی من الذّهب
 پیک نیک پی سبک پای باد و حمامۀ نامه بر بامداد فیض امداد ایلله ارسال و
 ابلاغ و مقدمات نتایج وفا و وفاق که نتایج مقدمات حسن عهد و میثاق در اکمال
 و اسباغ اولنوب خاطر بلند مناظر لرینه که فکر پایان بین بسیار دانی خبر عبرت فزای
 داستان باستان کعب آسا شناسا اولوب نیرنجات طبع فسونساز غرایب پردازینک
 احمد بونی زبونی در نهانخانۀ ضمیر مفتاح حسن تقریر ایلله گشاده و پیام خلّت

بیان بو وجهله ابراز و اشاره اولنور که طی نامهٔ پر بشارت ده تلویح و اشارت اولندوغی اوزره میان دوستان فلك ثبات ده تجدد وسائل رسائل ومکاتبات استحکام اولصرداقته باعث تقوی و گلزارهشیم خلته سبب نصارت وتروی اولوب. اسلاف سلاطین عثمانیه، حفت مراقدهم بالانوار الرحمانیه، غزوة کفار دوزخ مساقه تشمیر ساق ایدوب سربازان عرصهٔ گیرودار اقدام سعی بی شمار اوزره قیام و دارالحرب مشرکین بدنهادده نیروی بازوی جهد و جهاد ايله نصب اخبیه و خیام ایتد کلرنده اجداد نباهت نشانکردن اول عصر وایام ده مسند نشین اریکهٔ شاهی و اورنگ ایران زمین ده آمر و ناهی اولان شاهان نیکو کار صداقت ظهور ارواح اهل قبور دن استمداد واستعانه خصوصاً عترت طاهره نك روحانیت باطنه و ظاهره لرندن استشفاع و استغاثه ایلکم دأب مألوف و رسم معتاد و مسلوف لری اولمغله خمیلهٔ جمیلهٔ سلطنتده سرو آزاده اولان برادر زاده مزسلطان عثمان، رحم الله شبابه بعیمم الغفران، دخی سنین سالفه ده جمع کماة رجال و دیار کفرهٔ بد تباره شد^۱ رجال ایدوب مضایق دروب و حروبه اقتحام و سرهٔ مملکت لرینی تخریب و غارتیه عزیمت و اهتمام ایلد. کلری اخبار صحت آثاری گوش گذار نواب بهجت شعار اولدقده جناب نباهت انتساب شهامت اکتساب کردخی رداء همت شاهانه ايله ارتدا و اجداد نجابت نژادیکز اثرینه اقتفا و اقتدا ایدوب ما یعبؤ ایکم ربی لولا دعاء کم^۱ فحواسی اوزره جنود غیبیه دعا ايله عساکر ظفر اعتیادی امداده تعهد و التزام و بونیت خیر امنیت ایچون خاک پاک خطهٔ خراسانه که ملمع اضواء روح و ریحان در توجه و اعتزام اولندیغی افاده و اجمال و رعایت تهادی و تحاب و اهداء تفاریق بی حساب ايله تهادوا فان الهدیه تذهب و حر الصدر حدیث عالی قدرینه تأسی و امتثال اولنمش حقا که اول مشرفهٔ صداقت تبیان براعت بنیانک ورود و اتیانندن نقاء سریرت و صفاء بال لرینه استدلال و شرایط مودت پیشینه که لازمه انشراح سینهٔ بی کینه در .

بیت

به آن محبت اولی که در ازل کرده است

یحبّتهم و یحبّونه^۱ بدان اشعار

بوجانبیدن اتم وجوه اوزره استکمال اولنوب کو کب دری وداحاق وسط
سماء فؤاد ده شارق ولامع واتحاف و اهدا اولنان نتف هدايا «من اهدی الیه شیئی
فلیتقبل» حدیث مرسلی اوزره محل حسن قبول ده واقع اولدی .

ضمیر نیر تیر تدبیر لرینه پوشیده و ستیر اولمیه که اقتضای قضای فاعل مختار و
تقلبات ادوار اطوار روزگار ایله دست نشان الهی و مظهر «ارنا الاشیاء کما هی» اولان
ذات سلطنت سمات مزمالك افسر و دیهیم و اورنگ نشین گزیده اقالیم اولدقده
ترفیه عجزه عباد پیش نهاد و تنظیم حال بلاد نصب العین فؤاد اولوب سرحد ممالك
محروسة الجوانب کزده متناظم و متقارب اولان سرحد نشینان فرمان پذیره امر نذیر
و تأکید و تحذیر اولنمشدر که منهج مسالمة دن انتکاب و مغایر صلح استوار بر وضع
ناهنجار ارتکاب ایتمیوب همواره صحایف احواله رقم حسن فعال منقوش و بناء
مکاید بد اندیشان هبوب صرصر بیم رستخیز نشان ایله کالعهن المنفوش^۲ اوله داناء
سطور یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور^۳ شاهد حال و سلطان مالک الممالك
لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض و لافی السماء ولا اصغر من ذلك^۴ واقف صدق
مقال در که تقلد بار امانت کبرادن قصوای ما فی البال و تحمل اثقال سلطنت
عظمادن قصارای آمال زمان عدالت ضمان مزده ارباب صدق و وفاق آسوده و

۱ - سورة المائدة ۵۴

۲ - القارعة ۵

۳ - المؤمن ۱۹

۴ - یونس ۶۱

مستریح و افئدة اصحاب شقاق و نفاق کریشه فی مهب الریح اولوب آوازه خبر اتحاد اثر ايله طاس سرنگون چرخ نیلگون پرتنین و دعواى صداقت ایدن دوستان صافی طویت مصداق و ماهو علی الغیب بضنین^۱ اولمقدر. زیرا عهد قدیم پیشدادیانندن الی هذا الان، انتظام شئون ملل و نحل سلاطین بلند قدر زحل محلك حسن ارتباط و ائتلافه اتصافلرینه منوط و گلزار راحت و امان عالمیان پرچین مداراة و ترك مبارات لريله محوط اولوب غرس خلاف تباین و اختلاف ايله امر رعایاء ضعاف مختل و انامل تدابیر اصابت ظهور لريله عقدۀ پیچاپیچ عویصات امور منحل اوله کلمشدر. لاجرم اوله سرورسری یه شایسته و حری بودر که سد^۲ ثغور و حدوده سعی نامحدود ایدن و کلاء بزرجمهر بی هماله تنبیه و گوشمال اولنه که :

نظم

با هر که فتوت کنی آن تو شود اندر همه وقت مدح خوان تو شود
با دشمن خویش اگر وفا پیشه کنی شك نیست که یار مهربان تو شود
مضمون محبت پیوندی ايله کار بند اولوب طرفیندن رسم ناستوار بیگانگی
و اختلاف ارتفاع و ابناء سبیل و مجتازان شیوع یگانگی و ائتلاف له انتفاع بولوب
انتشار بشایر عدل و داد ايله مباسم ثغور اسلامیه خندان و مراعات دقایق و ثوانیده
عدم تهاون و توانی ايله مراسم صدق و وداد صد چندان اوله .

شعر

و اذا تقارنت السعود فعندها یرجى الصلاح و تحسن الاحوال
رساننده رساله رسالت آغارضا زید قدره و شرح صدره تقبیل اعتاب گردون
جناب مزه بار یافته و مأذون ورقم زده خامۀ عباسی جامه اولان نامه نظر کرده التفات

همایون اولوب اول قاصد هدايت سلوك و مبلغ رسالت و الوك سفر سفارتی كما هو حقه تلاوت و تأدیة پیام محبت انجام ده اظهار لسن و طلاوت دن صكره خلعت حسن اجازت له گرامی و مخصّص و جواز رخصت مراجعت ايله مجاز و مرخص قبلندی . لایق دعوی محبت و شایسته دوستی و فتوت بودر که بعد الیوم مراسم حب متوارث تجدید و خلوص قدیم غیر محدث آنآ فآناً تمهید اولنوب اول خطط و ضواحی ده حدوث و وقوع و اول اصقاع و نواحی ده استفاضه و شیوع بولان سانحات اطوار لازمة الاظهار حکمت آموز فارابی و کندی و غلط گیر دوانی و هندی اولان مهره منشیان و نحاریفن بدیع و بیانك خامه راست رفتار درست گفتار و كلك غرایب بار صحیح اخبار لريله املا و املا و جانب همایون مخالفت نمون مزه ایفاد و ارسال اولنه که تکرر مجیثی و ورودی استحکام و دنا معدوده بادی و محبت قویمة قدیمه به سبب ازدیاد و تمادی در . بوندن زیاده زمام افانین کلام دست مقتضای مقام ايله جانب بسیط آماله اماله اولنمیوب کثرت تشدق و تصلف قاعده اذا زاد التألف زال التكلف دن موجب تخلف اولمغین . مصراع :

اوجز فبسطك فی الاملاء املا

فحواسی اوزره و ما انا من المتكلفين^۱ نظم مبیننه اقتفا و یکران صداقت طوع الجناب و قصر خلّت واسع الجناب اولمق امیديله اکتفا اولندی .
همواره تا که اسفندیار مهر نورانی نهاد هفت خوان سبع شدادی یکسواره فتح و تسخیر و درفش کاویانی اشعات ظلمات شش جهات کائناتی اضائت و تنویر ایده جعد پر پیچ اختلال زمان شانه تدبیر صواب اندیشان ايله مشیط و شیوع امن و امان ايله ابناء سبیل و سودا گران مبتهج و نشیط اولمقدن . ما دار الافلاك انفكك بولمیه .

نظم

تا از برای نظم مصالح درین جهان کس را درون پرده تقدیر نیست بار
دوران آشتی که نظام جهان ازوست بادا چو فضل حق ابدالدهر پایدار*

ترجمه نامه سلطان مصطفی پادشاه عثمانی به شاه عباس

(به اختصار)

... همان طور که در نامه پر بشارت تلویحاً اشارت رفته بود ، تجدید رسل و رسایل و مکاتبات در بین دوستان فلك ثبات موجب استحکام دوستی می گردد. هنگامی که اسلاف سلاطین عثمانیه نور الله مراقدهم مشغول غزای کفار دوزخ مکان بودند ، در آن عصر و ایام ، اجداد نباهت نشان که مسند نشین اریکه شاهی ایران بودند ، استمداد از ارواح اهل قبور ، خاصه عترت طاهره و استشفاع از روحانیت باطنه و ظاهره ، داب مألوف و رسم معتاد و مسلوف خود قرارداده بودند و هنگام سلطنت برادرزاده ام سلطان عثمان - وقتی که وی به تخریب و غارت کافران عزیمت نموده بود و اخبار آن مسموعتان گردیده - شما به خطه خراسان عزیمت نموده و با اتم وجوه محبت را کامل ساخته هدایائی ارسال داشته بودید که مورد قبول واقع گردید .

بر خاطر عالی پوشیده نماید که تنظیم حال بلاد و ترفیه احوال عجزه عباد را نصب العین قرار داده به سرحد نشینان تأکید و تحذیر شده است که مغایر صلح و صفا رفتار نکنند و امر ناهنجار مرتکب نشوند و شایسته آن سرور است که در سد ثغور و حدود سعی نامحدود کنند و به وکلای بوذرجمهر همال تنبیه و گوشزد نمایند که مضمون محبت پیوند

با هر که فتوت کنی

کاربندند تا رسم ناستوار بیگانگی و اختلاف را با شیوع یگانگی و ائتلاف مرتفع سازند . رساننده نامه آقا رضا به بوسیدن اعتاب گردون جناب ماباریافت و کما هو حقّه و وظیفه رسالت را به پایان رساند و به خلعت حسن اجازت گرامی و مخصّص و باجواز رخصت به بازگشت مجاز و مرخص آمد. شایسته دعوی محبت و بایسته دوستی و فتوت آن است که مراسم دوستی به توارث تجدید و خلوص قدیم غیر محدث آن به آن تمهید شود . اخبار صحیح مربوط به اتفاقات و سوانح آن خطط و ضواحی به جانب همایون ما ایفاد و ارسال گردد که موجب ازدیاد و تمادی محبت قویمه و قدیمه است .

به فحوای اوجز فبسطك فی الاملاء املال اکتفا گردید .

همواره تا که خورشید بر شش جهت کائنات نور می افشاند ، جعد پر پیچ اختلال زمان با شانه تدبیر صواب اندیشان شانه شده و با اشاعه امن و امان کلیه مسافران و سوداگران شاد و شادمان باشند .

نامه شاه عباس به وزیر اعظم سلطان مصطفی^۱

جناب معالی انتساب وزارت و ایالت پناه ، شوکت و حشمت دستگاه، ابهت و نصفت انتباه ، عالی جاه عمدة الوزراء العظام ، قدوة الامراء الفخام ، ناظم مناظم امور ، کافل مهام الجمهور ، مؤتمن الدولة العلية الخاقانية ، معتمد السلطنة البهیة السلطانیة ، وزیر صاحب تدبیر کافی رای ، مشیر صافی ضمیر ملک آرای ، دستور مکرم مفخّم ، صدر معظم محترم ، وزیر اعظم رفع الله شأنه وضاعف اقباله به تعظیمات مکرمت فزون شاهانه و تکریمات از حدّ و حصر فزون پادشاهانه معزّز و گرامی بوده همگی توجه خاطر عاطر دریا نوال همایون ما را به ازدیاد دولت و اقبال و تضاعف شوکت و جلال آن دستور ستوده خصال متعلّق و مصروف شناسند .

بعدهذا ، عزّ انهاء آن که الحمد لله و المنة، به یمن الطاف الهی و حسن توجه و اشفاق اعلی حضرت ثریا منزلت پادشاهی ظل الهی، مجاری حالات این دیار مقرون به شکر قادر مختار است و بعد از فتح و تسخیر ولایت قندهار و زمین داور، به یمن عنایت مراد آور ، عنان عزیمت به جانب دار السلطنة هرات معطوف فرموده ارادة توجه ولایت ماوراء النهر داشتیم که مهمات آن ممالک را نیز بروجه احسن صورت داده به مقرر سریر سلطنت مراجعت فرماییم . والی آن ولایت دست دردامن

۱ - عنوان در نسخه : « عطوفت نامه گیتی ستانی به وزیر اعظم سلطان مصطفی بعد -

استشفاع زده سیادت و امارت پناه ابراهیم خواجه را که از اجله سادات و امرای آن ولایت است ، با کلید قلعه بالا مرغاب که از قلاع معتبره آن دیار است و تحف و هدایای لایقه ، به درگاه معلی فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نموده ما نیز ، بنابر عادت مستحسنه ، بر حسب من سالم الناس سلم به جهت رفاه حال و فراغ بال کافه عجزه و مساکین راضی به صلح شده ترك تعرض آن دیار فرمودیم و به طریق سیر و شکار متوجه مازندران جنت نشان شده در اثنای عزیمت زبده الاماجد و الاعیان محمد چاوش با نامه همایون و مژده جلوس میمنت مقرون اعلی حضرت پادشاه ظل الله بر سریر سلطنت و جهانبانی و اورنگ ابهت و کامرانی رسیده و ابواب مسرت و شادمانی بر روی آمال و امانی گشوده لوازم شکر مواهب سبحانی و مراسم حمد عنایت ربانی به تقدیم رسانیده شد . از مضمون صداقت مشحون مفاوضه همایون که مشعر بر استقرار قواعد مصالحه و دوستی و مخبر از استحکام قوانین معاهده و یگانگی بود ، مواد محبت و اتحاد تضاعف و ازدیاد پذیرفته بنیان صلح و صلاح که مثمر فوز و فلاح کافه عباد الله است به نوعی استحکام یافت که ان شاء الله الرحمن تا انقراض زمان خلل و نقصان به ارکان شامخه البیان [آن] راه نخواهد یافت و احکام مطاعه به قدغن تمام به امرا و ضابطان سنور و سرحدات فرستادیم که در ملاحظه و محافظه لوازم صلح و صلاح دقیقه ای نامرعی نگذارند . ایشان نیز همین شیوه را مسلوك داشته ، به پاشایان سرحد فرمان همایون فرستند که ضبط بی دولتان و مفسدان نموده از جاده صلح و صلاح تجاوز ننمایند که مباد از این جانب نیز حکام سرحد در مقام منع ایشان در آمده فی مابین امری مغایر مصالحه و دوستی که به سعی دولت خواهان خیر اندیش صورت یافته صادر گردد و سعادت آثار چلبی آقای افشار را به اتفاق عمده الاعیان مشارالیه با نامه مصادقت ختامه معجلاً روانه سده سنیه پادشاهی فرمودیم و متعاقب رفعت پناه عمده الاعاظم و الاعیان آقا بیک ایشیک آقاسی ، که به جهت تهنیت جلوس میمنت مانوس همایون

تعیین شده ، روانه می‌فرماییم.

آن وزارت و ایالت پناه که به صفت نیکوئی و خیر اندیشی اتّصاف دارد
محرك سلسله محبت و دوستی طرفین بوده نوعی نماید که یوماً فیوماً این شیوه
مرضیه بین الجانبین سمت ازدیاد پذیرفته از افساد مفسدان مصون باشد و هرگونه
مهمی که در این دیار داشته باشد بلا حجاب عرض نماید که توجه شاهانه به حصول
آن موصول گردد .

ایام وزارت و شوکت بماند * .

نامه شاه عباس به سلطان مصطفی^۱

قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعزّز من تشاء وتذلّ من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير^۲ عنوان نشان قادر ذوالجلالی است جل جلاله که برحسب و یختصّ برحمته من یشاء^۳ گروه سلاطین معدلت آیین را جهت نظام عالم و انتظام مهام بنی آدم برگزیده به خطاب و جعلناکم خلائف فی الارض^۴ ممتاز گردانید . سبّحان من بیده مقالید الامور و مفاتیح المقدور و الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب^۵ دیباچه رساله کمال رسول عظیم المثالی که به مقتضای و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین^۶ سرگشتگان بادیّه خلاف و عناد را به سرمنزل صلاح و رشاد رسانیده معزّز به اعزاز و ما محمد

۱ - عنوان نامه در منشآت حیدر ایواوغلی : «جواب کتابت سلطان مصطفی ازجانب

نواب گیتی ستانی که مصحوب چلبی آقای افشار فرستاده» و در نسخه *sup. 1838* :

«کتابت نواب گیتی ستانی به سلطان مصطفی والی روم در جواب کتابتی که بعد از این نوشته

به انشای کمترین» (= عبدالحسین نصیری طوسی)

۲ - آل عمران ۲۶

۳ - البقره ۱۰۵

۴ - ثم جعلناکم خلائف ... (یونس ۱۴)

۵ - سورة الکهف ۱

۶ - الانبیاء ۱۰۷

الآرسول^۱ گردید . یا ایّها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً^۲ و انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیراً^۳ فهرست مجموعه کرامت و افضال آل و اولاد آن حضرت که والیان کشور ولایت و حامیان حوزه امامتند خصوصاً شهسوار مضمار لافتی و شهریار انا مدینه العلم و علی بابها .

علیهم من الرّحمن الف تحیه و صلّ علیهم ذوالجلال و سلما
بعد هذا مکشوف مشاعر قدسی سرائر و مشهود ضمائر خورشیدمآثر بندگان
اعلی حضرت فلک رفعت سکندر منزلت دار امر تبّت فریدون شوکت جمشید حشمت
افراسیاب صولت نوشیروان عدالت جم جاه انجم سپاه سپهر بارگاه ، پادشاه گردون
اقتدار خورشید اشتیاق ، شهنشاه کیوان و قار عالم مدار ، ناشر صحایف المعدله فی
اطراف الاقطار و باسط بساط الرحمة فی اکساف الامصار ، محیی مآثر اسلافه
الکاملین ، ماحی آثار الجور عن صفحات الماء والطّین ، عارج معارج و لقد اصطفیناه
فی الدنیا^۴ ، صاعدمصاعد و رفعناه مکانا علیاً^۵.

فرازنده چتر ظل الهی فروزنده بزم شاهنشهی
نظیرش در آیین ماه و مهر ندیده به صد دیده گردان سپهر
نقاوه دودمان عزّ و علا ، عضاده خاندان مجدو اعتلا ، مزین اورنگ
جهانبانی ، مههمسند عثمانی ، مشیدمبانی الشرع المبین ، سلطان الغزاة و المجاهدین ،
خادم الحرمین الشریفین ، سمی رسول الثقلین ، المختص بعناية الله الرحیم الرحمن ،
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ، شمساً لسماء الرأفة و العدا لقا و الاحسان ، بدرأ

۱ - آل عمران ۱۴۴

۲ - الاحزاب ۵۶

۳ - ایضا ۳۳

۴ - سورة البقرة ۱۳۰

۵ - سورة مریم ۵۷

لفلك السلطنة و العظمة و الامتتان ، سلطان مصطفى خان بن سلطان محمدخان اعزّ -
 الله سرير الملك بوجوده و افاض على كافة الانام آثار عدله وجوده الى يوم الحشر
 و الميزان می گرداند که کتاب کریم لازم التعظیم که عبارات دقیقه اش مفسر کانهن
 الیاقوت والمرجان^۱ و اشارات رشقه اش معبر حور مقصورات فی الخیام^۲ بود .
 کرده هرسو به لفظ و حرف شگرف جلوه حوران قاصرات الطرف
 مانند همای همایون بال و طایر فرخنده فال از حریم سپهر مثال جاه و جلال
 به پرواز در آمده در خوشترین هنگامی سایه اقبال بر ساحت آمال مخلص صادق
 البلب انداخته کاشانه دل را آشیانه ساخت . زبان حال به مقال انّی القی الی کتاب
 کریم^۳ گویا شده مقدم آن شواهد نور و شواکل حور را که مبشر جلوس میمنت
 مأنوس اعلی حضرت خاقانی ظل سبحانی بر تخت فیروز بخت سلطانی و سریر
 خلافت مصیر جهانبانی بودند به اعزاز و احترام مقارن داشته جواهر دعایی که
 زیب مجالس قدس کروبیان عالم بالا باشد ولالی ثنایی که زینت محافل انس معتکفان
 ملا اعلی گردد نثار و ایثار گردانیده به حکم و اشکروا نعمت الله ان کنتم ایاه
 تعبّدون^۴ به لوازم شکرگزاری مواهب باری قیام نموده از این نوید نسایم روح و
 راحت به مشام جان و جنان رسیده بوستان آمال محبّان صادق الوداد و گلستان
 امید دوستان ثابت الاعتقاد زهت پذیرفت . حقا که پیوسته منتهای همت بلند و
 قصارای نیت ارجمند بدان متعلق است که به میامن بخت فیروز و مساعی دولت
 عالم افروز ، توفیق اشاعه انوار عدل و داد و تأیید قلع و قمع آثار کفر و عناد
 رفیق حال و قرین امانی و آمال آن خجسته اقبال گردد .

۱ - سورة الرحمن ۵۸

۲ - سورة الرحمن ۷۲

۳ - النمل ۲۹

۴ - النحل ۱۱۴

لله الحمد که گلزار مودت و اختصاص از جویبار ریاض محبت و اخلاص به نوعی خرم و سیراب است که انوار آثار آن یوماً فیوماً دیده امید همگنان را منور و فوایح روایح آن دماغ جان عالمیان را معطر دارد تا از میامن توفیقات الهی ضوابط مصالحه و دوستی و روابط معاهده و یگانگی فی مابین این دو سلسله علیه استحکام و انتظام پذیرفته مخزون خاطر خطیر آن است که برحسب الوعد نافله و الانجاز فریضة به نوعی در تشیید مبانی صلح و صلاح مساعی جمیله به ظهور رسد که تا قیام قیام آثار آن بر صحایف لیالی و ایام ظاهر بوده خلل و نقصان به ارکان راسخه البنیان آن راه نیابد .

و چون از مضمون صدق مشحون نامه عنبرین شمامه استشمام شمیم خلّت و ولا و نسیم صلح و صفا نموده به تجدید به امر و حکام سرحد قدغن نموده شد که در حفظ لوازم مصالحه و مراسم معاهده سعی موفور و جدّنا محصور به ظهور رسانیده نوعی نمایند که احدی از مفسدان و بی‌دولتان از حدّ خود تخطّی و دلیرانه تمطّی نتوانند نمود تا عجزه و رعایا در مهد امن و امان غنوده تجار و متردّین به فراغ بال تردّد نموده موجب حصول دعای خیر گردد .

یقین که از آن جانب نیز به همین شیوه رضیه و شیمه مرضیه ملحوظ و منظور بوده پیوسته به ارسال رسل و رسایل محرک سلسله یگانگی و رافع غائله بیگانگی خواهند بود .

سعادت آثار چلبی آقای افشار را به جهت تبلیغ مکتوب محبت اسلوب به اتفاق عمده الاماجد والامائل محمد چاوش ، حامل نامه نامی روانه سده سنیه پادشاهی گردانیدیم .

زیاده اطناب ننمود . عطف عنان قلم را به وادی دعا اهمّ نمود .

الهی تا نشان از تخت و تاج است ز تاج و تخت عالم را رواج است
به زیر پای تخت شاهیش باد به تارك تاج ظل اللهیش باد^۱ .

عثمان هنگامی که بر تخت نشست چهارده سال بیشتر نداشت . وی ذاتاً مردی پرخاشجو و اهل جنگ بود و هوش و فراستی فراوان داشت .

به محض جلوس وی بر تخت ، خلیل پاشا عازم جنگ با شاه عباس شد و در مذاکراتی که بین نمایندگان طرفین صورت گرفت ، خلیل پاشا توفیق یافت که عهد نامه‌ای به سود دولت عثمانی منعقد سازد و جنگ را به پایان رساند (۶ شوال ۱۰۲۷ هـ = ۲۶ سپتامبر ۱۶۱۸ م) با این حال وی در بازگشت معزول شد و اغوز محمد پاشا جای وی را گرفت . خلیل پاشا در اسکوتاری به خانقاه زاهدی پناه برد و همین امر موجب گردید که نه تنها جانش در امان ماند بلکه به منصب وزارت دوم و مقام قاپودان پاشایی نیز نایل آید .

در ابتدای سلطنت عثمان ، فعالیت سیاسی ترکان از لحاظ مبادلهٔ سفرا با ممالک اروپائی بسیار فراوان بود . توضیح آن که امپراطور اطریش عهد نامهٔ سیتواتوروک را با تجدیدنظری تصویب کرد و فرانسه و انگلستان و هلند نیز به تجدید قرار دادهای سابق موفق گردیدند . قرارداد خلیل پاشا با ایران نیز مورد موافقت سلطان ترك قرار گرفت و همراه یادگار علی سلطان سفیر ایران به دربار شاه عباس فرستاده شد .

دوران وزارت عظمای اغوز محمد پاشا نیز دیری نپایید و پس از آن که اجباراً سی-هزار دوکا به خزانه داد به حکومت حلب منصوب شد و هم در آن شهر وفات یافت و علی پاشا که به مناسبت زیبایی فوق العاده لقب گز لجه یافته بود به وزارت عظمی رسید .

در ربیع الاول سال ۱۰۲۹ هـ (۱۶۲۰ م) در آسمان قسطنطنیه ستارهٔ دنباله داری بسیار

دراز ظاهر شد و در سال ۱۰۲۸ هـ نیز پاشای بود، سقوط احجاری را از آسمان اعلام داشته بود.

بتلن گابور *Betlen Gabor* امیر ترانسیلوانی که مورد حمایت لهستانیها بود، به مناسبت عزل از حکومت ترانسیلوانی، به ترکان روی آورد. اسکندر پاشا به حمایت وی برخاست و همراه خان تاتار در ۲۰ دسامبر ۱۶۲۰ م. به لهستانیها حمله برد و آنان را در هم شکست و گراتیانی رقیب گابور در ضمن فرار کشته شد. شورشیان مجارستان تحت ریاست بتلن گابور که عنوان شاه یافته بود به کمک پاشای بود رفتند و شهر و تیزن را گرفتند و نماینده‌ای به قسطنطنیه فرستادند. دولت ترك، با وجود سفیراطریش در قسطنطنیه، آنان را پذیرفت و وزیر اعظم قول داد که، خواه به زور خواه به وساطت سلطان، بین آنان را با امپراطور اطریش آشتی دهد. چه عثمان در صدد تصرف لهستان بود و می‌خواست با ضمیمه کردن لهستان به متصرفات دولت ترك سدی در جلو روسها که روز به روز بر قدرت و حرص آنان افزوده می‌شد فراهم آورد.

اما پیش از لشکرکشی به لهستان، عثمان به قتل برادر خود محمد فرمان داد و این عمل تأثیر خوبی در مردم و خاصه ینی چریها نگذاشت و زمزمه عدم رضایتی برخاست. کمی بعد از قتل محمد، سرمای شدیدی باعث شد که آب سفر یخ بیند به نحوی که پیاده امکان داشت کسی از اروپا به آسیا برود و این امر از زمان لئون ایزوری بی‌سابقه بود. بر اثر این امر کشتی رانی متوقف شد و در نتیجه بر اثر نرسیدن آذوقه به قسطنطنیه قحط و غلای عظیم پیش آمد.

گوزلجه علی پاشا در ۹ مارس ۱۶۲۱ م. (۱۰۳۰ هـ) درگذشت و حسین پاشا از مردم آلبانی برجای او نشست. عثمان که در آرزوی تصرف لهستان بود، درخواستهای صلح را رد کرده عازم حمله به آن کشور گردید. اما به مناسبت مواضع مستحکمی که لهستانیها داشتند سلطان ترك کاری از پیش نبرد و عده زیادی از سپاهیان او تلف شدند. به علت ناکامی در این جنگ، عثمان وزیر اعظم حسین پاشا را معزول کرد و دلاور پاشا حاکم دیار بکر را به جای او به وزارت اعظم برگزید. ولی سپاهیان که از جنگ خسته بودند به پیروزی در

جنگ نمی‌اندیشیدند. تا این‌که در این میان فرماندهٔ لهستانیان مرد و جانشینش بر اثر کمی آذوقه پیشنهاد صلح کرد و روز ۲۰ ذی القعدة (۶ اکتبر) همان سال صلح برقرار شد. چند روز بعد پسر بزرگ عثمان به دنیا آمد. مادر این پسر اصلا زنی زیبا روی از مردم روسیه بود و سلطان با او عقد ازدواج بسته بود.

مردم و سپاهیان که از جنگ خسته بودند، پس از چندی شنیدند که سلطان در آسیا به جمع سپاه مشغول شده تا به جنگ با امیر فخرالدین دروزی رود. بنی چریها پنداشتند که این جمع آوری سپاه برای مبارزه با آنان است. زیرا عثمان نظر خوبی با بنی چریها نداشت. اختلاف و کشمکش شدید در گرفت و نصیحت مصلحین خیر اندیش برای انصراف عثمان از این اقدام به جایی نرسید و حتی عثمان اعلام کرد که بزودی برای گزاردن حج به مکه خواهد رفت. بنی چریان یقین کردند که عثمان با این عمل قصد دارد از قشون مصر استفاده کند و به اصرار کوشیدند تا مگر عثمان را از این کار باز دارند. اما سلطان ترك نپذیرفت و بنی چریان که خود را در خطر دیدند در سر باز خانه گرد آمدند و از مفتی برای قتل کسانی که سلطان را بدین اقدامات اغوا کرده بودند فتوی خواستند. پس از صدور فتوی، بنی چریان سر عمر افندی خواجه، لله و مربی عثمان، و وزیر اعظم و چند نفر دیگر را خواستار آمدند و چون عثمان از این امر سر باز زد، بنی چریان به سرای سلطنت هجوم بردند و گفتند ما مصطفی را به سلطنت بر می‌داریم. در نتیجه این شورش، وزیر اعظم و قزقر آغاسی کشته شدند و بنی چریان مصطفی را از حرم بیرون آورده به مسجد بردند و به سلطنت برداشتند و عثمان را به دست آورده به قتل رسانیدند. در آن هنگام وی هجده سال بیش نداشت.

عثمان جوان و بی تجربه بود. ولی قدرت بدنی فراوان و روحی پرخاشجو داشت و به امور نظامی سخت دلبسته بود. وی می‌توانست جانشین شایسته‌ای برای سلیم اول و سلیمان باشد. تحت تأثیر تعلیمات خواجه امام عمر افندی، وی مردی متعصب و به اجرای امور مذهبی سخت معتقد بود و چند بار سر بازاری را که شراب خورده و از اجرای احکام مذهبی سرپیچی کرده بودند به قتل رسانید و همین امر یکی از علل نظر نامساعد بنی چریها نسبت به وی بود.

با این حال نسبت به طبقهٔ علمائیزچندان بخششی و عنایتی نداشت . حتی ازوجوه و وظیفهٔ آنان نیز کاست .

در مورد قدرت بدنی وی و مهارتش در به‌کاربردن اسلحه ، مورخین نوشته‌اند که يك بار از يك طرف دانونب تیری انداخت که به‌طرف دیگر رسید و دستور داد برای نگهداشت خاطرهٔ این هنر نمایی در آن نقطه ستونی بر پا کنند . اما ضمناً مرد بی‌رحمی بود و اسرای قزاق را با تیر سوراخ سوراخ می‌کرد .

نامه سلطان عثمان خان به شاه عباس

افتتاح هر نامه متضمن الصلاح که مفتاح گنجینه فوز و فلاح و مصباح صباح نجات و نجاح اوله ، اول جناب و اهب النعماء مفيض الارواح و فیاض رافع السماء فالق الاصباح تنزهت ذاته عن مماثلة الاشباه ومشاکلة الاشباح حضرت لرینک حمد و سپاس بی انتها و شکر بی قیاس عذیم الانقضاسی اولمق انسب و اولی والیق واحری در که اصلاح و انتظام عالم کون و فسادہ عدل و داد سلاطین عالی نژادی بحسب الظاهر باعث و بادی و اتساق و اطراد احوال عبادہ و بلادہ اتفاق و اتحاد خواقین معدلت معتادی علت صوری و سبب عادی قیلوب ابداع موجودات ده صنع کاملن اظهار و ایجاد مصنوعات ده لطف شاملن آشکار ایتمکیچون قدرت بالغه بی همتا و حکمت بازغه خرد فرساسندن میان عناصر اربعه مختلفه الطباعة اتحاد و امتزاج و چاراضداد متنافره غیر قابلہ الاجتماعیه ائتلاف و ازدواج و یرمکله اجزاء متغایره بالذات اجسام عنصریه بی قابل ترکیب و انضمام و چار طبع مخالف ناهنجاری مستعد التقا و التیام ایلدی و هر بر مخلوقه اعطی کل شی خلقه^۱ مصداقنجه شایسته قامت خلقتی اولان خلعت استعدادی پوشانیده و ذوات اجسام اولان موجودات دن هر برینی فراخور حالی و رتبه کمالی اوزره حیز طبیعی سنده جا گرفته و گنجانیده قیلوب طبقات زمین و آسمانی زیر و بالا و درجات ستارگان هفت ایوانی اسفل و

اعلی خلق ایتدوکی کبی معارج و مدارج بنی نوع انسانی دخی پست و بلند و هر برینی مقدار استعداد ذاتی سنجه مناصب و مطالب متفاوتة المراتبیدن با نصیب و بهره مند قیلوب. حقیقت انسانی جملة حقایق دن افضل و آراء صائبه لرین زنگک حوادث ایامه صیقل ایتمکله بو نوع خاص باهر الاختصاصک افراد کامل الاستعدادندن مظهریت ظلیته صلاحیتی و افسر خلافته قابلیتی اولنلری اکلیل لازم التبجیل وجعلناکم خلایف فی الارض^۱ ایله معزز و سرافرازو جناح همای عزّ و اقبال لرین هامة عالمیانه سایه انداز ایتدی. علی الخصوص کمال عنایت ازلی و نهایت موهبت لم یزیدن رتبة عالیة سلطنت کبری و درجه سامیه خلافت عظمای مزی مرقات عزّت آیات و رفعنا بعضکم فوق بعض درجات^۲ دن منتهی الغایة جملة طبقات و اقصى النهایة مدارج سبع سموات ایدوب خدمت حرمین شریفین شرفهما الله تعالی سعادتیه ذات قدسی الصفات مزه شرف و عزّت و متابعت سنت سنیه حضرت رسول الثقلین علیه من الصلوات از کاهای برکاتیه دائره دولت و سلطنت مزه وسعت و بسطت و یروب درون صفا مشحون مزی انوار و لاء آل و اصحاب ایله مجلی و مصفی و پیروی طریق پر توفیق لرینی سبب رستگاری روز جزا قیلدی و آباء و اجداد بهشتی معادجنت رقاد مزی دائما مالک ممالك عدل و داد و سالک مسالك غزا و جهاد ایدوب. الی هذا الحین شمشیر ظفر قرین مزی دفع یا جوج مشرکین ایچون سدّ آهنین و گردسرحد ممالك مسلمینه حصن حصین ایتمکله. ایام دولت روز افزون مزه مدت مدید ثبات و دوام و سلسله سلطنت همایون مزه ابد الدهر استقرار و استحکام و یروب .

شعر

جلّ من لا یعد نعمایه قدست ذاته و اسمایه
و زیب و شاح هر عروس کلام که باعث انشراح صدور انام و موجب ارتیاح

۱ - سورة یونس ۱۴ .

۲ - و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات (الزخرف ۳۲) .

قلوب خاص و عام اوله اول جناب رسالت پناه ، سلطان سریرلی مع الله .
پیشوای انبیاء و مرسلین مقتدای اولین و آخرین

مثنوی

رسولی کفرینش هست خاکش هزاران آفرین بر جان پاکش
ریاحین بخش باغ صبحگاهی کلید مخزن سرّ الهی
به معنی کیمیای خاک آدم به صورت توتیای چشم عالم
سرای شرع را چون چارحد بست شریعتها بدو منسوخ از آنست
زده بالای بام اشتهاش به عزّت پنج نوبت چاریارش

فاتحه‌سوره نبوت، خاتمه رسالت ، صدر نشین پیشگاه اصطفا ، قافله
سالار کاروان اجتبا، حضرت محمد المصطفی علیه من الصلوات اصفاه و من التحیات
اسناها نك درر غرر مدح و ثنای نامعدودی و لالی متلالی نعت و درود نامحدودی
اولمق روا و سزا در که ظل ظلیل رسالتی پرتو اند از شرق و غرب عالم وشعشة
نور هدایتی ظلمت گداز کافه طوائف و امم اولوب. ادع الی سبیل ربك بالحكمة
و الموعدة الحسنة^۱ مصداقنجه دعوت عامی پیامنی مسامع مجامع کون و مکانه
رسانیده و سمند سریع السیر احکامنی عرصه عریض هفت اقلیمه دوانیده قیلوب.
شرف وجود پر جودی ایله روی بسیط خاکی رشك ملا اعلی و غیرت عالم بالا
ایتمشدر. تسلیمات نامیات و تحیات زاکیات اول رسول مجتبی و شفیع روز جزانك
مرقد منور و مشهد مطهرینه اولسون دخی آل و اولاد گرامی و اصحاب و احباب
عظامی ارواح طیبه لرینه اولسون که هربری آسمان هدایتك نجم رخشانی و سپهر
عدالتك خورشید تابانی درلر پرتو انوار دین محمدی مطالع جبین مبین لرندن پیدا
وشعشة آثار شرع احمدی مرایای جباه مستنیر لرندن هویدا اولمشدر. خصوصاً
واسطة العقد لالی خلافت، صدر نشین تختگاه امامت، اقدم و اکبر خلفاء کبار ماصدق

و مفهوم ثانی اثنین اذ هما فی الغار^۱ رفیق صدیق نبی علی التحقیق جناب ابی بکر الصدیق (رض) و اعدل و اکرم اصحاب گزین ، المتصلب فی الدین ، فاتح ممالک الشرق و الغرب بالضرب و الحرب ، الذی ورد علی وفق رأیه الانور خطاب الله الملك الاکبر و قال فی حقه خیر البریة و سید البشر « الحق علی لسان عمر » (رض) و منبع الحیاء و الایمان ، جامع آیات القرآن ، رافع رایات الاحسان ، اقدم الختین صاحب الخلافة بعد الشیخین ، حضرت عثمان ذی النورین (رض) و شیر بیشه شجاعت ، مهر آسمان کرامت ، معدن علم و سخا ، مظهر انا مدینه العلم و علی بابها ، زوج - البتول ، ابن عم الرسول ، علی بن ابی طالب (رض) حضرت لرینک مرآة مقدسه - لرینه درر دعوات اجابت آثار نثار اولسون و سائر رواة و محدثین وائمة مجتهدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین حضرات لرینک ارواح مطهره لرینه هداای انواع تحایای اجابت اهتدا اهدا اولسون که فهرست ذات موهبت آیات لری صحایف سعادت ده صدر الکتاب و عنوان صفات عزت غایات لری رسائل هدایت ده فصل الخطاب در .

اما بعد ، عالی حضرت کیوان رتبت برجیس منزلت خورشید طلعت ، ناهید عشرت عطار د فطنت دارا درایت سنجر جرأت ، دولت اساس سعادت اقتباس ، محمدمت لباس ، همنام عم اکرم خیر الناس ، شاه عباس ، دام مراعیاء لمراسم الالفة و الاستیناس ، صوب با صواب لرینه بهیات انواع جواهر تحیات خالصات مصادقت آیات که خزانه خلوص طویت ده مخزون و زاکیات اصناف لالی تسلیمات صافیات مخالصة غایات که پرورده صدف صفای درون اوله به دستیار ی برید مهر و وفا و کار گذاری رسول حب و ولا برله اتحاف و اهدا قیلند قد نصکره صحیفه خاطر مرآت نظیر و نسخه ضمیر مهر تأثیر لرینه که مجموعه کلیات تدبیر در صور خلاصه احوال بو نوعله تصویر و زبده دقایق اسرار بورسم له تحریر اولنور که عنایت بی غایت جناب احدیت و هدایت بلانهایت حضرت ختم رسالت علیه افضل الصلوة

واکمل التحیات ایلہ مطلع آفتاب عالم تاب سلطنت و مرجع خسروان علی‌آشان
 جم منزلت، اولان سده سنیہ گردون بسطت و عتبه علیہ ثریا رفعت مزہ، بروجہ رسالت
 ارسال اولنان فخر ارباب الوفا، ذخرا صاحب الصفا، عمدة الامثال والا کفاء یادگار۔
 علی سلطان خلفا دام مقرونا بالرشد و الہدی یدندن نگاشتہ خامۂ منشیان بلاغت
 شیم و رقم زدہ کلک سحر آفرینان عجم، اولان نامۂ نامی نافہ گشای و صحیفۂ گرامی
 غالیہ سای لری، ایمن ساعات مرصودۃ السعادات حلولندہ وصول بولوب فوایح
 کلمات محبت آمیز ایلہ مجلس خاص ارم خاصیت مزی تعطیر و روایح عبارات
 عنبر بیزایلہ خلوتسرای بہشت آسا مزی تبخیر ایدوب۔ مانند رسولان خجستہ پیام
 و ہمپای قاصدان فصیح الکلام اول نامۂ نام آور نیکو پیغام مقام حسن ادب دہ قیام
 و بسط مقالات الفت انجامہ اہتمام کوستروب صدف درونندہ مکنون و صندوقہ
 مضمونندہ مخزون اولان کلمات نفیسۂ شوق آثاری حضور فایض النور مزدہ نثار
 و منطوق فحوای بلاغت احتواسی اولان خلاصۂ اخبار مخالصت اخباری علی ابلغ
 الوجوہ انبا و اظہار ایتد کدہ مؤدای کلام لطافت اشتمالی ذات فرخندہ فالرینک
 صدق طویتنہ دال و مقتضای فحوای صداقت مآلی جناب خجستہ خصال لرینک فرط
 اخلاص و ارادتہ باعث استدلال اولدوغی جہت دن درون صفا مشحون مزدہ مہر
 و محبت صافی احداث و طرف باہر الشرف لرینہ میل و انجذاب وافی ایراث
 ایتمشدر۔ فلہذا اول مخزن اسرار محبتک سراپا مضامین خاصہ سی استطلاعنہ توجہ
 بال ایلہ اقبال و روی شاہد معناسندن کشف نقاب اشکال اولندقدہ آغاز داستان مسرت
 رسانندہ آداب ملوک مرضیۃ السلوک اوزرہ حسن موالات و مصافات مراسمی تقدیم
 و تفقد و تفحص دوستانہ لوازمی کما هو التلایق مؤدی و تتمیم اولندقدہ نصکرہ
 عنوان اصل مرامہ بووجہلہ زیب وزینت و مبنای حقیقت کلامہ بورسملہ حسن صورت
 ویرلمشکہ بوندن اقدم سلف مزاولان سلاطین معدلت شعار و خواقین نصفت دثار
 زمان لرنندہ بنای صلح و صلاح استوار و اساس عہد و میثاق پایدار اولدوغی وقت۔

لرده رعایای طرفینده کمال اطمینان و ممالک جانبینده نهایت امن و امان مقررایدی بعده چشم زخم زمانه غدار و مکر و کید روزگار ایله اول صلح قرار داده خلل - پذیر و برهم زده اولمغله فقرای رعایا که ودایع خالق البرایا در آمد شد عساکر بی‌پایان ایله پریشان و مرآت کائنات ده آثار و علایم ردیه نمایان اولمشیدی .

الحمد لله تعالی بویام میمنت انجام ده جلوس همایون اخباری مسموع جهانیان اولمغله احوال کائنات مجدداً انتظامه یوز طوتوب. جناب فیاض ازل میان طرفینده اولان عقد کدورتی حل و کدرخصومتی صفای محبته مبدل ایدوب جمعیت و هجوم لشکر عثمانیان تفرقه انداز فرقه اختلال زمان و کوس آسایش اسلامیان مژده رسان گوش عالمیان اولدقده الطاف خفیه قادر مختار «الجماعة رحمة» سرینی آشکار و نقش پرداز صحیفه روزگار الصلح خیر^۱ نقشنی رسم زمین کارزار ایدوب. میان عساکر جانبینده شمشیر خلاف در غلاف و ارباب جنگ و مصاف بربریله - سینه صاف اولدقلری جهت دن اجماع تام و اتفاق وزرای عظام ایله عقد مصالحه به مباشرت و ترک جدال و خصومت قیلنوب توفیق و هدایت خالق الکونین ایله اصلاح ذات البین میسر و مقصود رعایای طرفین آیینة حصول ده جلوه گر اولوب. مایینده اولان تناقض و تباین جزئی بالکلیه محو و معدوم و حجت صحیحة صلح و صلاح مهر قبول طرفین ایله مختوم قیلندی .

فلهذا شکراً علی تلك النعماء دوستلق و محبت پیامنی انبا و تهنیت جلوس همایون خدمتنی ادا ایتمک ایچون سالف الذکر یادگار علی سلطان خلفا روانه سده سپهر آسا قیلنمشدر. اتمام لوازم رسالت و تکمیل مراسم خدمت ایتد که نصکره بروجانبه انصرافنه اذن و رخصتلی ملحوظ در دیوانها و اشارت و دوستلغه متعلق نیجه کلمات ایله اظهار خلوص و محبت و اشعار کمال مودت اولنمش ایمدی طبع حق شناس خورشید اقتباس لرینه پوشیده لباس التباس اولمیه که سوالف اعوام

و سوابق ایام دن الی هذا الان حامیان حومه مسلمانان و جالسان سریر گیتی ستانی
اولان پادشاهان کریم الشان عثمانی خیرخواهان دولت علیه لرینه دائماً فتح ابواب
بهجت و شادمانی و بذل اسباب آمال و امانی ایده کلوب باب عدالت عنوان لری
هر آن فادخلوها بسلام آمین^۱ دن نشان و جناب مکارم بنیانلری مدام و من دخله کان
آمن^۲ فحواسنجه مؤده امن و امان و یرمکله پادشاهان گردون جناب سده دولت مآب
لرینه انتسابه شتاب و شرف اختصاص لريله هربری سرمایه علو^۳ منزلت اکتساب
ایده کلمشادر .

الحالة هذه، سوق تقدير ايزد متعال وحکم بی تغيير مالک الملك ذوالجلال ايله
سریر عالم مصیر سروری و تخت فیروزبخت پدری ذات باهر البرکات مزله شرفیاب
و آستان احسان رسان مز کام بخشای هرشیخ و شاب اولدقده اقصادی ممالک بحر
و بر و منتهای مسالک خشک و ترده نام آور اولان قیاصره زمان و اکاسره دوران
عادت مألوفه وقاعده معروفه لری اوزره معتبر و نامدار ایلچیلرین کوندروب اظهار
کمال اختصاص و عرض نهایت اخلاص ایدوب شاهراه حسن موافقتده ثابت الاقدام
و پای اقدام و اهتمام ايله رهبر وادی استیمان و استسلام اولدقلى جهندن هربرینه
حول حریم امن و امان مزده جا و مسند و دیوان مکرمت عنوان مزدن اللرینه وثیقه
و سند و یریلوب انلردخی خلوص تام ايله حسن موافقتی التزام و دست توقع و
اهتمام ايله جبل المتین لطف و احسان مزه اعتصام ایتمشادر چونکه منتهای همت
مز ترفیه احوال عبادۀ مصروف و قصوای امنیت مز اعانت مظلوم و اغاثت ملهوف
در جناب ولی الامداد تعالی شانه در گاهندن اعز مسئول مز بودر که جمله اوضاع
و اطوارمزی رضاء شریفنه اولدوغمز احکام کلیه و جزئیۀ ادا سنده عدل ساعه خیر
من عبادۀ سبعین سنة مسلکته سلو کمزی میسر و آیت کریمه الذین ان مکنناهم^۱

۱ - سورة الحجر ۴۶ .

۲ - آل عمران ۹۷ .

۱ - سورة الحج ۴۱ .

فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر طریقته
مسیر اولمامزی مقدر ایلیه .

مثنوی

بود کام از شاهی و سروری رعیت پناهی و دین پروری
به احسان کنم خاطر خلق شاد جهان یک سرآباد دارم به داد

غیب هذا ترك مقدمات شروع و سمت اصل مقصوده عودت و رجوع قلنمنك
خلاصه مآلی بودر که بالاده ذکر اولندوخی اوزره ما حصل مضمون نامه اخلاص
رهینلری و خلاصه الفحوای کلام دلنشین لری اولان صلح صلاح اثر که اولوبتی
جمهور امم قتنده مثبت و مقرر و قدیمی عادت مرضیه سلاطین معدلت گستررد
مشاوره و مذاکره اولنمق ایچون کار آگاهان دولت علیه روز افزون اولان جمهور
وزرای عظام مزه و خیرخواهان سلطنت جلیه ابد مقرون اولان صدور علماء کرام
مزه اشارت اولندقدده هربری استراحت رعایا سمتنی ترجیح و اصلاح ذات البین
باعث فوز و فلاح نشأتین ایدو کین تصریح ایدوب دلائل عقلیه و نقلیه ایله رجحانی
جهتتی اثبات و صواب دید رأی ملک آرا لرینی تأیید ایچون بسط کلمات حکمت
آیات ایتد کلرنندن ما عدا جنساب صداقت مآب سعادت انتسابلری بو خصوصک
حصولی بابنده اقصی الغایه جد و اهتمام لرین اظهار و خاندان ابد بنیان مزه ارتباط
وادیسنده بذل مساعی جمیله بی شمار ایدوب مقدماً والد ماجد فردوس مکان وعلیین
آشیان مزماننده بالدفعات ارسال رسل و رسایل ایله طریق مصالحهیی مراد وفوق
الغایه بذل سعی و اجتهاد ایتد کلری قرع سمع همایونمز اولمشیدی. حالازمان دولت
اقتران مزده دخی تکرار بو سمت معقوله مداومت وفوق ماکان اهتمام ودقت کواستره
دکلری اثبات خلوص محبت لرینه شاهدین عادلین و انتاج صدق طویت لرینه
مقدمتین مسلمتین اولوب بووضع محبت اقتضالری قلب صاف انصاف اتصاف
مزده جایگیر و بو دوستانه معامله لری علت نامه حسن توجه مزه جزء اخیر اولمغله

تبرکاً بذكر الله الملك الاعلى و تيمناً باسم حبيبه المصطفى طريق صلح و صلاحه
 وضع قدم رضا و حجت مصالحه عديم الانقضا رقم حسن قبول مزله امضا اولنوب
 طرف قرين الشرف مزدن مستقلا عهد نامه همايونمز تسطير و قصر بى قصور معاهده
 مجددا معماری دست توجه مزله تعمير قيلنمشدر آيين قديم عثمانى ده حسن معامله
 طريقى منسد و آستانه لرينه طوغرى كلنلر شايسته دست رد اولمامشدر. بنيان عهد
 و پيمان لرنده گنجایش تزلزل محال و ارکان وعدو ايمان لرنده شائبه تبديل مسلوب
 الاحتمال در . مادم که طرف آخردن باعث انحلال عهد و پيوند و موجب اختلال
 وعد و سوگند اوله جق صلح و صلاحه مغاير بر کار نادر صادر اولميه بغير موجب
 دروازه شور و شری باز و معامله باژگونه يه شروع و آغاز ايلمک خلاف مذهب
 و ضد مشرب لری در .

فلهذا نيت خالصه و عزيمت صادقه مزبوره نك اوزرينه قرار بولمشدر که
 باذن الله تعالى عهدنامه همايون مزده استحکام و سلك قبول مزده انتظام تام و یریلان
 جوهر خير اثر مصالحه نك شرایط و احکامنه مناقض و معارض اوته طرف دن بروضع
 غير مأمول حادث و عارض اولمدقجه من بعد جانب همايون مزدن و وزراء عظام مز
 و حکام مز طرفندن عهد مزبوره خلل و نقصان ويره جک برحالت صدور و عروض
 ايتميه بوبابده حافظان سرحد ممالك محروسه مز اولان و زراى ملك آرا مزه و سائر
 حکام و امرا مزه و امر جليله جهان مطاع مزله تنبيه و تهديد و انواع تخويف و تاکيد
 اولنمشدر که هر برى مأمور اولدقلرى سرحد محافظه سنه تقيد و سد ابواب تجاوز
 و تعنديدوب تعيين اولنان سنوردن طشره وضع قدم و پذيرفته صورت انتظام اولان
 امور مصالحه يى مشوش و درهم ايتميه لر کذلک جانب جناب صداقت مآب لرندن
 دخی بوخصوص قرب ممالك محروسه مزده واقع اولان سرحدنشين لرينه و حاکم
 لرينه تنبيه اولنوب بغداد و شهرزور سمت جد بزر گوارمز سلطان سليمان خان عليه
 الرحمة و الغفران سنورى ايله محدود و عهدنامه همايون مزده بر و طرفه تسليمی

مشروط و معهود اولان محل لردن هر بریسی بلاتراخی ال چکوب بغداد حاکمی طرفندن تعیین و ارسال اولنان قوللرمزه تسلیمه شتاب و تکرار ما بینده مورث شک و گمان اوله جق اوضاعدن احتیاط واجتناب ایتملریچون لایق اولان مرتبه تأکید ده بذل اهتمام و سررشته عهد وثیق محافظه سی کردن سعی و اقدام لرینه الزام اولنه تا که ما بینده یوما فیوما مواد حب و وداد ازدیاد و زمان یک جهتی و اتحاد الی غیر النهایه امتداد بوله ذکر اولنان سنور و حدود احوالی که صلح صلاح اثرک - رکن اعظمی و مهمات مصالحه نک اهم و اقدمدر عهدنامه همایون مزده تعیین و تصریح اولنان وجه اوزره اتمام بولمسیچون و سائر بقیه و تنمۀ امور معاهده علی الوجه المعهود وجوده کلوب فیصل ویرلمسیچون امکداران سده سعادت مدار و معتمدان باب فلك اقتدار مزدن برمتعین آدم تعیین اولنوب بوجه رسالت ارسال و شرایط معاهده کما هو اللایق اکمال قیلنمق مقتضیات مصالح مصالحه و آشتی و متفرعات عقد محبت و دوستی دن اولمغین قدیمی آستانۀ سعادت مز امکداروکار گذارلرندن افتخار الاماجد و الاکارم، جامع المحامد و المکارم، المختص بمزید عنایه الملك الدائم سابقا، چاوش باشیلغمز، خدمتنده اولان ابراهیم دام مجده علی طریق الرسالة تعیین و ارسال و روانۀ صوب سعادت اشتمال قیلندی. ان شاء الله تعالی وصولی میسر و التفات یافتۀ پرتو حسن نظر اولدقده ذکر اولنان سنور و حدود احوالی علی الوجه الكامل تقدیم و تتمیم و بغداد و شهرزور طرفندن بروجانبه تخلیه و تسلیمی سررشته عهد قویم قیلنسان قلاع و مملکت علی الرسم المعهود تخلیه و تسلیم اولنوب جمله امور سنور و حدوده فیصل ویرلد کدنصکره سده سدره مثال مزطرفنه رخصت انصرافنه همت وقرین التفات حسن اجازت قیلنه سابق الذکر ایلچی پیام آور و رسول نیکوسیرلری دخی خدمات رسالتی تکمیل و مراسم حسن آداب رعایتنده بذل سعی جمیل ایدوب. لازمة الطاف واسعة الاکشاف مز و قاعده اسلاف کرم اتصاف مز اولدیغی وجه اوزره مزید نوازش و التفات مزه مظهر و

ملحوظ عین عنایت اثر قیلندقدنصکره قافله اذن ورخصت مزی رفیق و بدرقه حسن
 همت مزی رهبر طریق ایلوب. اقدام اقدام ایله متوجه صوب صواب انجام وعزیمت
 تام ایله منطقه بند میان اهتمام اولنمشدر .

چون بوتفصیلات دن مراد اظهارما فی الضمیر و اشعار محبت مصون التغییر
 ایدی بومقدار ایله اکتفا و نامه مصالحت انتما ، بعد اتمام شرایط الصدق والصفاء
 مختوم بحسن الوفا قیلندی .

نظم

همیشه تا که به فرمان ایزد متعال	سبب شود به قرار زمین ستون جبال
مصون بوده کمال عنایت ازلی	بنای قصر محبت ز تند باد زوال ^۱

ترجمه نامه سلطان عثمان خان به شاه عباس (به اختصار)

... اما بعد بر صفحه خاطر آیینہ مانند خلاصه احوال بدین ترتیب تحریر می شود که نامه نامی دربهترین ساعات وصول گردید . قبل ازین در زمان سلاطین گذشته ما، که بنای صلح و صلاح استوار و اساس عهد و پیمان پایدار بود، رعایای طرفین در نهایت امن و امان بودند. تا آن که با شکسته شدن پیمان و برهم خوردن صلح ، رعایا بر اثر آمد و شد لشکریان فراوان پریشان گشتند .

شکر خدا را که درین ایام ، متعاقب جلوس همایون که اخبارش به گوش جهانیان رسید ، مجدداً کاینات رو به انتظام گذاشته و خداوند متعال کدورت فی مابین را به صفای محبت بدل ساخته و هجوم لشکر عثمانی بر هم زن فرقه اختلال زمان و صدای کوس آسایش اسلامیان مژده رسان گوش عالمیان گردیده است . صلح در جهان برقرار شده است و سربازان طرفین شمشیرخلاف درغلاف نهاده اند و جنگجویان با یکدیگر رسم صفا پیش گرفته اند . بدین جهت با اجماع تام و اتفاق وزرای عظام به عقد مصالحه مباشرت گردید و اصلاح ذات البین فراهم آمد و مقصود رعایای طرفین در آینه حصول جلوه گر شد و تناقض و تباین جزئی فی مابین محو و معدوم و صحیفه صلح و صلاح با مهر قبول طرفین مختوم گردید .
فلهذا شکر علی تلك النعماء .

برای تهنیت جلوس همایون ما، یادگار علی سلطان نامبرده روانه بارگاه ما

شده بود .

اکنون بر طبع حق‌شناسان پوشیده نماند که از ایام گذشته تاکنون پادشاهان عثمانی دائماً ابواب شادمانی را مفتوح و باب عدالت عنوانشان هر آن‌نشانه فادخلوها بسلام آمین بوده و پادشاهان گردون به آستان دولت مآبشان شتابان آمده به شرف اختصاص ایشان کسب منزلت نموده‌اند. حالا که به تقدیر خداوند متعال بر تخت سلطنت‌پدري نشسته‌ایم، قیصره نام آور و اکاسره دوران طبق عادت مألوفه ایلچی-های معتبر خود را به درگاه فرستاده‌اند و کمال اختصاص و نهایت اخلاص به عرض رسانده‌اند و به هر یک از آنان سند امن و امان اعطا شده است. چون منتهای همت ما آسایش احوال بندگان و یاری به ستم رسیدگان است، از درگاه خداوند مسألت داریم که کلیه اوضاع و اطوار ما بر طبق رضای شریفش باشد و در عمل به احکام کلاً و جزئاً اجرای عدل میسر و مقدر آید.

بعد از این مقدمات، به‌طور خلاصه به اصل مقصود بازمی‌گردیم. همچنان که ذکر شد، در مورد صلح و صلاح پیشنهادی، باوزرا و علمای کرام مشاوره شد. جمله آسایش رعایا را ترجیح دادند و اصلاح ذات‌البین را موجب رستگاری دانسته، علاوه بر اثبات جهت رجحان با دلایل عقلیه و نقلیه نهایت جدیت را برای حصول صلح و صلاح اظهار داشتند. مقدماً در زمان والد ماجد فردوس مکان ما با ارسال رسل و رسائل در امر مصالحه طریق اجتهاد پیش گرفته بودند که مسموع سمع همایون‌تان واقع شده است. حال در زمان سلطنت مانیز تکرار این عمل معقول دلیل اثبات خلوص نیت بوده است. این عمل محبت‌آمیز ایشان در دل صاف ما جایگیر شده و این معامله دوستانه ایشان مایه توجه ما به قبول صلح و صفا گشته و از طرف قرین الشرف ما مستقلاً عهد نامه تسطیر و قصور بی‌قصور معاهده مجدداً معماری و به دست توجه بار دیگر تعمیر گردید.

چون مطابق آیین قدیم عثمانی هر گز دست ردّ بر سینه رهروان طریق حسن معامله گذاشته نمی‌شود و در بنیان عهد و میثاق هر گز تزلزل راه نیافته و در ارکان و عدد ایمان ایشان شائبه تبدیل مسلوب الاحتمال است، مادام که از طرف مقابل

عملی برخلاف عهد و پیمان ظاهر نشده و رفتاری مغایر صلح و صلاح به عمل نیامده شروع اعمال باژگونه و افتتاح دروازه شورش بر خلاف مذهب می باشد . فلذا بر حسب نیت خالصانه و عزیمت صادقانه قرار بر این شد که به اذن خداوند عهد - نامه همایون مستحکم شده برخلاف شرایط مصالحه وضع غیر مأمول پیش نیاید . به حکام و وزراء عظام نیز دستور داده شده که مخالف عهد مزبور عملی انجام ندهند و به انواع تأکیدات تخویف شده اند که در منطقه مأموریت خود در محافظت سرحد مقید باشند و راههای تجاوز را مسدود نمایند و از سنور معین خارج نشوند و صورت منظم امور را درهم و مشوش نسازند . همچنین از طرف آن جناب نیز، به حکام سرحد نشین، درین خصوص تأکید و تنبیه شود که شهر بغداد و شهر زور مطابق سنور زمان جدّم سلطان سلیمان خان تلقی گردد و محللهائی که تسلیم آنها در عهد - نامه مشروط است بدون تأخیر از آنها دست کشیده دارند و به بندگان مأمور ما در طرف بغداد تسلیم گردد. تاروز به روز و داد فی مابین ازدیاد و الی غیرالنهایه امتداد یابد . احوال و سنور و حدود که رکن اعظم و مهم مصالحه است و در عهد نامه همایون مابین و تصریح شده پایان پذیرد و سایر امور معاهده علی الوجه المعهود فیصله یابد . از جیره خواران و معتمدان بارگاه فلک اقتدار ما شخص متشخص متعیّن بر وجه رسالت ارسال و در امر اکمال شرایط معاهده ابراهیم چاوش باشی بر طریق رسالت اعزام گردید . ان شاء الله وصولش میسر گردیده مورد التفات قرار گیرد . احوال مذکور و سنور و حدود را علی الوجه الکمال تقدیم داشته تخلیه قلاع مربوط به شهر زور و بغداد انجام شده و امور سنور و حدود فیصله یابد و اجازه بازگشت دریافت دارد . رسول نیکو سیرتان خدمات رسالت را انجام داده مورد الطاف ما قرار گرفت و با کسب اجازه روانه گردید

نامه ای دیگر

زیور عنوان هر نامه حقایق اشتمال و دیباچه هر مثال بی مثال اول مالک الملك ذوالجلال و الجمال، جل شانہ عن مشابہة الانداد والامثال، حضرت لرینک حمد و سپاسی اولمق البق و احرى در که سلاطین عدالت آیین ایله تایید دین متین و تشیید اساس شرع مبین ایدوب باعث نظام احوال عالم اولان ملوک نصفت معتادی و جاهدوا فی الله حق جهاده^۱ امر شریفله حرب و قتال اهل کفر و ضلال موقعنده و اصلحوا ذات بینکم^۲ فرمان شریفنه امثالی فضیلتندن آگاه ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها^۳ تنبیه نبیهندن خبردار ابتدی و زیب و آرایش هر شاهد کلام که صفا - بخش صدور جمله انام در اول چاربار بالش نشین افلاک سلطان سریر لولاک .

ازرایت کبریا مؤید سر لشکر انبیا محمد

علیه من الصلوات اصفیها و من التحیات ازکیها حضرت لرینه درر غرر مدح و ثنای نامعدود و لالی متلالی درود نامحدود اولمق روا و سزا در که شرف وجود پر جودی روی بسیط خاک کی رشک ملا اعلی ایتمشدر. صلی الله علیه و علی آله و اصحابه ائمة الدین رضوان الله علیهم اجمعین.

و بعد عنایت بی غایت الهیه ایله ملجأ سلاطین عالی منقبت و مرجع خواقین سامی منزلت اولان سده سنیة گردون بسطت و عتبه علیه ثریا مرتبت مزه رسالت

۱ - سورة الحج ۷۸

۲ - الانفال ۱

۳ - الاعراف ۵۶

طریقيله ارسال ایلدو ککزطهماسب قولی سلطان زیدقدردنه یدندن نامه کز عزّ وصوله موصول اولدوقده چهره شاهد مدّعا سندن کشف قناع اولنوب. مضمونی مقارن نظر همایون و مقابل مرآت خاطر عزت مشحون اولمشدی. ایمدی ذهن صاف و طبع انصاف اتصافه خفی و پوشیده و مستور و نور دیده اولمیه که مقدما طرفکزدن ایلمچیلر ارسال اولنوب اصلاح ذات البین و صلاح نظام احوال طرفین مراد و رجا اولندوقده ترفیه احوال خلائق و عباد و آسایش سکان بلاد ایچون صلحه رضاویریلوب جدّ امجد بزرگوار مز اولوب داخل حرم جنسان و واصل روضه رضوان اولان مرحوم و مغفور له سلطان سلیمان خان، علیه الرحمة و الغفران، زمان لرنده اولان وجهله قطع حدود و سنوره قرار ویرلمکله آیین ملوک مرضیه السلوک اوزره طرف باهر الشرف سلطنت علیه مزدن دستور العمل شروط و عهود لازمه‌یی مشتمل مشروح و مفصل عهد نامه صدق مشمول احسان اولنوب امر مصالحه صوب اتمام و سمت اختتام بولوب. حاکمان بلاد معموره و محافظان سرحد منصوره مزطرف لرنندن نقض عهدی مشعر ولایتکزه تعرض اولنما مشیکن پیرامن گلشن ممالکمزده برقاق کرم شبتاب هوای مخالفتده پروازه شتاب ایلدکده و من يعمل سوء یجزیه^۱ فحواسنجه جزا و سزالی ویرلمکه تصدی اولنمشیکن مقدما ممالک محروسه مزده ظهورایلان جلالی اشقیا سنک عرق فسادلری ادنی توجّهله قطع اولنوب. فقطع دابر القوم الذین ظلموا^۲ مفهوم شریفی ظهورندن تغافل ایله فرصتکیرلک ایدوب و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولاً^۳ امر شریفنه مخالفتده اصرار صوری اظهار اولنمغین. حمیت دینیّه و غیرت ملوکانه مز مقتضاسنجه همت علیه پادشاهانه مزددر کار اولوب. متوکلا علی الله و متوسلا بالنّبی المجتبی (ص) و علی آله و اصحابه (رض) تجهیزجیش

۱ - سورة النساء ۱۲۳

۲ - الانعام ۴۵

۳ - الاسراء ۳۴

و عسکر و ارسال سردار و لشکر ایدوب اول جانبده اولان مصالح و مهمات دین و دولت و کالت مطلقه مزه نامزد و نیابت محققه مزه مفوض الیه و مقلد اولان جناب وزارت پناه صدارت دستگاه، دستور اکرم مشیر افخم، وزیر اعظم سردار و سپهسالار - مز خلیل پاشا، ضاعف الله قدره یه سپارش اولمشدر .

چون که غرض مز محض نصرت دین و اعزاز شرع سید المرسلین و اقامت سنت اصحاب گزین و اجرای مذهب حق مجتهدیندر، رجای واثق و امید صادق بودر که ان ینصر کم الله فلا غالب لکم مقتضاسی وراء پرده تقدیردن ظهور ایدوب نیجه یوز سنه دنبرو آبا واجداد مزروح الله ارواحهم مظهر اولدقاری الطاف الهیه یه مظهر اولنه و من الله التوفیق *

نامه دیگر (به اختصار)

... اما بعد مضمون نامه ارسالی به وسیله طهمااسب قلی سلطان از نظر همایون گذشت . بر خاطر خطیر مخفی نماید که قبلا از آن طرف ایلچیهای متعدد برای اصلاح ذات البین و صلاح نظام احوال طرفین ارسال شده بود و ما برای رفاه رجال رعایا به صلح و صفارضایت داده ایم . در باب قطع حدود، به وجهی که در زمان مرحوم جدّم سلیمان خان بوده است، از طرف ما دستور العمل و شروط و عهود لازم احسان گردید و امر مصالحه راه اختتام و اهتمام پیمود و امری مشعر بر نقض عهد از طرف حکام بلاد معموره و محافظان سرحد و تعرضی بر ولایتان از ناحیه آنان صورت نگرفته و در اطراف گلشن کشورتان چند کرم شب تاب که در هوای مخالفت قصد پرواز داشتند به فحوای من يعمل ... به جزا و سزا رسیدند . با اندک توجه ، عرق فساد اشقیای جلالی ، که در ممالك محروسه ما به ظهور پیوسته بودند قطع گردید . متوکللا علی الله و متوسلا بالنبی ... تدارك قشون نموده به وزیر - اعظم و سردار و سپهسالار خلیل پاشا که نامزد و کالت مطلقه ما در آن نواحی است سفارش شده است .

چون غرض ما نصرت دین و اعزاز شرع سید المرسلین و اقامت سنت اصحاب گزین و اجرای مذهب حقّه مجتهدین است ، امید واثق است که بر فحوای ان ینصرکم الله فلا غالب لکم از ورای پرده تقدیر ظهور نماید ...

نامه سلطان عثمان خان به شاه عباس

الحمد لله الذى هدانا الى طريق الصواب و امرنا بمطاوعة الرسول و وفقنا
لمتابعة السنة و الكتاب و نور قلوبنا بمحبة الآل و الاصحاب و جعل اعتابنا العالية
لعامة المسلمين حسن مآب و صير ابوابنا السامية مفتوحة لكافة الاخلاء والاحباب.
و الصلوة و السلام على رسوله الذى اوتى الحكمة^١ و فصل الخطاب و على آله
و اصحابه الذين من اقتدى بهداهم فقد اصاب .

اما بعد چون عامة سلاطين زمان و كافة خواقين جهان ان الله يامر بالعدل و
الاحسان^٢ فرمان لازم الاذعاننجه نشر احسان ايتمه اقدم طوايف نوع انسان و اوفوا
بالعهد ان العهد كان مسئولاً^٣ خطاب مستطابى اوزره ايفاء عهد ايله نظم امور ملك
و ملت ايدنلرده اتم ناظمان امور عالميان اولوب كلکم راع و كلکم مسئول عن
رعيته مدلولنجه هربرى مراعات احوال رعايايله مأمورلر و مفتاح حسن تدبير ايله
عقده گشای امور جمهورلردر. على الخصوص بو گروه پرشكوه دن عنايت بى غايت
الهى و هدايت بلانهايت رسالت پناهى ايله مالك سلطنت كامله و صاحب خلافت
شامله اولان پادشاه عظيم الشأن كه ظل ظليل لرى عامة عالميانه راحت رسان و ذات

١ - اشاره است به آية ٢٠ سورة ص : و شددنا ملكه و آتيناها الحكمة و فصل الخطاب

٢ - سورة النحل ٩٠

٣ - الاسراء ٣٤

سعادت دلیل لری رافع اذیت افراد انسان بلکه دافع بلیت اصناف حیوانی اولمده
 ما صدق فحوای یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا يحطمنکم^۱ سلیمان در تحت فرمان
 لرنده اولان ضعفا و زیردستانی صیانت و لوازم عدل و دادی رعایتده فاحکم بین -
 الناس بالعدل^۲ مفهوم شریفنه داخل اولنلرک ان اکرمکم عندالله اتقیکم^۳ خطاب
 لطیفله مخاطب اولانلرک اکرمی واعدلی اولمق عرض راتبه ما به الاشتراکلرندن
 بلکه اهم خدمت خامه عنبر فام غیر انفکاک لرندر تاکه عهد سلطنت لرنده کافه سپاه
 و رعیت واصل نعم حضور و فراغت و داخل حرم امن و استراحت اوله فلهدا بده
 طلوع بیضه بیضاء سلطنت مزدن و نشر غصون سدره المنتهای خلافت مزدن الی هذا
 الان فرمان فرمایان زمان و داد گستران جهان اولان آباء واجداد کشورستان مزک ،
 دائما مراسم پیشنهادی و مراعات احوال عبادی سرمایه روزمعاذ ایدینوب مستظل
 ظل حمایت لری، اولان سکان مملکتی محافظه ده هربری اظهار ید بیضا و احیای
 معجزه عیسی قیلنوب گاه رسم جدال و کفاح ایله دار و دیار مسلمیندن دست و پای
 مخالفینی قطع و گاه طریق صلح و صلاح ایله عباد الله ایصال نفع ایدرلرایدی
 بزدخی، اقتداء بامر الله الملك العلام و امتثالا لاحکام احادیث سید الانام و اقتفاء
 باثر اسلافنا الکرام انتظام احوال خاص و عامه حسن قیام و الثام جراحات ضعفاء
 انامه کمال اقدام کوسترمکی باعث تحصیل رضای مولا و موجب استجلاب خیر
 دعاء فقراییلوب. بالعدل قامت السموات و العرض فحواسنجه کارخانه کائناتی دعایم
 و اوتاد عدل و داد ایله قوی بنیاد و دار و دیار مسلمینی معمور و آباد ایلمکه سبب
 صلح و صلاح مستوجب الفلاح اولدینگی جهتدن .

الحالة هذه اصلاح اولنلر رجاسیله سده سعادت مدار مزدن اظهار اخلاص

۱ - النمل ۱۸

۲ - ص ۲۶

۳ - الحجرات ۱۳

ایدن فرمانده عجم یگانه خسروان عالی شیم، دولت اساس، صداقت لباس سعادت اقتباس، همنام عم اکرم خیر الناس، شاه عباس، دام مراعیاً لمراسم الاستیناس، طرفندن ایلچی کاردان لری فخر الامراء ذخر الکبراء یادگار علی سلطان خلفا دام فی منهج الرشده و الهدی یدندن حضور همایون مزه واصل اولوب. عهدنامه لری نظر التفات مزه قرین و عین عنایت مزه رهین قیلنوب شرف مطالعه مزله مشرف و مستسعد اولدوقده مضموننده درج اولنمش که سابقا سفر همایون مده سردار مز و بالفعل سده سعادت مزده وزیر ثانی مز اولوب مقدما امر مصالحه به مأمور اولان دستور مکرم مشیر مفخم خلیل پاشا ادام الله تعالی اجلاله صلح و صلاح امورینی سویلشد کلرنده جد امجد بزرگوارمز مرحوم و مغفور له سلطان سلیمان خان علیه الرحمة و الغفران زماننده واقع اولان صلح و صلاح اثری اوزره قرار ویریلوب اول مصالحه قدیمه ده سنور و حدود هر نه محلده تعیین اولنمش ایسه بوصلح جدید ده دخی کما کان اول سنور و حدود مقرر و معتبر اولوب بوبابده هیچ احد چون و چرا ایتمیه انجق تغایر و تفاوت یوقدر اوله که اخسقه ایالتی توابعی له بروطرفک تصرفنده قالب اکابدل بغداد سرحدنده بالفعل کند و تصرف لرنده اولان یرلرده و همین ودرنه و در تنک سنجاق لرنده قدیمی کند و قرا و نواحی سندن معدود اولان محل لر مواضعی له کندولره قاله هرگاه که بو وجهله قرار ویریلان صلح در دولت ده مقبول طوتیلوب وزیر مشار الیهک قول وقراری موجبجه آستانه سعادت دن عهد نامه شریفه احسان اولنده دیویازیلان نامه نامی لرنده بنکه خاک آستانه خیر- البشر غلام با اخلاص امیرالمؤمنین حیدر شاه عباسم تعهد و تقبل ایتد مکه قیمته یوز یوک حریر بها سنه معادل و مساوی اوله جق هدایای مقررهبی که بعضیسی کیر و بقیه حریر و ما عداسی اقمشه و امتعه اوله هر سال علی الاتصال عهدنامه مطلوبه ده تحریر اولند یعنی وجهله سده سدره مثال صوبنه ارسال و ایصال ایدم دیوتصریح و انها و بومنوال اوزره عهد نامه همایون مز ویرلمسن تمنا و استدعا ایتد کلری اجلدن بنکه خادم الحرمین الشرفین حافظ شریعت رسول الثقلین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، سلطان البرّین و البحرین خاقان الشرقین و الغربین سمسى جد الامجد

العالی، الموصوف باصناف المفاخر والمعالي، سلطان عثمان خان بن السلطان احمد خان، ابتغاء لمرضاة الله الملك المعین و طلباً لشفاعة سيد المرسلین و اقتضاء لسنن خلفائه الراشدين، الذين من احببى سنتهم فقد احببى الدين و رأفة لكافة الخلايق و المسلمين، بوصلح قرار دادۀ هر وجهله قبول ايدوب. مقرر طوقدم شول شرط له كه انلردخی منوال مشروح اوزره عهد نامه لرنده قبول ايتدكلری جمله امورده ثابت قدم اولوب بالا ده مسطور اولديغی اوزره همين و درنه و درتنگ سنجاقلری قديمی دفتر ده بوسنجاقلره تابع اولان قریه لرایله کند و لره قالوب ما عدا بغداد و شهر - زور سرحد لرنده سلطان سلیمان خان سنورینه داخل اولان مملکت لردن بالفعل قزلباش طایفه سی النده نمقدار قلاع و بقاع و اراضی و نواحی و ارسه کړک همين و درونه و درتنگ سنجاقلرینک اوکنده سنور مزبوره قرب محل لرده کړک کیر و لرنده بغداد طرفنده کړک بوايکی سنجاغک صاغنده وصولنده اولسون کړک مستقل سنجاق نامنه و کړک آخر سنجاغک توابعنده اولسون جمله سندن طایفه مزبوره یه ال چکد یروب سلطان سلیمان خان سنورینه و ارنجه دکین جمله مملکت لر اگر اراضی معموره و اگر خالیه در توابع و لواحقى له برو جانبه تسليم و سرحد مز حاکم لرینک تحت تصرفنه ادخال اولنه و سنور و حدود قطعنه مباشرت اولندقدۀ بصره سرحدنده و بغداد و شهر زور و وان و ارض روم ایالتنه و ارنجه طولاً و عرضاً قديمی سلطان سلیمان خان سنوری اوزره قرار ویریلوب بر قارش بر ایلر و کیر و اولمیه و ارض روم دن اوتۀ کړک قارص قلعه سی و کړک اخسته بگلربگیلکنه متعلق اولان جمله قلاع و بقاع و سنجاق لر و قرا و نواحیسی و توابع و لواحقى له كه بالفعل سرحدلر مز حاکم لری قوللرمک تحت یدلرنده و قبضۀ تصرف لرنده در کما کان اللرنده اولوب حالى اوزره ابقا اولنه و همين و درنه و درتنگ سنجاقلرینک سنور ایدخی ایکی جانب سرحدینک مسن و اختیار و بی غرض اهل وقوف لری و طرفینک و کیل لری معرفتیه کوریلوب قديمی بوايکی سنجاغک توابعندن اولان قرا و نواحی کیر و بوسنجاقلرک سنورینه ادخال اولنوب ما عدا هر برینک جوانب اربعه سنده نه دکلوقرا و نواحی و قلاع و بقاع و ارسه اگر قریب و اگر بعید سلطان

سلیمان خان سنورینه و ارنجه بروطرفك سنوری حدودینه قید اولنوب بعض منازع-
 فيه محل لرخصوصنده مشارالیه جد اعلامزدن قالبوب بالفعل بغداد حاکمی هلوخان
 جد مشار الیه مز زماننده آستانه سعادت مزك محکوم و فرمان برداری اولملریله
 برقرار سابق مراجعت ومتابعت لرینه اوته طرف دن من بعد منع ودفع واقع اولمیه
 ومزبور انك اللرنده سلطان سلیمان سنورینه داخل نه دكلوقلاع و مملکت لر وار
 ایسه که علی حین غفلة من اهلها ضبط ایتمش اوله لر اولمقوله لرك اللرندن انتزاعی
 ایچون اوزرلرینه آدم کوندرلمك اقتضا ایلد کده من بعد اوته طرف دن ممانعت و
 مدافعت و انلره معاونت ومظاهرت کوسترلمیه وقدیمی آستانه سعادت مزه اخلاص
 و اختصاص اوزره اولان شمخال و سایر طاغستان حاکم لرینك ایل ومملکت لرینه
 و کندولرینه ضرر و گزند ایرشدیرلمیه واقع اولان محاربه لرده النان اگر سابق ده
 و اگر لاحق ده بالفعل ایکی جانب دن دخی نمقدار آدم وار ایسه بلا توقف اجازت
 ویریلوب مکان مألوف لرینه روانه اولنه وهرسال سده سدره مثال مزه سابق ده ذکر
 اولندیغی اوزره ارسالی معهود ومشروط اولان یوزیوک حریر بهاسنه موازی ومساوی
 حریر و اقمشه وامتنه علی طریق الهدایا وقت وزمانیله ارسال و ایصال اولنه مادام
 که انلر بو عهد و قرارداد تجاوز وانحراف کوسترمیوب اصول و ارکان مصالحهیی
 و قول و شرایط معهودهیی کر کی کبی رعایت ایدوب کند و لردن و سرحدلری
 حاکم لرندن وسائر کند ولره منسوب اولنلردن نقض عهدی مشعر و صلح وصلاحه
 مغایر بروضع صادر و با در اولمیه طرف همایون مزدن دخی من بعد بو عهد نامه
 همایون مزده شرح و بیان و تفصیل و عیان اولنان شرایط و عهدودن عدول ونکول
 واقع اولمیوب. من بعد وزرای عظام ووکلای فخام مزدن و سرحدلر مزحاکم لرندن
 و سائر منتسبان سده سعادت مآب مزدن بوجه من الوجوه انکرك ایل ومملکت لرینه
 دخل و تعرض اولنمیه .

بناء علی هذا ، اشبو عهد نامه همایون مز موجب‌نجه عمل اولنوب مابینده
 خصومت و مخالفت بالکلیه برطرف و خورشید درخشان مهر و الفت داخل بیت
 شرف^۱ اولوب . جمیع امور مصالحه ده بو عهد نامه صدق مشحون مز دستورالعمل
 و مأخذ هر مجمل و مفصل اولوب . شرایط و لوازم معاهده‌یی بتمامها ابقا و
 استیفا و مبنای صلح قرار داده اوله دخی شروط و عهدود مزك زبده و عمده سی‌بودر
 که مقدما آبا و اجداد عظام مز انارالله براهینهم عهدنامه لرنده قید و شرط اولندیغی
 اوزره سلك ملکلرینه داخل اولان مملکت لرده حاشا من السامعین سب شیخین و
 لعن ذی التورین و قذف و طعن زوجة مطهرة حضرت رسول الثقلین ترک و منع
 اولنوب وسایر راویان احادیث خاتم النبیین و حامیان حمای دین مبین اولان اصحاب
 گزین وائمه مجتهدین (رض) حضرت لریکه هربری مقتدای دین متین ووالی ملک
 یقین درلر تیر طعن اصحاب تبرایه هدف و برو جانبیدن تجارت طریقله اول دیاره
 وارنلر بومقوله کلمات ایله معذب و مکلف قلنمیه تاکه جناب جلالت مآب مز
 طرفندن دخی بوصلح^۲ میمنت مقرون محافظه و مراعاتنده گون بگون توجه‌همایون-
 مز افزون و مدی الایام و اللیالی خلل و نقصان دن مأمون و مصون اولوب .
 ایام دولت خاندان ابد اتصال و زمان خلافت دودمان عدالت اشتمال مزده
 مؤبد و برقرار و مشید و استوار اوله باذن الله تعالی و بحرمة نبیه المجتبی و آله
 و اولاده و اصحابه النجبا تحریراً فی تاسع عشر من شوال لسنة ثمان و عشرين
 و الف^۱ .

ترجمه نامه سلطان عثمان به شاه عباس

.... در حال حاضر ایلچی کردن به حضور همایون ما واصل و عهد نامه -
هایتان قرین نظر التفات ما قرار گرفته است. در مضمون عهد نامه چنین مندرج بود
که بر اساس مصالحه زمان سلیمان خان جدم و حدود و ثغوری که در آن مقرر
شده صلح جدیدی صورت گیرد. با این تفاوت که ولایت آخسقه در تصرف مابقی
بماند و متقابلاً آنچه بالفعل در سرحد بغداد متصرف شده اید و قراء سنجاقهای درنه
و در تنک با مواضعش در تصرف شما قرار گیرد. به این ترتیب صلح مورد قبول
قرار گرفته بر طبق قول و قرار سردار خلیل پاشا که مأمور مذاکره در باب مصالحه
بود عهد نامه صادر گردد. در چنین صورت هر ساله هدایایی از اقمشه و امتعه معادل
بهای صد بار ابریشم ارسال نمایند.

اینک بدین وجه صلح را پذیرفته مقرر داشتیم مشروط بدان که شما من بعد
طبق این روش در جمله امور ثابت قدم باشید و بر طبق مندرجات مذکور سنجاقهای
درنه و در تنک باقری و توابعش در تصرفتان باقی بماند. مگر سرحدات بغداد و شهر -
زور و آنچه داخل در سنور سلطان سلیمان خان بوده و آنچه از قلاع و بقاع و اراضی
و نواحی چپ و راست این دو سنجاق است از تصرف قزلباش خارج شده به حکام
این طرف تسلیم گردد و از لحاظ حدود قطعی از سرحد بغداد و شهر زور تا وان و
ارض روم طولاً و عرضاً طبق سنور قدیمی سلطان سلیمان خان قرار داده شود که

يك وجب در تصرف شما باقی نماند . ازارض روم به آن طرف قلعه قارص و آنچه متعلق به بیگلربیگی آخسقه است با تمامی قلاع و بقاع و توابع و لواحقش همچنان در دست حکام سرحدی باقی ماند . سنور سنجاقهای درنه و در تنك با نظر و کلاهی مسن و بی غرض و اهل وقوف تعیین گردد و قری و نواحی که از قدیم تابع این دوسنجاق بوده است به سنور این دو سنجاق ادخال گردد و آنچه قری و نواحی و قلاع و بقاع در چهار جانب است، خواه دورخواه نزدیک، در سنور سلیمان خانی وارد شود . در مورد بعضی محلهای متنازع فیه که از زمان جد^۱ مشارالیه باقی مانده است مثل هلوخان حاکم بغداد، که در زمان جد مشارالیه تابع و فرمانبرمان بود طبق قرار^۲ سابق مراجعت و در متابعتان باقی بماند و من بعد مورد منع و دفع واقع نشود و کلیه قری و قلاع که طبق سنور سلیمان خانی در دست وی بوده و غفله^۳ ضبط نموده اند، اگر برای حفظ آنها اعزام افراد اقتضا نماید، ممانعت و مدافعت به عمل نیاورند . مخلص قدیمی این آستان ، شمخال و سایر حکام داغستان مورد ضرر و گزند قرار نگیرند و اسرای طرفین که در جنگهای سابق و لاحق گرفته شده آزاد گردند و هر سال معادل بهای یکصد بار ابریشم اقمشه و امتعه ارسال نمایند . مادام که ازین عهد تجاوز و انحراف ننمایند ، اصول و ارکان مصالحه و قول و قرار را مانند باز شکاری حفظ کنند و از حکام سرحدی انصراف و نقض عهد مشاهده نشود از شرایط عهد نامه عدول به عمل نخواهد آمد و من بعد از طرف وزرا و حکام سرحدی و سایر منتسبان بارگاه ما به هیچ وجه من الوجوه به ایل و مملکت شما تعرض صورت نخواهد گرفت .

بناء علی هذا زبده شرایط عهد نامه این است که بر طبق شرایط معهوده بین اجدادمان ، در ممالک خودتان، حاشا من السامعین، سب^۴ شیخین و لعن ذی النورین و قذف و طعن زوجه مطهره حضرت رسول الثقلین ترك و منع شود و سایر راویان حدیث خاتم النبیین و حامیان دین مبین ، اصحاب گزین و ائمه مجتهدین ، که هر بك مقتدای دین و والی ملك یقین هستند، هدف تبر لعن قرار نگیرند و بازرگانان

این طرف را که به کشورتان وارد می‌شوند با این کلمات معذّب و مکلف‌ن سازند .
هرچند که از طرف جلالت مآبتان این صلح حفظ گردد ، روز به روز بر توجه‌هایون
ما افزوده و روابط از هر گونه خلل و نقصان مصون خواهد بود .
ایام دولت خاندان ابد اتصال و زمان خلافت دودمان عدالت اشتمال مؤبد
و برقرار و مشید و استوار باد به خواست خدای تعالی و حرمت پیغمبر مجتبی .
درنوزدهم شوال سال ۱۰۲۸ تحریر شد .

نامه علی پاشا وزیر اعظم به شاه عباس

عالی جناب معالی نصاب سلطنت قباب، دولت ایاب رفعت انتساب ، نوین اعظم شهریار معظم ، مالک ممالك عجم ، مسند آرای کسری و جم ، شاه فریدون حشم ، بدردید خسرو تاجدار همه شهر و همه شهریار، نیر اوج جاه و جلال ، دره التاج افسر اقبال ، شهریار جمشید بارگاه ، شهنسوار خورشید کلاه ، عالی قدر سعادت دستگاه ، شاه عالی جاه گیتی پناه ، ابد الله تعالی و ابقاه و جعل آخره خیر امن اولاه ، حضرت لرینک مجلس شریف سامی و محفل منیف گرامیلری صوبنه لطایف تحیات صافیات که نجابت اجابت غره غراسنده کالشمس فی وسط السماء ظاهر و هویدا و شرایف دعوات خالصات که زیور حسن قبول جبهه لطف و صفا سنده کالقمر اذا تلیها باهر و پیدا اوله قوافل صدق و صفا و رواحل مهر و وفا ایله اتّحاف و اهدا اولند قدنصکره رای رزین حقایق بین و خاطر گزین دقایق رهین لرین که مطلع انوار الهی و منبع اسرار نامتناهی در انهاء مخالصت انتمابودر که بوایام میمنت انجامده پادشاه اسلام ، سلطان سلاطین ایام شهنشاه عالی مقام و پادشاه عظیم القدر بلند نام .

نظم

آنکه ازو می زنند لاف سلاطین دهر وانکه به او می کنند فخر ملوک جهان

سلطان سلاطین روی زمین ، ظل الله فی الارضین ، قهرمان الماء و الطین ، المؤید من السماء ، المنصور علی الاعداء ، لیث الوغا ، غیث الندی ، الذی بسط بساط الامن و الامان فی بسیط الغبراء دولتلو و سعادتلو و عزت لو و شوکت لو پادشاه مزاعز الله انصاره و ضاعف اقتداره حضرت لری محضا مکارم کریمه بی کران و مراحم کثیره بی حد و بی پایان لرندن مهر وزارت عظمی و خاتم صدارت کبرایی بوبنده خالص الوالالینه عنایت و اعطا بیورمغله تمشیت امور رعایا و براباوتقویت مصالح و مهمات احبا و اصداقا ذمت علو همته لازم بلکه عین فرض اولمشدر فلا- جرم بوندن اقدم رسول میمنت شمول لری نفس دار السلطنة العلیة استانبوله وصول بولدقده آستان راستان پناه ظل الله انجم سپاه و شهنشاہ اسکندر جاه سلیمان بارگاه خلد الله تعالی فی سریر الخلافة و ابقاه حضرت لرینه ارسال بیوردقلری نامه نامی و صحیفه لطیفه گرامی لرنده توقع و رجا و التماس و استدعا بیوردقلری صلح و صفا و عهد و شروط و وفا مبانیسی تشیید اولنمق بابنده مقدمات کثیره تمهیداولنه رق نیجه مرتبه سریر اعلایه لازال عالیا حدن زیاده فواید صلح و صلاحی افاده ایتدو کمزدن بحمد الله الملك القدير حسن تعبیر دلپذیر مز پایه سریر سعادت مصیر- لرنده تمام تأثیر ایدوب جایگیر اولمغله مقدمات صلح خیر انجام صورت نما اولمغین.

جانب دریادن کفارک زیاده اجتماع لری استماع اولنوب، فرمان لازم الاتباع پادشاه عالم مطاع حضرت لرینه اتباع ایدوب عساکر نصرت مآثر ایلہ سفر دریایه عازم و معجزات جلیله سید کاینات، مفخر موجودات علیه افضل الصلوة و اکمل التّحیاتک، برکاتیلہ اول طائفة ضال پراکنده و پریشان حال اولملرینه کمال خلوص بال ایلہ جازم اولمغین . بحمد الله تعالی و المنة، یمن معجزات اشرف مخلوقات ایلہ عساکر اسلام تمام منصور و شادکام و کفار خاکسار مکسور و گمنام اولمغله بومخلص بی اشتباه سپاه نصرت پناه ایلہ ، بحمد الله بر وفق دلخواه ، سالم و غانم معاودت ایدوب نفس دار السلطنة استانبوله وصول بولدو غمزده مقدمات صلح و

صلاح تمام مأمول لری اوزره حصول بولوب بر مقتضای آیت کریمه و اصلحوا ذات بینکم^۱ اصلاح ذات البینه سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ابد الله تعالی ایام خلافته و خلد اعوام سلطنته حضرت لرینک دخی رضای همایون لری مقرون اولوب مضمون کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتہ رعایا که ودایع بدایع آفریدگار در همیشه زمان با امان لرنده فراغ بال ایله آسوده و ایام معدلت انجام لرنده رفاه حال ایله غنوده اولوب دعای دوام دولت ابدیة الاتصال لرینه فی الغدو و الاصال کمال خلوص بال ایله اشتغال اوزره اولملرینه فرمان قضا مضالری صورت ارتضا ده بولنمغین رسول معرفت شمول لری تمام حصول مأمول ایله جانب عزت لرینه عودت ایتدوکی مناسب و معقول اولوب اتمام مقدمات صلح و صلاح خیر انجام محض خیر و خیر محض اولدیغنده اصلا کلام یوقدر .

بیت

منهی اقبال درین کهنه دیر غلغله انداخت که الصلح خیر^۲
 حالیا بومخلص خالص الوالالری دخی بر موجب حسن العهد من الایمان
 کما کان اول عهد و قرار اوزره ثابت و استوار اولوب مبانی صلح و صلاح همیشه
 پایدار و محکم و برقرار اولمق بابنده بذل اقتدار ایتمکه عزم و جزم اوزره دربو-
 تقدیرجه محبت و مودتی مبرم ایدوب . اظهار اخلاص و یگانگی یه ساعی و رفع
 عیوب بیگانگی مرعی بیوریله که بر موجب آیت کریمه و اوفوا بعهدی اوف
 بعهدکم^۳ مادام که اول جانبیدن منبع عذب موالات و مصافات شایبه تکدر و تغییردن
 صافی اولوب چشمه سار خوشگوار محبت و دوستی یه غبار کدورت راه بولمیه

۱ - سورة الانفال ۱

۲ - النساء ۱۲۸

۳ - البقرة ۴۰

بوجانبیدن همیشه تیغ خلاف در غلاف اولمق محقق در .

امید در که همیشه شیمه مرضیه دوستی و يك جهتی مرعی بیوریلوب ارسال
رسل و رسائل ايله قرع باب صلح و صفا و تحريك سلسله صدق و وفادن دقیقه
رقیقه فوت اولنمیوب عروۀ و ثقای یگانگی ايله تشیید مبانی دوستی ایتمدن علی
التوالی خالی اولنمییه که بومخلص مستهام لری جمیع مقاصد و مرام لرینک حصولی
بابنده سعی و اقدام و دقت و اهتمام ایتمک خصوصنده اصلاً شائبه اشتباه خاطر
عاطر لرینه راه بولمیه زیاده نه دنيله .

همواره صحیفه دولت برقم مصادقت و مصافات مرقوم و صفایح شوکت
بخطوط هوی و الفت و موالات مرسوم باد برب العباد^۱ .

ترجمه نامه علی پاشا به شاه عباس (به اختصار)

پس از اتّحاف و اهدای تحیات صافیات به مجلس عالی جناب شاه عالی جاه گیتی پناه ، انهاء مخالفت انما چنین است که درین ایام مهر وزارت عظمی و انگشتر صدارت کبری از طرف سلطان عثمانی به این بنده عطا شده و بنابراین تمشیت امور بندگان و تقویت مصالح و مهمات احبا بر ذمت همت لازم بلکه فرض گردیده است . لاجرم هنگام رسیدن رسول شما به استانبول و نامه ای که به وسیله ایشان ارسال بارگاه سلطان فرموده بودید حکایت از درخواست صلح درمیان بود . لذا در فواید صلح و صلاح به سریر اعلی زیاده از حدّ افاده گردید که تأثیر تمام بخشید و ازین رو مقدمات صلح صورت پذیر گردید .

به علت اجتماع فوق العاده کفار در جانب دریا ، فرمان پادشاه را تبعیت نمودم و با سربازان به سفر دریا عازم شدم و شکر خدا را که به فضل الهی آن کفار پراکنده و پریشان گردیدند و این مخلص شاد کام باغنائیم به دار السلطنه باز گشتم و مقدمات صلح را طبق مأمول فراهم آوردم و بر مقتضای آیه کریمه اصلحوا ذات بینکم ، برای اصلاح ذات البین ، پادشاه روی زمین رضایت دادند و فرمان بر آسایش رعایا صادر نمودند .

حال این مخلص خالص الوفا ، به موجب حسن العهد من الایمان کما کان بر آن عهد و قرار ثابت و استوارم و در مورد برقراری صلح با بذل قدرت عزم جزم

داشته و برین تقدیر محبت و مودت را مبرم نموده در اظهار اخلاص و یگانگی ساعی بوده و رفع عیوب بیگانگی مرعی فرمایند که، به موجب اوفوا بعهدی اوف بعهدکم، مادام که از آن طرف عملی برخلاف صلح انجام نشود، ازین طرف همیشه تیغ خلاف در غلاف خواهد بود.

امیدوار است که پیوسته شیمه رضیه دوستی و یک جهتی را رعایت فرموده با ارسال رسل و رسائل، از کوبیدن در صلح و صفا و تحریک سلسله صدق و وفا، دقیقه‌ای فروگذار ننمایند. این مخلص در حصول جمیع مقاصد و مرام از هیچگونه سعی و اهتمام قصور نخواهد نمود. در این راه به هیچ وجه شائبه اشتباه به خاطر عاظرشان خطور ننماید.

همواره صحیفه دولت

نامه صدر اعظم علی پاشا به شاه عباس

تا که خسرو ستارگان سپهر سوار و شاه اختران قوی الاقتدار مواکب کواکب
بی حد و شمار و جنود مسعود ثوابت و سیار ایل به بروج عز و سعوده عروج و صعود
و تختگاه طارم چارمین ده اثبات وجود ایدوب ذرّۃ علیای شرف ده قرار و درجۃ
اعلاء نصف النهارده افاضۃ انوار ایل به اول مهر سپهر شوکت و بختیاری و اختر
برج سعادت و تاجداری، رافع رایات سروری جامع آیات داوری، خسرو گردون
حشم دارای ملک عجم، گردون بسطت کیوان منزلت بهرام صولت مشتری سعادت،
خورشید اضائت ناهید صحبت، عطارد فطنت قمر طلعت، شاه و الاجاه جم دستگاه
حضرت لرینک اوج برج اقباله خورشید مثال مفیض کرم انوار و افصال و مربی
قایلان امانی و آمال اولمق دعوات صافیۃ قرین الاجابة سنه اشتغال کواکب لرینکی
انها سندنصکره خاطر دورین دقیقه شناس و طبع آینه آیین حکمت استیناس لرینه
دقایق احوال مصالحت پیام و حقایق آثار مصادقت ارتسام انبا و اعلام اول نور که:
الحالة هذه، خاندان ابد بنیان عثمانی و دودمان مخلص الارکان صاحبقرانی
لازال مقرون بالعون المصمدانی، ایل و واقع اولان موالات و مصافات مؤکده و معاهدات
و معاملات مؤیده مراسمنی رعایه و اسلاف امجاد نیکو نهاد لری آیین و اسلوبنی
حمایه سابقا و کیل دولت علیه خاقانیه، اولان معالی نصاب سعادت انتساب عالی اقبال
سعادتلو قرن داشم محمد پاشا حضرت لری، طرفه ارسال و قاصد جلیل المقاصد لری

نجف قولی بك زیدر شده و ساطتيله ایصال بیوریلان کتاب بلاغت عنوان و خطاب سعادت بنیان لری اسعداوان ده و سوق تقدیر خدای مستعان و ارادت و مشیت ذی- الجود و الاحسان ایلله بو خالص الجنان لرینه وصول بولمق میسر و نفایس کلمات لطیفه سندن چاشنی لذت المق بو عزت جوی خلوص خوی لرینه نصیب و مقدّر اولوب. غرّه غرّای مطلعندن مقصد اقصادی مقطعه و ارنجه نظر دقت ایلله مطالعه اولندقدّه فحوای عزت احتواسنه مشمول و موضوع مطبوعه محمول واقع اولان عامه احوال و آثار دوستلق و محبت کلامنی اشعار و آستان سعادت آشیان خداوند گاری به اولان خلوص و وداد اتحادی اخبار ایتمکله بوجانیدن دخی شرایط مهر و محبت و لوازم دوستی و الفت رعایتنه کما ینبغی دقت و ذمت مزه لازم کلان خیر خواهلحق مراسمک اتمامنده خلوص طویت اوزره عزیمت اولنمشدر بودولت علیه ایلله الی الان دوستانه معامله به آغاز و مابینده ابواب وفاق و اتفاق گشاده و بازایدن پادشاهان لازم الاعزازک دوستلغنه متعلق اموره صرف اقدام و صیانت محبت طرفینه بذل اهتمام ایتمک آئین قدیم کارگذاران خاندان عثمانی و قانون قویم مهم پردازان خاقانی اولمغین بو مخلص ولا جویلری دخی سلف مز اولان وزرای آصف رای و وکلای ملک آرانک اثر لرینه اتفاق ایتمکی اولی و احری و موافق رضای حق جل و علا بیلوب- مقدّم سده سنیه سماسیماده عظام و وزراء کرام علمای سعادت اهتدای مشاوره- لری و ایلچی کاردان لری علی سلطان خلفا معرفتيله وجوده کلان صلح قرار داده- نك ابقا سنه ساعی و مراسم ود و الفتی کما هو حقّه راعی اولدوغمز .

امید در که معلوم علم عالم آرا لری و مفهوم طبع عقده گشا لری اوله بو تقدیرجه دولت مؤسس البنیان شاهی و محبت ثابت الارکان گیتی پناهی به سزا و احری بو فهم اولنور که بو امر مشروع فیه عهود و شروط مقررده به موافق و مابینده قرار ویریلان دوستلق و محبت لایق و رضای خاطر فیض مآثر پادشاهی به مطابق وجه اوزره اتمام و اختتامه ایرشدریلوب عهد نامه همایون ده برو جانبه تسلیم و

تخلیه سی مشروط و معهود اولان محال و مواضع احوالی دخی قرار ویریلدو کی
 اوزره اجرا ایتدیریلوب قطع سنور و حدود خدمته آستانه سعادت آشیاندن تعیین
 اولنان افتخار الامجد و الاکارم، جامع المحامد و المکارم، سابقا چاوش باشی اولان
 ابراهیم آغا بنده لرینک معرفتیه بو خدمت خیر خاتمه فیصل ویریله و بوجانبدن
 واران حکام پادشاهی یه بالدفعات اوامر علیه ایله تنبیه و تاکید اولندیغی کبی طرف
 اعلالرندن دخی سرحدنشینان مملکتلرینه تنبیه بیوریله که مادام مشارالیه، ابراهیم
 آغا، ایله جمیع احوال حضور عالی لرنده سویلنوب عهد نامه همایون ده و سائر
 تمسکات ده اولان قول و قرار نه ایدو کی معلوم اولمینجه کندو رای لرله باعث
 گفتگو اوله جق اوضاعه متصدی و اختلاف و اختلاله بادی اولمیه لرتا که میان
 جانبینده اولان بناء مودت و محبت مشید و مبرم و مکر و آسیب فتنه جویان دن
 بری و مسلم اولوب مساعی جمیله لرایله اتمام و اختتام بولان امر خیرانجام، الی
 یوم القیام، مؤبد و بر دوام ادله .

ثانیا جام جهان نمادن انور و مانند آفتاب عالم تاب ضیا گستر، اولان طبع
 لطافت پرور و ذهن صداقت اثرلرینه حیز خفاده اولمیه که سوالف اعوام و سوابق
 ایام دن الی هذا الان ملجأ سلاطین جهان اولان آستان سعادت آشیان آل عثمان.
 ابد الله ایام سلطنته مادام الزمان، ایله اتفاق و اتحاد مسلکته سالک و ملک مهر و
 محبتلرینه (؟) مالک اولان تاجداران روی زمین و شهریاران اورنگ نشین دائما
 معامله لرندن سودمند و بهره ور و بودولت قدیمی یه اعتبار جهتندن مستفید و کامکار
 اولمشلردر .

بیت

این دولت از ازل شده تا آخر زمان پیرایه بخش سلطنت جمله جهان
 هر صبح روی عجز بدین آستان نهد از بهر اکتساب شرف شاه خاوران
 علی الخصوص حالا صدر نشین سریر سلطنت و جهانبانی و صاحب تمکین

چار بالش خلافت و کامرانی، زینت افزای تخت و نگین، سر لوحه دیباچه دودمان عثمانی، نقاوه صدرنشینان مسند فرمانرانی، فایق سلاطین آفاق بالارث والاستحقاق، الدارج مدارج السلطنة بالاجماع و الاتفاق، غیاث الاسلام و المسلمین، ظل الله فی الارضین، دولت لو شوکت لو سعادت لو پادشاهمز، اعز الله تعالی انصاره حضرت لری بر پادشاه همایون مقدم و شهنشاه مظفردم در که آفتاب دولت لری افق هدایت سبحانی دن پرتو انداز عالم و زمام سلطنت و جهاننداری دست عنایت صمدانی دن قبضه قدرت لرینه مفوض و مسلم اوللدنبرو میان ممالك مسلمین ده اتفاق و اتحاد آثاری پیدا و رفاهیت و استراحت اطواری هویدا اولوب مابین الطوایف مشرکین- ده اختلاف و اختلال علایمی صورت نما اولمغه باشلدی .

بیت

همیشه باد عداوت میان گبر و یهود

ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است

بناء علی هذا، عون و عنایت پروردگار و صون و حمایت رسول مختار و کرامت و هدایت صحابه کبار ایلله دین و دولته نافع بعض احوال و آثار ظهور ایتمکله مزاج شہامت امتزاج پادشاهیده ولایت والتدین جاهدوا فینا لنهذبہنہم سبلنا^۱ فحواسی قرار و فاتح ممالك کفار خاکسار اولان آباء و اجدادی مسلکته مسالك اولمق خاطره سی طبع همایون لرنده استحکام و استقرار بولوب طوایف مزبورہ- دن اشد کفرا و نفاقاً^۲ آیت کریمه سنه مظهر اولان بعض مستحقان عذاب نار و مأویهم جهنم و بشس القرار^۳ مدلولونجه اعمال سیئه گرفتار ایتمک نیت خالصه سیله بالذات سفر ظفر رهبره توجه ایلمک ملحوظ خاطر فیض مآثر لری اولمشدر .

۱ - سورة العنکبوت ۶۹

۲ - التوبة ۹۷

۳ - و مأویهم جهنم و بشس المصیر (سورة التحريم ۹)

امید در که انواع فتوحات جمیله به مظهر و اعدای دین اوزره منصور و مظفر اوله لر .

نصرت نگار لوح جبینش به کلک صنع

بادا همیشه دست خدا در گه مصاف^۱

بوتقدیرجه ترصد اولنان بودر که توجه قلب صفوت آیین لرین همراه غزاة مسلمین و دعای خیر اجابت رهینلرین رفیق کماة موحدین بیوره لرمومی الیه نجف- قولی بیک بنده لری اگر چه سرمایه نامه پادشاهیدن تهی دست ایدی لکن اول طرفه انتسابی جهتی سبب اعتبار و شرف خاک بوسی پایه سریر اعلیٰ به مدار اولمغله تقبیل بساط عزت انبساط خداوند گاری به واصل اولد قدنصکره متوجه صوب با صواب و روانة جناب نعم المآب قیلنمشدر .

فی ما بعد دخی توقع و ترصد اولنان بودر که ما بینده ازدیاد مواد وداده بادی و باعث مخذولی جمله حساد و اعدای اوله جق اعمال و آثار حسنه وجوده کله سنور و حدود احوالنه نامزد اولان سالف الذکر ابراهیم آغا بنده لری دخی منظور نظر التفات لری اولوب محل و زمانی ایله سدة سعادت طرفنه توجه و عزیمت و عودت ایتمنه بذل همت بیوریله .

همیشه مفتاح حسن تدبیر لريله ابواب مهمات ملک آرایى گشاده و مصباح رای عالم گیر لريله فروغ مجلس الفت و آشنایی ضیا داده اولوب باعث انتظام احوال آدمیان و موجب نظام و آسایش عالیشان اولمقدن خالی اولمیه لر . بالنبی وآله الکرام و اصحاب العظام * .

۱ - تصحیح قیاسی . متن : دست جدا در رزم مصاف

* - منشآت فریدون بیک ج ۲ ص ۲۸۳-۲۸۱

ترجمه نامه صدر اعظم علی پاشا به شاه عباس (به اختصار)

... نامه ای که با قاصد جلیل المقاصدتان نجف قلی بك نزد برادرم محمد پاشا ارسال فرموده بودید در بهترین ساعات رسید . از مطلع تا مقطعش حاکی از احوال و آثار دوستی و وداد بود . صرف اقدام جهت حفظ دوستی پادشاهان لازم الاعزاز که با این دولت علیه تا کنون باب دوستی آغاز کرده اند از قدیم الایام آیین دودمان نیک آیین کارگذاران خاندان عثمانی است و این مخلص ولاجوی نیز، با تأسی به وزرای آصف رای و وکلای ملک آرای سلف، در ابقاء صلح که بامعرفت یادگارعلی سلطان خلفا ایلچی کاردان به وجود آمده است کماهو حقه کوشا هستم . امیدوار است که معلوم خاطر شرفیتان بوده باشد که این عهدنامه ، که سزاوار و شایسته دوستی است ، بارضای خاطر فیض مآثر پادشاهی اتمام یافته است . تخلیه و تسلیم مواضع در عهد نامه همایون مشروط است بر اجرای قرار و مسأله سنور و حدود که ابراهیم خان چاوش باشی مأمور آن بود . همان طور که به حکام این - طرف به کرات تذکر و تنبه داده شده است، به حکام آن طرف نیز باید تاکید گردد . مادام، که جمیع احوال فی ما بین با ابراهیم آقا حل نشده و طبق موازین عهد نامه همایون معلوم نگردیده، به رأی خود موجب اختلاف و اختلال موضوعات مورد بحث نگردند، تا بنای محبت بین الاثنین از دسیسه فتنه جویان محفوظ ماند .

ثانیا برخاطر عالی مخفی نماند که کلیه پادشاهان روی زمین با آل عثمان

متحد بوده‌اند و از این اتحاد سود برده‌اند و نسبت به این دولت، از نظر اعتبار، مستفید و کامکار بوده‌اند.

این دولت از ازل

خاصه در عهد پادشاه کنونی، که زمام سلطنت را به دست دارد، آثار آسایش و آرامش در ممالك مسلمین پیدا و آشکاراست. در صورتی که در میان طوایف مشرکین علائم اختلاف و اختلال هویداست. همیشه باد عداوت.

بنابراین به یاری پروردگار برای ظهور بعضی احوال سودمند به دین مزاج پادشاهی به فحوای جاهدوا ... متوجه دیار کفار خاکسار گشته و امید است که انواع فتوحات جمیله ظاهر و بر دشمنان دین پیروز گردند. نصرت نگار ..

بدین تقدیر مترصد است که برای پیروزی قشون اسلام دعای خیر فرستند. مومی الیه نجف قلی بك، که اگر چه از سرمایه نامه پادشاهی تهی دست بود، به مناسبت انتسابش به آن طرف، با کسب رخصت بدان سوی روانه گردید. توقع دیگر آن که ابراهیم آقای سالف الذکر را مورد التفات قرار داده در محل وزمان معین به این صوب روانه دارند

نامه سلطان عثمان ثانی به شاه عباس

حمد و سپاس بی حدّ و شمار و شکر بی قیاس ممتنع الانحصار خدای واجب
الوجود بی چون و مفیض چشمه جود گوناگون تعالی شأنه عمّا یقولون حضرتنک
جناب کبریاسنه سزاوار درکه بحر ژرف دو حرف امر کاف و نونک بر قطره سندن
ظهور ایدن آثار صنع غریبک توصیفنده دبیر تدبیر عقل دور اندیش و تحریر مشتری
تحریر خرد فطنت کیشک زبان بیانی گنگ و لال و قطع مسافت بی نهایت کنه
عظمت و جلالنده صد هزار و صّاف حیرت اساس و حکیم دربت اقتباسک سمند
آتش پای ذهن و قادی و کمیت جهان پیمای فهم نقّادی بسته و بی مجال اولوب
کمال رأفت واحسان ومحض رحمت و امتنان دن سکان بسیط معموره ارض بالطول
و العرضک آسایش وانتظام امور معاشی و گشایش کار و بار استراحت وانتعاشی
ایچون سایبان مستلزم الامان ، السلطان ظلّ الله یاوی الیه کل مظلوم و ملهوف ایله
مظلّل و تارک مبارک سلاطین نصفه گزین و سر سعادت افسر خواقین عدالت آیینی
تاج وهّاج عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة ایله مکملّ ایلدی وصلات صلوات
و تحایای بی غایات و تحف تسلیمات و ثنایای مالا نهاییه اول شکافنده قرص بدر منیر
و بشیر و نذیر صغیر و کبیر، نگین خاتم و لکن رسول الله و خاتم النبیین^۱ نماینده
توقیع رفیع و ما ارسلناک الاّ رحمة للعالمین^۲ محرم اسرار ان هو الاّ وحی یوحی^۳

۱ - سورة الاحزاب ۴۰

۲ - الانبیاء ۱۰۷

۳ - النجم ۴

راست گفتار و ما ينطق عن الهوى^۱، مکحول کحل دیده فزای ما زاغ^۲ البصر و ماطفی^۳، رهنمای سبل، پیشوای انبیا و رسل، شفیع عصاة و رفیع عرصات، حبیب خدا، خواجه هردوسرا، محمد مصطفی (ص) بعدد نجوم الخضراء و ذرات الغبراء و سایر عترت طاهرين و ذریت طيبين، خصوصاً طريق محبت و صداقت ده بذل مهج و ارواح و سینه پر سکینه لرین عرضه اسنّه و رماح ایدن آل بزرگوار و اصحاب کبار، مهاجرین و انصار، خصوصاً صديق صديق شعار، ثانی اثین اذ هما فی الغار^۴، مقتدای ابرار و مستثنای اخیار، ابوبکر صديق و صدر مجلس اصحاب مجاور مسجد و محراب، مجری احکام کتاب، عمر الفاروق، و جامع القرآن، معدن حیا و ایمان، احد عشرة مبشرة بالجنان، ذی النورین عثمان و قانع درخیر قاطع سر عنتر، ابن عم پیغمبر، ابو الحسنین الاحسنین علی بن ابی طالب رضوان الله عليهم اجمعین مراقد شریفه و مشاهد لطیفه لرینه اهدا اولند قد نصکره عالی حضرت معالی منقبت گردون رفعت، فریدون شوکت خورشید اضائت، جمشید نباهت دارا درایت، عطارد فطنت مشتری کیاست، مسند آرای سلطنت ایران زمین، مالک تخت و افسر و نگین، فرمان فرمای فارس و خراسان و عراق، حایز ملکات طیب اعراق و مکرم اخلاق، المختص بمزید عنایة خالق الناس، جلال السلطنة والحکومة و الدولة و الرفعة و السعادة شاه عباس حفظه الله تعالى عن السوء و البأس صوبنه انها و اعلام اولنور که هجرت نبویّه مصطفویه علی مهاجرها الف صلوة و الف تحية ذی الحجة سنک او اسطنده که شهریار مواکب انجم اورنگ نشین چرخ چهارم، اعنی خورشید جهانتابک اشرفی درست کامل العیاری کفه میزان اعتدال لیل و نهارده متساوی المقدار بولندیفی اثناده عمده خواص ذوی الاحترام لرندن، قدوة الاماجد

۱ - ایضا ۳

۲ - ایضا ۱۷

۳ - توبه ۴۰

و الاعیان ، زبدة الاماثل و الاقران ، یوزباشی توخته بك زید اعتماده و ساطت ايله محضاً و دایع خلائق البرایا و صنایع فاطر الارض و السماء اولان فقرا و ضعفا و عجزه و رعایانك فراغ بال و رفاه حال لریچون مجددا طرح اولنان صرح ممرّد مصالحت طرفین و قصر مشید مؤالفت جانبینك تشیید اساس و استحکامی و تجدید لباس انتظامی داعیه سیله منشیان بلاغت قرین و دبیران فصاحت رهینك حرکات اقلام اعجاز ارقامی و قطرات مداد خامه عنبر ختامی ايله صحیفه قرطاس کافوری لباس ده نمایش و لوله کلك مشکین گهر ریز کتاب سحر نصاب دن تراوش بولان نامه محبت آثار و مفاوضه مودت شعارلری بر وقت شریف و زمان لطیف ده نظر فرخنده اثر مزه مصادف و کمون مضمون سطور مورث الحبورنده مندرج اولان نکات موالات و دقایق مصافاته اطلاع ضمیر مهر شعاع مز مترادف اولوب عذار عذراء مقصورات عبارات انیقه و عارض حوراء مستورات لثام استعارات رشقه سی مرآت استحسان ده جلوه نما و خلوتگاه دل صفامشحون مزده چهره گشا اولدیغندن روز بروز ازدیاد مواد معانی صلح و صلاح و اشتداد مهاده مبانى فوز و فلاح مراعاتنده تقید تمام اولنمغه عطف عنان یکران اهتمام و ایکی طرفك سرحد لری جوارنده حمایت حومه بلاد و بقاع و حفظ و حراست امکنه و ضیاعه مأمور اولان امرا و حکام مزه انفاذ احکام اولنوب بنیاد موافقت و یگانگی نك استحکامی و یوماً فیوماً آثار منافرت و بیگانگی نك انعدامی بابنده کما ینبغی ویراد بلکه فوق المأمول و المراد سعی و اقدام اولندیغی سیاق وثیقه متضمن الوفاق کزدن معلوم و رفاه حال تجار و مترددین مسافرین و مجاورین استمراری ايله حصول ثواب طرفین و استجلاب دعای غیر سکنه ممالك جانبین اعز مرام ایدیکی فحای نامه محبت ختامه کزدن مفهوم اولمغین جناب معدلت نصاب مزك دخی ممالك محروسه کز قربنده واقع بلاد محمیة مز بنیان عهد و پیمان ده صرف مقدور و جهد موفورایتمکه مأمور اولدقلری محلرب و اشتباه و محتاج شاهد و گواه دکلدر . ایلچی مومی-

الیه تلثیم قوایم سریر خلافت مصیر مزایله سرافراز قیلنوب رعایت آداب رسالت
 ده سعی مشکور ایراد ایلدیکه هدایانظر قبول له منظور اولوب خلع فاخره و صلات
 وافره مزله مرعی و میسر المرام و اجازت انصراف و تبلیغ نامه مودت علامه مزله
 عازم صوب صواب انجام قیلندیغی اعلام اولنور .
 همواره گلزار موافقت و مؤالفت از خزان کدورت و کلفت مصون و مأمون
 باد^۱ .

ترجمه نامه سلطان عثمان ثانی به شاه عباس (به اختصار)

... به حضور اعلی حضرت شاه عباس معروض می گردد . در اواسط ماه ذی الحجة نامه محبت آمیز آن اعلی حضرت که به منظور تشیید اساس مودت و آسایش خاطر ضعفا و فقرا و عجزه که ودایع خالق مخلوقات اند نوشته شده بود به وسیله تخته بیک یوز باشی در بهترین ساعات به نظر فرخنده مآثرمان رسید و از مطالب مندرج در سطور آن اطلاع حاصل شد و در باب تشیید مبانی صلح و صلاح با تقید تمام حمایت حومه و بلاد و اتباع و حفظ و حراست امکنه سرحدی هر دو طرف به حکام و امرای مرزی احکام انفاذ گردید .

از سیاق وثیقه متضمن الوفاقتان معلوم است که روز به روز در محو آثار منافرت و بیگانگی سعی فوق العاده می فرمایند و جهد موفور و صرف مقدور که در مورد رفاه حال تجار و مترددین و مسافرین و مجاورین می فرمایند از نامه محبت ختامه شما مفهوم می گردد و به هیچ وجه مورد شك و شبهه نبوده احتیاج به گواه ندارد .

ایلچی مزبور، با خلعت فاخر و با کسب اجازه، همراه تبلیغ نامه مودت علامه ما بازگشت ...

نامه شاه عباس به سلطان عثمان^۱

بسم الله الرحمن الرحيم و له الكبرياء في السموات و الارض و هو العزيز
الحكيم^۲.

افتتاح سخن آن به که کند اهل کمال

به ثنای ملک الملک خدای متعال

دیباچه صحایف دین و دولت و عنوان جراید ملک و ملت که به زیور اکرام
و لقد کرّمنا بنی آدم^۳ مزیّن و به حلیه اعزاز و علّم الانسان ما لم يعلم^۴ محلّی
تواند بود ، حمد و ستایش مالک الملکی است جلّ شأنه که ، جهت انتظام امور
عالم به انجام مهام بنی آدم، ارکان وجود را به وجود فایض الجود سلاطین نامدار
به مؤدّای انّ لله عباداً خلقهم لمصالح الخلق استحکام داده مقالید اختیار را در ید
قدرت این طایفه عالی مقدار نهاد و شکر و نیایش خداوند گاری است عظم سلطانه
که بنیان نظام امور را به تألیف قلوب خواقین کامکار به مقتضی فآلّف قلوبکم

۱ - عنوان در منشآت حیدر ایو اوغلی : « کتابت نواب گیتی ستانی به سلطان عثمان

خوندگار که مصحوب آقا رضا فرستاده شد . »

۲ - سورة الجاثية ۳۷

۳ - سورة الاسراء ۷۰

۴ - العلق ۶

فاصبحتم بنعمته اخواناً^۱ انتظام بخشیده ابواب فوز و فلاح به مفتاح و یحبتهم و یحبونه^۲ بر روی روزگار خلاق گشاد .

خدایی که شاهان با تخت و تاج سجودش برند از سر احتیاج
عطای جزیش بری از ریا له الملك و الحمد و الکبریا
سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً^۳ و صلوات نامیات و تحیات طبیات
بر مرقد منور و روضه مطهر شاهنشاه کشور رسالت ، شهریار عرصه هدایت ،
باعث ایجاد عالم ، مقصود وجود بنی آدم ، زینت فزای عرصه خاک ، مصدوقه لولاک
لما خلقت الافلاک ، صاحب لوای کنت کنزاً مخفياً ، سریر آرای انّا ارسلناک شاهداً
و مبشراً و نذیراً^۴ مورد کریمه و ما ینطق عن الهوی^۵ ، مظهر کرامت قاب قوسین
او ادنی^۶ .

خاتم لقبی که فخر آدم آمد مقصود وجود هر دو عالم آمد
زویافت شرف نامه نامی وجود آری شرف نامه ز خاتم آمد
صلی الله علیه و آله الطیبین و عترته الطاهرین و اصحابه المنتجبین الذین
نزل فیهم و الذین معه اشداء علی الکفار و رحماء بینهم^۷ صلوة دائمة الی يوم
القرار ، علی الخصوص سلطان ولایت و امامت ، شهسوار مضممار شجاعت و کرامت
صدر نشین بارگاه اصطفی ، مسند آرای ایوان لافتی ، عارج معارج لو کشف الغطاء^۸

۱ - آل عمران ۱۰۳

۲ - المائدة ۵۴

۳ - سورة الاسراء ۴۳

۴ - الاحزاب ۴۵

۵ - النجم ۳

۶ - ایضا ۹

۷ - سورة الفتح ۲۹

۸ - اشاره به کلام علی بن ابی طالب که فرموده است لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً .

راز دار انا مدینه العلم و علی بابها .

علی امام معلاتی هاشمی که بود سواد منقبتش بر بیاض دیده حور
اما بعد، چون تعدد صحایف و داد و تجدّد صفایح اتحاد، فی مابین سلاطین
کامکار و خواقین ذوی الاقتدار، موجب استحکام بنیان دوستی و وفاق و باعث استقرار
مواد مؤالفت و حسن اتفاق است ، لهذا مجدداً الوف دعوات صافیات صداقت
آیین و صنوف، تسلیمات زاکیات مخالصة قرین که از روایح فوایحش رواحل
صدق و صفا به مجلس رفیع اعلی و محفل منیع معلاى اعلی حضرت فلك رفعت
ملك صفوت ، ثریا منزلت کیوان مرتبت بهرام صولت مشتری خاصیت ناهید بهجت
سلیمان سطوت جمشید حشمت، سکندر شکوه دارا گروه، سپهر مدار گردون اقتدار،
پادشاه و الاجاه فریدون بارگاه ، سلطان سلاطین کامکار ، نقاؤه خواقین عالی تبار
عامر مبانی اسلام ، هادم قواعد اصنام ؛ محیی مآثر الاسلافه الکاملین ما حی آثار
الجور و العدوان عن صفحات العالمین ، نهال چمن آرای حدایق دولت و اقبال ،
نوباؤه بوستان عظمت و اجلال ، زینت افزای سریر معدلت و کامکاری ، رفعت بخش
اورنگ جلال و بختیاری .

شاهی که زمانه تابع دولت اوست آفاق گرفته سربه سر حشمت اوست
بر اوج سپهر نور ماه و خورشید از قبه چرخ آسمان رفعت اوست
عالی منزلتی که رشحات سحاب معدلتش نزعت بخش ریاض جهان است
و قطرات امطار کرامتش طراوت افزای گلشن جنان ، جالس مسند جهانداری و
جهانبانی ، فارس یکران کامکاری و کامرانی ، نقاؤه دودمان سلیمانی، چراغ افروز
خاندان عثمانی ، خاقان مؤید کامکار ، خسرو جم قدر فلك اقتدار ، سلطان البرّین
و خاقان البحرین ، خادم الحرمین الشریفین ، المؤید بتأییدات الابدیه من عند الله
الملك المستعان السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ، سلیمّاً للسلطنة والشوكة
و النصفه و الجلاله و المعدلة و المکرمة و العطوفة و الاحسان و الجود و الامتنان
سلطان عثمان خان بن سلطان احمد خان، لازال سرادقات دولته و عظمته مرفوعة علی

مفارق الانام و ما برحت خيام حشمته و شوکته مشیده باوتاد الخلود و الدوام نثار و ايثار می گرداند .

بحمدالله و المنة که به سابقه عنایت ایزدی و به یمن توجه و التفات عام و مکرمت آن شهریار کامکار سپهر مقام فی مابین طوایف اسلام مواد فتن و فتور بالکلیه مرفّع شده و لمعات اختر گیتی فروز مصادقت و یکدلی تابان و انوار نتایج و خصایص آن کالبد الساطع و البرق اللامع بر ساحت احوال جهانیان درخشان است و عالمیان در مهاده امن و امان غنوده و مرفه الحال و از حوادث دوران آسوده و فارغ بال به دعای استدامت دولت ارجمند و اعتلای سلطنت ابد پیوند مشغولی دارند و مخلص صادق الولهمواره مستدعی ارتفاع لوای جهاننداری و ازدیاد شکوه جلالت و کامکاری آن نقاؤه دودمان سلطنت و شهر یاری بوده و هست . به تخصیص در این ایام فرخنده فرجام که رفعت پناه کمال الدین تخته بیک که به رسم رسالت به پایه سریر اعلی پادشاهی و سده سنیه فلك فرسای شاهنشاهی فرستاده شده بود ، از آن آستان سعادت آشیان عود نموده چنین تقریر کرد که آن اعلی حضرت فلك رفعت انجم سپاه، بر حسب کریمه و جاهدوا فی سبیل الله^۱، به قصد احراز ثبوت اخروی و معاونت دین مبین احمدی و ترویج ملت متین محمدی صلی الله علیه و آله متوجه دفع و رفع کفار و قلع و قمع بی دینان ضلالت شعار شده اند .

چون در سوابق ازمان که اجداد رضوان مکان آن خسرو ذی جاه جلی الشان اعلام جهاد به جانب کفار نابکار افراخته متوجه آن سفر خیر اثر می شده اند ، آباء کرام مخلص، اعلیٰ لدین الله، به حضرات عالیّه ائمه طاهرین توسل جسته به جهت فتح و نصرت آن شهریار عرصه جهاد به مداومت ادعیه مأثوره قیام می نموده اند ، این محب نیز به سنت سنیه آبا و اجداد عظام عمل نموده ، بدین نیت صادق عزیمت خراسان نمودیم که به اتفاق صلحا و اتقیای مشهد مقدس معلی

۱ - و جاهدوا فی سبيله لعلکم تفلحون (سورة المائدة ۳۵) .

و روضه مطهر ثامن ضامن مفترض الطاعة واجب العصمة که محل استجابات دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست و دعای فتح و نصرت آن اعلی حضرت ثریا منزلت مواظبت نماییم و از روح پر فتوح آن امام معصوم استمداد همت کرده فتح و فیروزی لشکر اسلام و نگونسازی اصحاب کفر و ظلام را مسألت نماییم و همچنین در کل ممالک قدغن فرموده‌ایم که زهاد و عباد مؤمنین در مساجد و معابد بدین قاعده عمل نمایند . چون از شائبه مبراست ، رجای واثق است که این ادعیه از کلك اجابت ادعونی استجب لکم^۱ به رقم قبول مزین گشته به مودای ان ینصرکم الله فلا غالب لکم^۲ فتح و نصرت قرین روزگار فرخنده آثار عساکر اسلام گردد و بنای قرار نا استوار کالعهن المنفوش^۳ از صرصر صدمات حامیان حوزه دین انهدام یافته عن قریب آن اعلی حضرت سلیمان منزلت ، همعان دولت و کامرانی ، به مقرر سلطنت عثمانی و ساحت سریر سلیمانی معاودت فرمایند .

به اعدای دین می کنی داوری در آن کارت ایزد دهد یآوری
بر آن مدبران سرفرازیت باد ز امداد کس بی نیازیت باد

و به زودی نتایج آن به روزگار همایون عاید و لاحق خواهد گردید .
جهت تهنیت و مبارکی سفر خیر اثر آن حضرت و تجدید آداب مصادقت و مخالفت ، رفعت و معالی پناه آقا رضا را که از ملازمان این دودمان است بدان آستان سعادت آشیان فرستادیم که به وسیله بار یافتگان سراق جاه و جلال سعادت تقبیل عتبه عز و اقبال دریافته در هنگام بار ، در آن محفل خلد آثار ، از جانب محب بلا اشتباه عرض دعا و اظهار تحیت و ثنای مخلصانه نموده بعد از ادای مراسم داد و حسن عقیدت و اتحاد رخصت انصراف یابد .

۱ - سورة المؤمن ۶۰

۲ - آل عمران ۱۶۰

۳ - القارعة ۵

مرجو از مکارم و اشفاق آن پادشاه سلیمان جاه آن است که گلشن همیشه بهار محبت و دوستی را به زلال عواطف و الطاف شاهنشاهی شاداب گردانیده هر گونه خدمتی و اشارتی در این دیار داشته باشند از روی یگانگی و اتحاد اعلام فرموده مخلص را به رجوع آن منت پذیر گردانند که از وفور اخلاص و محبت تقدیم یابد .

زیاده چه تصدیع دهد . همیشه آفتاب دولت عالم آرا و اختر بخت فلک پیما از افق سعادت طالع و بر ساحت آمال ساطع و لامع باد، بالنبی و آله الامجاد*

نامه شاه عباس به سلطان عثمان^۱

ستایش و نیایش گوناگون سزای درگاه قدسی اساس مبدعی است که عالم کون و فساد را از نهان خانه بطلان به بارگاه ظهور آورده به وجود فایض الجود سلاطین نامدار و خواقین کامکار که خلعت کرامتشان به طراز انّا جعلناکم خلائف فی الارض^۲ مطرّز است انتظام و التیام داده مأمور امر اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم^۳ گردانید و درود و ستایش از حدّ و حصر افزون شایسته حرم رسولی است که سرگشتگان هامون ضلالت و بیابان اختلاف را به دارالملك اهدا و ائتلاف در آورده محکوم حکم و اتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم^۴ ساخت .

محمد کازل تا ابد هرچه هست	به آرایش نام او نقش بست
ضمان دار عالم سیه تا سپید	شفاعتگر روز بیم و امید

و تحیات از حیطة وهم بیرون بر روان قافله سالار شاهراه امامت و برگزیدگان عرصه ولایت که کشتی شکستگان دریای غوایت را به حکم مثل اهل بیتی کمثل

۱ - عنوان درمنشآت حیدر ایواوغلی : « کتابت نواب گیتی ستانی به سلطان عثمان

خوندگار روم که از قندهار نوشته شده بود فرستاده نشد . »

۲ - سورة یونس ۱۴

۳ - النساء ۵۹

۴ - فاتقوا الله . . . (الانفال ۱)

سفینه نوح من ركب نجى و من تخلف عنها غرق از گرداب جهل به ساحل يقين رسانيدند .

گر پرسد ز آسمان بالفرض	سایلی من خیار اهل الارض
بر زبان ملايك و انجم	هیچ لفظی نیابد الا هم
ذکرشان واجب است برافواه	بر همه خلق بعد ذکر الله
على الخصوص آن صاحب مرتبة هارونی ، رازدان سرسلونی ، عالم معالم	
لو كشف الغطاء ، عارج معارج انا مدينة العلم و على بابها .	
على آن سرور سلطان امجد	که بر دوش نبی الله قدم زد
چوپایش کرد بر دوش نبی جا	بتان کعبه را افکند از جا
سلام الله عليهم اجمعين	

بعد از طی بوادی محمدي و ثنا که سالکان مسالك حقیقت از قطع مراحل آن راجل اند ، نسایم دعوات مسکية النفحات که از بوستان وداد رجال بمصدقوا عاهدوا الله علیه^۱ در اهتزاز آمده نکمت بخش مشام یگانگی باشد و شمایم تسلیمات وردية التسمات که از گلستان صداقت و اتحاد فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا^۲ وزیدن گرفته نزهت رسان دماغ يك جهتی گردد ، از روی کمال صدق و صفا و نهایت خلعت و ولا ، نثار و ایثار مجلس اعلی و محفل جنت آسای اعلی - حضرت گردون بسطت ، ثریا منزلت قمر طلعت ، عطار د فطنت ناهید بهجت ، خورشید مرتبت بهرام صوات ، مشتری سریرت کیوان رفعت کسری عدالت ، فریدون شوکت دارا درایت ، پادشاه جم جاه کیخسرو شکوه ، اسکندر بارگاه انجم گروه ، خسرو کیهان خدیو گیتی ستان ، شهریار کامبخش کامران سلیمان مکان ، خاقان عدل عظیم الشأن .

۱ - سورة الاحزاب ۲۳

۲ - آل عمران ۱۰۳

شهنشاه عالم شه کامران سکندر سریر سلیمان مکان
 فروزنده بزم شاهنشهی فرازنده چتر ظل الهی
 فریدون جم قدرعالی مدار پدر بر پدر خسرو کامکار
 ندیده به صد دیده گردان سپهر نظیرش در آئینه ماه و مهر
 نیز سپهر ظل الهی ، گوهر معدن پادشاهی ، مزین سریر عثمانی ، مژده
 مسند سلیمانی ، فارس میدان غزا و جهاد ، حارف خطه صلاح و سداد ، رافع الویه
 الاسلام ، کاسر رؤف عبده الاصنام ، مشید مبانی الشرع الشریف ، حافظ ثغور -
 المسلمین ، سلطان البرّین و خاقان البحرین ، خادم الحرمین الشریفین ، المؤید من
 من عند الله الملك المستعان ، السلطان عثمان بن سلطان احمد خان ، لازالت ارکان
 سلطنته مشیده بالخلود والدوام و بنیان دولته مژده الی یوم القیام ، گردانیده مشهود
 رای مهر انجلا و مکشوف ضمیر منیر قمر ضیا که پرده گشای اسرار غیب و چهره
 نمای جمال لا ریب است می گرداند که همواره اراده خاطر الهام پذیر به آن متعلق
 است که به میامن بخت فیروز و مساعی دولت عالم افروز توفیق اشاعه عدل و داد
 نسبت به کافه عباد و تأیید قلع و قمع بنیان اصحاب کفر و ارباب فساد رفیق حال
 و قرین امانی و آمال آن صاحب اقبال بوده در تأکید مبانی صلح و تصفیة مناهل
 وفاق از جانبین اهتمام رود . چه پیدا است که در عالم کون و فساد تعلق امری شریفتر
 از تودّد و تعلق که انتظام سلسله کاینات به آن منوط و مربوط است نیست . هر گاه
 این معنی فی مابین سلاطین که اساطین بارگاه جبروت اند به ظهور آید هر آینه
 مثمر برکات و منتج حسنات حال و مآل گردیده باعث رضای خالق و آسودگی
 خلائق خواهد بود. والله الحمد که از میامن الطاف الهی و محاسن اشفاق پادشاهی
 مبانی محبت و وداد فی مابین کسب شداد استحکام پذیرفته فوایح امن و امان و
 روایح مکرمت و احسان مشام همگنان را معطر ساخته پیوسته منتهای همت بلند و
 قصارای نیت ارجمند برمود ای اوفوا بالعهد ان العهدکان مسؤولا^۱ مصروف است

و از یمن این شیوه دولت فزا فتوحات تازه قرین حال مخلص صادق البال می‌گردد و مصدق این مقال آن‌که چون در عالم اخلاص و یک‌جهتی که نسبت به اعلیٰ حضرت پادشاه جم‌جاه انجم سپاه رسوخ دارد، توقع آن بود که هرگاه متوجه غزای کفار خاکسار فرنگیه گردند محبت خیرخواه را نیز آگاه گردانند که جمعی از جنود این حدود را ارسال نماید که در موکب همایون به لوازم غزا و جان سپاری قیام و اقدام نموده مخلص نیکو خواه نیز از یمن توجه آن پادشاه عالی‌جاه از ثواب غزا و جهاد بهرمند باشد.

در این ایام خجسته انجام که آن خسرو کیوان غلام عازم غزو کفار لثام بودند بدین خیرخواه اعلام نفرموده مکنون ضمیر محبت تأثیر تیسیر پذیر نشد و به خاطر خطیر رسید که مبادا پادشاه پرتگال به جهت هم‌کیشی جمعی را از روی دریا به مدد و کومک کفتار آن حدود فرستد. بیگلربیگی فارس و لارو کوه گیلویه را با امرا و عساکر آن ولایت به تسخیر مملکت هرموز و قلاع بنادر آن که در تصرف پادشاه مذکور بود مأمور ساخت که آن جماعت را دیگر فرصت امداد و کومک کفار ضلالت شعار نبوده باشد و ما نیز در مشروبات غزوات باغازیان منصوره شریک و سهمیم باشیم و خود به عزم طواف آستان ملائیک مطاف امام الانس و الجن (ع) متوجه خراسان شدیم.

بیگلربیگی مذکور، به یمن توفیقات الهی و امداد ارواح حضرت رسالت پناهی و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم و حسن توجه اعلیٰ حضرت ظل الهی، به قوت قاهره قلعه مذکوره را با چند قلعه دیگر از بنادر توابع آن مفتوح ساخته چندین هزار نفر از اشرار کفار طعمه شمشیر آبدار غازیان شیرشکار گردیدند و جمیع برشها و کلیانها و غرابها که بر روی دریا مملو از مردان جنگ و آلات محاربه و توپ و تفنگ بود به دست آورده کل آن ولایت ضمیمه ممالک اسلام گردید. الحمد لله الذی هدانا لهذا.

و دیگر از تاییدات الهی آن که چون ولایت قندهار و زمین داور که ملک

موروئی این دودمان ولایت مکان است، به اقتضای حوادث دوران، به تصرف منسوبان سلسله علیه فرمان فرمای ممالک هندوستان درآمده بود، بنا بر ملاحظه روابط محبت و دوستی، که فی مابین این دو سلسله رفیعہ مرعی بود، در استرداد آن مسامحه دوستانه می‌رفت. شاید که از عالم خلّت و اتحاد دست از ملک موروئی این صادق العقیده بازداشته به تصرف منسوبان این دودمان دهند.

چون بر مسامحه دوستانه اثری به جز تغافل مترتب نشد، ایلچی فرستاده ایمائی در این باب فرمودیم. ایشان قریب دو سال ایلچی را نگاه داشته دراز سال جواب آن اهمال می‌نمودند. غیرت و حمیت در حرکت آمده، باجمعی از ملتزمان رکاب ظفر انتساب، متوجه ولایت مذکور شده ساحت آن ملک مضرب خیام‌عساگر نصرت فرجام گشت و به ملاحظه روابط قدیم، چند روزی اهل حصار را مهلت دادیم که شاید به رهنمونی عقل دوربین طریق امن و سلامت را اختیار نمایند. چون محصوران در عصیان اصرار نمودند، عساگر فیروزی مآثر را به محاصره مأمور فرمودیم. اطراف و جوانب حصار را احاطه نموده نقبها و سیبه‌ها پیش‌برده در عرض بیست روز برج و باره آن مصداق و جعلنا عالیها سافلها^۱ گردید و کار بر محصوران تنگ شده دست در دامن استشفاع و استیمان زدند.

چون عفو و اغماض موروئی این خاندان کرامت بنیان است، مانیز روابط قدیم را منظور داشته زلات و تقصیرات ایشان به عفو مقرون گشت و عبدالعزیز- خان حاکم آن جا با امرا و اعیان به عزّ کورنش استسعاد یافته مطالب و مقاصد ایشان مقتضی مروّت جبلّی به انجراح مقرون گشته روانه دیارهند شد و قلعه قندهار و زمین داور با بیست و پنج قلعه دیگر به تصرف منسوبان این دودمان در آمد. الحمد لله الذی نصر عبده و اعزّ جنده.

چون این فتوحات را از یمن توجه و دوستی آن اعلیٰ حضرت ثریا منزلت

۱ - فجعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیهم حجارة . ن سبیل (سورة الحجر ۷۴)

می‌دانیم ، فلان را به جهت تبلیغ این اخبار روانه سده سنیۀ پادشاهی گردانیدیم .
 ترصد آن که بعد از تلثیم قواعد عتبه علیه رخصت انصراف ارزانی داشته به رجوع
 خدمات و اشارات لازم البشارات مسرور فرمایند .

زیاده اطناب باعث سوء ادب و به دعا ختم کردن اولی و انسب .

الهی تا نشان از تخت و تاج است	به تاج و تخت عالم را رواج است
به زیر پای ، تخت شاهیش باد	به تارك ، تاج ظلّ اللهیش باد * .

مکاتبات

شاه عباس و اروپائیان

هنگامی که شاه عباس در سال ۱۰۰۷ هـ پس از غلبه کامل بر اوزبکان و تصرف سراسر خراسان به قزوین بازگشت، در میان مستقبلین چند نفر انگلیسی دیده می‌شدند که لباسهای زیبا و مجلل آنان سخت جلب نظر می‌کرد. رئیس آنان لباس زربفت گرانبهائی پوشیده و شمشیری مرصع به الماس و مروارید بر کمر آویخته بود به بهای بیش از هزار لیره و عمامه‌ای بر سر نهاده بود به قیمت دویست لیره و کفشی بر پا داشت گلدوزی شده با دانه‌های یاقوت و مروارید. برادرش نیز لباس زرتاری بر تن و عمامه گرانبهائی بر سر داشت. مترجمش به نام انجلو لباس مليله دوزی سفیدی بر تن کرده بود و چهار نفر از همراهانش جبه مليله دوزی و چهار نفر جبه مخمل سرخ بر تن داشتند جملگی با نیمتنه ابریشمین و چهار نفر جبه ابریشمین آبی با نیمتنه تافته و چهار تن دیگر جبه ابریشمین زر، با نیمتنه‌ای از حریر ایرانی، و در پیشاپیش آنان مردی با چماق نقره.

این مرد آنتونی شرلی نام داشت که در سال ۱۵۶۸ م. در يك خانواده اصیل انگلیسی متولد شده و پس از گذراندن تحصیلات خود در دانشگاه آکسفورد به نظامیگری روی آورده و در خدمت کنت اسکس، از نجای انگلستان، سالیانی چند در امریکا و ایتالیا با اسپانیائیها جنگ کرده و سپس به ایران آمده بود بدین منظور که پادشاه مقتدر ایران را به اتحاد با دول مسیحی اروپایی و جنگ با دولت عثمانی وادارد و اذین گذشته برای دولت و ملت تاجر پیشه انگلستان امتیازات تجارتی کسب نماید.

شاه عباس، که در اندیشه آزاد کردن ایران غربی از چنگ ترکان عثمانی بود، ورود این هیئت انگلیسی را سخت گرامی داشت و آنان را به عزت تمام همراه خویش به کاشان و اصفهان برد و به سلامت آنان شراب نوشید و صندلی خود را به آنتونی شرلی واگذار نمود و پس از يك پذیرایی هشت روزه، سه خرگاه بزرگ با تمام لوازم و دوازه شتر و شانزده قاطر با زین افزارهای گرانبها و چهار تخته قالی ابریشمین زربفت و شش قالی ابریشمین و چند تخته فرش دیگر و چهارده اسب گرانبها، من جمله دواصب برای آنتونی و برادرش، با

زین زربفت و مرصع به فیروزه و یاقوت و دودست دیگر زربفت و باقی از مخمل ملبله دوزی به ایشان بخشید .

شاه عباس آنتونی شرلی را « میرزا » به معنای « امیر زاده » لقب داده بود و او را میرزا آنتونیومی خواند . آنتونیو در طی شش ماه اقامت در اصفهان، به همراهی الله وردی خان سپهسالار ایران، عده‌ای از سربازان ایرانی را با فنون جدید جنگ و کار برد سلاحهای آتشین و تهیه توبه‌های نیرومند آشنا کرد . این اقدامات که در جهت نیرومندی ارتش ایران انجام می‌گرفت موجب مسرت تمام خاطر شاه عباس بود و آن پادشاه به پاس این خدمات آنتونیو را برادر خطاب می‌کرد و او را عزیز می‌شمرد .

چندی بعد آنتونیو ، که سخت در اندیشه ایجاد اتحاد سیاسی ایران با اروپا بر ضد عثمانیان بود، به شاه عباس پیشنهاد نمود که او را به عنوان سفارت به دربارهای اروپا بفرستد . شاه عباس نیز حسینعلی بیگ بیات از بزرگان دربار خویش را بدین سمت برگزید و آنتونیو را نیز مأمور کرد که همراه وی به اروپا عزیمت کند .

سر آنتونی شرلی، با آن که در حقیقت سمت راهنمای هیئت سیاسی ایران را داشت، ولی از لحاظ مقام کمتر از سفیر نبود و شاه صفوی بدو نیز اعتبار نامه‌های مخصوص داد و او را نزد سلاطین اروپا و پاپ و شورای جمهوری و نیز فرستاده خویش معرفی کرد . اما همین امر موجب شد که بین حسینعلی بیگ و آنتونیو شرلی نقار عظیمی ایجاد شود و کار به رسوائی کشد . توضیح آن که هیئت سفارت روز پنجشنبه پانزدهم ذی الحجه سال ۱۰۰۷ ه . ق (۹ ژوئیه ۱۵۹۹ م) از اصفهان حرکت کرد و شاه عباس خود تا دولت آباد سفیران خویش را بدرقه نمود و در آنجا مهرطلای خود را به سر آنتونی داد و گفت « برادر هرچه را که تو مهر کنی ، گرچه به قدر سلطنت من ارزش داشته باشد ، قبول دارم . »

آنتونی و حسینعلی بیگ ، پس از عبور از کاشان و قم و ساوه و قزوین ، به گیلان و از آنجا با کشتی به روسیه رفتند . و تقریباً شش ماه پس از حرکت از اصفهان به مسکو رسیدند .

بود پس گودونوف تزار روس به آنتونی شرلی و قعی‌نهاد و تنها حسینعلی بیك را سفیر شاه عباس شناخت و حتی به شرلی و دوستانش اجازه نداد تا با تجار انگلیسی مقیم مسکو دید و بازدید کند. شرلی هم متقابلاً، روزی که تزار سفیر ایران را بار داد، به حضور نرفت و تزار هم برای بهانه جوئی دستور داد تا نامه‌هایی را که شاه عباس جهت تقدیم به «سلاطین فرنگ» به آنتونی شرلی داده بود از او گرفتند و خواندند.

پس از شش ماه اقامت در مسکو، روز عید پاک سال ۱۶۰۰ م، آنتونی شرلی و حسینعلی-بیك به آلمان روی نهادند. در پائیز آن سال، پس از چندین هفته راه پیمائی و دریانوردی، (چون از راه بندر آرخانگلسک حرکت کرده بودند) به پراگ رسیدند و با رودلف دوم امپراتور آلمان که تصادفاً در آن هنگام در بوهم بود ملاقات کردند.

امپراتور پیشنهادهای آنتونی شرلی را دربارهٔ اتحاد با شاه عباس برضد عثمانیان به احتیاط پذیرفت و توصیه کرد که دیگر نامه‌ها را شرلی به وسیلهٔ قاصد به دربار سلاطین اروپا بفرستد. ولی آنتونی شرلی بدین امر رضا نداد و در بهار سال بعد، با اجازهٔ امپراتور، عازم ایتالیا شد تا نامه‌های شاه عباس را به جمهوری ونیز و دربار واتیکان برساند.

اما مقامات جمهوری ونیز به ورود هیئت سفارت ایران رضا ندادند. چه يك هیئت سیاسی ترك در آن روزگار به منظور مذاکره در باب صلح در ونیز اقامت داشت و ونیزیان از آن بیم داشتند که مبادا ورود سفیر ایران موجب قطع مذاکرات صلح با دولت عثمانی گردد. در رم، اختلاف شدیدی بین آنتونی شرلی و حسینعلی بیك بیات پیش آمد و پاپ بالاچار آنان را یکایك به حضور پذیرفت. اندکی بعد آنتونی شرلی محرمانه با دو نفر از همراهان خویش به ونیز گریخت (محرم ۱۰۱۰ هـ = ۱۶۰۱ م).

دربارهٔ علت فرار وی نوشته‌اند که چون یکی از همراهان انگلیسی آنتونی شرلی نامه‌هایی را که شاه عباس به وی داده بود از وی ربوده و در استانبول به باب عالی فروخته بود، شرلی

بر جان خویش بیمناک بود و به همین مناسبت به دولت ونیز پناهنده شد . اما اروج بيك^۱ (دون خوان ایرانی) نوشته است که در شهر سی‌بنا واقع در ایتالیا ، در حضور کاردینالی که از طرف پاپ به استقبال آمده بود ، بین آنتونی شرلی و حسینعلی بيك نزاع سختی روی داد . زیرا معلوم شد که آنتونی شرلی سی و دو صندوق بزرگ از هدایائی را که شاه عباس برای سلاطین اروپا فرستاده بود ، مزورانه به یکی از تجار انگلیسی در روسیه فروخته و او نیز محتویات صندوقها را در مسکو برای فروش عرضه کرده است .

سر آنتونی شرلی مدت سه سال در ونیز ماند و چون به علت بازگشت از مذهب انگلیکان

۱ - اروج بيك پسر سلطان علی بیات بود که پس از کشته شدن پدرش مورد محبت و تفقد شاه محمد و حمزه میرزا قرار گرفت و به فرماندهی يك فوج سوار منصوب گردید و از آن پس در محاربات مختلف گیلان و هرات و ارستان شرکت کرد و سرانجام جزوهیست سفارت حسینعلی بيك به اروپا رفت و در آنجا به مسیحیت گروید و دون ژوان (خوان) ایرانی خوانده شد . اروج بيك در سال ۱۶۰۴ م . کتابی درباره ایران نوشته در سه باب که از آن میان باب دوم درباره جنگهای ایران و عثمانی و باب سوم در تفصیل جنگهای شاه عباس و تفصیل ورود شرلی و شرح سفارت وی بسیار ارزنده است . اروج بيك در سال ۱۶۰۵ میلادی در روز ۱۵ مه (۴ محرم ۱۰۱۳ ه) در شهر والادولید کشته شد . در آن هنگام ، در حدود چهل و چهار سال داشت . باید دانست که دونفر دیگر از اعضای سفارت نیز به مذهب مسیح درآمدند . یکی برادر زاده سفیر بود به نام علیقلی میرزا که نام مسیحی دون فیلیپ یافت و دیگر بنیاد بيك که دون دیه گو خوانده شد . کتاب دون ژوان (= دون خوان) ایرانی در سال ۱۳۳۳ شمسی از طرف بنگاه ترجمه و نشر کتاب به توسط آقای مسعود رجب نیا به فارسی ترجمه شده است بر اساس ترجمه انگلیسی کتاب مذکور که به توسط لوسترنج از مستشرقین معروف در سال ۱۹۲۶ م . صورت گرفته .

از حمایت ملکه الیزابت محروم شده بود، به رودلف دوم امپراتور اتریش ملتجی شد و از جانب وی به سفارت به مراکش و از آنجا به لیسبون پایتخت پرتغال رفت. در همین روزها بود که فیلیپ سوم پادشاه اسپانیا درصدد اعزام کشتی آنتونیو دو گووه آ به ایران بود تا از حمله سپاه ایران به جزایر بحرین و سایر متصرفات پرتغالیها در خلیج فارس شکایت کند. فیلیپ سوم برای این که در دل شاه عباس راهی یابد، آنتونی شرلی را به فرماندهی ناوگان کوچکی از سفاین اسپانیایی مأمور جنگ با کشتیهای عثمانی نمود. سر آنتونی شرلی هم بلافاصله شاه عباس را ازین مأموریت آگاه نمود. نامه وی در ماه جمادی الآخر سال ۱۰۱۷ هـ (اوت ۱۶۰۸ م) به توسط دومینیکو استروپن به اصفهان رسید و به دست آنتونیو دو گووه آ به شاه عباس تقدیم گردید و شاه عباس نیز جوابی بدان نامه فرستاد.

آنتونی شرلی در سال ۱۰۱۶ به عضویت شورای دولتی ناپل برگزیده شد و در آنجا کنت دوبناونت را واداشت تا از شاه عباس درخواست کند که ابریشم ایران را به جای ارسال از خاک عثمانی از طریق بندر هرmoz به اسپانی فرستد. شاه عباس با این تقاضا روی موافق نشان داد و در نامه‌ای که همراه دنگیز بیک به پادشاه اسپانیا فرستاد تصریح کرد که کلیه ابریشمهای ملکی خود را همراه سفیر خود به اروپا می‌فرستد. تا، چنانچه خطری پیش آید، ضرر تنها متوجه وی باشد.

در سال ۱۶۱۰ م. سر آنتونی به مادرید بازگشت و در آنجا با برادر خود رابرت شرلی که از جانب شاه عباس به سفارت اسپانیا بلکه اروپا آمده بود مصادف شد. میان آن دو مشاجره شدید بلکه دشمنی تمام روی نمود. ازین تاریخ دیگر از سرنوشت آنتونی شرلی اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم که با مختصر حقوقی که از پادشاه اسپانی می‌گرفته زندگانی سختی داشته و در سال ۱۶۳۵ م. (۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ هـ) درگذشته است.

رابرت شرلی

وقتی آنتونی شرلی به سفارت اروپا رفت برادر هجده ساله خود را در ایران نزد شاه عباس گذاشت و شاه نیز بدو قول داد که برادرش را نیز چون برادر خود بداند. ربرت جوان خوبروی و خوش اندامی بود و برخلاف آنتونی که قامتی نسبتاً کوچک و کوتاه داشت، وی نسبتاً بلند قامت بود. وی تحصیلات خود را در اکسفورد گذرانده بود و به مذهب کاتولیک علاقه تمام داشت. شاه عباس این جوان انگلیسی را به عنوان چاکر مخصوص خویش برگزید و او را عنوان «بیک‌زاده» بخشید و مقرری سالیانه‌ای برابر دوهزار شرفی در حق وی برقرار کرد. ربرت شرلی نیز متقابلاً نسبت به شاه عباس اخلاص فراوان نشان می‌داد. همیشه لباس ایرانی می‌پوشید و تاج دوازده ترک قزلباش بر سر می‌گذاشت. منتها برای جلوگیری از سرزنش عیسویان، بر سر تاج خود صلیب کوچکی تعبیه می‌کرد و یک گوش خود را نیز سوراخ کرده حلقه‌ای از آن گذرانده و الماس درشتی از آن آویخته بود.

شاه عباس، که بدین جوان انگلیسی علاقه فراوان داشت، وی را به فرماندهی فوجی از قزلباشان در جنگهای مغرب ایران منصوب کرد و او درین جنگها که به منظور رهائی تبریز و ایروان و نخجوان و سایر مناطق غربی کشور از دست ترکان بود، دلاوریهای فراوان ابراز نمود و تا آنجا فداکاری و جانفشانی کرد که چند بار مجروح شد و به پاداش این خدمات صادقانه به دریافت تاج قزلباش نائل آمد و او نخستین اروپائی بود که بدین افتخار دست یافت.

رابرت شرلی پس‌ازده سال اقامت در ایران هوای وطن کرد . اما چون اطمینان داشت که شاه عباس بدو اجازه بازگشت نمی‌دهد، به وسایلی شاه را وا داشت که وی را به عنوان سفارت به اروپا گسیل دارد . شهریار صفوی که می‌دانست نجیب زاده انگلیسی دل در گرو عشق دختری به نام سامپسونیادارد ، نخست به‌وی اجازه داد تا با محبوبه خویش ازدواج کند . سامپسونیا دختر یکی از بزرگان چرکس بود به نام اسماعیل خان . در سال ۱۰۱۶ هجری سامپسونیا ، که به‌دست خواهران عیسوی فرقه کارملیت تعمد یافته بود، به‌ترتیا تغییر نام داد . نه روز پس از عروسی ، رابرت شرلی به‌عنوان سفیر شاه عباس ، با چند تن از انگلیسیان از راه دریای خزر و روسیه عازم اروپا شد . وی از روسیه به لهستان و آلمان و ایتالیا و اسپانی رفت و از آن‌جا عازم انگلستان گردید . تا با جیمز اول پادشاه آن کشور قرار تجارتنی منعقد کند و راهی نو برای صدور ابریشم ایران به اروپا باز نماید و بدین ترتیب ترکان عثمانی را از حقوق گمرکی و عوارض دیگری که از مال التجاره‌های ایرانی می‌گرفتند محروم سازد . مسافرت رابرت شرلی به انگلستان در سال ۱۰۲۰ هـ (۱۶۱۱ م) صورت گرفت و روز ۲۳ رجب (اول اکتبر) همان سال به حضور جیمز اول بار یافت و نامه‌هایی را که پادشاه ایران در معرفی وی و خدمات صادقانه‌اش نوشته بود و همچنین نامه‌های مربوط به پیشنهاد های سیاسی و اقتصادی دربار ایران را به پادشاه انگلستان تقدیم نمود . باین که پیشنهادها چندان مورد موافقت بازرگان انگلیسی، که بادولت عثمانی روابط تجارتنی داشتند، قرار نگرفت ، جیمز اول حاضر شد که با ایران معاهدات دوستانه و قرارداد بازرگانی منعقد سازد که حتی جانشینان دو طرف نیز به رعایت آن ملزم باشند و سپس رابرت شرلی را رتبه شوالیه درباری بخشید و از این زمان سر رابرت شرلی نامیده شد .

رابرت شرلی، پس از يك سال و نیم اقامت در انگلستان، عازم مراجعت به ایران شد و به فرمان پادشاه انگلستان یکی از کشتیهای انگلیسی مأمور رساندن وی و زنش به ایران گردید . جیمز اول علاوه بر این ، پانصد لیره به رابرت شرلی داد و نامه‌ای به‌عنوان شاه عباس نوشته

به شرلی داد تا به عرض برساند. شرلی که در ذیقعه سال ۱۰۲۱ هـ (ژانویه ۱۶۱۳ م.) به قصد ایران به کشتی نشسته بود، در اواخر سال ۱۰۲۳ هجری به هند رسید و چون شاه عباس از او خواسته بود که به سفارت نزد نورالدین محمد جهانگیر رود، این مأموریت را نیز انجام داد و با هدایای جهانگیر من جمله دو زنجیر فیل در سال ۱۰۲۴ هـ به ایران بازگشت. شاه عباس مقدم سفیر خود را سخت گرامی داشت و شب اول ورودش او را در خوابگاه سلطنتی جای داد. ولی اندکی بعد باردیگر او را به سفارت اروپا نامزد کرد و هر چند دابرت شرلی خواست ازین مأموریت سرباز زند شاه عباس نپذیرفت.

این ایام مصادف بود با گرفتن بحرین و بنادر خلیج فارس از دست پرتغالیان و قصد تصرف هرمز و شاه عباس می خواست با استفاده ازین وضع مساعد، فیلیپ سوم پادشاه اسپانی را به جنگ با عثمانیان وادارد و اتحادیه ای از ملل مسیحی بر ضد عثمانیان ایجاد کند. دابرت شرلی سرانجام این مأموریت را پذیرفت و همراه کشیشی از فرقه کارملیت به نام پردمتو دولا کروز رو به راه نهاد.

پس از يك توقف ده ماهه در هندوستان، شرلی در سال ۱۰۲۶ هـ به پرتغال رسید و تا سال ۱۰۳۱ هـ در اسپانی بود و درین مدت کوشش فراوان کرد تا اسپانی را به جنگ با عثمانیان برانگیزد و بر طبق دستور شاه عباس، به فیلیپ سوم وعده داد که اگر کشتیهای اسپانی دریای احمر را به روی ترکان ببندند و راه بازرگانی عثمانی را با هندوستان و مصر و حجاز قطع کنند، دولت ایران را به پس دادن بندر گمبرون وادار و راضی خواهد کرد. ولی چون فیلیپ جزایر بحرین را نیز توقع داشت، این مذاکرات به جایی نرسید.

دابرت شرلی، بی آن که از سفارت خود در اسپانی نتیجه گرفته باشد، از لیسبون به رم ۱ و از آنجا به انگلستان رفت (ربیع الاول سال ۱۰۳۲ هـ). پادشاه انگلستان او را

۱ - درین مدت اقامت در رم (سال ۱۰۳۲ هـ = ۱۶۲۳ م.)، وان دیک نقاش معروف صورتی از ترزیا و صورتی از دابرت شرلی ساخته است.

به عنوان سفیر ایران پذیرفت و تجلیل فراوان کرد و حاضر شد با او قراردادی مشتمل بر نکات ذیل منعقد نماید :

۱ - دولت انگلستان کشتیهای خود را در خلیج فارس برای مقابله با عمال دولت اسپانی و پرتغال، که جزایر هرمز و قشم را در تصرف گرفته بودند و در امر تجارت مزاحم ایران و کمپانی هند شرقی بودند، در اختیار دولت ایران گذارد. به شرط آن که مخارج آنها از طرف دولت ایران پرداخت گردد.

۲ - دولت ایران، هر وقت دولت انگلستان بخواهد، بیست و پنج هزار سپاهی منظم و مسلح در اختیار آن دولت قرار دهد.

۳ - دولت انگلستان اجازه دهد تجار ایرانی کالاهای خود را با کشتیهای انگلیسی با نرخ معمول کرایه، حمل کنند و بیش از تجار سایر ملل حقوق گمرکی نپردازند.

۴ - تجار ایرانی در وارد کردن نقره و طلا به انگلستان یا صادر کردن آنها از آن کشور آزاد باشند و هیچگونه حقوق گمرکی از ایشان گرفته نشود. این قرار داد هنوز به امضا نرسیده بود که جیمز اول درگذشت (۲۷ مارس ۱۶۲۵ م.) و چارلز اول پسرش به سلطنت نشست و امضای معاهده به تأخیر افتاد و درین میان نقد علی بیگ سفیر شاه عباس نیز سر رسید و زحمات دابرت شرلی سراسر پایمال شد.

توضیح آن که کمپانی هند شرقی که از سفارت دابرت شرلی ناراضی بود و می دانست که شرلی مأمور است اسپانیا را به جنگ با ترکان وادارد و در عوض امتیازات نظامی و تجارتی در خلیج فارس برای آن دولت فراهم آرد، همواره در صدد تخریب کار و برهم زدن خیالات وی بود.

به همین جهات شاه عباس را واداشت تا سفیری دیگر به نام نقد علی بیگ به انگلستان فرستاد. وی در دوم جمادی الاول سال ۱۰۳۵ ه. ق به انگلستان رسید. این سفیر که مخارجش را کلا شرکت انگلیسی هند شرقی می پرداخت، سمت سفارت دابرت شرلی را منکر گردید و در

حضور نماینده پادشاه انگلستان و اوراق سیاسی وی را از هم‌دردید و حتی سیلی بر روی رابرت شرلی زد. بدین عنوان که وی اعتبارنامه‌های ساختگی به مهر شاه عباس تهیه کرده است. رابرت شرلی که دیگر سفارت خویش را بی‌حاصل می‌دید، از پادشاه انگلستان اجازه مرخصی خواست و ضمناً تقاضا کرد که اعتبار نامه‌هایش را برگردنش ببندند و بامأمور خاصی به ایران فرستند تا راستی سخن وی آشکار شود. پادشاه نیز دستور داد تا کشتیهای هند شرقی وی را به ایران باز گردانند.

نقد علی بیك روز ششم مارس سال ۱۶۲۶ میلادی (۱۰۲۵ هـ. ق) به حضور شارل اول پادشاه انگلستان بار یافت و با تفرغی تمام به نزدیک پادشاه رفت و اعتبارنامه‌های خود را تقدیم داشت و تنها در هنگام خروج سه‌بار به پادشاه تعظیم کرد.

پادشاه انگلستان دستور داد که سفیران شاه عباس با کشتی‌های هند شرقی به ایران باز گردند و ضمناً مردی به نام سر دورمرکاتن را همراه آنان کرد که هم در مورد اصالت سفارت رابرت شرلی تحقیق کند و هم با پادشاه ایران قرار دادی تجارتی منعقد سازد. اما سفیران نتوانستند با کشتیهای هند شرقی، که پیش از ورود ایشان به بندر حرکت کرده بود، مسافرت کنند و ناگزیر پس از ده ماه، از راه جنوب آفریقا، به طرف هندوستان روانه شدند. در طی راه نقد علی بیك از ترس شاه عباس خود را با تریاک مسموم کرد. ولی رابرت شرلی و سردورمرکاتن پس از یازده ماه به بندر عباس رسیدند (ربیع الثانی سال ۱۰۳۷ هـ. = ژانویه ۱۶۲۸ م) و برای دیدار شاه عباس به مازندران شتافتند. چه پادشاه صفوی درین هنگام در اشرف البلاد (بهشهر فعلی) اقامت داشت.

شاه عباس ایشان را به گرمی پذیرفت و سردورمرکاتن به وسیله مترجم نخست فتوحات شاه عباس را در مقابل ترکان تبریک گفت و سپس در باره تجارت ابریشم سخن به میان آورد

و سرانجام موضوع سردابرت شرلی و نقد علی بیک را مطرح نمود. شاه عباس در جواب شرحی راجع به هوش و شجاعت ایرانیان و پستی ترکان بیان داشت و درباره تجارت ابریشم نیز گفت که حاضرست هر ساله ده هزار عدل ابریشم در جزیره هرمز، هروقت که انگلیسیها بخواهند، تحویل دهد و به جای آن ماهوت انگلیسی بگیرد. به شرط آن که انگلیسیان با ترکان تجارت نکنند. درباره رابرت شرلی نیز شاه عباس گفت که سفیر واقعی وی اوست و چنانچه نقد علی بیک خود را نکشته بود، شاه او را قطعه قطعه کرده بود.

با این همه مهربانی، اندکی بعد رفتار شاه عباس، معلوم نیست به چه علت با این هیئت انگلیسی تغییر کرد و شاید هم تحریکات کمپانی هند شرقی درین میان وجود داشته است. به هر حال شاه عباس دیگر سردورمرکاتن را به حضور نپذیرفت و بزرگان و درباریان نیز از آنان دوری گزیدند. شاه به سفیر انگلیس دستور داد به قزوین برود و در قزوین با محمد علی بیک ناظر در باب مسائل مورد نظر گفتگو کند. ولی رفتار محمد علی بیک هم با آنان دوستانه نبود. بلکه در مورد سردابرت شرلی نیز می گفت که شاه عباس دیگر بدو توجهی ندارد و پس از خواندن اعتبار نامه‌های شرلی حتی در صحت آنها تردید کرد و آنها را از سفیر انگلیس گرفته به نظر شاه رساند و شاه نیز همه را در آتش انداخت و فرمان داد که شرلی از ایران بیرون رود. ظاهراً محمد علی بیک که از رابرت شرلی کینه‌ای در دل داشت دزد شاه سعایت کرده و بدین گونه وی را از چشم شاه انداخته بود. در هر حال سر رابرت شرلی که از این رفتار و کردار شاه سخت رنجیده بود به سختی بیمار شد و در ۱۳ ماه ژویه ۱۶۲۸ (ذی القعدة سال ۱۰۳۷ هـ) در قزوین بدرود حیات گفت ۱ و جسد او را زنش ترزیا به امانت نگهداشت تا به اروپا برد و به خاک سپارد.

۱ - نه روز بعد از وی سر دورمرکاتن نیز در قزوین درگذشت و جسدش را با مراسم

خاص عیسوی در کلیسای ارامنه به خاک سپردند.

اما این کار به آسانی انجام پذیر نگردید . زیرا زیبایی و ثروت وی و از همه بالاتر ایمان و وفا داری او به عیسویت برای وی مشکلات و خطرات فراوان به بار آورد . ولی او با روحی بلند و ایمانی استوار رنجها و خطرها را تحمل کرد . سرانجام امامقلی خان به‌وی اجازه داد که از ایران خارج شده به هرجا که خواهد برود (سپتامبر ۱۶۲۹ م = محرم ۱۰۳۹ هـ . ق .)

ترزیا، در هجدهم سپتامبر، با جنازه شوهر خود به عزم شهر رم حرکت کرد و از راه حلب به استانبول رفت و پس از اقامتی نسبتاً طولانی در ماه رجب ۱۰۴۴ (اواخر دسامبر ۱۶۳۴ م) وارد شهر رم گردید . پاپ اوربن هشتم آن زن را، که در راه حفظ دیانت و احترام به مسیحیت، رنجها دیده و زجرها کشیده بود به احترام تمام پذیرفت و مقامی بزرگ در جرگه زنان فرقه کلامیت بخشید و در نزدیکی کلیسای ماریا دلا اسکالا ۲ در کنار رود تیبر (توره ۳) جای داد . ترزیا جسد شوهر خویش را درین کلیسا به خاک سپرد و چندین سال بعد که ترزیا درگذشت او را نیز در کنار شوهرش به خاک سپردند (۱۰۷۹ هـ = ۱۶۶۸ م) .

Urbain VIII - ۱

Maria Della Scalla - ۲

(Tibre =) Tevere - ۳

فرمان شاه عباس به آنتونیو شرلی

فرمان همایون شد آن که امارت پناه نتیجه السلاطین المسيحية، اسوة المولاة الفرنگيه، اميرزاده اعظم آنتونیا شرلی به وفور توجهات بی کران شاهانه و تلطّفات واصطناعات بی پایان پادشاهانه عزّ و اختصاص و شرف [یافته] بداند که حالا چند سال شد که از خدمت اشرف به جانب فرنگستان رفته اصلاً از جانب او يك مرتبه خبری نرسیده و عریضه که مبنی بر حقایق حالات آنجایی بوده باشد نفرستاده که معلوم شود که چه کار ساخته و در چه کار است. ازو بسیار عجیب و بعید نمود که در این ایام کس به درگاه معلّی نفرستاده و شرح حالات آنجایی را عرض نکرده.

رایات نصرت آیات جاه و جلال ما حالا سه سال شد که به جانب دار - السلطنة تبریز نهضت نموده والکای آذربایجان بالتمام به تحت تصرف اولیای دولت روز افزون در آمده از جانب او خبری نرسیده که سلاطین عظام فرنگیه در چه کاراند. برادر او در خدمت اشرف و به دستور منظور انتظار شفقت و التفات نوّاب

۱ - در بالای این نامه طبق مرسوم زمان نوشته شده است « الملك لله » و بر آن مهر

شاه عباس زده شده است : « بنده شاه ولایت عباس » .

۲ - عزیمت شاه عباس به جنگ با ترکان برای تسخیر تبریز در روز هفتم ربیع الثانی

سال ۱۰۱۲ هجری صورت گرفته .

همایون ماست .

می‌باید که برخلاف سابق حقیقت حال خود و سلاطین عظام فرنگیه و ارادات خاطر ایشان را عرض نموده تقصیر ننماید و چنان نماید که نواب همایون ما نیز از اوضاع آنجا و قرار داد خاطر سلاطین فرنگیه واقف^۱. به نوازشات خسروانه واثق بوده باشد .

تحریراً فی^۲ شهر محرم الحرام^۳ *

۱ - کلمه‌ای افتاده است . شاید : گردد .

۲ - کلمه‌ای افتاده .

۳ - ظاهراً باید سال ۱۰۱۵ هـ . قمری باشد به قیاس آن که سه سال بعد از عزیمت به تبریز نوشته شده .

* این فرمان که در اداره اسناد عمومی انگلستان در لندن است به توسط جناب آقای دکتر خانبابا بیانی همراه با تصویری از نامه در شماره ۳ سال سوم مجله بررسیهای تاریخی چاپ شده است .

فرمانی دیگر

فرمان همایون شد آن که امرای بزرگ عالی شان و سرداران رفیع مکان انگلیس بدانند که چون زبده الاقرانی کپیتان پاولا فرنگی که از مردم ولایت انگلیس است مدت مدید درین ولایت از اوضاع و احوال این جانبی و بسیاری لشکر و عسکر ما واقف شده و چند سال در سفرها و یساقها که بر سر جماعت ترك می رفته ایم او، به اتفاق امیرزاده اعظم اکرم سنیور دون ربرتو شرلی امیرزاده انگلیس، همراه بوده از جمیع احوالات واقف است و درین ولا که امیرزاده مذکور را به ایلچیگری به جانب فرنگستان فرستادیم، مشار الیه نیز همراه او روانه آن طرف شد. آنچه حضرت پادشاه عالی جاه انگلیس از احوالات این جانبی خواهند و تحقیق نمایند، چون او واقف و داناست حقیقت خاطر نشان می نماید. از و معلوم نمایند که ما را چه مقدار محبت و دوستی با جماعت فرنگیه است و چگونه کرستانان^۱ را حرمت و عزت می داریم. ایشان نیز در لوازم دوستی جانبین کوشیده نوعی نمایند که همیشه در میانه آمد شد بوده باشد.

تحریراً فی شهر رمضان المبارک سنة ست عشر و الف^۲

۱ - یعنی مسیحیان و امت حضرت عیسی (= کریست *Christ*)

۲ - اصل این سند در مجموعه اسناد رسمی انگلستان درلندن است. جناب آقای دکتر خانبا با بیانی این سند را، همراه با تصویری از آن، درمجله بررسیهای تاریخی سال سوم شماره ۳ منتشر کرده اند.

نامه سر آنتونی شرلی به شاه عباسی

«..... [به عرض] عالی جناب بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع اعلی ، خلد الله ملکه ابداء، می‌رساند که از آن تاریخ که از خدمت نواب محروم شده آنچه خدماتی که به بنده رجوع نموده بودند دقیقه‌ای فرو گذاشت ننموده و در هیچ باب تقصیری واقع نشده و اگرچه محنت این سفر و درد غربت را کشیدم ، اما پادشاه بزرگ فرنگ را به دوستی نواب يك جهت نموده و پادشاه اسپانیه قرار و شرط نموده که همیشه به اهل روم (= عثمانیان) محاربه نماید به نوعی که هرگز صلح پذیر نباشد و حقیر را سردار دیار کرده است و حکم قایم داد که در دریا و خشکی هرچه خواهم به جا آورم و در خدمات خود را معاف نخواهم نمود و دیگر آنچه رو خواهد داد احوالات را به عرض همایون خواهم رساند . و قبل ازین مذکور می‌شد که پادشاه مجار با خواندگار روم آشتی نموده این مقدمه خلاف بوده و درین وقت دشمنی ایشان زیاده شد. کشتی بسیار و لشکری شمار جمع نموده و پادشاهان فرنگیه متفق القول و متفق اللفظ شده‌اند که در محاربه ترك در پیوندند و چون میانه نواب اعلی و پادشاه اسپانیه نهایت محبت بود سخن چند ضرور شد که به عرض رسانم .

اولا در باب ابریشم چنین مقرر شد که سودای ابریشم در هرمز بشود . چرا که مردم فرنگ هر ساله زر بسیار و یراقهای کلی از آلت حرب به الکای روم می‌برند و سودا می‌نمایند و حال آن که معامله ایشان برطرف می‌شود هر دو جانبه دشمنی

زیاد می‌شود و پادشاه اسپانیه حکمی به کپیتان هرمز فرستاده که از مردم عجم که در ملیت بندگان نوابند و ابریشم به هرمز آورند عزت و حرمت بدارد و خرجی که واقع شود زیاده نگیرند و قریافت که سودای ابریشم در هرمز بشود. توقع چنان است که چون نواب به مطالعهٔ مکتوب برسد دیگر آنچه به خاطر مبارک‌رسد قلمی نموده ارسال دارند. چرا که پادشاه اسپانیه این مقدار محبت به هم رسانیده که هر مطالبات که نواب رجوع نماید سلاطین فرنگیه به تقدیم خواهند رسانید و فقیر را نیز آنچه سعی می‌باید به جای خواهم آورد. امره اعلی» *

جواب

فرمان همایون شد آن که امارت پناه عزت قباب معالی انصاب ، بیگ زاده اکرم ، دان آنتانیوشرلی به شفقت بی غایت شاهانه و مرحمت بی نهایت پادشاهانه مفتخر و سرافراز گشته بداند که عرضه داشتی که درین ولا به پایه سریر اعلی نوشته مصحوب کس خود فرستاده به پایوس ارسال داشته بود رسید و مضمون معلوم شد . آنچه عرض کرده بود که از تاریخی که از درگاه معلی رفته در خدمت تقصیر نکرده و ما را فراموش ننموده و در دشمنی دشمنان خود را معاف نداشته و در ازدیاد محبت و دوستی پادشاهان فرنگ و پادشاه مغرب با نواب همایون ما سعی نموده به واجبی خاطر نشان اشرف شد .

اخلاص و یک جهتی آن امارت پناه بر ما ظاهر است و می دانیم که در لوازم یک جهتی و خدمتکاری تقصیر نمی کند و آنچه عرض کرده بود که حالا در خدمت اعلی حضرت والا رتبت پادشاه عالی جاه خورشید کلاه ستاره سپاه فرنگستان می باشد ، چون پادشاه عالی جاه حکومت و سرداری روی دریا را به او داده موجب مسرت و خوشحالی شد و شرحی که در باب محبت و دوستی حضرت پادشاه عالی - جاه نوشته بود که با نواب همایون ما دارد ، ما هم ده برابر آن محبت با حضرت پادشاه عالی جاه داریم و از اخبار فتح و فیروزی او خوشحال می شویم و آن که نوشته بود که او سعی نموده و می نماید که میانه پادشاهان فرنگ و جماعت ترك صلح نشود و این که مذکور می شود که پادشاه مجار با روسیه صلح کرده غلط

است و آن امارت پناه آن‌جا رفته برطرف کرده شاید آن امارت مآب از واردین آن صوب شنیده باشد و خاطر نشان حضرات پادشاهان فرنگ شده باشد که از تاریخی که آن امارت مآب رفته تا حال ما را چه محاربات عظیم با لشکر رومیه واقع شده و چه قلعه‌های معتبر ازیشان گرفته‌ایم و درین چند سال، که ما با ایشان در محاربه و مجادله‌ایم، اصلاً از جانب سلاطین فرنگ حرکتی واقع نشده و نشنیدیم که ایشان هم از آن طرف حرکتی کرده باشند. به هر حال خود به همان طریق با ایشان در محاربه و مجادله‌ایم و دست از محاربه باز نمی‌داریم. می‌باید که آن امارت مآب به نوعی سعی نماید که حضرات پادشاهان فرنگیه در محاربه ترك ساعی بوده تقصیر نمایند.

و آنچه در باب ابریشم نوشته شده [که] بعد ازین از ولایت عجم ابریشم به حلب نبرند و به هرمز آورده در آن‌جا بفروشند و دوستی که فرنگیه با رومیان به جهت آمد و شد حلب و بردن ابریشم اظهار می‌نمایند برطرف شود، بسیار خوب است. که بهتر ازین که ابریشم عجم به هرمز آورند و تجار فرنگ امتعه واجناس فرنگ به هرمز آورده بفروشند و در عوض ابریشم ببرند. ان شاء الله تعالی بعد ازین مقرر می‌فرماییم که تجار عجم ابریشم را به هرمز آورده بفروشند. ایشان نیز مقرر دارند که در هرمز با سوداگران سلوک خوب کرده خرج زیادتیی نگیرند که باعث رغبت سوداگر شود و هرگاه سوداگر بشنود که خرج کمتر است و صرفه در آوردن هرمز است جهت فایده خود به هرمز می‌آورند و در هر باب مراسم دولتخواهی به جای آورده همواره حقایق حالات و اخبار آن‌جا را عرض نمایند و مطالب که داشته باشند عرضه داشت نمایند که به انجام شرف و اسعاف مقرون است.

تحریراً فی جمادی الثانی سنة ۱۰۱۷ هـ *

فرمان شاه عباس در باب رابرت شرلی

الملك لله

فرمان همایون شد آن که چون پادریان عظام گرام ، عمدتی الزهاد
المسیحیة، پادری جوان و پادری ردمیتواز جانب فرنگستان به خدمت نواب همایون
اعلی آمده درین دیار بودند و درین وقت عزت مآب بیگگ زاده اعظم دون رابرت
شرلی را به رسم رسالت وایلچیگری به جانب فرنگستان و خدمت سلاطین رفیع-
الشأن فرنگک فرستادیم و مقرر فرمودیم که پادری اعظم پادری جوان رفیق خود
پادری ردمیتورا به جهت اعتماد همراه بیگزاده مذکور نماید که به اتفاق به خدمت
حضرات پادشاهان فرنگک رفته از جانب نواب همایون ما ابلاغ رسالت نمایند و
خود در این صوب بوده در خدمت اشرف بوده باشد و مشارالیه حسب الامراعلی
پادری ردمیتو را همراه بیگزاده مذکور کرده روانه نمود و پادری جوان را در این
جا نگاه داشته ایم . می باید که پادری مزبور هرجا و هرولایت از قلمرو همایون ما
وارد گردد، حکام گرام و داروغگان و مردم آن ولایت مقدم او را گرامی داشته کمال
عزت و حرمت به تقدیم رسانند و در باب قدغن جایی از فرموده تخلف نورزند
و در عهده دانسته تقصیر ننمایند .

تحریراً فی شهر رمضان المبارك سنة ۱۰۲۴ *

ترجمه نامه پادشاه انگلیس به شاه عباس

« بعد از وظایف دعا گویی بر بندگان نواب همایون اعلی واضح بوده باشد که بر ما عجب آمد که مثل چنین پادشاه عظیم الشأن ایلچی پیش ما فرستد که هم غلام ما و هم خدمتکار شما باشد ... چون درین وقت بیگزاده اعظم (= شرلی) از جانب نواب به ایلچیگری به پایه سریر پادشاه پادشاهان فرنگ و نزد ما آمده، چند روزی بیگزاده را نزد خود نگاه داری نمودیم و چون مشارالیه از نسل و اصل این الکه بود و بزرگ زاده ، این جانب را نهایت عزت و حرمت درباره مشارالیه بوده و آنچه نیکی که به بیگزاده نموده ایم از واسطه یگانگی و دوستی است که میانه ما و نواب اشرف است و باز آنچه خدماتی که نواب اشرف به بیگزاده نموده آنچه نسبت به ما دارد ، صد چندان به جا خواهیم آورد و باز احوالات چند بود که نتوانستیم در مکتوب قید نمودن . به زبانی خاطر نشان مشارالیه نمود که در زمان ملاقات به عرض خواهد رسانید .

متوقع چنان است که همچنین که ما در دوستی نواب به جان می کوشیم ، نواب نیز محبت ما را از خاطر مبارك محو نمایند و التماس چنان است که چون مردم ما به الکه نواب اشرف آیند در عزت و حرمت خود را معاف ندارند . و خدا مطلع است که بیگزاده يك نوع ایلچیگری به جای آورده در نزد پادشاهان فرنگ که شرح آن درین مکتوب نمی گنجد و این جانب لیل و نهاراً به دعا گویی مشغولم

که همیشه با فتح و فیروزی باشند و دشمنان نواب نیست و نابود گردند و رومیه شومیه پایمال گردد و التماس چنان است که هر مهمی که از جانب ما برآید رجوع نمایند که به تقدیم رسانیده شود .
زیاده نرفت . ایام محبت بماناد * .

* سیاست خارجی ایران تألیف استاد نصر الله فلسفی ص ۱۹۴ به نقل از مجموعه مراسلات شاه عباس در کتابخانه ملی شهر ناپل (ایتالیا) ، این نامه را ژان تاده کشیش فرقه کارملیت ترجمه کرده و به عرض شاه عباس رسانده است .

هلنديها كه مردمان دريانورد و تجارت پيشه‌اي بودند ، از اواسط قرن شانزدهم ميلادي با هندوستان و ساير كشورهاي مشرق ارتباط بازرگاني برقرار كردند . ولي اين ارتباط از طريق ليسبون پايتخت كشور پرتغال صورت مي‌گرفت . زيرا هلند در آن روزگار از متصرفات دولت اسپاني بود و فيليپ دوم پادشاه اسپانيا مايل نبود كه ملت ديگري را در سودكلان تجارت با مشرق زمين با ملت اسپانيا شريك سازد . ولي هلنديها با سماجت فراوان ، در صدد راه يافتن به مشرق زمين و تجارت مستقيم با كشورهاي خاوري بودند .

در سال ۹۹۱ هجري (۱۵۸۳ م .) براي نخستين بار ، يكي از مردم هارلم ، به نام ژان هويگن وان لينشوتن به هندوستان سفر كرد و در بازگشت اطلاعات وسيع خود را ، پس از اقامت ده ساله ، در آن كشور منتشر ساخت و كتابي نيز در خصوص راه دريائي اروپا با كشورهاي مشرق زمين و شرح بنادر ميان راه و ترتيب وزش باده‌ها و جريانهاي دريائي اوقيانوس هند و اوقيانوس اطلس همراه با جداول و نقشه‌ها نگاشت . پس از وي ، در حدود سال ۱۰۰۷ هجري (۹ - ۱۵۹۸ م) ، كورنليس هوتمن كه قبلا با كشتيهاي پرتغالي چند سفر به هند كرده بود ، فرماندهي چهار كشتي هلندي را برعهده گرفت و موفق شد كه با پادشاه بتنام ،

Jan Huyghen van Linschoten - ۱

Cornelius Houtman - ۲

در جزیره جاوه، قرار داد بازرگانی بندد و ازوی برای آزادی تجارت با مجمع الجزایر هند شرقی، به سود کشتیهای هلندی، اجازه مخصوص بگیرد.

از آن پس، سوداگران هلندی کشتیهای خود را پیایی به هند و جزایر جنوب شرقی آسیا فرستادند و شرکتهای بازرگانی متعدد تشکیل دادند و سرانجام این شرکتهای کوچک متعدد به شرکت هند شرقی هلند تبدیل گردید و این امر چنان موجب تقویت نیروی دریائی هلندیها گردید که توانستند با دیگر ملل دریا نورد و سوداگر اروپائی مثل انگلیسها و پرتغالیها به رقابت بلکه به مبارزه برخیزند در سال ۱۰۱۱، هلندیها ناوگان پرتغالیها را در حوالی بتنام درهم شکستند و راه جزایر ملوک یا جزایر ادویه را به روی خود گشودند و در سال ۱۰۲۸ هـ. (۱۶۱۹ م.) جزیره جاوه را متصرف شدند و باتاویا (جاکارتای فعلی) را مرکز تجارت خویش قرار دادند و در سال های بعد نیز به تدریج سایر متصرفات پرتغالیان را از چنگ آنان بیرون آوردند.

هنگامی که دولت ایران به کمک انگلیسیان بر جزیره هرمز مستولی گردید، هلندیان نیز به بندر عباس راه یافتند و از سال ۱۰۳۲ هـ. در آن شهر تجارتخانه ای باز کردند. اندکی بعد سفیری از جانب شرکت هند شرقی هلند به دربار شاه عباس آمد، به نام هوبرت ویسنیک. این سفیر در سال ۱۰۳۳ هجری (۱۶۲۳ م.) موفق شد که قرار داد تجارتی مهمی با دولت ایران منعقد سازد و طبق این قرارداد مزایای فراوانی برای بازرگانان هلندی فراهم آورد. من جمله آزادی سفر در سراسر ایران و اختیار کامل در خرید و فروش هرگونه کالا و برخورداری از معافیت در پرداخت عوارض مگر عوارض راهداری و همچنین مصونیت مرکز تجارت شرکت هند شرقی در ایران در برابر مأمورین قضائی کشور ایران.

پس از عقد این قرار داد، به عنوان تشکر، دولت هلند نامه ای به شهریار ایران فرستاد و شاه عباس که در صدد جلب دوستی این مردم سخت کوش دریا نورد در مقابل اسپانیائیهای مغرور بود، یکی از درباریان خود را به نام موسی بیک به هلند فرستاد و همراه وی نامه ای

برای « پادشاه الندیس » ارسال داشت .

سفیر شاه عباس، در نهم فوریه سال ۱۶۲۶ میلادی (۱۰۳۶ هـ . ق)، به لاهه رسید و طبق فرمان مخدوم خویش با مجلس طبقاتی هلند به مذاکره پرداخت و پیشنهاد های دولت ایران را مطرح ساخت . مدلول پیشنهادها چنین بود که دولت هلند سفرا و نمایندگان تجار تی خود را از کشور عثمانی فرا خواند و ضمناً به منظور حفظ منافع هلندیها در خلیج فارس با دولت و پادشاه اسپانیا به جنگ پردازد تا نقاط مهمی، مانند مسقط و لارک ، را که هنوز در دست اسپانیائیه‌ها بود از آنان باز ستاند . در مقابل دولت ایران متعهد خواهد شد که به هلندیها جهت تجارت در سراسر کشور ایران آزادی دهد و در سراسر خلیج فارس ، کشتیهای هلندی آزادانه رفت و آمد کنند .

عین نامه موسی بیک به خط او ، متضمن پیشنهاد های دولت ایران ، در بایگانی مجلس طبقاتی در لاهه موجود است و برای آن که میزان اطلاعات این سفیر و همچنین سطح سواد و دانش وی روشن شود ، به ذکر نامه مزبور مبادرت می‌ورزیم :

« واجب العرض بنده کمترین موسی .

اول به عرض می‌رساند که مدعای نوآب اشرف اقدس ارفع^۱ که هزار جانی (جان) گرامی فدای نامش باد آن است که قونسره‌های (قنسولها) خود را و داد و ستد را از ولایت روم^۲ برطرف نمایند و هرچکه (چه که) در اولکای ایشان می‌خرند از ولایت ما می‌رود، درینجاها خرید و فروخت نمایند و مقرر نمایم که هرچکه (چه که) ایشان خرید و فروخت کنند اول مردومی (مردم) ایشان و بعد از آن مردومی (مردم) ما خرید نمایند و هرمت (حرمت) و عزّت ایشان را تا قایت (غایت)

۱ - یعنی شاه عباس

۲ - منظور از ولایت روم کشور عثمانی است

درین ولایت چه قدر کرده‌اند بعد ازین بیشتر کنند و عمرای (امرای)
عظام را سفارش نمایم که در هرجا و هر مکان که روند خدمت و عزت
ایشان را بجا آورند و بعد ازین نوعی سلوك شود که در ما بین ما و
ایشان جدای (جدایی) در میانه نباشد .

دیگر بعرض میرساند که چند سال شد که میانی (میان) ما و
پادشاه پرتکال نزاع و جنگ است و هر مز را با چند قلعی (قلعه) ازیشان
ستاده‌ایم و می‌خواهم (می‌خواهم) که پا و آمد و رفت ایشان را ازین
ولایت برطرف نمایم و با شما و مردومی (مردم) شما دوستی و یگانگی
در میانه شود که تا روزی گارها (روزگارها) بماند و قلعی (قلعه)
مشکست (مسقط) و لارک و غیره که درینجاها دارند بایتفاق (به اتفاق)
شما ازدست ایشان بگیریم. به نوعی که با جماعت انگلیس در هر مز قرار
داده‌ایم با ایشان نیز بهمان طریق سلوك نموده شود و اگر داد و ستدی
(داد و ستد) شما از هندوستان نیز برطرف شده در هر مز خرید و
فروخت کنند که در زمان پرتکال جمعی (؟) هند و پارس و روم و غیره
بود باز بهمان طریق شود. بلکه دیگر بیشتر خواهد (خواهد) شده و
بحصب (به حسب) تقدیری ایلاهی (تقدیرالهی) چنین شده است که
هر کسی که دشمن (دشمن) ما است دشمن ایشان نیز شده است و آنچه
(آنچه که) لایق دولت باشد در ما بین بعمل میاید آورد بنوعی که
بخاطری (بخاطر) مبارک رسد چنان نمایند و امره علی (امره اعلی) .

یاد داشت موسی بیك در تاریخ ۲۶ آوریل سال ۱۶۲۶ میلادی به مجلس طبقاتی داده
شد و مجلس هم جواب آن را موکول به مشورت و اظهار نظر مدیران شرکت بازرگانی
هند شرقی نمود و شرکت مزبور نیز که در قرارداد گذشته با ایران هرچه خواسته بود گرفته
بود ، این پیشنهادها را رد کرد. خاصه آن که جنگ با دولت اسپانیا و برچیدن پایگاههای

تجارتی هلند را در خاک عثمانی به مصلحت نمی‌دید. زیرا جنگ مخارج عظیمی را بر مردم هلند تحمیل می‌کرد، بدون آن که هیچگونه نتیجه سیاسی و اقتصادی داشته باشد.

به نظر می‌رسد که موسی بیک از این جواب نومید نشده بلکه با اصرار فراوان در جلب نظر موافق مجلس طبقاتی کوشیده است. ولی به علت ندانستن زبان هلندی و نداشتن مترجم خوبی که بتواند نامه‌های مجلس طبقاتی را برای وی بخواند، درکار خویش توفیق نیافته.

با این حال وی جای دبه را بازگذاشته، و با همه بی‌سوادی، در نامه‌های دیگر خود همه‌جا ندانستن زبان را عنوان کرده است تا مبدا هلندیها از قول وی اتخاذ سندی کنند. مثلاً در یکی از نامه‌های خویش می‌نویسد:

« بنده زبانی (زبان) شما را نمی‌دانم - اگر تقصیری شده است از بنده نیست و درینجا هرچکه (چه که) نوشته‌اند بنده درگاه غلام خاصه شریف زبان نمی‌داند. اگر تقصیری در نوشتن شده باشد معزو (معذور) فرمایند. امضا موسی »

بخدمت وزرا و ارکانی (ارکان) دولت جماعت اولنده (هلند) معلوم باشد که سخن بسیار است و بنده و ایشان زبان نمی‌دانیم که خود گفته و جواب بگیریم و نمیدانیم که آنچه (چه که) ما گفته‌ایم همان را نوشته است یا هرچکه (چه که) بخاطرش رسیده است نوشته است. العبد العقل (الافل) موسی غلام خاصه الشریفه. زیاده سرور (ثنا؟) و دعا. و هرچکه (چه که) نوشته‌اند بنده زبان نمیداند که بدانیم چه نوشته‌اند و اگر تقصیری در نوشتن باشد معزو (معذور) فرمایند.

امضا موسی .

سرانجام این مذاکرات به جایی نرسید و موسی بیک نومید و دست از پا درازتر به همراه ژان پی برزکونن فرمانروای کل با تاویا به طرف آسیا عزیمت کرد. مجلس طبقاتی نیز نامه‌ای در پاسخ پیشنهادهای ایران به دربار صفوی فرستاد. خلاصه مطلب آن که مراکز

تجارتی در خاک عثمانی به خرج شرکت‌های خصوصی و برای حفظ جان هلندی‌هایی که به اسارت ترک‌ها در آمده‌اند ایجاد شده‌اند. در مورد جنگ با پرتغالی‌ها نیز به زودی سفیری به ایران می‌فرستیم تا درین مورد مذاکره نماید و نیروی نظامی هلند را درهند در اختیار پادشاه ایران گذارد و علی‌العجله دستور داده‌ایم که حکمران هندوستان، با ناوگان خود، برای پرتغالی‌ها ایجاد زحمت نماید.

موسی یک در رمضان سال ۱۰۳۸ هـ، یعنی چهارماه پس از مرگ شاه عباس، با سفیری به نام جان اسمیت که فرمانروای کل باتاویا همراه وی کرده بود به اصفهان رسید و نامه و هدایای فرمانروای هلند را به شاه صفی تقدیم داشت.

بدین ترتیب دولت ایران ازین سفارت هیچ نتیجه‌ای نگرفت. درحالی که هلندی‌ها آنچه خواسته بودند حاصل کردند و چنان نیرومند شدند که در زمان شاه صفی قسمت مهمی از تجارت ایران را در دست گرفتند.

هرچند مطلب به درازا کشید، ولی باز ذکر يك نکته مهم دیگر لازم به نظر می‌رسد و آن این که شاه عباس، بر اثر بی‌اطلاعی از وضع سیاسی هلند، نامه خویش را خطاب به پادشاه الندیس نوشته بود. درحالی که هلند پادشاهی نداشت. توضیح آن که جمهوری هلند در آن روزگار ائتلافی از دولتهای مستقل کوچکی بود به نام گلدرد، زلند، اوترخت، فریز اورسل و گرونینگ ۱. ایالات جمهوری به وسیله مجلس شورای طبقاتی مرکب از نمایندگان ایالات اداره می‌شد. درین مجلس طبقاتی، هرایالت دارای يك رای بود و تصمیمات به اتفاق آرا گرفته می‌شد. در حقیقت این ایالات با یکدیگر پیوستگی سیاسی کامل نداشتند و آنچه این ایالات را به هم نزدیک می‌کرد، یکی وحدت مذهبی و اعتقاد کلیه مردم هلند به مذهب کالون ۲ (کالوینیسم) بود و دیگر منافع اقتصادی، و از آن گذشته وحدت زبان. علاوه بر

مجلس طبقاتی ، شخص نیز به نام استاد هودر ۱ ، به عنوان نایب السلطنه - بدون آن که پادشاهی وجود داشته باشد- بر هلند فرمانروایی می کرد . این مرد، قبل از استقلال هلند ، به نام پادشاه اسپانیا ، در آن سرزمین حکومت داشت و پس از استقلال هلند ، وی عنوان نایب- السلطنه یافت . فرماندهی کل قوای نظامی و صدور فرمان عفو عمومی و عزل و نصب قضات از وظایف وی بود و در حقیقت فرمانروای مطلق هلند به شمار می آمد ۲ .

۱ - Stadhouder

۲ - در تنظیم این سطور از کتاب نفیس سیاست خارجی ایران تألیف استاد نصرالله فلسفی و مقاله ارزنده و ممتع آقای دکتر خانبا با بیانی (متضمن متن نامه‌های موسی بیك) مندرج در مجله بررسیهای تاریخی سال پنجم شماره ۶ استفاده شده است .

نامه شاه عباس به پادشاه هلند

هو الله سبحانه

رب العالمين عز شأنه

نظاماً للسلطنة والشوكة والنصفة والعظمة والابهة والاقبال ، پادشاه النديس به موقف عالي و محفل متعالی حضرت والا رتبت رفيع منزلت، سلطنت وشوكت اياي ، عظمت و جلالت انتساب ، مملكت پناه نصفت و معدلت دستگاه ، عالی - جاه محبت و مودت شعار نيکواطوار ، سلاله سلاطين کامکار ، نقاوة پادشاهان عالی تبار ، اعظم ولاه شوکت آيين مسيحيه ، اعدل خوانين صاحب تمکين فرنگيه ، پادشاه ذی جاه عظمت دستگاه آفتاب کلاه ، فرمان فرمای ممالك فسيح المسالك انواع مؤالفت و دوستی و وداد و کمال محبت و مصادقت و اتحاد اظهار و ايثار نموده همواره خاطر مهر گزين بدان متعلق و مصروف است که احوال خير مآل آن حضرت برفوق رضا و خشنودی حضرت^۲ ... به خير و خوبی مقرون بوده پیوسته دوستکام بوده باشند .

بعد هذا مرفوع رای محبت اقتضا می گرداند که چون میانه ما و حضرات

۱ - در اصل نامه بعد از این کلمه مقداری سفید گذاشته شده .

۲ - در اصل برای رعایت حرمت نام خدا سفید گذاشته شده .

مسلطین عظام عیسویه و پادشاهان رفیع مقام فرنگیه رابطه دوستی و وداد و ضابطه مصادقت و اتحاد مرعی و ابواب آمد شد و رسل و رسایل مفتوح است همیشه مترصد آن بودیم که از جانب آن حضرت نیز این قاعده مرعی بوده آثار یگانگی و اتحاد به ظهور آید. درین مدت بر حسب تقدیر ایزدی این صورت و وقوع نیافت و کسی از جانب عالی بدین دیار نیامد. درین اوقات که رافع مکتوب محبت اسلوب آمده به ملازمت اشرف رسید و از حقایق حالات ایشان اطلاع حاصل شد، موجب انواع مسرت و شادکامی و انبساط خاطر مهر آیین گردید و فرستاده آن سلطنت و عظمت پناه نیز از اوضاع و اطوار این دیار استحضار یافته مراجعت نمود.

وظیفه محبت و دوستی آن است که بعد ازین، برخلاف سابق، این شیوه مرضیه را منظور داشته ابواب الفت و آشنایی مفتوح دارند و قواعد مصادقت و دوستی را به تواتر مکاتیب مودت آمیز و مراسلات الفت انگیز استحکام داده اصلاً تجویز مغایرت و بیگانگی نفرمایند و ملازمان عالی و مردم مملکت خود را مقرر دارند که به فراغ خاطر و اطمینان قلب بدین ولایت آمده به هر طریق خواهند خرید و فروخت و داد و ستد نمایند و به هر نوع رضا و اراده داشته باشند سلوک کنند که احدی را در قلمرو همایون قدرت بر ممانعت ایشان نخواهد بود و از امتعه و اجناس این دیار آنچه مردم ایشان خواهند و اراده نمایند اول ایشان خرید و فروخت نموده بی قضای الهی مقضی المرام و آسوده حال مراجعت کنند و نوعی فرمایند که روز به روز فی ما بین قواعد محبت و آشنایی مستحکم گشته شیوه مصادقت و دوستی ازدیاد پذیرد و همیشه کماهی احوال خیر مآل و موجبات اسباب دولت و دوستکامی خود را که هر آینه موجب مسرت و شادمانی احبّا و دوستان است، در طی مکاتیب محبت طراز مرقوم قلم مشکین رقم گردانند و هر گونه کاری و مهمی درین دیار داشته باشند از روی یگانگی اعلام نمایند که حسب المرام به حصول پیوندد و چون غرض اظهار محبت و دوستی بود، زیاده اطناب نرفت.

عواقب امور بر حسب رضای ربّانی به خیر و خوبی مقرون و اسباب دولت
و کامرانی به اقتضای قضا و تقدیر سبحانی مهتّد و منظم^۱ باد . *

۱ - بین کلمه « منظم » و « باد » در اصل نامه مقداری سفید گذاشته شده .

* - مجله بررسیهای تاریخی سال سوم شماره ۳ ص ۷۸ و کتاب « سیاست خارجی

ایران » ص ۲۵۷ .

متعاقب واسکودوگاما^۱ که ، به راهنمایی دریانوردی مسلمان، راه بحری هند را پیدا کرد ، پای اروپائیان به خلیج فارس باز شد و نخست آلبو کرک پرتغالی در سال ۹۱۳ هـ . (۱۵۰۷ م .) بدین خلیج راه یافت و پس از آتش زدن شهر مسقط ، مرکز عمان، که از شهرهای تابع امیر هرمز بود ، خود را به ساحل بندر هرموز رسانید و اندکی بعد ، به زور اسلحه آتشین بر امیر هرموز، که کودکی دوازده ساله بود، غلبه کرد و او را مجبور نمود که هر ساله خراجی به میزان پانزده هزار اشرفی به دولت پرتغال بپردازد . ازین گذشته ، وی با امیر هرموز قرار دادی منعقد کرد که اولاً هیچیک از کشتیهای بومی بدون اجازهٔ مأموران پرتغالی در خلیج تجارت نکنند و ثانیاً کالای پرتغالی از پرداخت حقوق گمرکی معاف باشد . آلبو کرک^۲ در جزیرهٔ هرموز و اطراف استحکاماتی بنا کرد که اهم آنها در محلی به نام مورونا در جزیرهٔ هرموز بود . و به اتکاء همین دژهای مستحکم و کشتیهای نیرومند بود که چون شاه اسماعیل اول از امیر هرموز خراج سالیانه طلبید ، سردار پرتغالی جواب داد که هرموز را به قدرت شمشیر گرفته‌ایم و متعلق به دم مانول پادشاه پرتغال است و امیر هرموز اجازه ندارد جز او به کسی خراج بپردازد .

آلفونسو دالبو کرک در سال ۹۲۱ هـ (۱۵ دسامبر ۱۵۱۵ م .) درگذشت. ولی تسلط پرتغالیان بر سواحل خلیج همچنان برقرار بود و کشتیهای پرتغالی انحصار تجارت خلیج

Vasco do Goma – ۱

Alfonso d. Albuquerque – ۲

را در دست داشتند و دولت ایران نیز به علت درگیری شدید و جنگهای چندین ساله با ترکان عثمانی مجال و قدرت پرداختن به خلیج و مهمانان ناخوانده‌اش نداشت .

در سال ۹۸۲ هجری (۱۵۷۴ م .) دولت پرتغال ، که چندین بار در خلیج فارس با کشتیهای عثمانی درگیر شده و از ملاح ترك پیری بيك شكستها خورده بود ، در جستجوی حمایت دولت ایران، سفیرانی با هدایای فراوان از راه هرموز به دربار شاه طهماسب فرستاد. این هیئت بالغ بر پنجاه نفر بود. ولی شاه طهماسب، از آن جهت که پرتغالیان در جزیره هرموز با مسلمانان رفتاری وحشیانه داشتند و ایشان را حتی از ساختن مسجد جلوگیری می کردند، فرستادگان پادشاه پرتغال را به سردی تمام پذیرفت و تا پایان عمر خویش آنان را اجازه بازگشت نداد. و آنان در زمان شاه محمد (۹۹۶-۹۸۴) توانستند اجازه مراجعت حاصل کنند^۱. در سال ۹۸۸ هـ (۱۵۸۰ م .) کشور پرتغال زیر سلطه دولت اسپانی قرار گرفت . پادشاه اسپانی فیلیپ دوم که مردی سخت بلند پرواز و زیاده طلب و در مذهب کاتولیک بسیار سختگیر و متعصب بود، پس از تصرف پرتغال، سفیری به ایران فرستاد و از شاه محمد درخواست کرد که به کاتولیک مذهبان ایران در سراسر مملکت آزادی مذهبی دهد و برای اسپانیائیان در امر تجارت امتیازاتی قائل شود .

در سال ۱۰۰۷ هـ ، پادشاه اسپانی دوفراز کشیشان را از راه هرموز به ایران فرستاد. شاه عباس کشیشان را به گرمی پذیره شد و صلیبی مکمل به الماس به یکی از آنان به نام نیکلادی ملو^۲ اعطا کرد و وقتی که خود هیئتی متشکل از سر آنتونی شرلی انگلیسی و حسینعلی بيك بیات برای عقد معاهدات سیاسی به اروپا فرستاد ، آن دو کشیش را نیز همراه ایشان اجازه داد تا به وطن باز گردند .

۱ - احسن التواریخ روملو چاپ سدون ۱۹۳۱ م .

Nicolao di Melo - ۲

درین سفر ، آنتونی شرلی بسا حسینعلی بیک نساخت و از سفارت کناره گرفت و حسینعلی بیک تنها به نزد فیلیپ سوم پادشاه اسپانی رفت .

پیش از رسیدن این سفیر به نزد فیلیپ ، پادشاه اسپانی ، به قصد تبلیغ مسیحیت در ایران ، به نایب السلطنه هندوستان دستور داده بود که هیئتی را روانه ایران کند . ریاست این هیئت با کشیشی بود به نام آنتونیو دوگوهه^۱ که در ۲۲ شعبان ۱۰۱۰ هـ . (۱۵ فوریه ۱۶۰۲ م .) از بندر گوا در غرب هندوستان به ایران حرکت کرد و سال بعد در مشهد به حضور شاه عباس رسید . شاه جوان و هوشمند صفوی کلیه درخواستهای کشیش مزبور را از آزادی عمل در تبلیغ مسیحیت گرفته تا تحکیم بنیان منافع پرتغالیان سودپرست در ایران و ساختن صومعه و کلیسا برای عیسویان همه را پذیرفت . ولی ، با زیرکی تمام ، ایفاء این تعهدات رامو کول به جنگ پاپ و پادشاه اسپانی با پادشاه عثمانی نمود و همین که از عدم تجاوز نایب السلطنه هند به سواحل ایران ، در خلیج فارس ، اطمینان یافت ، در سال ۱۰۱۲ هـ . بر سر ترکان عثمانی در تبریز تاخت آورد و ضمناً آنتونیو دوگوهه^۲ آ را همراه با سفیر خویش اللهوردی بیک ترکمان به اسپانی فرستاد^۳ .

در سال ۱۰۱۰ هـ . اللهوردی خان فرمانروای فارس به فرمان شاه عباس جزایر بحرین را پس از آن که هشتاد و چهار سال در تصرف پرتغالیها بود پس گرفت . درین اقدام درخشان ، کوششهای چند تن از وطن پرستان ایرانی ، از جمله معین الدین فالی و امیر یوسف شاه ، تأثیر فراوان داشت . حاکم پرتغالی به نام پدرو کوتینهو^۴ با فرستان فرانچیسکو دوستومایر^۵

۱ - Antomio de Gowvea .

۲ - پس از عزیمت اللهوردی بیک ، سفیر دیگری به نام لوئیس پیرا دولاسردا از اسپانی به ایران آمد . ولی از فعالیت او اثری در دست نیست . همین قدر می دانیم که وی همراه امامقلی بیک پاکیزه ترکمان به اسپانی بازگشته است .

۳ - Pedro de Coutinho .

۴ - Frencisco de Sotomayor .

از راه دریا و رئیس شرف‌الدین لطف‌الله از مزدوران خود از راه خشکی مردم بحرین را تحت فشار قرار داد و لذا الله‌وردی‌خان متقابلاً شهر جرون را در محاصره گرفت . شهر جرون ، که پرتغالیها آن را گمبرون می‌گفتند، مهمترین بندرتجارتی خلیج وشهری بسیار توانگر و بزرگ بود . این شهر جزو متصرفات ملوک هرموز قرار داشت و چون ملوک هرموز یا از ترس یا به علت حب جاه و حفظ نام سلطنت خود را به پرتغالیها فروخته بودند طبعاً شهر جرون هم در اختیار پرتغالیها بود .

فیلیپ سوم، پس از اطلاع براین قضایا، باردیگر آنتونیو دوگوه‌آ را به‌ایران فرستاد تا از رفتار گماشتگان پادشاه ایران گله کند و شاه‌عباس را راضی کند که بحرین را پس بدهد و دست از محاصره جرون بردارد . آنتونیو دوگوه‌آ، در نیمه ماه ربیع‌الاول سال ۱۰۱۷ هـ ، به‌اصفهان رسید . شاه‌عباس در مقابل این مطلب که فیلیپ در اروپا به دولت عثمانی حمله کند پذیرفت که بحرین را پس بدهد (هرچند که هرگز بدین وعده عمل نکرد) و محاصره جرون را پایان بخشد . سپس کشیش را بار دیگر ، برای ابلاغ و اعلام نظرات خود ، به اسپانیا بازگرداند و دنگیز بیک قورچی روملو، از سرداران خود را ، نیز درین سفارت همراه او کرد .

اما همان‌طور که شاه‌عباس از وعده فیلیپ اثری ندید ، فیلیپ هم از مواعید شاه ایران طرفی نبست و وقتی وی فهمید که سلاطین عیسوی ممالک اروپا از روبرو شدن با ترکان وحشت دارند، در خشم شد و این خشم وقتی به شدت رسید که شنید پادشاه آلمان به نام رودلف دوم با سلطان احمدخان پادشاه عثمانی صلح کرده است . به همین جهات بود که شاه‌عباس خود نیز درصدد برآمد که ، با عقد پیمانی ، به جنگهای خونین بین دو کشور پایان دهد . خاصه آن که شریف مکه نیز ترك دشمنی را توصیه کرده و حاتم بیک اعتمادالدوله نیز مقدمات صلح را زیرکانه فراهم آورده بود .

آنتونیو کشیش در اواخر سال ۱۰۲۱ هـ با دنگیز بیک روملو به‌ایران مراجعت کرد . شاه‌عباس وی را در میدان نقش جهان بار داد . اما این دفعه ، باخشونت و سردی تمام با او

رفتار کرد و قبل از هر کار دستور داد تا دنگیز يك را در حضور وی مثله کردند^۱ و سپس به قتل رسانیدند. زنان و فرزندان و اموالش را کلا به مردی ونیزی، به نام هیکل آنجلو کریستیانو آله‌پی‌نو، که در دربار صفوی می‌زیست بخشیدند. آنگاه شاه عباس به تندی با کشیش سخن گفت و ازو پرسید که بهای ابریشمهای سلطنتی را آورده یا نه^۲ و چون کشیش گفت که پادشاه اسپانی تاجر نیست و به جای ابریشمهای پیشکشی هدایائی فرستاده، شاه عباس دستور داد هدایا را قیمت‌گذاری کردند. و وقتی معلوم شد که قیمت هدایا ثلث بهای ابریشمها بیش نیست، به کشیش عتاب و خطاب فراوان کرد. چنین به نظر می‌رسد که اصرار شاه عباس در مورد قیمت ابریشمها ایجاد بهانه‌ای برای جنگ و اخراج اسپانیائها از خلیج بوده است. چه شهریار ایران از تزویر پادشاه اسپانی مطلع شده و از کمک احتمالی وی دندان طمع برکنده و جداً بر آن شده بود که ریشه آنان را از خلیج فارس بکند. لذا ازین پس، نه سفارت رابرت شرلی از طرف دربار صفوی در دربار اسپانی (۱۰۲۶ م) مانع انصراف شاه ایران از تصمیم خود گردید، نه سفارت سفیر جدید اسپانی به نام دون گارسیا دوسیلوا فیگوئروئا، در دربار ایران. تا بالاخره، پس از خروج این سفیر از اصفهان (۱۰۲۸ هـ)، تقریباً روابط سیاسی ایران و اسپانیا قطع شد و در سال ۱۰۳۱ هـ

۱ - در خصوص خطاهای دنگیز يك و نحوه کشته شدن این سفیر خیانت‌پیشه آزمند

رجوع شود به تاریخ عالم‌آرای عباسی در حوادث سال ۱۰۲۲ هـ.

۲ - در هنگام گسیل داشتن آنتونیو و دنگیز يك به سفارت، شاه عباس یکی از بازرگانان ارمنی را به نام خواجه صفر مأمور کرد که، با پنجاه بار ابریشم، همراه آنان به اسپانی رود و آن ابریشمها را بفروشد و راه تجارت ابریشم ایران را که منحصر به شاه صفوی بود از راه دریائی هند با اسپانی و اروپا افتتاح کند. چه پادشاه اسپانی از وی خواسته بود که راه بازرگانی مزبور را از خاک عثمانی تغییر دهد. اما در بین راه آنتونیو دنگیز يك را فریفت و او را واداشت که ابریشمها را از خواجه صفر گرفته به پادشاه اسپانی پیشکش نماید.

قوای ایران به همدستی ناوگان انگلیسیان، متعاقب قرار داد میناب بر اسپانیائیه‌ها و پرتغالی‌ها غلبه کرده آنان را از خلیج فارس بیرون ریختند^۱.

۱ - در خصوص خلیج فارس و سیاستهای خارجی رجوع شود به « مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و بنادر خلیج فارس » تألیف مرحوم عباس اقبال و کتاب ارزنده « سیاست خارجی ایران در دوره صفویه » تألیف آقای نصرالله فلسفی . و « تاریخ سیاسی خلیج فارس » تألیف مرحوم صادق نشأت و مقاله « گوشه‌ای از تاریخ دیپلماسی ایران » به قلم نگارنده « نشریه وزارت امور خارجه دوره دوم شماره ۷ سال ۱۳۳۷ ش . و مقاله « آغاز مناسبات سیاسی و تجارتنی بین ایران و انگلستان به قلم سر چارلز فاست در مجله روزگار نو جلد ۴ شماره ۴ سال ۱۹۴۵ م .

نامه شاه عباس به فیلیپ سوم^۱

عالی حضرت رفیع مرتبت آسمان رفعت ستاره حشمت ، رافع لوای دولت و کامکاری ، شایسته سریر عظمت و نامداری ، عنوان صحیفه سلطنت و اقبال ، زینت دیباچه ابهت و جلال ، رفعت بخش اورنگ جهانبانی ، زینت افزای تخت سعادت بخت حشمت و شوکت و کامرانی ، سرور سلاطین نصفت آیین فرنگیه ، مالک ممالك پرتگالیه و اسپانیه ، اعتضاد پادشاهان مسیحیه و افسر تارک فرمانروایان عیسویه ، اعنی پادشاه جم جاه انجم سپاه آفتاب کلاه ، معزاً للسلطنة و الشوكة و العظمة و الجلالة و المعدلة و المکرمة و المحبّة و المودة و العز و الاحسان ، پادشاه و الاجاه اسپانیه جعل الله تعالی عواقبه خیر من اولاه را بعد از اظهار مراسم محبت و اتحاد و ابلاغ مراتب خصوصیت و وداد مرفوع رای ملک آرا و مقصود ضمیر منیر صداقت اقتضا می گرداند که در آغاز جلوس همایون و بدو ظهور سلطنت ابد مقرون ، از مقرّبان بساط قرب اعلی حضرت جنت منزلت فردوسی مکان جدّ بزرگوارم^۲ انار الله برهانه مسموع شد که از دودمان عالی شان آن پادشاه عالی - جاه همیشه نسبت به این سلسله علیه طریقه مصادقت و آشنایی مرعی و مسلوك بوده

۱ - عنوان نامه در نسخه : « کتابت نواب گیتی ستانی به پادشاه اسپانیه و پرتگال از

منشآت اسکندر یک . »

۲ - یعنی شاه طهماسب اول .

چنانچه يك مرتبه از زمره معتمدان دون^۱ سباستين پرتگالی را با تحف و هدایای لایقه به خدمت اعلی حضرت جنّت منزلت شاه باباام فرستاده بودند و همیشه در خاطر حقیقت مقاطر رسوخ داشت که فی مابین نواب همایون ما و آن سلطنت و عظمت پناه نیز آن قاعده قدیمه منظور و ملحوظ خاطر مهر پرور دوستی دوست بوده باشد. درین اثنا، نامه نامی و مراسله سامی آن پادشاه و الاجاه که مصحوب پادریان^۲ عظام عزّ ارسال یافته بود وارد گشته مضامین مودّت آیین آن که مشعر بر احیای مراسم خصوصیت و اتّحاد قدیمی بود موجب مسرّت و شادمانی گشت و پادریان عظام را معزّز و معظمّ و مکرم گردانیدیم و چون همواره در خساطر معدلت آیین ترفیه حال کافّه امم و رفاهیت خلق الله مطمح نظر حق گزین است و طبقات خلایق، که از هرطرف بدین دیار آمد و شد می نمایند، در ممالك محروسه تعرّض به حال احدی نمی شود مقضی المرام سالم و غانم به دیار خود مراجعت می نمایند، لهذا جمعی از تجّار و سوداگردان فرنگیه را که در مرافقت پادریان آمده بودند، در دارالسلطنه اصفهان که مقرّ دولت همایون است، مسکن و مأوی داده شد. مقرر نمودیم که من بعد نیز هرکس از آن طایفه اراده آمدن به این دیار داشته باشند به فراغ خساطر و جمعیت باطن و ظاهر آمده به داد و ستد و خرید و فروخت مشغول بوده باشند و در ممالك محروسه و قلمرو همایون دست تعرّض بی دولتان و اشرار از گریبان حال آن طبقه کوتاه و کشیده باشد.

۱ - دون سباستين *Don Sebastien* در سال ۹۸۲ هـ از طرف پادشاه پرتغال به سفارت به ایران آمد. ولی شاه طهماسب او را به مناسبت رفتار زشت هموطنانش با مسلمانان اعتنایی نکرد و اجازه مراجعت نداد و اودر ۹۸۵ بعد از فوت شاه طهماسب در زمان حکومت کوتاه شاه اسمعیل ثانی اجازه بازگشت به پرتغال حاصل نمود.

۲ - یعنی کشیشان مأخوذ از کلمه پادر (پدر) که در بین روحانیون کلیسا معمول است و یکدیگر را بدین عنوان می خوانند.

یادبودی که فرموده بودند^۱ به نظر اشرف در آوردند . خانه آبادان . خدا برکت دهد .

آنچه از بی‌اعتدالی جماعت انگلیس مرقوم قلم صداقت رقم گردانیده بودند و سفارش کپتان جرون^۲ و منسوبان فرنگیه نموده‌اند قبل از ورود نامه نامی به امرای عظام فارس و لارقدغن فرموده‌ایم که با آن طبقه سلوک مستحسن نموده نوعی سلوک نمایند که منسوبان آن حضرت راضی و شاکر باشند و در امداد و اسعاد ایشان خود را معاف ندارند . چند نفر از مردم انگلیس به درگاه معلی آمده در باب خرید و فروخت ابریشم استدعای چند کردند و ان شاء الله تعالی در حین قرار و مدار آن مقدمه نسبت به ملازمان و منسوبان آن پادشاه عالی جاه آفتاب کلاه نیز آنچه لازمه دوستی باشد مسلوک خواهد گشت و نوعی نخواهد شد که کپتان مذکور و منسوبان آن حضرت ناراضی باشند .

تا غایت نواب همایون ما را سفرها پیش آمده با گروه ترك قتال و جدال در میان بود . فرصت کس فرستادن نشده درین وقت^۳، رفعت پناه ، عمدة الاعظم و الاعیان دنگیز بیک یوز باشی را که از معتمدان درگاه است با نامه محبت طراز روانه خدمت سامی نمود و از تحف این دیار مقداری ابریشم به جهت گشادگی راه دریا و اطمینان خاطر سوداگران فرنگستان با بعضی هدایا ارسال رفت . بعضی حکایات در باب اهل عناد^۴ و فتوحاتی که روی داده محول به تقریر

۱ - منظور تحف و پیشکشهایی است که فیلیپ فرستاده بود .

۲ - جرون یا گم‌برون را امامقلی خان والی فارس تصرف کرد و درهم کوید و در کنار آن بندری ساخت به نام مخدوم خویش شاه عباس و این بندر همان است که اکنون به بندرعباس شهرت دارد .

۳ - در نسخه حیدر ایواوغلی درین ولا .

۴ - مسلماً مقصود از « اهل عناد » ترکان عثمانی هستند و عبارت « فتوحاتی که روی داده » قرینه‌ای است روشن براین مطلب .

رفت پناه مشار الیه و پادری کرملیت نموده در زمان ادراك خدمت عالی به‌زبانی^۱ خواهد گفت .

ان شاء الله تعالی بعد الیوم که آمد و شد راه دریا^۲ متواتر گردد ، بیشتر از پیشتر طریقهٔ مراسله و آمد شد مسلوك خواهد بود . وظیفهٔ محبت آن که از آن جانب نیز پیوسته این قاعده مرعی بوده همواره ریاض مؤالفت و دوستی را به‌زال محبت نامه‌های نامی شاداب گردانند و هر گونه اشارتی بوده باشد از روی اتحاد و دوستی اعلام کنند که توجهات دوستانه به حصول آن موصول گردد . چون غرض منحصر بود زیاده اطناب نرفت . الله سبحانه و تعالی آن حضرت را به توفیقات ربّانی موفق گردانیده مجاری حالات بر وفق رضای حضرت باری تعالی گذران و عاقبت احوال خیر مآل به خیر و خوبی مقرون باد * .

۱ - به اصطلاح امروز یعنی شفاهی و زبانی ، شفاهاً ، مشافهة . کلامیت یکی از فرق مسیحی است که پیروان آن در زمان صفویه در اصفهان فراوان بوده‌اند و به علت آشنایی به زبانهای اروپایی غالباً به عنوان پیک و حامل نامه‌های سیاسی یا مترجم با دولت ایران همکاری داشته‌اند . در کتاب « سیاست خارجی ایران » چنین آمده : رفعت پناه مشار الیه و پادری گودنپ (؟) « آنتونیو دوگووئا » نموده .

۲ - منظور راه تجارتی با اروپاست از طریق خلیج فارس و اوقیانوس هند و جنوب افریقا .

* منشآت نصیری طوسی Fond. Pers. Sup. 1838 و منشآت حیدرآبادی اوغلی

نامه شاه عباس به پاپ گامان هشتم^۱

حضرت روم پاپا

همیشه مسند سلطنت و دارایی و تخت سعادت بخت معدلت و فرمانروایی ممالك فرنگستان به وجود کثیر الجود حضرت عالی مرتبت رفیع منزلت سپهر مرتبت کیوان رفعت مشتری سعادت ناهید بهجت بهرام صولت فریدون حشمت سکندر صلابت غضنفر مهابت، پادشاه عالی جاه خورشید کلاه سیاره سپاه، سرور سلاطین شوکت آیین عیسویه، سلطان الفضلاء و الرهایین المسيحية، مسند نشین شریعت عیسوی، صاحب تمکین سریر ملت نصاری، مزین اورنگ عظمت و اقبال، شایسته سریر فضل و کمال، مفسر آیات زبور و انجیل، سزاوار شرایط تعظیم و تبجیل، پادشاه ذی شوکت عالی شان فرمانفرمای ممالك فرنگستان مزین و محلی باد. بعد از تمهید قواعد محبت و دوستی و اظهار کمال مصادقت و یگانگی مرفوع رای آفتاب انجلا و مشهود ضمیر منیر قمر اعتلا می گرداند که درین اوقات خجسته ساعات مکتوب محبت نشان و صحیفه مصادقت بنیان که مصحوب ابلجیان فرخنده بیان اعنی فضیلت شعار، عمدة الفضلاء المسيحية، فرنسیس کوسته^۲

۱ - Clement VIII - پاپ روم در سالهای (۱۵۹۲ میلادی تا ۱۶۰۵ م. =

سال ۱۰۰۰ هجری تا ۱۰۱۴).

۲ - Francesco da Costa -

کشیش و سعادت و عزت آثار دیا گو مرند^۱ بدین جانب ارسال نموده بودند در اعزّ زمان و اسعد اوان وارد گشته مضامین مودّت تزیین آن که مشعر بر اظهار محبت و دوستی و وداد و تأکید مراسم خصوصیت و الفت و اتحاد بود خاطر نشان اشرف گشت و از فحوای کتاب شریف و تقریر دلپذیر ایلچیان فصیح البیان چنین معلوم گشت که دوستی و محبت ما در دل ایشان اثر کرده و اظهار این معنی که در مراسله نامی و صحیفه گرامی شده محض صدق و صدق محض است . بر ضمیر منیر ظاهر است که در زمان پیش هر گز میانه پادشاهان ایران و سلاطین فرنگستان طریقه بازگشت نبوده و با یکدیگر الفت و آشنایی ننموده اند . به جهت آن که دوستی ایشان در دل ما اثر کرده بود، پیش از آن که از جانب ایشان اشعار شود و اظهار محبت و دوستی نمایند، نوّاب همایون ما باعث و بادی این امر شده فتح ابواب مراسله و دوستی کرده ایلچی به خدمت شریف فرستادیم . حالا که ایشان از دل و جان دوست و معتقد ما شده اظهار محبت و دوستی کرده اند، ما نیز بیشتر از پیشتر دوست ایشانیم و می خواهیم که همیشه میانه ما و حضرات پادشاهان فرنگیه قواعد الفت و آشنایی و روابط خصوصی و دوستی مرعی و مسلوک بوده باشد و روز به روز دوستی ما و ایشان زیاده گردد و همواره ابواب آمد شد طبقه مسیحیه به این دیار مفتوح بوده باشد و این معنی بر ما ظاهر است که آن پادشاه عالی جاه بزرگ و سرور جمیع سلاطین مسیحیه اند، و به جهت فضل و کمال و شوکت و بزرگی که در میانه سلاطین فرنگیه دارند، همگی سلاطین مسیحیه آن سلطان مسند شریعت عیسوی را دوست می دارند و اطاعت می نمایند . ما نیز ، بیشتر ، از ایشان آن حضرت را بزرگ می دانیم و دوست اوئیم و اصلاً از رضا و صلاح آن حضرت تجاوزی نداریم و در اعزاز و احترام جماعت کرملیتان و رعایت و مراقبت طبقه مسیحیه که به ممالک محروسه تردد و آمد و شد می نمایند دقیقه ای فرو گذاشت نمی فرماییم و جماعت کرملیتان که درین ولایتند همگی به فراغت خاطر در معابد

خود به طاعت و عبادت حضرت پروردگار عالمیان مشغولند و حرمت و عزت ایشان بیشتر از مردم خود می‌داریم. یحتمل که حقیقت این حال از تجار و مترددین فرنگیه به سمع شریف رسیده باشد و ایلچی ایشان نیز که به ملازمت عالی می‌رسد معروض خواهد داشت که نواب همایون ما چه مقدار رعایت جانب مسیحیه می‌فرماییم و درین اوقات که پادریان عظام، اعنی قدوتی ارباب الملوك والرهائین، فرآنتونی^۱ و فرکلیستو^۲ و فرجران^۳، از جانب اعلی حضرت والا رتبت پادشاه جمعه خورشید کلاه گردون بارگاه انجم سپاه دان فیلیپ پادشاه اسپانیه، بدین جا آمده بودند مقدم ایشان را عزیز و گرامی داشته آنچه لازمه اعزاز و احترام بود نسبت بدیشان به جای آوردیم والحق ایشان به غایت سنجیده و سلوک ایشان پسندیده بود و آنچه قاعده و طریق دین و آداب کیش و آیین ایشان بود به جای آورده در مراسم طاعت و عبادت بسیار مجد و ساعی، در کمال زهد و دینداری و غایت صلاح و تقوی و پرهیزکاری، بودند و چون از دنیا گذشته بودند، هر چند تکلیف اسباب و جهات دنیایی بدیشان نمودیم و آنچه به ایشان شفقت می‌کردیم اصلاً قبول نکردند و فرآنتونی پادری را باز گردانیده نزد امارت و شجاعت شعار - سلطان البحار، ابوزره حاکم گووه^۴ فرستادیم. فرکلیستو و فرجران در خدمت نواب همایونی ما و منظور انظار شفقت و عاطفت اند.

چون، قبل ازین، ایلچی به خدمت شریف فرستاده ایم و شرح حالات این جایی و قرارداد خاطر محبت تأثیر همایون ما و محبت و دوستی که با پادشاهان عظیم-

۱ - یعنی آنتونی دو گووه آ کشیش اسپانیایی که سمت سفارت فیلیپ را در ایران به عهده داشت و در بازگشت این نامه را به دربار پاپ رسانده بود.

۲ و ۳ - منظور پر کریستوف و پر ژروم است از همراهان آنتونی دو گووه آ.

۴ - منظور دم اریاس سالدانها نایب السلطنه هند پرتغال و حاکم بندر گوا Goa است. ظاهراً ابو زره صورت مغلو و تحریف شده‌ای است از کلمه «ویس روا» به معنای نایب السلطنه.

الشان فرنگستان به تخصیص آن پادشاه عالی جاه رفیع الشان داریم ، مصحوب ایلچی مذکور به خدمت شریف اعلام نموده‌ایم و در نامه محبت آیین آن حضرت قلمی شده بود که هنوز ایلچی ما به خدمت ایشان نرسیده، لهذا سعادت و عزت قباب دیاگو مرنده را به اتفاق سعادت مآب بسطام قلی بیك که از ملازمان اعتمادی نواب همایون ماست روانه خدمت سامی گردانیدیم و عمدة الفضلایی فرانسیس کوسته کشیش در خدمت اشرف توقف دارد . ان شاء الله تعالی چون ایلچی ما که قبل ازین فرستادیم معاودت نماید ، آنچه مصحوب او قلمی فرموده باشند و سفارش شده باشد به عمل آورده بعد از اطلاع بر کماهی حالات و اوضاع آن جایی و قرار داد خواطر حضرات سلاطین فرنگیه آنچه در هر باب مصلحت بوده باشد چنان فرموده کشیش مذکور را روانه خدمت شریف خواهیم فرمود . مطلقا از رضا و صلاح ایشان تجاوزی نداریم .

چون غرض منحصر بود زیاده اطناب نرفت . عواقب امورشان به خیر و خوبی مقرون باد * .

در این نامهٔ پاپ به شاه عباس نه ذکرى از نام پاپ شده است نه اشارتى به تاريخ تحرير وجود دارد . ولى مسلم است كه اين نامه وقتى نوشته شده كه آوازهٔ قدرت شاه عباس در جنگ با ترکان عثمانى و همچنين صيت شهرت وى در خوشرفتارى با مسيحيان به اروپا رسیده است . گواين كه پاپ موضوع اخير را بيشتر توجه كرده و صريحاً اشاره كرده است كه شاه عباس به « ملطنه و بزرگى » نام گرفته نه « به شمشير » ، اما در نامه اى كه اسكندر بىك منشى به عنوان جواب تهيه كرده اشارتى است به « چينى كه رايات نصرت آيات متوجه دفع گروه ترك بود » . محاربات شاه عباس با ترکان فراوان است . ولى به نظرمى آيد كه درين جا مقصود حملهٔ ترکان عثمانى است به ايران در سال ۱۶۰۹ م برابر با ۱۰۱۸ هجرى به سر . كردگى مراد پاشا قويوجى سردار و صدر اعظم ترك . و اگر اين حدس درست باشد ، بنا بر اين نامه بايد از دربار پاپ پل پنجم (۱۶۰۵ م تا ۱۶۲۱ م .) نوشته شده باشد كه دوران رياست مذهبي وى مصادف بوده است با اوج قدرت سياسى و نظامى شاه عباس كبير . آنچه در اين نامه جلب نظرمى كند نثر فارسى شكسته بستهٔ خاصى است به قول مرحوم سعيد نفيسى با « رنگ يگانگى » در پايان اين نامه كه در كتاب عالم آرا نقل شده ، اسكندر بىك منشى مؤلف تاريخ مزبور چنين آورده است :

« اين مکتوب به خط فرنگى بود سر به مهر . درين جا گشوده فرنگيانى كه در صفاهان بودند به فارسى ترجمت كردند . از عباراتش معلوم نمى شد كه فرستندهٔ مکتوب پاپ باشد . از فرنگيه سؤال شد . جواب دادند كه درميان ايشان شرط تواضع و ادب اين است كه در مكاتيب

بزرگان صاحب مکتوب خود را در میان ندیده به زبان غایب حرف می‌گویند و لهذا پاپ شرط ادب مرعی داشته به زبان غیب ادای مطلب نموده و به عرف فرنگی ابلغ این است . «
در تحریر این توضیح از مقالاتی که سعید نفیسی در نشریه وزارت امور خارجه شماره ۹ دوره دوم نوشته بود استفاده کرده‌ام . روانش شاد باد . اینك نامه پاپ :

نامهٔ پاپ به شاه هباس

عالی حضرت نواب معزّ الدوله پادشاه والجاه . تحیت و سلام از ما بر
بندگان شما که پرتو عنایت الهی و ملجأ جمیع عالم و خلاصهٔ اولاد بنی آدمی .
آنچنان پادشاهی که مقتدی و مهتدای جمیع عالمیانی . خصوصاً نزد جانشین حضرت
عیسی (ع) خداوند ما اعنی رومهٔ کبری که پادشاهان عظیم الشان با بزرگی قدرو
منزلت به او ملتجی می شوند و حال آن که شما نسبت به او در بزرگی و عظمت و
جبروت برتری . پس واجب است به همه فرد از بنی آدم دعای دوام دولت قاهره
خصوصاً نزد دعاگویان این جانب که فرض عین دانستیم که در کلیساهای خویشان
استغاثه و استدعای ازدیاد عمر نواب ایشان نماییم . امید که سایهٔ عنایت الهی کم
مباد از سرت ، چون که شفقت بندگان ایشان در نهایت است .

بعضی از مردمان شما که درین حدودند ، در حرمت و عزّت نزد عیسویان مثل
بزرگان آسمانند و از علمای سربراعلی شما علم انتشار دارد چنان که در زمان سابق
از حکمای یونان زمین که معلّمان علم و حکمت و شیوهٔ انسانیت بوده اند و آوازهٔ

۱ - عنوان نامه در نسخه : « کتاب ریم پاپا به جانشین حضرت عیسی (ع) که جمیع

سلاطین فرنگ مطیع اویند به خدمت نواب گیتی ستانی که خود ترجمه نموده فرستاده اند .
پاپا همان پاپ است و ریم تلفظ ترکی معمول زمان است از رم پای تخت ابطالیای فعلی و
مقربا بها .

بزرگی و عدالت شما برطرف ساخت چیر و^۱ پادشاه را .

چرا که بندگان شما قانون کتاب چیر و پادشاه [فرسید] و بالجمله در رومه کبری که محل دانایان است جمیع را اقتدا به عقل و اندیشه بندگان ایشان است و همیشه آوازه بزرگواری آن عالی جناب را به گوش جان قبول نموده ایم و بدان خوشحال و مسروریم و ما را شکستی درین باب به هیچ وجه نیست . بلکه از قدیم - الزمان جمیع فرنگیان را این اعتقاد است . زیرا که مدت مدید است که بندگان ایشان طایفه ای از پادریان که عبارت از علمای فرنگ اند جای به ایشان داده نهایت عزت و حرمت را داشته اند و جمیع امامان رومه کبری که ریم پایبند و جانشینان حضرت عیسی را نهایت محبت به ایشان است از جهت فرستادن ایلچیان عظام کرام ذوی الاحترام خجسته پیام به ایشان . چرا که یاد از یگانگی و اتحاد می دهند . سیما که رهبانان و پادریان پا برهنه^۲ از کوه کرمل^۳ که در پایتخت شما جای داشته لبریزند از خوشحالی و خرمی و همیشه آوازه بزرگی و رفعت حال بندگان شما را ایشان به این جانب می رسانند . [چرا که ایشان حق ناشناس و فراموش کار نیستند]^۴ . فلهمذا در تسخیر جمیع بلاد ما به طنطنه و بزرگی نام گرفته اند نه به

۱ - ظاهراً منظور کورش پادشاه هخامنشی باشد که به یونانی اورا *Cyros* می گفتند و می نوشتند و حرف C در ایتالیایی به صورت « چ » تلفظ می شود . در تاریخ عالم آرای عباسی : « آوازه بزرگی و عدالت نما برطرف ساخت آوازه خسرو پادشاه فرس را . چرا که بندگان شما قانون کتاب خسرو پادشاه فرسید . »

۲ - پادریان پا برهنه جمعی از کلرملیت ها هستند که چون جوراب نمی پوشند به پا - برهنه شهرت یافته اند . اینان را در فرانسه *Carmes dèchaussès* گویند . پادری صورت دیگری است از « پدر » اصطلاح کشیشان . در زمان صفویه این اصطلاح در مورد مبلغین مسیحی به کار می رفت .

۳ - منظور کوه کرمل است در لبنان که فرقه کلرملیت نخست در آن نقطه پای گرفت .

۴ - عالم آرای عباسی : « حق شناس اند و فراموشکار نیستند . »

شمشیر . خصوصاً آن که پادریان کوه کرمیلو را جای داده ایشان به حال خود در کلیساها عبادت به طریقه خود به جای می‌آورند بی آن که احدی مزاحمت به حال ایشان برساند . بناء علیه ما جانشینان حضرت عیسی به دیده باطن متوجه گردیده از پادشاه پادشاهان ، که غنی است در رحمت خویش ، پاداش جزای نیک و فتح و فیروزی به واسطه ایشان می‌طلبیم و چنانچه روشنایی دولت ایشان مانده ماه تمام عالم را روشن ساخته در احکام الهی راسخ گردند و مانند بزرگی حضرت عیسی خداوند ما با سلطنت باشند همیشه مقصود حاصل آید و به ارسال مکاتبات و رسولان به جانب عیسویان رومه کبری ملازمان را امر نمایند تا اثر محبت و دوستی ظاهر گردد و بدین وسیله امتان و خدمتکاران حضرت عیسی (ع) از روی اخلاص و حضور دل دعا از جهت بندگان شما می‌نمایند و دائم الاوقات از جهت تفقدات و نوازشها که نسبت به پادریان کوه کرمیلو می‌نمایند . آن طایفه ممتاز عالم‌اند^۱ ازین جهت که بلند می‌گردانند آوازه بزرگیهای شما را در رومه کبری که پای تخت حضرت عیسی (ع) است . اما میل و محبت ما از قدیم الایام است از جهت محبت حضرت ریم پاپا که به آن عالی جناب مظفری می‌دارد .

امید که آفتاب حقیقت الهی بر سر آن عالی مقدار تابنده و پاینده باد . *

۱ - مرحوم سعید نفیسی در مجله وزارت خارجه ش ۹ سال ۱۳۲۸ در این جا چنین

نقل کرده : « ... نسبت به پادریان کوه کرمیلو می‌نمایند ممتاز عالمنند از این جهت و بلند می‌گردانند ... »

۲ - ایضا : « مظفر می‌دارد . »

* منشآت عبدالحسین نصیری طوسی و عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۱۰۸۰ .

جواب

عالی حضرت والا منزلت متعالی مرتبت ، سلطنت و جلالت پناه ، عظمت و شوکت دستگاه ، نصفت و معدلت انتباه عالی جاه ، منبع فضایل و آداب مرضیه ، مرجع سلاطین حشمت آیین فرنگیه ، سرور خواقین ملت مسیحی ، حافظ دین مبین عیسوی ، شایسته مرتبه رفیعہ پاپایی ، مرکز دائرہ فضل و دانایی ، وارث دانایان یونانی ، کامل دانشمندان طریق مرزبانئی ، سزاوار شرایف تعظیم و تبجیل ، مفسر آیات زبور و انجیل ، قانون آداب نصفت و معدلت و احسان ، معز السلطنه و الجلاله و الشوکه و العظمه و الحشمة و المحبة و المودة و العز و الامتنان ریم پاپا، دوستی و ابلاغ مراسم مصادقت و عدم بیگانگی مرفوع رای مودت اقتضا می گرداند که عنوان صحایف و داد و دیباچه مکاتیب اتحاد ، اعنی نامه نامی و مراسله گرامی آن مقتدای سلاطین فرنگستان و خلیفه و جانشین حواریان که مصحوب پادریان خصوصاً زبدة الرهبانیون پادری « جوان » بدین جانب عز ارسال یافته ، بادی الفت و آشنایی و محرك سلسله محبت و یگانگی شده بودند ، در حینی که رایات نصرت آیات متوجه دفع گروه ترك بود و فتوحات روی داده بود رسید و موجب مسرت خاطر دوست پرور گشته خوشحالی تمام روی نمود و آنچه مرقوم خامه اتحاد شده بود ، در ایام متبرکه که که عباد نصاری جمیع عیسویان در معابد و مساکن خود جهت دوستکامی و ازدیاد دولت و کامرانی بی غرضانه دعا می نمایند ، چون در درگاه کریم چاره ساز و عتبه رحیم بنده نواز دعای صلحای طبقات امم

به اجابت مقرون است فکیف که محض محبت و دوستی بی غرضانه بوده باشد بدان شادمان گشتیم و موجب ازدیاد مواد الفت و آشنایی گشت . سفارشی که در باب پادریان عظام فرموده بودند، چون معدلت و مرحمت گستری که باکافه عبادالله صلح کل داریم، طبقات خلایق و گروه متنوعه از هرطرف، خصوصاً فرنگستان و آن که سلاطین حشمت آیین آن دیار همگی قدیما با این دودمان سلطنت آشیان طریق خصوصیت و آشنایی مسلوك داشته‌اند و تجدید احیای مراسم دوستی نموده متواتر و متوالی ایلچیان و تجّار و سوداگران آمدو شد می‌نمایند با پادریان مذکور و پرتگالیه و اسپانیه و سایر عیسویان لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته در انجام مهام و تیسیر مطالب و مرام ایشان کمال اشفاق و الطاف مبذول داشته و می‌داریم و در هرجا و هر محل از قلمرو همایون باشند مرفّه و آسوده حال‌اند .

مترصد است که پیوسته این شیوة مرضیه را مسلوك داشته همواره ریاض محبت و دوستی را به زلال ارسال مراسلات و مکاتبات سرسبزی بخشند و هرگونه کاری و مهمی در این دیار داشته باشند ، از روی صداقت اشاره فرمایند که حسب المرام انجام یابد .

چون غرض اظهار و داد بود، زیاده اطناب نرفت . امید که حضرت رب العزة توفیق و سعادت دنیوی و دینی عطا فرموده عواقب احوال خیر مآل به خیر و خوبی مقرون بود * .

نامه شاه عباس به پاپ پل پنجم

عالی جناب شوکت ایاب ، حشمت و جلالت مناب ، نصفت و معدلت قباب ،
عالی جاه سلاطین پناه رفیع الشأن ، والی نافذ الامر والای ممالک فرنگستان ،
سزاوار لطایف تعظیم و تبجیل ، محیی مراسم احکام زبور و انجیل ، مقوی ارکان
شریعت عیسوی ، مهمل ملت مسیحی ، افتخار سلاطین نامدار فرنگیه ، اقتفاء (؟)
خواقین ذوی الاقتدار ، آراینده سریر دولت و اقبال ، شایسته اورنگ عزت و
اجلال ، سرور سلاطین حشمت آیین آفتاب اعتلاء جعل عواقبه خیر من اولی ،
حضرت ریم پاپارا ، بعد از اظهار خلوص محبت و دوستی و تبلیغ لوازم صداقت
و اتحاد و یگانگی ، انهای رای محبت آن که از تاریخی که فی مابین ما و حضرات
سلاطین عظام فرنگیه ، به تخصیص آن عالی جاه خورشید کلاه ، طریقه محبت و
دوستی و الفت و آشنایی مرعی و مسلوك داشته ابواب آمد و شد مفتوح است و
ازین جانب اصلاً در مراسم دوستی و حفظ سر رشته اتحاد و یگانگی تقصیری نشده
و جماعت کرستانان که به این دیار می آیند کمال عزت و حرمت می نمایم و پادریان
عظام پابرهنه که از جانب شریف به این ولایت آمده اند ، در خدمت اشرف معزز
و محترم اند و توقع آن است که از آن جانب نیز همیشه این قاعده مرعی بوده و
در ازدیاد محبت و دوستی کوشیده ابواب مراسله و آمد و شد مفتوح داشته تجویز
یگانگی نفرمایند .

ثانیاً مرفوع رای خورشید اعتلا می گرداند که قبل از این خواجه فتحی نام

گرك یراق خاصه شریفه را به جانب ونديك به آن حدود فرستاده بودیم که بعضی امتعه و اجناس به جهت سرکار خاصه شریفه خریداری نماید و او بعضی اجناس خریده روانه این صوب گشته و چون به الگای رومی رسیده ، برحقیقت نزاع و جنگ و جدال ما و رومیان مطلع گشته ، بعضی از آن اجناس را باز به ونديك فرستاده و حالا در ونديك است .

درین ولا ، زبده الاشباه خواجه صفر مسیحی جلفایی ولد خواجه یادگار را که سود اگر خاصه شریفه است و محل اعتماد است ، جهت آوردن امتعه و اجناس مذکور بدان صوب فرستادیم که اجناس را گرفته به راهی که خوف و دغدغه نبوده باشد روانه جانب هرمز نمایند و اگر احیاناً مردم ونديك در دادن اموال مذکور تعلل می نموده باشند ، آن عالی جاه سلاطین پناه منع ایشان نموده مقرر فرمایند که اجناس مذکور تعلق به نواب همایون دارد و بالتّمام تسلیم خواجه صفر مذکور نمایند که به این صوب آورد و در امداد و همراهی او خود را معاف ندارند و هر نوشته و رجوعی و مهمی درین دیار داشته باشند ، از روی یگانگی ، اعلام فرمایند تا به تقدیم رسانیده شود .

زیاده مصدع نشد . ایام محبت بماناد . در تاریخ شهر محرم الحرام سنه هزار و نوزده * .

* از مجموعه مراسلات شاه عباس در کتابخانه ملی شهر ناپولی (ناپل) در ایتالیا

(به نقل از کتاب زندگانی شاه عباس اول جلد سوم ص ۲۲۱) .

جواب

بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس اعلی - خلد الله ملکه ابدًا -
بعد از مراسم محبت اسلوب آن که کتابتی که به مصحوب خواجه صفر جلفایی
ارسال نموده بودند ، در خوبترین وقتی و خوشترین ساعتی به مطالعه مشرف شدیم
و چون مبنی بر سلامتی ذات خجسته صفات بود ، بسیار بسیار خوشحال شده و آنچه
خدماتی که رجوع نموده بودند به جان ایستادگی داریم و مدعیات خواجه مذکور
را به واسطه دوستی و محبت که فی مابین است به تقدیم رسانیده ایم و معاملاتی
که دروندیک بود ، به حسب المدعای اشرف صورت یافت . التماس چنان است
که از محبت و یگانگی ما خاطر جمع دارند و ان شاء الله درین زودی ، خواجه
صفر را به درگاه عرش اشتباه روانه خواهیم کرد .

امیدوارم از حضرت رب العزة که همیشه با فتح و فیروزی بوده باشند و
پادریانی که در خدمت آن عالی جاه می باشند ، چون در خدمت نواب اشرف
نهایت سعی دارند ، متوقع چنان است که از احوال ایشان غافل نبوده باشند .
زیاده چه نویسم . ایام دولت مستدام و باقی باد . *

* مجموعه مراسلات شاه عباس در کتابخانه ملی ناپل در ایتالیا (به نقل از کتاب
زندگانی شاه عباس اول ج ۳ ص ۲۲۳) .

نامه بوریس گودوف تسار روسیه

به رودلف دوم امپراطور آلمان

به نام ثلوث الاقدس

ما تسار و دوك بزرگ ، بوریس ...

به برادر عزیز والاشان خود ، رودلف دوم ، امپراطور منتخب رومیان .
آن برادر بسیار گرامی به توسط سفیر خویش اتی ین کاکاش نامه مشفقانه ای
برای ما فرستاده نوشته بودند که سفیری به دربار شاه ایران روانه می دارند . تا با
او معاهده ای دوستانه بندد و به اطلاع وی رساند که آن برادر گرامی با ترکان در-
جنگ است و قصد دارد که این جنگ را ادامه دهد و از شاه ایران خواستار است
که او نیز بر متصرفات عثمانی بتازد و تمام قوای خود را در اضمحلال قدرت وی
به کار بندد . ضمناً آن برادر گرامی از ما نیز خواسته بودند که درین امر یاری
کنیم و وسایل عبور سفیر ایشان اتی ین کاکاش را از ممالك خود به سوی ایران
فراهم سازیم و شاه ایران را از رسیدن او به متصرفات خود آگاه کنیم و ترتیبی-
دهیم که با توجهات ما مأموریت مشارالیه به خوبی انجام پذیرد .

ما ، بوریس فدوروویچ ، تسار و دوك مستقل سراسر روسیه ، نامه آن برادر
گرامی را از سفیر ایشان دریافت کردیم و با نیکخواهی کامل خواندیم . او امر
اکید صادر کرده ایم که وسایل عبور او را ، از اسب و آذوقه ، و آنچه برای رسیدن

مشارالیه به ممالك شاه ایران لازم است فراهم سازند تا به آسانی از کشورهای پهناور ما بگذرد. به علاوه امر کرده‌ایم که دسته‌ای سوار او را همراه باشند. برای این که محبت‌های برادرانه خود را نسبت به آن اعلیحضرت نشان داده و موافقت خود را با مقاصد ایشان آشکار کرده باشیم، به اعلیحضرت پادشاه ایران نوشتیم و خواهش کردیم که با برادر گرامی ما، رودلف دوم، امپراطور رومین، مناسبات برادرانه برقرار سازد و با ایشان برضد سلطان متحد شود.

به‌همین نظر جناب یاروسلاوسکی را با ملتزمین بسیار به سفارت روانه‌دربار شاه ایران کردیم تا ازو خواهش کند که به پاس محبتی که به ما دارد خود فرماندهی سپاهی را که به جنگ سلطان می‌فرستد به عهده گیرد و هرگز با وی صلح نکند و وعده دادیم که درین صورت، هر وقت که برضد سلطان به جنگ پردازد، با او مساعدت خواهیم کرد. اعلی حضرت شاه ایران نیز، به خواهش ما، خود فرماندهی سپاه را به عهده گرفته از ممالك خود خارج گشت و به جنگ با سلطان که دشمن آن برادر گرام است قیام کرد. ما نیز یکی از رعایای خود الکساندر گروزینسکی را با سپاه فراوان به یاری وی روانه کردیم. حکام و فرمانروایان دیگری هم که ممالکشان همسایه ایران است و پیش ازین مطیع ترکان بوده‌اند به گروزینسکی پیوسته‌اند. ما تمام این اقدامات را به خاطر دوستی برادر خود رودلف امپراطور رومین و برای اثبات این که در هر امری با او موافقیم کرده‌ایم. به یاری خدا و کمک ما، شاه عباس بر ترکان شکست‌های سخت وارد ساخته و شهرها و ایالات بسیار از ایشان گرفته گروهی از آنان را مقتول و اسیر ساخته در ممالك سلطان از کشتن و یغما دریغ نکرده است.

اعلی حضرت پادشاه ایران - بنا بر خواهشی که ازو کرده‌ایم - جنگ با سلطان را همچنان ادامه خواهد داد و اخبار پیروزیهای خود را توسط سفیر خویش مهدی قلی بیک از بستگان نزدیک خود برای ما فرستاده است. همین سفیر مأمور -

است که به دربار اعلیٰ حضرت امپراطور رومیان ، برادر ما نیز بیاید و نامه ها و دستورهایی دربارهٔ مسائل سابق الذکر همراه دارد .
 از آنچه گذشت ، آن اعلیٰ حضرت مراتب اشتیاق ما را به ابراز مراسم برادری و ارائهٔ شواهد نیکخواهی درخواست یافت .
 در قصر ما ، درمسکو ، پایتخت کشور روسیه ، در سال ۷۰۱۲ از خلقت عالم در ماه اوت نوشته شد * .

* از ایترپرسیکوم سفرنامهٔ ژورژ تکتاندرفن دریابل ترجمه شارل شفر (به نقل از کتاب زندگانی شاه عباس اول جلد ۴ ص ۳۲۱)

فرمان شاه عباس به میرزا محمد وزیر اصفهان

حکم جهان مطاع شد آن که وزارت و رفعت پناه شمساً للوزارة والرفعة
محمددا وزیر دار السلطنة اصفهان بداند که پادریان فرنگیان از ما خانه‌ای که آب
روان داشته باشد می‌خواهند . باید که دو خانه در جوار یکدیگر که آب روان
داشته باشد از خانهای نویسندها به جهت ایشان خالی نمایند که چون بدانجا آیند
می‌بوده باشند و درین باب قدغن دانند و درعهده شناسند . تحریر آفی شهر جمادی-
الثانی سنه هزار و هجده هجریه * .

* از مجموعه نامه‌ها و اسناد مربوط به زمان شاه عباس اول در کتابخانه ملی شهر ناپل
(به نقل از کتاب زندگانی شاه عباس اول ج ۳ ص ۱ ضمائم)

فرمان دیگر

حکم جهان مطاع شد آن که وزارت و رفعت پناه شمساً للوزارة والرفعة
وزیر دار السلطنة اصفهان بدانند که منزلی که پادریانی که از نزد پاپا آمده وباغچه
او گویا صفایی ندارد . می باید مقرر فرمایند که تعمیر نمایند و در هر محل که
پادری مذکور خواهد شکار ماهی کند . نوعی نمایند که احدی منع ننماید و گذارند
که شکار ماهی می کرده باشند و درین باب قدغن دانند .

تحریرا فی شهر جمادی الاول سنة ۱۰۱۹ *

فرمان شاه عباس به شاه نظر خان توکلی^۱

بر ضمیر منیر مهر تنویر جماعت فرنگی و تجار و مترددین که در ممالك محروسه توقف دارند مخفی و محجوب نماند که از هر جا و هر محل به قلمرو اشرف ارفع اقدس همایون ما - که جانهای گرامی فدای نامش باد - می آیند. به همه ابواب مستظهر و مستوثق و مستمال و امیدوار بوده بدانند که چون ایشان مذهب عالی جناب سلطنت و شوکت پناه ، حشمت و نصفت دستگاه ، عالی جناب متبوع الاعاظم السلاطین المسيحیة ، مطاع الخواقین الکرام الفرنگیة ، شمساً للسلطنة و العزة والاقبال ریم پاپا دارند و میانه نواب اشرف همایون ما و عالی جناب مشارالیه کمال محبت و اتحاد است ، بنابراین امارت پناه پادری جوان و جماعت او یعنی برادران حضرت مریم از کوه کرمیلان پا برهنه و تجار و مترددین آن عالی جناب مشارالیه ریم پاپا و غیرهم و پادری جوان مذکور ازین محب استدعای یک قطعه زمین بیاض در قلعه مبارکه^۱ دربند نمود . حسب المرضیه یک قطعه زمین بدو^۲ ابتیاع نموده برین موجب : طول چهار صد ذرع و محوط نیز عرض او صد ذرع و طول پنجاه ذرع^۲ و مشارالیه در حلیه معموری در آورده و از روی فراغ بال و مرفه حال در آن منزل نظام و اقدام نموده به مذهب و آئین خود عمل نموده احدی از غیر لباس و غیر ذلك^۲ متعرض و مزاحم ایشان نمی شود . تجار و مترددین عالی جناب

۱ - شاه نظر خان از طرف شاه عباس کو تووال قلعه در بند بود .

۲ - به نظر می آید که نامه درست خوانده نشده باشد .

سلطنت بارگاه ممالك له^۱ به همه ابواب آمد و شد نموده از روی وثوق مالاکلام به ممالك محروسه شاهی تردد نمایند و هیچ آفریده را حد و یارای آن نیست که بی حساب و زیادتی تواند به ایشان تواند نمود.

نشان محل که در زمین مذکور نشد بدین موجب: شرقاً دیوار دراز کهنه شرق قلعه مذکور^۲ *

۱ - منظور پادشاه لهستان است.

۲ - نامه به همین صورت ناقص در کتاب زندگانی شاه عباس کبیر (ج ۳، ضمائیم شماره ۴) نقل شده است.

* از مجموعه نامه‌ها و اسناد مربوط به زمان شاه عباس کبیر در کتابخانه ملی شهر ناپل.

فرمان شاه عباس درباره ساختن کلیسای جلنا

فرمان همایون شد آن که کشیشان و رهبانان و ملکان و ریش سفیدان و کدخدایان و رعایای ارامنه ساکنین دارالسلطنه اصفهان ، به عنایت بی غایت شاهانه و شفقت و مرحمت بی نهایت پادشاهانه مفتخر و سرافراز و مستظهر و امیدوار بوده بدانند که چون میانه نواب کامیاب همایون ما و حضرات سلاطین رفیع الشأن مسیحیه ، خصوصاً سلطنت و شوکت پناهی ، قدوه السلاطین العیسویه حضرت پاپا و پادشاه اسپانیه ، کمال محبت و دوستی است و در میانه ما و طوایف مسیحیه یگانگی است و اصلا جدایی نیست و توجه خاطر اشرف بدان متعلق است که همیشه طوایف مسیحیه از اطراف و جوانب بدین دیار آیند و آمد و شد نمایند و چون دارالسلطنه اصفهان پای تخت است و از همه طبقه و مردم هر ملت در آن جا هستند ، می خواهیم که به جهت مردم مسیحیه در دارالسلطنه صفاهان کلیسای عالی در کمال رفعت و زیب و زینت ترتیب دهیم که معبد ایشان بوده باشد و جمیع مردم مسیحیه در آن جا به کیش و آیین عبادت نمایند و کس نزد حضرت پاپا خواهیم فرستاد که یکی از کشیشان و رهبانان ملت مسیحیه به دارالسلطنه مذکور فرستد که در آن کلیسایه آداب عبادت قیام نموده و طوائف مسیحیه را به طاعت و عبادت ترغیب نماید و ما نیز از ثواب آن عبادت بهره مند باشیم و چون چند عدد سنگ بزرگ در اوج کلیسای ایروان بود و عمارت آن کلیسا منهدم گشته خرابی تمام به آن راه یافته بود که دیگر شایستگی تعمیر نداشت و کشیش آن جا استخوانهای پیغمبران را که

در آن مکان مدفون بود از آن جا بیرون آورده به جماعت ترسا و نصارا فروخته آن مقام را از عزت و شرف انداخته بود ، بنابراین آن سنگهای مذکور را از آن جا بیرون آورده روانه دارالسلطنه اصفهان فرمودیم که در کلیسای عالی، که در آن جا ترتیب می‌دهیم، نصب فرماییم .

می‌باید که، چون سنگهای مزبور بدان جا آورند، همگی طوایف مسیحیه را جمع نموده از روی تعظیم و احترام تمام استقبال کرده سنگها را آورده به اتفاق سیادت پناه ، وزارت و اقبال دستگاه ، شمساً للوزارة العلیا ، وزیر دارالسلطنه مذکور و رفعت پناه محبعلی بیک الله، درجایی که مناسب دانند بگذارند و به اتفاق یکدیگر معماران خاصه شریفه را همراه برند و در پشت باغ زرشک ، در زمینی که به جهت کلیسا قرار داده بودیم، کلیسای عالی طرح نمایند که کشیشان و پادریان عظام قرار دهند و طرح آن را در تخته و کاغذ کشیده به خدمت اشرف فرستاده که ملاحظه نمایم و بعد از ملاحظه امر فرماییم که استادان شروع در کار کرده به- اتمام رسانند و درین باب اهتمام لازم دانسته به همه جهتی به شفقت بی‌دریغ خسروانه امیدوار باشند^۱. شهر شعبان سنه ۱۰۲۳ *

فرمان شاه عباس در باره آرامنه جلفا

بندۀ شاه ولایت عباس (مهرشاهی)

هو

حکم جهان مطاع شد آن که وزارت و رفعت پناه شمساً للوزارة و الرفعة میرزا محمداً، وزیر دارالسلطنة اصفهان، بدانند که عرضه داشتی که درین ولا درباب جنگ جماعت آرامنه جولاه و مردم ماربانان نوشته بود رسید و مضامین آن معلوم گردید. باریک الله. روی ایشان سفید. فی الواقع قاعده میهمان نگاه داشتن همین باشد. جمعی که به خاطر ما از وطن دوهزار ساله خود جلا شده باشند و خروار خروار زر و ابریشم را گذاشته به خانه شما آمده باشند، گنجایش دارد که به جهت چند خریزه و چند من انگور و کلوزه با آنان جنگ کنند. در جولاه^۱ خانه بود که دوهزار تومان خرج آن کرده بودند و آن را خراب نموده کوچ^۲ خود را بر- داشته بدان جا آمده اند. با ایشان این عمل باید کرد؟ بسیار بسیار بد کرده اند. از تو بغایت الغایت عجب شد. چه قتل^۳ مردم ماربانان نکرده است. ایشان را از مردم مورچه خورت بیندیشد که با میهمانان بد بر می خوردند. آن بر سر ایشان

۱ - منظور جلفای ارس (جولاه) موطن اصلی آرامنه جلفای اصفهان است.

۲ - کوچ به معنای زن و فرزند.

۳ - استاد نصرالله فلسفی این کلمه را «ناخوانا» شمرده اند. (رجوع شود به تصویر

نامه مقابل ص ۲۱۲ ج ۳ زندگانی شاه عباس اول).

آوردیم که دیدی . به همه حال خاطر جویی مردم جولاه نموده نوعی نمای که تسلی و راضی شوند و درین زمستان « از صاحب آباد و فلاسان^۱ » تا ماربانان ایشان را جا دهند . آنچه ملک ما بوده باشد ایشان را جا دهند و تتمه که بماند خانهای رعیت را کرایه کرده به جهت ایشان جا تعیین^۲ نمای که ان شاء الله تعالی در آینده به جهت خود خانه بسازند . می باید که جمعی که با ایشان نزاع کرده اند تنبیه بلیغ نمایی و تحریراً ۶ شهر ربیع الثانی ۱۰۱۴ . *

۱ - استاد نصرالله فلسفی این کلمات را به تردید « ارضاعا باد وفلاشان » خوانده اند.

شاید کلمه آخر فلاورجان باشد گو این که در تصویرنامه چنین صورتی نیامده .

۲ - در کتاب زندگانی شاه عباس : جانقی نمای - که ظاهراً درست نیست . جانقی

به معنای جلسه شوری و کنگاش است .

* زندگانی شاه عباس ج ۳ ص ۲۱۳

فرمان دیگر

حکم مطاع شد آن که درین وقت بنا بر عنایت بی غایت شاهانه و شفقت
بلا نهایت پادشاهانه درباره آرامنه جولاه و ترفیه حال ایشان ، اراضی و زمین واقع
در کنار رودخانه زاینده رود دارالسلطنه اصفهان که ایشان آنجا خانه ترتیب داده اند
و ملک نواب همایون ماست به انعام ایشان شفقت فرموده ارزانی داشتیم. مستوفیان
عظام کرام دیوان زمین مذکور را از ملکیت دیوان برطرف ساخته به انعام آرامنه
مذکور در دفاتر عمل نمایند . وزیر و کلانتر و عمال اصفهان حسب المنظور مقرر
دانسته از فرموده در نگذرند و زمین مذکور را به انعام ایشان مقرر دارند .
تحریراً فی شهر شوال ۱۰۲۸

مکاتبات

شاه عباس با سلاطین هند

روابط پادشاهان گورکانی هند با سلاطین صفوی

روابط ایران و هند از دیرباز دوستانه بود. پس از استقرار گورکانیان در هند و فتح دهلی به توسط بابر نیز این روابط دوستانه ادامه یافت خاصه آن که شاه اسماعیل صفوی خواهر بابر را از اسارت ازبکان نجات داده نزد برادر فرستاده بود. توضیح آن که در سال ۹۰۶ شیک خان بر سمرقند غلبه یافته و خان زاده بیگم خواهر بابر پادشاه را به زور به عقد خویش درآورده بود و پس از آن که شاه اسماعیل در مرو بر شیک خان پیروز شد و شیک خان به قتل رسید شاه اسماعیل خان زاده بیگم را با احترام فراوان پیش بابر گسیل داشت.

در دوران تسلط بابر بر هند، سفرائی بین دولت ایران و هند مبادله شد و از آن جمله است خواجگی اسد سرنیر بابر که حامل تهنیت مخدوم خویش برای شاه طهماسب بود به مناسبت جلوس وی بر تخت سلطنت ایران. وی در سال ۹۳۳ به اتفاق فرستاده شاه طهماسب به نام سلیمان آقا به هندوستان برگشت و هدایایی به همراه داشت من جمله دو دختر ماهرو که جزو زنان شبستان بابر درآمدند. خواجگی اسد و سفیر ایران دو ماه بعد باز به ایران آمدند تا شرح پیروزی بابر را در جنگ باراناسانگارا رهبر قوم راجپوت برای شهریار ایران حکایت کنند و شاه طهماسب نیز پس از جنگ جام و غلبه بر سپاه انبوه اوزبک سفیری به نام حسن چلبی به هند فرستاد تا شرح فتوحات مخدوم خویش را برای حکمران مغول هند بازگوید. پس از بابر که در سال ۹۳۷ هجری در گذشت فرزندش همایون یا بهتر بگوئیم نصیر-

الدین محمد همایون بر مسند فرمانروائی هند تکیه زد. سالهای نخستین سلطنت وی به جدال با برادران گذشت و به همین جهت فرصت فرستادن سفیر به ایران نیافت. خاصه آن که کاهران برادرش که در زمان بابر حکمران کابل و قندهار بود لاهور را تصرف کرد و سدی میان همایون

و شاه طهماسب ایجاد نمود.

ازین گذشته، بابر هندوستان را از جنگ سلطان ابراهیم لودی که اصلاً افغانی بود در آورده بود. اما افغانان همچنان در اندیشه باز گرفتن هند بودند و دمی آسوده نمی‌نشستند و در شرق کشور هند بنای مداخله و تجاوز نهاده بودند. بهادر شاه پادشاه گجرات دم از دشمنی می‌زد و درین میان سرباز دلیر و حادثه‌جوئی از قوم افغان نیز سر بر آورد به نام شیر شاه. همایون هر چند توانست بهادر شاه را سرکوبی کند، ولی در جنگ با شیر شاه که درین فاصله بنگال را نیز ضمیمه قلمرو خویش ساخته بود توفیق نیافت و پس از پیروزیهای نخستین من جمله فتح دژهای چناروپتته، سرانجام به علت فرارسیدن فصل باران و بروز بیماری در میان سپاهیانش با شیر شاه اذدر صلح درآمد و حاضر شد که حکومت بهار و بنگال را بدو واگذارد. اما هنوز شرایط صلح به امضاء طرفین نرسیده بود که شیر شاه به ناجوانمردی از پشت سر بر لشکر همایون یورش برد. به طوری که عده زیادی از سپاهیان خود را در رود گنگ انداختند و به هلاکت رسیدند و چیزی نمانده بود که همایون نیز غرق شود. ولی او مشک باد کرده سقایی را گرفته خود را بر روی آن انداخت و از رود خانه گذشت. یک بار دیگر نیز همایون با شیر شاه در قنوج روبرو شد و خسته و شکسته از میدان جنگ گریخت و چون برادرش کامران او را پناه نداد، همراه چند نفر از خاصان خود، من جمله پیرامیک بهارلو سردار با وفای دلیر خود و پنجاه سوار، خود را به خاک قزلباش رسانید و در میان استقبال گرم و صمیمانه ملت و دولت ایران، پس از سرگردانیها به بارگاه شهریار صفوی شاه طهماسب درآمد.^۱

نوشته‌اند که شیر شاه پس از تصرف دهلی و استقرار بر تخت سلطنت، خواست همایون را در عرصه سیاست نیز شهمات کند و درین اندیشه، فرستاده‌ای به دربار شاه طهماسب گسیل داشت و از وی خواست تا برای تحکیم روابط میان دو کشور، همایون را بدو سپارد. شاه صفوی در قبال این عمل جسارت آمیز، فرمان داد تا گوش و دماغ فرستاده را ببردند و شیر شاه نیز متقابلاً ایرانیان مقیم قلمرو خویش را به سختی آزد و بر آن شد که با کمک اوزبکان

۱ - در خصوص آمدن همایون به ایران و پذیرایی شاه طهماسب از مهمان تاجدار

خویش رجوع شود به مقاله نگارنده در مجله یادگار سال ۲ شماره ۲ تحت عنوان «یادی از عظمت ایران».

سنی مذهب بر قزلباشان شیعی مذهب تازد .

همایون، پس از مدتی توقف در ایران ، به لطف شهریار قزلباش و کمکهای نظامی وی ، روی به ملك موروثی نهاد و نخست بر قندهار و سپس بر غزنی و کابل دست انداخت. در هنگام توقف وی در کابل بود که شاه طهماسب با فرستادن سفیری به نام ولد يك تكلو ، استقرار مجدد وی را برادر يک قدرت تهنیت گفت . ولد يك سالی در کابل بماند و به ایران بازگشت و همایون طی نامه‌ای که به وسیله او برای شهریار ایران فرستاد درخواست کرد که جمعی از هنرمندان ایرانی من جمله خواجه عبدالصمد شیرازی معروف به شیرین قلم و میرسید علی تبریزی به دربار تیموری هند بروند ^۱ .

هنگامی که این جمع هنرمند به هند رسیدند ، همایون آنان را سخت بنواخت و گرامی داشت و مصور کردن کتاب داستان امیر حمزه را به عهده آن دو هنرمند شیرازی و تبریزی گذاشت . بیست و پنج سال طول کشید تا ۱۴۰۰ تصویر آن کتاب با همکاری جمعی از هنرمندان ایرانی و هندی در زمان اکبر پسر همایون به پایان رسید و همین همکاری بیست و پنج ساله هنرمندان دو کشور موجب شد که سبک نقاشی خاصی در هندوستان به نام سبک مغول هنری پدید آید ^۲ .

در سال ۹۵۶ قاضی شیخعلی از جانب همایون به عنوان سفیر به دربار ایران آمد و نامه‌ای برای شاه طهماسب آورد مشعر بر شکایت از رفتار خصومت آمیز و ستیزه جویانه برادر خود کامران ^۳ . شاه طهماسب جواب نامه را همراه شخصی به نام کمال الدین الغریک ارسال

۱ - برای اطلاع بیشتر رجوع شود به اکبرنامه ج ۱ ص ۲۴۱ - ۲۴۴ .

۲ - مقاله نگارنده مجله یادگار سال ۲ شماره ۲ .

۳ - بابر چهار پسر از خود برجای گذاشت : همایون ، کامران ، میرزا هندال ، میرزا عسکری . همایون وارث تاج و تخت پدر بود و کامران از پنج سال پیش بدین طرف حکمران کابل که درین سمت دوبار سام میرزا شاهزاده ایرانی - برادر شاه طهماسب - را شکست داده بود . بلافاصله پس از مرگ بابر ، کامران لاهور را تصرف کرد . ولی همایون بنا بر وصیت پدر و برخلاف نصیحت اطرافیان در صدد قلع و قمع برادر بر نیامد. بلکه پنجاب را نیز بدو ←

داشت و همایون را نصیحت‌ها کرد تا با برادر سختی و سنگدلی نوزد. هنگامی که بابر خاها را از پیش‌راه برداشته و هازم فتح دهلی شده بود، باردیگر همین الخ بیک از طرف شاه طهماسب به دربار وی رفت و هدایایی برای وی و بیرام بیک برد.

همایون پس از نه سال جنگ و گریز و نشیب و فراز، در سال ۱۵۵۵ میلادی بردهلی دست یافت. اما تقدیر چنین خواسته بود که او از این همه تلاش و کوشش آمیخته بهرنجه‌ها و تلخی‌ها حاصلی نبرد. چه در ژوئن سال ۱۵۵۶ (۹۶۳ هـ) یعنی شش ماه بعد از فتح دهلی

→ بخشید و کامران که شاید ازین همه محبت و بلند نظری تأثیری یافته بود، همایون را در اشعار خود مدح فراوان گفت. من جمله در غزلی به اقتضای حافظ شیرازی گفت:

کامران این غزل نو به همایون بفرست
باشد ارسال کند سوی تو انعامی چند
و در غزلی دیگر چنین آورد:

کامران تا که جهان راست بقا
خسرو دهر همایون بادا

و همایون در جواب حکومت حصار فیروزه را بدو «انعام» داشت.

با این همه وقتی شیر شاه خار راه همایون شد، کامران جانب برادر رها کرد و به دشمن خاندان خویش پیامهای حمایت آمیز فرستاد. تا جایی که وقتی همایون با زنش حمیده بانو بیگم و مشتی همراهان وفادارش در جستجوی پناهی بودند، وی آنان را به قلمرو خویش راه نداد و حتی وقتی همایون قلمه کابل را به توپ بست، وی اکبر فرزند همایون را که کودکی خرد سال بود در برابر توپ آورده نگاه داشت. با این حال، سرانجام همایون بر برادران ستیزه جوی خود غلبه کرد. کامران به دشمن پناه برد و نخست خود را به دامان اسلام شاه پسر شیر شاه انداخت. ولی از آنجا نیز گریخت و بالاخره دستگیر شد. همایون او را نکشت. ولی دستور داد تا بیشتر بر چشمانش زنند. کامران عازم حج شد و در مکه بدرود حیات گفت (۹۶۴ هـ) میرزا عسکری نیز پیش ازین، از بلخ به حجاز تبعید شده بود. او نیز هنوز به منزل نرسیده در شام در گذشت (۹۶۵ هـ). میرزا هندال هم قبل از برادران در سال ۹۵۸ کشته شده بود. این چهار برادر همگی شاعر بودند و دیوان اشعار همایون و کامران چاپ شده است.

از بام کتابخانه به زیرافاد و چهار روز پس از آن درگذشت.

جانشین وی جلال الدین محمد اکبر، هنگام جلوس بر تخت سلطنت چهارده سال بیشتر نداشت و بیرام خان، سردار با وفای همایون، ملقب به خان خانان، امور سلطنت را اداره می‌کرد.

در سال ۹۶۹ (= ۱۵۶۲ م.) شاه طهماسب سفیری به دربار هند فرستاد تا مرگ همایون را تسلیت و جلوس اکبرشاه را بر تخت سلطنت تهنیت گوید و در ضمن رنجشی را که احتمالا از فتح قندهار به دست ایرانیان بر خاطر اکبرنشسته است رفع کند. چه هنگامی که همایون در دربار پادشاه صفوی در قزوین بود، تعهد کرد که پس از استقرار مجدد بر اریکه قدرت قندهار را به ایرانیان سپارد. اما چنین نکرد و بلکه هندیان به غدر و مکر بر قندهار دست انداختند و چنین رفتاری دور از شرایط دوستی، آن هم از طرف همایون که سلطنت مجدد خود را از شاه ایران داشت، همیشه خاطر شاه طهماسب را تیره می‌داشت. تا این که پس از مرگ همایون، دولت ایران بار دیگر قندهار را فراچنگ آورد.

در سال ۹۷۱ هـ سلطان محمود حاکم ناحیه بهکر (هند غربی) نماینده‌ای با هدایای شایسته نزد شاه طهماسب فرستاد و از او استدعا کرد تا از اکبر شاه بخواهد که وی را لقب و مقام خان خانان دربار دهلی دهد. اکبر به پاس احترام پادشاه ایران وی را لقب «اعتبار خان» بخشید و مراتب را نیز طی نامه‌ای به شاه طهماسب اطلاع داد و شاه ایران نیز طی نامه‌ای از این اقدام دوستانه تشکر کرد.

در سال ۹۸۰ هـ محمد میرزا خدا بنده، پسر ارشد طهماسب که در آن روزگار حکمران خراسان بود (و هم او بود که در هرات از همایون پذیرائی کرده بود) نامه‌ای همراه شخصی به نام یار علی بیگ به دربار اکبر فرستاد. این اقدام یک ابتکار سیاسی بود و از آن پس شاهزادگان هندی نیز به فرستادن نمایندگانی به دربار ایران دست زدند.

شاه طهماسب در سال ۹۸۴ درگذشت و پس از وی شاه اسمعیل ثانی ایران مدار شد. اما او فرصتی نیافت تا در ایجاد رابطه سیاسی با هند اقدامی کند. چه بیش از یک سال و نیم سلطنتش نپایید. تنها اقدام سیاسی وی ارسال نامه‌ای بود برای میرزا محمد حکیم برادر بابر.

وی درین نامه حکیم را شاه خطاب کرد و از او درخواست تا نمایندگان سیاسی به ایران بفرستد.^۱ شاه محمد خدا بنده در سال ۹۸۵ هـ زمام امور سلطنت ایران را در دستهای ناتوان خویش گرفت. دوران سلطنت وی دوران هرج و مرج سیاسی در داخل کشور و تجاوز ترکان عثمانی به سرزمینهای ایران غربی و شمال غربی بود. شاه محمد ناتوانتر از آن بود که بتواند بدین هرج و مرجها خاتمه بخشد و ترکان را بر جای خود بنشاند. این پادشاه ناتوان نماینده‌ای به نام سلطانقلی چندان اوغلی به هند فرستاد و از جلال الدین اکبر خواست تا وی را به سپاهی یاری کند. اکبر نیز بر آن شد که یکی از پسران خود را به ایران به یاری شاه قزلباش فرستد و خود نیز به خراسان آید تا شاه را در برابر ترکان دست گیرد. ولی به هیچ یک ازین کارها توفیق نیافت.

دزین روزگار، اوزبکان نیروئی تمام یافته خراسان را به دست گرفته بودند و خان اوزبک عبدالله خان در صدد بود که دودمان صفوی را براندازد. چه گذشته از آن که خراسان را عرصه تاخت و تاز و غارت و چپاول ساخته بود، کوشش دیپلماتیک شدیدی نیز آغاز کرده بود تا ترکان عثمانی را به تصرف ایران برانگیزد. تا خود نیز سهم شایانی از تقسیم ایران برد. وی در نامه‌های خود پادشاهان عثمانی را به حمله به ایران از طرف غرب می‌خواند تا او نیز در یک زمان از طرف شرق بر کشور قزلباش حمله برد و دولت صفوی را درهم شکند. خان توران همین پیشنهاد را به اکبر فرمانروای هند نیز نمود. چه بابریان نیز مانند ترکان سنی مذهب بودند و عبدالله خان به یاری سلاطین سنی مذهب عثمانی و بابری می‌خواست ریشه قزلباشان شیعی را برکند تا مسلمانان بتوانند به آسودگی عازم زیارت خانه خدا شوند! اما اکبر در جواب وی نامه‌ای همراه میرزا فولاد فرستاد و در آن یاد آور شد که شاهان صفویه ذریه پیغمبر و از خاندان عصمت و طهارت‌اند و بی دین نیستند. برای رفتن به حج نیز مسلمانان می‌توانند از راه دریا که پس از فتح گجرات به دست بابرباز شده است استفاده کنند. بدین ترتیب اکبر به پاس محبت‌های شاه طهماسب به پدرش همایون اندیشه‌های شوم عبدالله خان را در مورد ایران برهم زد.

۱ - برای اطلاع بر متن این نامه رجوع شود به کتاب «شاه طهماسب» تألیف نگارنده

در سال ۹۹۵ هجری، عباس میرزا بر پدرش ورید و ازا کبرشاه برای بیرون آوردن قدرت از چنگ پدر خویش یاری طلبید. اما اکبرشاه وی را در عصیان و قیام برضد پدر مساعدت ننمود. اما عباس میرزا خود در شورش برضد پدر و تسخیر پایتخت توفیق یافت و در سال ۹۹۶ بر مسند سلطنت تکیه زد و پس از قلع و قمع سران خودسر قزلباش، سفیری به نام یادگارسلطان روملو به دربار گورکانی هند فرستاد و از اکبر دوستانه گله کرد که چرا در گذشت شاه طهماسب و حمزه میرزا را تسلیم نگفته است. یادگار سلطان روملو هفت سال در هندوستان ماند و وقتی اجازه مراجعت یافت که قندهار بدون جنگ به دست اکبر افتاده بود. بدین معنی که رستم میرزا پسر سلطان حسین میرزا صفوی حکمران قندهار و مظفر حسین میرزا برادرش که بر قندهار و نواحی کنار رود هیرمند حکومت می کردند، در مقابل حملات اوزبکان تاب نیاورده در سال ۱۰۰۳ هجری نواحی تحت حکومت خود من جمله قندهار را به جلال الدین اکبر سپردند و به هندوستان پناهنده شدند^۱.

اکبر شاه در جواب نامه مفصلی به شهریار ایران نوشت و آن را مصحوب میرزا ضیاء الدین کاشی که همراه یادگار سلطان کرده بود به دربار ایران فرستاد. درین مسافرت سیاسی، ابونصر خوافی نیز به عنوان مسئول حفظ هدایای شهریار گورکانی، میرزا ضیاء الدین را مرافقت می نمود^۲. اکبر که ذاتاً مردی دانشمند و بلند نظر و بزرگووار و با خلق خدا از هر کیش و آیین مهربان بود شاه عباس جوان را که در راه تحصیل قدرت از ریختن خون گنهگار و بی گناه و پیرو جوان پروا نداشت اندرز فراوان داد.

شهریار صفوی از سفیر فرمانروای هند با شکوه تمام و عطاوفتی فراوان پذیرایی کرد. به نحوی که دستور داد میدان سعادت قزوین را چراغانی کردند و بازارها را به افتخار هیئت سیاسی هند آذین بستند و در همین میدان سعادت ضیافت مفصلی به خاطر آنان داد و باز در همین میدان سعادت، هدایای شهریار هند «به اشتران کوه پیکر، همچنان با بار، از نظر هما یون

۱- درباره خاندان سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا پسر شاه اسمعیل اول و حکومت

آنان در قندهار و زمین داور رجوع شود به عالم آرای عباس ج ۱ ص ۴۸۷ - ۴۷۸.

۲- این ضیاء الدین کاشی پسر قاضی کاشان میر رفیع الدین بود که بیست و پنج سال

پیش به هند رفته و نزد سلاطین آن کشور مکانتی تمام یافته بود.

گذشت . »

شاه عباس يك سال سفیر هند را به احترام تمام در ایران نگهداشت و سپس منوچهر- بيك ايشيك آقاسی باشی غلام خاصه خود را با پانصد نفر از سواران زبده رشید قزلباش به سفارت به دربار اکبر گسیل داشت . هدایای فراوانی نیز به وسیله این سفیر برای پادشاه هندوستان منظور داشت من جمله صد رأس اسب خانه‌زاد پاك نژاد که از اسبان نامی ولایت عربستان و گرجستان و یاتی حاصل آمده^۱ که یکی از آنها را در هندوستان پنج هزار روپیه به پول زمان قیمت نهادند و سیصد طاقه پارچه‌های زربفت نفیس و نقاشیها و تصاویر کار استادان بزرگ و قالیه‌های گرانبها که هر جفتی از آنها در ایران به قیمت روز سیصد تومان ارزش داشت .^۲ در نامه‌ای که همراه منوچهر بيك فرستاد ، شاه عباس به اکبر شاه خبر داد که اوزبکان دست به تجاوز و غارت برداشته‌اند و هر بار که وی به جنگ ایشان رفته روی نشان نداده پا به فراد نهاده‌اند و اکنون که با پادشاه عثمانی قرارداد صلح بسته شده قصد دارد که ایشان را از خراسان ریشه کن نماید .

منوچهر بيك در سال ۱۰۰۷ هجری در شهر لاهور به دربار شهریار گورکانی رسید و اکبر او را سخت محترم داشت . درین هنگام اوضاع سیاسی خراسان به سرعت تغییر یافت: عبدالله خان درگذشت و پسر خونریز و غارتگرش به نام عبدالؤمن خان ، به فاصله کوتاهی جان بر سرسنگدلی و کینه‌توزی و طمع‌ورزی نهاد و شاه عباس با استفاده ازین موقعیت مناسب خراسان را از اوزبکان پرداخت و هرات را به دست گرفت و هم از هرات به اکبر نامه‌ای نوشت و به ظرافت قلعه قندهار را خواستار آمد . اما اکبر بدین نامه پاسخی نداد .

پادشاه گورکانی هند ، پس از چهار سال منوچهر بيك را اجازت مراجعت داد و هدایائی فراوان من جمله ده هزار روپیه بدو بخشید و برای پادشاه ایران نیز هدایای گرامندی ارسال داشت و متقابلاً میر معصوم بهکری را، که از عالمان دین و مردی والا نژاد بود ، با هدایای بسیار من جمله « شمشیر غلاف و آهن جامه سراسر طلا مرصع به الماس ریزه و جواهر ثمین» به نزد شاه عباس فرستاد . این سفیر در پای قلعه ایروان که شاه عباس در محاصره گرفته

۱- عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۵۴۳ .

۲- زندگانی شاه عباس اول ج ۱ ص ۲۲۷ .

بود شرف دستبوس شهریار قزلباش یافت « و به اتفاق منوچهر بیک شرف مجالست مجلس بهشت آیین دریافت » و از شاه عباس اجازه خواست که هدایای پادشاهی را « از نظر اقدس » بگذرانند . اما شاه عباس، که سخت سرگرم جنگ با ترکان بود ، رسیدن شمشیر را به فال نیک گرفته تنها همان را برداشت و دیدن بقیه هدایا را به فرصت مناسب موکول داشت. چهار ماه بعد که قلعه ایروان فتح شد و فرصت مناسب دست داد ، هنگامی که شریف پاشا و دیگر « عظاما و معارف سپاه رومیه و اکراد در بارگاه معلى حاضر بودند » هدایا را از نظر شاه گذرانیدند و شاه همه را به بزرگان همراه خویش بخشید .

در بهار سال بعد ، شاه عباس اجازه داد تا میر معصوم به کشور خویش مراجعت کند و ضمناً نامه‌ای به وسیله او برای جلال الدین اکبر فرستاد و عمه‌اش نیز نامه‌ای برای حمیده - بیگم مادر اکبر . این آخرین ارتباط سیاسی اکبر شاه و شاه عباس بود . چه اکبر در سال ۱۰۱۴ هـ در گذشت و پسرش سلیم به جای وی نشست .

سلیم، که پس از جلوس بر تخت سلطنت هند خود را جهانگیر نامید ، از همان هنگام شاهزادگی با شاه عباس مکاتبه دوستانه داشت . منتها در همان روزهای نخست سلطنت وی ، موضوع دست‌اندازی قزلباشان بر زمین داور و تصرف بست پیش آمد و گو این، که به قول اسکندر بیک منشی، مرشد کامل را این « قضا یا که به اقتضای قضا بی اختیار روی داده بود در موقع قبول نیامد »^۱ ولی این پیشامد در روابط ایران و هند سردی ایجاد نمود . شهریار قزلباش که همواره در صدد تحکیم بیشتر روابط ایران و هند بود شخصی به نام حسین بیک را پیش جهانگیر فرستاد تا حقیقت ماجرای تصرف زمین داور را برای وی بازگو کند. جهانگیر ده هزار روپیه بدو انعام داد^۲ و نامه‌ای به شاه عباس نوشت و همراه حسین بیک فرستاد و گله کرد که چرا از طرف ایران در فرستادن سفیر تأخیر شده است و با ذکر این مطلب ، تلویحاً بدین امر اشاره کرد که ماجرای زمین داور مانع از ارتباط دیپلماتیک نیست .

در سال ۱۰۱۸ هـ . شاه عباس که از جنگهای آذربایجان و شروان فراغت یافته بود بر آن شد که « یکی از معتبران طایفه جلیله قزلباش » را « به پرسش تعزیت پادشاه مغفور

۱ - برای اطلاع بر تفصیل این امر رجوع شود به عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۶۷۲.

۲ - مقالات هادی حسن ص ۴۰ .

(اکبر) و تهنیت و مبارکباد جلوس فرزند ارجمندش « روانه گرداند. قرعۀ این فال به نام یادگار علی سلطان طالش زده شده که « از میرزاده‌های طبقة قزلباش و نبیره خلیفه الخلفا بود. در زمان حضرت خاقان سلیمان شاه حاکم دارالسلام بغداد بود و به وفور دانش و سخندانی و چرب زبانی از اقران و امثال امتیاز داشت. » شاه عباس نامه‌ای مشعر بر تعزیت مرگ اکبر و تهنیت و جلوس جهانگیر همراه یادگار علی سلطان فرستاد. سفیر قزلباش با « پنجاه نفر از آقاپان و ملازمان که همگی اسبهای بدو سواری و کوتل^۱ و جبقه و کمر و یراق پسندیده داشتند » از راه قندهار متوجه هندوستان شدند^۲ از جمله تحف و هدایا که به رسم ارمغان فرستاده شد پنجاه رأس اسب توپچاق عربی و گرجی و بیاتی بود که در ایلخیه‌های خاصه شریفه به هم رسیده ظن غالب آن است که در سرکار هیچ پادشاه ذی شوکت صاحب مکنت یکی از آنها یافت نشود مع جلّهای زربفت و مخمل و یراق لایقه و سه ثوب پوستین اروسی سیاه درازمو که از ولایت اروس آورده مقومان صاحب درایت هر يك را به هشتاد تومان و نود تومان شاهی عراقی اتباع نموده بودند. زیرا که چنان روباه سیاه رنگ درازمو نادر واقع می‌شود و يك هزار و پانصد عدد اقمشه نفیسه از مخمل زربفت طلا باف و نقره باف و زربفت و دیبای طلا و نقره و چهار ذرعی زرباف واطلسها و مخملهای فرنگی و خطایی باف و سایر امتعه واقمشه یزد و کاشان و دیگر تحف و هدایای لایقه از هر نوع که سزاوار مرتبه و شان طرفین بود. »^۳

نورالدین محمد جهانگیر هفت سال سفیر ایران را درهند نزدخویش به احترام نگه‌داشت و بدو هشتاد و پنج هزار روپیه و مقدار گرامندی طلا بخشید.

درطی اقامت یادگار سلطان علی، ارتباط سیاسی ایران و هند، با ارسال قاصد و ایلچی همچنان برقرار بود. حاملین نامه و پیغام بیشتر بازرگانان بودند من جمله تاجری به نام خواجه برجعلی نخجوانی که جهانگیر در هنگام شاهزادگی نیز او را به ایران فرستاده بود. وقتی شاه سلیم جام گرانمایی برای شاه عباس فرستاد و او نیز متقابلاً چند تصویر بسیار زیبا، کار

۱- بدو (ب- + دو) به معنای بسیار دهنده و کوتل به معنای يدك است (= جنبیت).

۲- عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۷۸۲.

۳- عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۷۸۳.

استادان ایتالیایی به شهریار هند اهدا کرد. در سال ۱۰۲۲ هجری جهانگیر جواهر شناسی را برای خرید به کشور عثمانی فرستاد و او چون می‌بایست از ایران بگذرد، هدایایی هم برای شاه عباس منظور داشت. شاه عباس فهرست اشیاء مورد نیاز جهانگیر را گرفته به توسط او یس- بیک توپچی همه را تهیه نموده به هند فرستاد و باز به همین وسیله، یعنی به توسط همین محمد حسین چلبی است که شاه عباس چند قطعه لعل گرانبها برای جهانگیر ارسال داشت. این لعلها ظاهراً از خزانه تیموریان به دربار صفوی انتقال یافته بود و جهانگیر آرزوی باز یافتن آنها در دل داشت. وقتی دیگر، جهانگیر اظهار علاقه به داشتن تسیح عقیق کرده بود که شاه عباس تسیح گرانبهائی برای وی فرستاد، همراه با نامه‌ای گله‌آمیز که چرا سفیر ایران را شهریار هند اجازت مراجعت نمی‌دهد.

بالاخره پس از هفت سال، جهانگیر سفیر ایران را اجازه بازگشت داد (۱۰۲۶ ه) و اسبی با زین مرصع و شمشیری جواهر نشان و پارچه‌ای زر دوزی و سی هزار روبیه بدو بخشید.

جهانگیر، در برابر سفارت یادگار علی سلطان، که مردی از هر لحاظ بلندپایه بود، میرزا برخوردار ملقب به خان عالم را که از قبیله برلاس یعنی قبیله تیمور گورکان بود و با جهانگیر نسبتی نزدیک داشت به عنوان نخستین سفیر نماینده سیاسی خویش همراه یادگار- سلطان به دربار صفوی فرستاد. جهانگیر این مرد را که پایگاهی والا داشت سخت عزیز و محترم می‌شمرد و او را بای یعنی برادر می‌خواند. خان عالم پس از مدتی توقف در هرات، رهسپار پایتخت صفوی شد. شاه عباس چون عازم جنگ با ترکان بود، کلبعلی بیک یساول صحبت شاملو را مأمور کرد که وی را استقبال کرده به قم ببرد تا شاه مراجعت کند. وقتی شاه عباس از جنگ بازگشت، کس به طلب او فرستاد و چون او به حوالی شهر رسید، شهریار قزلباش جمعی از اعظام امرا را به استقبالش فرستاد و در باغ سعادت آبادش منزل داد.

این هیئت سفارت بسیار مجلل و باشکوه بوده است. اسکندر بیک ترکمان که منشی شاه عباس بوده و خود شکوه و جلال سفیر هند را به چشم دیده می‌نویسد:

«در روزی که خان عالم داخل قزوین شد، راقم این نسخه عالم آراء در شهر مانده بود و مشاهدۀ تجمعات ظاهری او کرد. و از مردمان روزگار دیده استماع نمود که از آغاز ظهور دولت این خاندان الی الان از ولایت هند بلکه روم ایلچی بدین شوکت و اسباب جاه

و حشمت به ولایت ایران نیامده . معلوم نیست که در زمان پادشاهان عظیم‌الشان سابقه از اکاسره و کیان نیز آمده باشد . »

ازین بیان پیداست که خان عالم با چه شکوه و جلال و جبروتی وارد قزوین شده‌است . به نوشته اسکندر بیک « در اول حال که خان عالم قدم به ملک ایران نهاد ، تا يك هزار نفر از ملازمان معتبر پادشاهی که رفیق او کرده بودند و ملازمان خاصه خود سوای نوکر نوکر و خدمتکار همراه داشت که از آن جمله دوست نفر قوشچی و میرشکار بودند . جمعی را از هرات بازگردانیدند . روزی که به دارالسلطنه قزوین رسید ، از ملازمان سرکار پادشاهی و خاصه خود و ملازم ملازم و خدمتکاران اقبال و محافظان جانور قریب به هفتصد هشتصد نفر بودند . ده زنجیر فیل قوی هیکل که با تختها و سریرهای زرین و زینتهای گوناگون آراسته و اقسام جانوران ، از ببر و پلنگ و آهوبره‌های هندی و یوز و کرگدن و مرغان سخنگو و گاوهای بحری که پالکی و مکاس می کشیدند ، همراه داشت . »

خان عالم ، در میدان سعادت ، هنگامی که شهریار صفوی « به نشاط چوگان بازی و بقب اندازی سرگرم باده انبساط بودند » به « کورنش همایون سعادت امتیاز یافت » . شاه عباس او را اعزاز و احترام فراوان نمود . تا جائی که « به لفظ گهربار خطاب فرمودند که چون میانه ما و حضرت پادشاه خورشید کلاه طریقه اخوت و برادری مسلول است و آن حضرت ترا برادر نامیده و برادر برادر هم برادر است ، لاجرم در هنگام کورنش ، او را برادرانه در آغوش مرحمت » کشید .

شاه عباس چند روزی که در قزوین بود ، هر روزه در همان میدان سعادت آباد « عشرت پیرا بود . خان عالم به عز مجالست مغرز و محترم بود . » سفیر و الامقام هند در نظر داشت که کلیه هدایای مخدوم خویش را به نظر شهریار ایران برساند . اما شاه عباس که می‌خواست هرچه زودتر به شکار زنگول ، به راه گیلان به مازندران ، برود دستور داد که « خلاصه تحف را با نفایس امتعه از هر جنس دو سه عدد مرتب ساخته در يك روز از نظر همایون بگذرانند . و سایر امتعه و اجناس را مفصلاً ساخته به بیوتات سپارند که به تدریج به نظر آید . » ظاهراً خان عالم را « آن معنی مرضی خاطر نبود » . ولی « بالضروره رضاجوی گشته خلاصه تحف و انفس هدایا را از مرصع آلات و تحفه‌های غریب و اقسام اقمشه و اجناس موازی

سیصد عدد انتخاب نموده در میدان سعادت از نظر فرخنده اثر گذرانید . با این که این اقلام جزئی از کل هدایای خطیر شهریار هند بود ، باز به قدری ارزنده بود که شاه عباس در هنگام بازدید ازین نفایس ، سفیر مسکو را به همراه برد تا عظمت هدایا را بدرخ او بکشد . پیترو دلاواله که خود حاضر و ناظر بوده شرح دقیقی ازین هدایا به دست داده که حکایت از نظر بلند و طبع سخاوتمند جهانگیر می کند .

همراه این سفیر چند نقاش معروف مثل بشنداس و خیرات خان و لیکراج برای تهیه تصاویری از شاه عباس و شاهزادگان و بزرگان دربار وی به ایران آمده بودند و نیز ادیب سخنوری به نام محسن فانی کشمیری که شرح وقایع را مرتباً می نوشت و به هند می فرستاد . سفیر عالی رتبه هند ، در دربار ایران ، به مناسبت رفتار و دلپسند خویش سخت مورد محبت و علاقه شاه عباس قرار گرفت . چنان که به جای « خان عالم » وی را « جان عالم » می نامید و از ابتدای ورود وی به ایران تا هنگام بازگشتش به هند شاه ایران بیش از ۱۵۰۰ دینار عراقی بدو بخشید ، سوای « تکلفات امرا و مقربان » .

خان عالم بیش از دو سال در ایران ماند و در سال ۱۰۲۹ به کشور خود بازگشت . جهانگیر از « برادر » خود به گرمی استقبال کرد و او را منصب پنج هزار ذات و سیصد سوار بخشید .

در طول سفارت یادگار سلطان روملو و خان عالم ، باز هم نمایندگان از ایران به هند رفتند . ولی باید دانست که آنان حامل نامه یا پیغام خاص بودند و نمی توان آنان را همپایه یادگار سلطان روملو یا تالی یادگار سلطان طالش شمرد . ازین جمله اند مصطفی بیک که در سال ۱۰۲۴ با نامه ای از شاه عباس حاکی از فتوحات وی در گرجستان به هند رفت و از جمله هدایائی که شاه عباس به وسیله او برای جهانگیر فرستاد چند سگ بزرگ اروپائی بود که جهانگیر خواسته بود . جهانگیر وی را نوازش نمود و چهل هزار روبیه و مقداری طلا به وی بخشید و او ، پس از اقامت چند ماهه در هند ، به ایران بازگشت و نامه ای از جهانگیر برای مخدوم خویش برد .

دومین فرستاده شاه عباس ، محمد رضا بیک بود که همراه هیئت ، در سال ۱۰۲۵ هـ ، به هند رفت و جهانگیر او را به خلعت و جایزه بنواخت . در زمان اقامت وی در هند بود که روبرت-

شرلی نیز بدانجا رسید. محمد رضا بیک نیز با نامه و هدایائی برای شاه عباس، از جانب جهانگیر اجازت مراجعت یافت. ولی پیش از آغاز مسافرت، در سال ۱۰۲۶ ه. ق (۱۶۱۷ م). در شهر اگرا بدرود حیات گفت.

در سال ۱۰۲۸ نیز سید حسن نامی به هند آمد و از جانب شاه عباس نامه و هدایائی برای جهانگیر آورد و جهانگیر او را ۲۰۰۰۰ روپیه انعام داد.

اما شاه عباس می‌خواست سفارت مجلل و مفصل خان عالم را جوابی شایسته دولت با عظمت و شهریاری بزرگ ایران گوید. به همین جهت، زینل بیک بیگدلی شاملو توشمال باشی را از «خاصان بارگاه معلی» برگزیده همراه خان عالم به هند فرستاد و هدایائی گرامند برای جهانگیر پادشاه ارسال داشت. درین مورد اسکندر بیک منشی می‌نویسد:

«و تحف و هدایا که به جهت پادشاه والاجاه ارسال یافت، از مرصع آلات و امتعه نفیسه روم و فرننگ و روس و بلاد ایران و تحفه‌های مرغوبه، یک زنجیر جیقه زلف عقار نادره روزگار که گزیده چندین هزار زلف بود، مرصع به لعلهای ثمین و یواقیت رنگین ولالی آبدار، که از آن جمله، یک قطعه لعل خوشاب بزرگ بود که در خزانه هیچ پادشاه ذی جاهی عدیل آن نتوان یافت و مبصران جواهرشناس به هفت هزار تومان بلکه زیاده قیمت نموده بودند. اسم میرزا الخ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور گورگان بر آن نقش بود و از زمان حضرت خاقان سلیمان‌شان، شاه اسماعیل، علیه الرحمة و الرضوان از خزاین سلاطین به دست درآمده در خزانه عامره بود و از تحف و هدایای پادشاه روم نیز که درین سال ایلچی آورده بود، حصه والوش برادرانه، جهت حضرت پادشاه والاجاه ارسال یافت و مکتوب محبت آیین دوستانه مشعر بر اظهار انواع محبت و دوستی برادرانه و اتحاد و یکدلی و بی‌تکلیفهای یگانگانه در قلم آورده دقیقه‌ای از دقایق مردمی و وداد فرو گذاشت فرمودند.» ۱

زینل بیک «باشکوه و عظمت ملوکانه و اسباب و تجملات بزرگانه، از اسبهای تازی نژاد صبا پیوند و زینهای مرصع و طلا و نقره که بهترین زیب و زینت سپاهی است و اقسام

مرصع آلات و اشیاء و تجملات زیاده از حد و شمار خود و جمعی کثیر از ملازمان و پیشخدمتان و عمله کارخانها، به آراستگی و پیراستگی تمام» از شاه‌عباس جدا شده روی به هند نهاد و در میان استقبال گرم مردم به لاهور رسید. وی درین شهر، بنا بر امر جهانگیر، توقف کرد و خان‌عالم پیشتر رفت تا جهانگیر را که در حال مراجعت به لاهور بود دیدار کند. وقتی جهانگیر به لاهور رسید، زینل بیک به دیدار شهریار هند رفته لوازم ادب و «آداب تعظیم و تکریم» ادا نمود و نامه شاه‌عباس را با تحف و هدایا تقدیم داشت و «از جانب همایون اعلیٰ پرسشهای دوستانه و نیازمندیهای برادرانه به ظهور آورد و در آداب رسالت و شرایط سفارت بر وجهی که سزاوار محبت و دوستی طرفین بود فرو گذاشتی نکرد.»

اما زینل بیک به مأموریت مهمی رفته بود و آن تقاضای شفاهی شاه‌عباس برای بازپس گرفتن قندهار بود. زینل بیک این مطلب را با «ارکان دولت و اعیان حضرت» دربار هند در میان گذاشت. ولی هیچگونه جوابی «که موجب تسلیت خاطر باشد» نشیند. لذا بر آن شد که از همان‌جا بازگردد. درین حال، روز تولد جهانگیر نزدیک شد و آن پادشاه بنا بر عادت روی به دهلی نهاد تا جشن تولد خویش را در زادگاه خود برپا سازد. زینل بیک قصد داشت که از همان‌جا بازگردد. اما در همان روزها جیقه و جیقه بن مرصع به لعل که ذکرش گذشت و در حین رفتن زینل بیک به هند هنوز ساختش تمام نشده و قرار بود بعد فرستاده شود و همین‌طور مقداری از تحف و هدایای پادشاه روم، که شاه‌عباس برای جهانگیر اختصاص داده بود، همراه با فرمانی از شاه‌عباس، درخصوص تقدیم هدایای مذکور به نورالدین محمد جهانگیر رسید. زینل بیک بالاجبار روی به دهلی نهاد و در جشن ولادت شهریار هند شرکت جست و هدایا را تقدیم داشت و در ضمن مکرراً موضوع واگذاری قندهار را با اولیای دولت هند مطرح نمود. ولی چون باز هم «جوابی مقرون به صواب نشیند» به ناچار مراتب را به اطلاع شاه‌عباس رسانید.

درین میان، به شرحی که در تواریخ آمده، شاه‌عباس خود شخصاً در بهار سال ۱۰۳۱ هجری، همچنان که با خان‌عالم قرار گذاشته بود، به نام «سیرو شکار» به کنار هیرمند آمد. بدین انتظار که جهانگیر ولایت قندهار را بدو واگذارد و چون عبدالعزیزخان حاکم قندهار روی خوش نشان نداد، دستور داد تا سپاهیان شهر را در محاصره گیرند. شهر، پس از یک دوره

محاصره يك ماهه روز چهاردهم شعبان، به دست ایرانیان افتاد .

وصول این خبر موجب گردید که زینل بیک که پیش ازین « همواره منظور انظار عاطفت و اشتیاق بود » مورد سوءظن قرار گیرد . چه جهانگیر و درباریان او را « محرک این واقعه می‌دانستند » و « چند روزی با او سر گران بودند » . تا این که شاه عباس همراه میرولی بیک نامه‌ای فرستاد و « معاذیر دلپذیر » در باب علت فتح قندهار بیان داشت و متعاقب قاصدمذکور، حیدربیک یوزباشی قراداغلو را بادوکلید طلا که بر یکی نام قندهار و بر دیگری نام ایران نقش شده بود همراه با نامه محبت آمیزی به دربار جهانگیر فرستاد، و پس از بیان ماجرای فتح شهر ، اظهار امیدواری کرد که شهریار هند در عالم دوستی « بعضی امور جزئی را منظور انظار خجسته آثار فرموده » و « کل ممالك محروسه ما را به خود متعلق دانسته به هر کس که خواهند شفقت فرموده اعلام بخشند که بلا مضایقه به او سپرده می‌شود » . جهانگیر هر چند نخست در نظر داشت که قندهار را به زور بازپس گیرد ، اما چون درین هنگام شاهزاده خرم سرکشی آغاز نهاده بود دفع او را مهمتر دانسته « عذرپذیر گشته اظهار مسرت و ابتهاج نمود » و زینل بیک و حیدربیک و میرولی بیک را اجازت مراجعت داده نامه گله آمیزی به وسیله آنان برای شاه عباس فرستاد . امر دیگری که سفارت زینل بیک را دشوار ساخته بود رفتار تکبر آمیز وی بود . درین مورد آقای نصرالله فلسفی در کتاب نفیس خود به نام « زندگانی شاه عباس اول » چنین آورده است : ۱

« زینل بیک همراه خان عالم به هندوستان رفت و در شهر لاهور به درگاه نورالدین محمد جهانگیر بار یافت . ولی به جای این که به رسم دربار هند سر تعظیم فرود آورد، یعنی دو دست را نخست به سوی زمین برد و بعد به روی سر گذارد ، برای تقدیم نامه و گذراندن هدایای شاه عباس ، با رفتاری تکبر آمیز ، راست به سوی تخت شاهی رفت و از هرگونه کرنش و تعظیم خودداری نمود . جهانگیر ازین معامله سخت متحیر و خشمگین شد و آن رفتار خلاف قاعده را به او گوشزد کرد و از وی خواست که مانند سفیران دیگر آداب درباری هندوستان را رعایت کند . اما زینل بیک رعایت نکرد و با آن که شاه به او هدایای گرانبها وعده داد ، از رفتار تکبر آمیز خود دست برنداشت .

نوشته‌اند که جهانگیر، برای آن که سفیر شاه عباس را به کرنش و تعظیم وادار کند، دستور داد در برابر تخت شاهی دری کوتاه ساختند تا چون زینل بیک از آن جا داخل شود ناگزیر سر به سوی زمین فرود آورد. ولی روز دیگر، هنگام بار سفیر ایران چون مقابل این در رسید پشت به در کرد و خم شد و همچنان خمیده از پس به درون بارگاه درآمد. جهانگیر ازین رفتار ناشایسته که توهینی به مقام عالی وی بود، به سختی در خشم شد و از آن پس دیگر او را به مجلس خود بار نداد و امر کرد که از پذیرایی وی نیز خودداری کنند. به طوری که زینل بیک ناچار شد، برای مخارج روزانه خود و همراهان، تمام ظرفها و زین و یراقهای زرین و سیمین خویش را بفروشد.

این شرح به نظر من سخت اغراق آمیز می آید. چگونه زینل بیک، که خود از مقربین شاه عباس یا به اصطلاح زمان، «از حاشیه نشینان بساط عزت» بود، نمی دانسته که سفیر الزاماً باید احتراماتی را نسبت به پادشاه بیک کشور دیگر رعایت کند. در حالی که خود مسلماً شاهد شرفیابی سفیران اروپائی و ترك و هندی و روسی و اوزبك به پیشگاه مخدوم خویش بوده است. خاصه آن که شاه عباس، به قول اسکندر بیک «بعد از امان نظر به حال امرا و مقربان و معتبران این دولت، مشار الیه را که به اهلیت ذاتی و سنجیدگی و علو همت و آداب دانی و حسن سلوك متصف و به اعتماد و محرمیت و از یاد قرب و منزلت از اقران ممتاز بود، شایسته امر رسالت و سزاوار این خدمت دانسته» بود. چگونه چنین شخص «آداب دانی» با پشت به درگاه پادشاهی درمی آمده، یا بدون ادای احترام و تعظیم و دست بر سینه نهادن راست به سوی تخت شاهی می رفته است. این گونه بی ادبها در خدمت پادشاهان، آن هم از ناحیه سفیر فوق العاده‌ای، بسیار زشت و توهین آمیز بود. علی الخصوص برای پادشاهی که چنین مرد بی ادبی را به سفارت انتخاب کرده است و مسلماً اگر چنین بود، شاه عباس رفتار سفیر خود را نادیده نمی گرفته و همان طور که دنگیز بیک را در جلوی چشمان سفیر اسپانی و همراهانش به دار آویخت، او را نیز شدیداً سیاست می کرد. در حالی که به شهادت اسکندر بیک ترکمان، در هنگام بازگشت «خدمات زینل بیک مستحسن افتاد و مورد توجهات خسروانه گردیده پایه قدر و منزلتش ارتفاع یافت ۱». از آن گذشته، زینل بیک ۱ - عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۹۹۴. زینل بیک اندکی بعد از مراجعت به ایران عنوان خانی و منصب سپهسالاری یافت (سال ۱۰۳۴ هـ).

شانزده سال پیش ازین تاریخ، خود به عنوان سفیر به دربار رودلف دوم امپراتور آلمان رفته و از « اتیکت » سیاسی و دیپلماتیک آگاهی داشته است.^۱

بنابراین، شرحی که اولتاریوس آدام درین مورد نوشته، اگر نگوییم غرض آلود و تهمت آمیز، بسیار اغراق آمیز است. اما درین که برخوردی میانه زینل بیک و « بعضی از ارکان دولت »، که شاید همان « مسئولین تشریفات » بوده اند، روی داده تردیدی نیست. اسکندر بیک منشی، درین مورد سر بسته می نویسد:

« در قانون سلسله اکبری تعظیم و کورنش مخصوصی متعارف است که در وقت انعام و بخشش صاحبان انعام در ازام آن تفقد بدان اقدام می نمایند. در هنگام جدا شدن زینل بیک ۱، حضرت پادشاه والا جاه در حضور او اظهار تفقد و احسانی کرده. چون آن گونه کورنش خالی از مذلت و فروتنی نبود، زینل بیک از علو همت و غرور بندگی این آستان تن به آن در نداده هر چند نیکخواهان طرفین در آن ماده مبالغه کرده اند او ابا کرده و گفته که این رسم معتاد درگاه ولی نعمت ما نیست. اگر پادشاه عنایت خاصی فرمایند که سرمایه افتخار بوده و غرض آلود مال دنیوی نباشد، در ازام آن شفقت خاص، هر گونه افتادگی و فروتنی چاکرانه باید کرد مضایقه نیست. بعضی از ارکان دولت، جهت استمرار رسم و عادت و نقاری که از او در دل داشتند، کوته همتی به ولی نعمت خود واداشته در ایصال آن احسان تعلل و تغافل ورزیدند و مشار الیه نیز نام نبرده روانه شد. »^۲

ازین شرح چنین برمی آید که این برخورد تشریفاتی، در هنگام بازگشت بوده نه در موقع باریافتن به حضور شهریار هند و ثانیاً امر مورد اختلاف تحمل مذلتی بوده برای دریافت « تفقد و احسان » و به عبارت دیگر چنان که از گفته خود او برمی آید « غرض آلودگی مال دنیوی » بنابراین، سفیر فوق العاده شاه عباس صفوی عطای شهریار هند را به لقای مسئولین تشریفات بخشیده فروتنی بیش از حد (و شاید هم پای بوسی و به خاک افتادگی) نکرده و از خیر « تفقد و احسان » جهانگیر در گذشته است.

۱ - در آن هنگام يك نقاش آلمانی به نام اکیدیوس سادلرس تصویری از وی کشیده

(رك زندگانی شاه عباس اول ج ۴ صفحات ۱۰۰ و ۲۸۹) .

۲ - عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۹۹۳ - ۹۹۴ .

با این همه ، پروفیسور هادی حسن در مقاله خود تحت عنوان « روابط فرهنگی بین هندوستان و ایران صفوی » نوشته است که نورالدین محمد جهانگیر به سفیر فوق‌العاده شاه‌عباس ۵۰۰۰ روپیه و مستغلاتی دارای ۱۶۰۰۰ روپیه مالیات سالیانه بخشیده است .

زینل‌بیک توشمال باشی در سال ۱۰۳۲ به ایران بازگشت و اندکی بعد که موضوع تصرف بغداد پیش آمد ، وی مأموریت‌های نظامی فراوان در عراق عرب یافت و پس از کشته شدن قرچقای خان ، وی عنوان خانی و مرتبه سپهسالاری یافت . شهر بغداد در سال ۱۰۳۲ ، پس از مدتی نزدیک به یک‌صد سال ، باردیگر به دست ایرانیان افتاد و شاه‌عباس خبر این فتح بزرگ را ، طی نامه‌ای ، به وسیله آقای محمد مستوفی غلامان ، در سال ۱۰۳۳ (= ۱۶۲۵) به جهانگیر رسانید ، همراه اشیاء زیادی از غنایم فتح بغداد . پادشاه هند ، آقا محمدرا در شهر لاهور به‌حضور پذیرفت و او نامه شاه‌عباس و غنایم فتح بغداد را تقدیم داشت و جهانگیر او را به انعام بسیار سرافراز نمود و پس از شش ماه اقامت ، وی را همراه نامه‌ای به عنوان شهریار ایران اجازه مراجعت داد .

در سال ۱۰۳۶ شاه‌عباس شنید که شاهزاده پرویز ولیعهد جهانگیر درگذشته است . برای نشان دادن مراتب «مصادقت و برادری» شهریار بزرگ ایران بر آن شد که «معمدی‌فرستاده لوازم پرسش و دلجویی» به جای آورده «متفحص احوال خیرمآل گردد .» و برای این امر ، تخته‌بیک یوزباشی استاجلو را که «از معتبران درگاه و مرد سخندان کارآزموده کارآگاه» بود برگزیده و «تحف و هدایای لایقه از اقمشه و امتعه نفیسه و نفایس هر دیار و تازی‌نژادان صبا رفتار» تهیه کرده با «نامه محبت طراز دوستانه مشعر بر مهربانیهای برادرانه» همراه وی روانه نمود . تخته‌بیک از مازندران به اصفهان آمد تا از راه یزد و کرمان و قندهار خود را به هندوستان برساند . اما وی هنوز در اصفهان بود که خبر مرگ جهانگیر رسید و آن سفارت صورت نگرفت .

جانشین جهانگیر ، پسر سومش شاه‌جهان بود . شاه جهان ، هر چند در ایام سلطنت فرصت مکاتبه سیاسی و ارسال سفیر به دربار شاه‌عباس نیافت ، ولی پیش از آن به عنوان شاهزاده خرم چندبار با شهریار صفوی مکاتبه کرده و قاصد فرستاده بود . به نظر می‌آید که نخستین فرستاده وی زاهد بیک بوده که در سال ۱۰۳۱ به دربار شاه‌عباس گسیل شده و وقتی

به ایران رسید، که پادشاه صفوی عازم سیر و شکار برای فتح قندهار بود. به همین جهت وی به ناچار در مشهد توقف کرد و پس از فتح قندهار بود که توانست به حضور پادشاه ایران بار یابد. زاهد بیک درین ملاقات که، بنا به دستور شاه‌عباس، در قندهار صورت گرفت «سجده تحیت و تسلیم به تقدیم رسانید و صحیفه اخلاص آیین فرزندان که از جانب شاهزاده کامگار به آداب تعظیم و قواعد تسلیم ترقیم یافته بود، با نفایس تحف و پیشکشهای لایقه به نظر اقدس درآورده به وفور توفیر و احترام پادشاهی معزز و مباهی گردید.»

زاهد بیک چند روز در «موکب جهانگشا و موکب معلی» اقامت کرد و به عرض شهریار ایران رسانید که چون شاهزاده خرم، به مناسبت خدمات و فتوحات خود، از جانب پدر، به خطاب شاه‌جهانی ممتاز و مخاطب گردیده استدعا دارد که از جانب شاه‌عباس نیز بدین خطاب معزز و گرامی گردد. بنابراین، در جواب نامه مذکور این بیت که اثر طبع میرزا ملک مشرقی بود نگاشته آمد:

ز خرمی شد از آن بخت روزگار جوان که نور دیده خورشید گشت شاه‌جهان

اندکی بعد میانه جهانگیر و پسرش برهم خورد. بدین معنی که بر اثر سعایت‌های ملکه نور محل و گردنکشیهای خرم، پدر نسبت به فرزند بدبین شد و جهانگیر درصدد برآمد که از خیالات دور و دراز پسر جلوگیری کند. سرانجام بین پدر و پسر کار به جنگ کشید و شاه‌جهان درین جنگها مغلوب شد و شکسته سلیح و گسسته کمر قصد داشت که به ایران پناهنده شود و نامه‌ای همراه خواجه حاجی به دربار شاه‌عباس ارسال داشت و در آن از بی‌مهری پدر شکایتها کرد. شاه‌عباس خواجه حاجی را در قصبه اشرف (بهشهر فعلی) پذیرفت و او را بناوخت و چند روز نزد خویش نگاهداشت و نامه را نیز جوابی پدرا نه داد و ازو خواست که نسبت به پدر در مقام اطاعت و دوستی باشد و قول داد که به جهانگیر نامه نویسد و او را با فرزند بر سر مهر آورد و چنین نیز کرد و همراه آقاییک سفیر خود نامه‌ای درین زمینه به فرمانروای هند نوشت.

هنگامی که جهانگیر درگذشت و شاه جهان پادشاه هند شد و خود را صاحب قران ثانی نامید، شاه‌عباس سفیری به نام بهری بیک، برای بیان تسلیم درمرگ جهانگیر و تهنیت جلوس شاه‌جهان، فرستاد و بهری بیک هنوز در راه بود که شاه‌عباس بدرود حیات گفت. اما

سفیر وی به مسافرت خود ادامه داد و خود را به دربار شاه‌جهان رسانید . شاه‌جهان مقدم وی را سخت گرامی داشت و پس از مدت کوتاهی به وی اجازه داد تا به ایران برگردد . درین باره محمد صالح کنبوه در کتاب خود به نام « عمل صالح » چنین آورده است :

« چون به شاه‌عباس خبر سانحه ناگهانی جنت‌مکانی با بشارت‌جلوس حضرت صاحبقرانی (= شاه‌جهان) رسید و بنا بر محبت غائبانه که داشت هجری بیک رسولی را ، به آهنگ ادای مراسم تهنیت جلوس اقدس و آداب پرسش، ارسال داشته هم در آن نزدیکی از جهان گذران درگذشت و فرمانروایی ایران به شاه‌صفی گذاشت و بحری بیک از پرتوآستان بوسی درگاه ناصیه بخت را فروغ سعادت داده، به حکم رعایت مراسم بازگشتی که از دیرباز میان این دودمان دیرمان و سلسله صفویه از راه کمال و داد و اتحاد، مرعی بود، هم درین ایام سید کریم النسب میر برکه را که از بنده‌های فهمیده و آزموده و معتمدان دیرینه روزگار دیده جهان پناه است به رسم ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه‌صفی و لوازم تعزیت شاه‌عباس و تحصیل اشراف و اطلاع بر حقایق احوال و استیفای دقایق امور آن ولایت به رسالت نامزد فرموده نامور ساختند و هفتم آبان‌ماه به عنایت خلعت و خنجر و فیل و انعام پنجاه‌هزار روبیه سرافراز نموده حکم کردند که بعد از تقدم وظایف امور مقرر و رسوم معهوده به زودی رخصت معاودت حاصل نموده متوجه دریافت سعادت ملازمت شود و هم درین روز بحری بیک را رخصت معادت داده عنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و ماده فیل ضمیمه سوابق عواطف عمیمه ساختند . »

جلال‌الدین محمد اکبر (۹۶۳ - ۱۰۱۴ هجری)

هنگام وفات همایون در سال ۹۶۳ هجری پسرش اکبر، با بیرام خان ترکمان، سردار با وفای پدرش، به سرکوبی متمردين پنجاب مشغول بود. در آن روزگار، اکبر هنوز به چهارده سالگی نرسیده بود. ولی در همین مدت کوتاه عمر، از بازیهای روزگار تجربه فراوان اندوخته بود. از آن گذشته ذاتاً مردی دوربين و مدبر بود. وقتی به جای پدر نشست زمام امور را کلاً به دست بیرام خان داد. زیرا وی مردی وفادار بود که اراده‌ای آهنین داشت و در راه تحکیم سلطنت همایون کوششهای فراوان کرده بود.

همایون، پس از بازگشت از ایران و تصرف مجدد تاج و تخت، فرصت چندانی برای سرکوبی همه مخالفان نیافت. و از این روی، سلطنت اکبر در ابتدای امر با خطرات فراوانی روبه‌رو بود. از مهمترین دشمنان وی یکی اسکندر افغانی حکمران سابق پنجاب بود که آرزوی تصرف مجدد پنجاب در دل داشت و دیگری هیمو، سردار عادل شاه، برادرزاده شیرخان سوری افغانی.

این هیمو مردی بود از طبقات پست هندو، سخت زشت‌روی و لاغر اندام، که پیش از ورود به خدمت عادل شاه، بقال دکان‌دار ناچیزی بود. عادل شاه مردی نادان و فاسد بود که در راه خوشگذرانیهای خویش خزانه مملکت را برباد داد. به نحوی که اگر هیمو به استخدام وی درنیامده بود شیراز سلطنت محمد عادل شاه از هم پاشیده بود. چه افغانهای سرکش هر روز در جایی سر به طغیان برمی‌داشتند و این هیمو بود که آنان را يك يك درهم شکست. پس از مرگ همایون، که به علت سقوط از بام روی داد، هیمو فرصت غنیمت شمرده آگره را تصرف کرد و پادگان مغولی دهلی را بیرون ریخت و به جنگ با اکبر و سردارش بیرام خان شتافت. جنگ سختی در پاییز سال ۱۵۵۶ میلادی در پانپت روی داد که به شکست هیمو و اسارت و قتلش خاتمه یافت. علت این که هیمو، با همه سپاه نیرومندش در برابر اکبر و سپاه ناچیزش شکست خورد، این بود که وی متعاقب فتوحات درخشان خود دچار

غرور شد و عادل‌شاه را از نظر انداخت و خویشان را پادشاه اعلام کرد و این امر موجب شد که افغانها ازو برنجدند و در جنگ او را تنها گذارند .

پس از کشته شدن هیمو ، سراسر شمال هند را اکبر به تصرف آورد و چون اسکندر در پنجاب بر سپاهیان جفتای ، که همایون برای مراقبت وی تعیین کرده بود، تاخته و پیروز شده بود ، اکبر با سرعت تمام به جنگ وی شتافت . اسکندر از لاهور به طرف قلعه منکوت عقب نشست و چون اکبر وی را تعقیب کرد ، در آن قلعه حصارى شد . اما شش ماه که از محاصره گذشت، اسکندر بناچار تسلیم شد . با این همه ، اکبر به علت بزرگواری و علو طبع، وی را آزاد کرد تا به بنگال رود و تنها با اوچنین شرط کرد که دیگر دست به شورش و عصیان نزند .

اکبر شاه ، در سال ۱۵۶۰ هنگامی که به هجده سالگی رسیده بود ، تصمیم گرفت که کلیه کارها را خود به دست گیرد و بهمین جهت برای بیرام خان پیغام فرستاد که اکنون می‌تواند به زیارت خانه خدا که سالها آرزوی آن کرده برود . بیرام که نیابت سلطنت یا به اصطلاح آن روز « وکالت سلطنت » و سمت مربی شاه جوان را داشت ، دست به عصیان زد . ولی سرانجام گردن به قضا نهاد و خود را به پای اکبر انداخت و امان خواست . اکبر با بزرگواری تمام بر او بخشود و بیرام عازم حج گردید . ولی هنگامی که مشغول تهیه اسباب سفر بود ، به دست مردی به نام مبارک نوحانی که بیرام پدرش را چندسال پیش کشته بود ، به قتل رسید . از آن پس تا مدت هفت سال ، اکبر با سرکشان و عصیانگران دست و پنجه نرم کرد تا توانست سراسر قلمرو بابری را بار دیگر آرام ساخته در زیر نگین اطاعت درآورد و سپس در اندیشه کشورگیری افتاد . اما درین راه از عقل کامل و تدبیر فراوان خود یاری گرفت و فی‌المثل قلمرو راجه امبار را از طریق مواصلت با دختر وی به دست آورد و دختر بزرگ راجه جودپور را برای فرزند خود شاهزاده سلیم گرفت و بر قلمرو او دست یافت . با این حال راجپوتها زیر بار نرفتند و وصلت با خاندان جفتایی و به اصطلاح مغولان را مخالف شئون و شرافت خویش تلقی کردند و در قلعه ادیپور زیر نظر رهبر دلیر خود جیمال در برابر اکبر شاه به مقاومت نشستند . جنگ شدیدی در گرفت و درین میان، جیمال شبی از کمال تهور بالای سنگر آمد و اکبر به دست خویش او را هدف گلوله ساخت . پس از مرگ وی ، قلعیان که سخت متأثر شده بودند، یکبار با شمشیرای کشیده،

بر دشمنان حمله کردند و تا آخرین قطره خون از جنگ باز نایستادند. بدین ترتیب قلعه ادپور به دست اکبر شاه افتاد. ولی رانا راجه ادی سنگ، در اعماق کوه‌های اروالی، استقلال خود را حفظ کرد.

اکبر پس از اتمام فتح راجپوت در سال ۱۵۷۰ م. با تصرف دو قلعه رانا تیمبهور و کلنجار، در طی چند ماه، سرزمین گجرات را نیز تصرف نمود و سپس ایالت بنگال را از دست داود افغان بیرون کشید (۱۵۷۵ م.) و آنگاه کشمیر را مطمح نظر قرار داد.

کشمیر سرزمین ثروتمند و خوش آب و هوایی است سخت زیبا در جنوب هیمالایا. در این سرزمین، در هنگام سلطنت اکبر، هرج و مرج فراوان حکومت می‌کرد و اکبر به بهانه رفع هرج و مرج بر تبتی‌هایی که درین سرزمین ایجاد آشوب کرده بودند تاخت و آن ناحیت را به دست آورد (۱۵۸۶ م.) و در سال ۱۵۹۲ م. بر ناحیه سند دست انداخت.

در اوایل سلطنت اکبر، در شبه جزیره دکن واقعه عمده‌ای روی داد. توضیح آن که سلاطین بیدر و بیجاپور و گلکنده و احمدنگر که از رفتار رانا راجه بیجانگر به ستوه آمده بودند بر او تاختند و در سال ۱۵۵۵ م. او را درهم شکستند و رام را به قتل آوردند و پایتخت وی را که از پر شکوهرترین و ثروتمندترین شهرهای جهان بود به جاروب غارت رفتند و به تیشه عداوت ویران کردند. اما این سلاطین فاتح، پس از این موفقیت، به جان یکدیگر افتادند. اکبر که در اندیشه تصرف دکن بود، سپاهی به آن سرزمین فرستاد. اما این خطر جدید بار دیگر مخالفت سلاطین را از بین برد و آنان را در مقابل دشمن خطرناک متحد نمود. آنان متفقاً شاهزاده خانم چاندی بی را که زنی نیرومند و با هوش و پرحمیت بود به سلطنت برداشتند. این زن، با آن که سنش از پنجاه گذشته بود، با پشتکار و فعالیت فراوان در مقابل سپاه اکبر به مقاومت ایستاد و حتی خود در جنگ شرکت نمود و در نتیجه آنان را از احمدنگر بیرون راند. به محض بیرون رفتن سپاه دشمن، باز جنگها و اختلافات داخلی شروع شد و چون چاندی بی درین آشوبها کشته شد، مغولان به بهانه ایجاد نظم بازگشتند و شهر را در محاصره گرفتند و آن را تصرف کردند و ایالت خاندیش را نیز به دست گرفتند. بدین ترتیب دامنه متصرفات اکبر از قندهار تا احمدنگر و از کابل تا بنگال توسعه یافت. در این سرزمین پهناور، اکبر شاه نظام استواری برای امور نظامی و اداری ترتیب داد.

سراسر کشور را به پانزده صوبه تقسیم نمود و برای هر ایالتی حاکمی معین کرد با اختیارات کشوری و نظامی. به فرمان وی تمام اراضی مزروعی کشور را مساحی و ممیزی نمودند و او به تناسب استعداد خاک و میزان باروری زمین مالیات معین کرد. برای رسیدگی به شکایات مردم و اقامه عدل و داد اساسی متین بنیاد نهاد و به هر جا مأموری برای بسط عدالت و زیر نظر او فردی به عنوان قاضی تحقیق فرستاد.

ازین اقدامات گذشته، آنچه اکبر را در بین سلاطین زمان خود مشخص می‌نماید، بلند نظری او در امور مذهبی و بزرگ منشی وی در داوری بین ادیان مختلف بوده است. وی هندو و مسلمان را به يك چشم می‌نگریست و با شاهزادگان راجپوت دوستی می‌ورزید و هندوان را مشاغل مهم می‌بخشید. در میان مشاورین و ندیمان وی راجه مال برهمن بیش از همه محبوب و مقرب بود. این راجه مردی سخندان و نکته‌سنج و ادیب و ظریف بود. اکبر جزیه‌ای را که بر هندوان قرار داده شده بود لغو کرد و زوار هندی را از پرداخت مالیاتهای تحمیلی معاف داشت. با این حال، وی بسیاری از سنن هندی را که برخلاف حقوق انسانی بود برانداخت. تازمان او، زنان بیوه مجبور بودند که خود را با جسد شوهرانشان بسوزانند. وی نه تنها این رسم را که ساتی خوانده می‌شد بر هم زد بلکه به زنان بیوه اجازه داد تا دوباره شوهر کنند. رسم زناشوئی کودکان شیرخوار را از میان برداشت و محاکمات آمیخته با شکنجه و قربانی حیوانات را موقوف نمود.

اکبر به مسائل مذهبی علاقه فراوان داشت و هر شب مجلسی از دانشمندان مذاهب اسلام و مسیحیت و آئین هندو و بودا با حضور خویش تشکیل می‌داد و با بی‌طرفی تمام به سخنان هر يك از آنان، در حقانیت کیش خویشش گوش فرامی‌داشت. وزیر او ابوالفضل نیز مردی آزاده بود. وی از دانشمندان زمان خود به شمار می‌رفت که در ترسل و مسائل ادبی شهرتی به سزا داشت. از جمله تألیفات او کتاب اکبرنامه است در تاریخ سلطنت اکبر. برادر ابوالفضل به نام ابوالفیض نیز شاعری حکیم و دانشمند بود. این هر دو برادر به علت آشنائی فراوان به فلسفه و خاصه فلسفه هندی، در امور مذهبی سخت بلند نظر بودند و مخدوم خویش را نیز درین مسامحه مذهبی و تساهل نسبت به عقاید دینی دیگران یاری می‌دادند. همین امر موجب شد که جماعتی از مسلمانان دربار گورکائی هند، نسبت

به امپراطور گورکانی و وزیر و مشاورینش ، احساس بیگانگی کنند و ازین همه بلندنظری که در نظر آنان بی‌اعتنایی به اسلام تلقی می‌شد اظهار عدم رضایت نمایند و همین جماعت بودند که پسر وی سلیم را بر ضد پدر تحریک کردند تا وی سر به شورش برداشت . اکبر این آشوب را به زودی فرونشاند. ولی پسر را نیاززد. بلکه وی را حکومت بنگال واورسا بخشید . با این حال، سلیم همچنان که دستی درگردن باده ودستی در کمر ساده داشت ، برضد پدر به دسته بندی ودسیسه مشغول بود . تاجایی که ابوالفضل وزیر را از میان برداشت و اکبر هم که سخت پیر شده بود و توانایی در هم شکستن پسر سرکش خویش رانداشت ، وی را طلبید و تاج و تخت را به وی بخشید و چند ماه بعد در سال ۱۰۱۴ هجری درگذشت وچنین شهرت یافت که وی را زهر دادند .

نورالدین محمد جهانگیر

شاهزاده سلیم . پس از مرگ پدر ، بر تخت سلطنت هندوستان نشست و خویشان را جهانگیر نامید . وی پس از استقرار بر تخت سلطنت ، روش نیکوی پدر را در اصلاحات کشوری دنبال کرد و همچون وی، برای گسترش عدالت در بین مردمان سراسر کشور شخصاً در دیوان عام نشست و به شکایات مردم گوش فراداشت و ارتباط مستقیم خود را با افراد کشور گسترش بخشید . با این همه، به علت آن که در دوران شاهزادگی سخت در شراب افتاده بود ، در دوران سلطنت نتوانست می پرستی را به کناری نهد و با این که روزها پاس ناموس سلطنت را متانت و وقاری فراوان از خود نشان می‌داد ، شب‌هنگام به مستی و عربده جوئی می‌پرداخت .

جهانگیر، در ابتدای سلطنت ، با شورش فرزند دسیسه‌کار و بلندپرواز خویش خسرو روبه‌رو شد . خسرو در زمان حیات اکبر نیز به دسیسه‌کاری برخاسته بود تا مگر سلطنت را از پدر بر باید . جهانگیر شخصاً به جنگ پسر ارشد خویش رفت و خسرو را دستگیر نمود و هر چند بر جان او بخشود ولی کورش کرد و به زندانش افکند . در عوض ، نسبت به همراهان وی شدت عملی وحشیانه به خرج داد . بدین معنی که هفتصد نفر از همراهان وی را که از طایفه سیک (سیخ) بودند در لاهور به سیخ کشید .

دیگر از موفقیتهای وی رام کردن رانا، راجه ادیپور، است که در زمان اکبر به سرکشی و نافرمانی برخاسته بود. اما در مقابل شاهزاده خرم پسر سوم جهانگیر که در میدان رزم دلیرانه جنگیده و در هنگام فتح شاهانه بر جان وی بخشوده بود، رانا گردن به اطاعت نهاد. در زمان جهانگیر، سر توماس روئه *Sir Thomas Roe* با سمت سفارت از دربار جیمز اول به هند آمد و به کسب امتیازات مهمی به سود کمپانی تجارتی انگلیس دست یافت. من جمله آزادی تجارت عمال انگلیسی در سراسر خاک گورگانیان هند و همچنین حق قضاوت و محاکمه کارکنان کمپانی تجاری مزبور (کاپیتولاسیون). باید بدین نکته مهم توجه داشت که همین حقوق و امتیازات بود که اندک اندک راه را برای تسلط کمپانی مزبور بر هند و سیطره چهارصد ساله انگلستان برین شبه قاره هموار کرد.

از وقایع مهم زمان جهانگیر کاهش یافتن قدرت پرتغالیها بود که پس از کشف شدن راه دریایی هند به توسط واسکو دوگاما در هندوستان نفوذ فراوان یافته بودند. ولی انگلیسیها با لطایف الحیل، همراه با قدرت نظامی، قدم به قدم رقیبان متکبر و سختگیر و درعین حال رشوه خوار و تاراجگر پرتغالی خود را عقب راندند و درین موفقیت، حيله گری و تدبیر سر توماس روئه اثری فراوان داشت.

هرگز نمی توان از جهانگیر پادشاه گورکانی هند ذکرى نمود بی آن که به زن تیز-هوس و پرتوان و خردمند و لی بلند پرواز و دسیسه گرو قدرت طلب وی نورجهان بیگم اشاره کرد. این زن که اصلاً خیر النساء نام داشت، دختر میرزا غیاث الدین محمد معروف به غیاث یک تهرانی بود. شوهر نخستین وی شیرافکن نام داشت و پس از آن که وی کشته شد، جهانگیر خیر النساء را احضار کرد. زن غیور یک چند با جهانگیر سختی فراوان نشان داد و در مقابل خواستگاری جهانگیر پادشاه، وی به دعوی خونخواهی شوهر، دست رد بر سینه جهانگیر نهاد. تا این که در سال ۱۰۲۰ هجری بر اثر اصرار مادرش به ازدواج با فرمانروای هندوستان تن دد داد و جهانگیر نخست او را نورمحل و سپس نورجهان بیگم خواند.

نورمحل جمالی فراوان و کمالی تمام داشت. زنی بود سخت خوش سلیقه و هنرمند و با ذوق که شعر نیز می سرود. نوشته اند که اکثر زیورها و وسایل تزینی معمول در هند از ابداعات او بوده است و همچنین نوشته اند که جهانگیر گفته است پیش از هرگز معنی

آرایش خانه ولذت کدخدایی راندا نسته بودم و به همین علل بود که از قول آن پادشاه گفته‌اند که من سلطنت را به نورجهان پیشکش کردم و چنین نیز بود. زیرا نام آن زن نامور حتی بر روی سکه‌ها نیز ضرب گردید با این بیت:

به حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور به نام نور جهان پادشاه بیگم زر
این زن چنان به شوهر خود پادشاه هند وفادار بود که پس از مرگ جهانگیر تا پایان عمر جز لباس سفید نپوشید و این لباس نشانه سوگواری جاودانه وی بود. نورجهان در سال ۱۰۵۴ در هفتاد و دو سالگی درگذشت و در مقبره‌ای که در حوالی آرامگاه جهانگیر، خود بنا کرده بود، در شهر لاهور به خاک سپرده شد.

چنین زنی با چنان تسلطی که بر جسم و جان همسر خویش داشت، مسلماً هرگز مایل نبود که دست از قدرت سیاسی بردارد و عرصه سیاست را به دیگران واگذارد. این بود که در اندیشه آن افتاد که شهریار برادر کوچک شاه جهان را که دامادش بود پس از جهانگیر سلطنت بخشد و همین امر موجب شد که شاه جهان سر به شورش بردارد. جهانگیر، یکی از سرداران خود را به نام مهابت خان به سرکوبی او فرستاد و مهابت خان در اندک مدتی شاهزاده را درهم شکست. ولی همین فتح درخشان موجب نکبت حال مهابت خان شد. زیرا جهانگیر وی را مورد محبت و عنایت قرار داد و این امر برخاطر نورجهان بیگم سخت‌گران آمد و نورجهان چندان در شکست کار وی کوشید که سردار فاتح متهم به خیانت ورشوه -

۱- در تاریخ بیهقی نیز بدین مطلب برمی‌خوریم که سلطان مسعود غزنوی در مرگ پدر خویش « بار داد با قبایی وردایی و دستاری سپید و همه اعیان و مقدمان و اصناف لشکر به خدمت آمدند سپیدها پوشیده و بسیار جزع بود. سه روز تعزیتی ملکانه به رسم داشته‌اند (تاریخ بیهقی چاپ دانشگاه مشهد سال ۱۳۵۰ صفحه ۱۵) و باز در همان کتاب در ذکر تعزیت خلیفه القادر بالله آمده « و امیر ماتم داشتن بیسیجید و دیگر روز که بارداد با دستار و قبا بود سپید و همه اولیا و حشم و حاجبان با سپید آمدند » ص ۳۸۳.

مقایسه شود با شرحی که در کتاب احسن التواریخ روملو آمده در باب چینیان: «رسم ایشان آن است که لباس سفید را در تعزیه می‌پوشند.» (چاپ بنگاه نشر و ترجمه به تصحیح

نگارنده ص ۱۶۴)

گیری شد و به دربار جهانگیر احضار گردید. مه‌ابت خان که سرانجام خویش را می‌دانست ، از روی دلاوری ، با همراهی جمعی از راجپوتها ، موقعی که به اردو رسید بر جهانگیر تاخت و او را دستگیر کرد و نزدیک به يك سالوی را در زندان نگهداشت . اما باز هم نورجهان شوهر خویش را رهایی بخشید و مه‌ابت خان به دکن گریخته به شاهزاده خرم پیوست و اندکی بعد جهانگیر به بیماری تنك نفس درگذشت . (۱۰۳۷ هـ / ۱۶۲۷ م)

شاه جهان

شاهزاده خرم پسر جهانگیر بود و هرچند که فرزند مهتر نبود ولی جهانگیر او را از دیگر فرزندان خود دوستتر می‌داشت و هم‌او بود که این پسر را شاه جهان لقب داد . علت این محبت فراوان این بود که وی توانسته بود باشجاعتی آمیخته به تدبیر رانا پادشاه اودیپور را به اطاعت درآورد و او پیش ازین سالها در برابر اکبرشاه ایستادگی کرده بود . از آن گذشته در جنگهای فراوانی که جهانگیر در دکن برای توسعه متصرفات خویش نمود ، بیش از همه خرم جان فشانی کرده و او بود که احمد نگر را از دست ملك عنبر حبشی نژاد بیرون کشیده بود .

ولیمهد جهانگیر ارشد اولاد او شاهزاده پرویز بود . اما او در سال ۱۰۳۶ درگذشت و ملکه نورجهان بر آن شد که ولایت‌عهد را به شهریار فرزند کوچکتر جهانگیر سپارد که داماد او نیز بود . نفوذ فراوان ملکه باعث شد که نورالدین محمد جهانگیر حقوق پسر دلیر و مدبر خویش خرم را از یاد ببرد و او را از حمایت پدری محروم کند . اما همین امر موجب عصیان پسر شد و خرم سر به شورش برداشت و پدرش مجبور شد مه‌ابت خان یکی از سرداران کارآزموده خویش را بر سر او فرستد . مه‌ابت خان بر شاهزاده پیروز شد به طوری که دکن را از شاهزاده گرفت . اما همین پیشرفتها همچنانکه موجب توجه فراوان جهانگیر قرار گرفت مایه رشك ملکه نورجهان شد و با همان نفوذ خاصی که در شاه داشت مه‌ابت خان را نیز به خیانت و گرفتن رشوه متهم ساخت . تا آنجا که مه‌ابت خان نیز به شاهزاده خرم پیوست و اندکی بعد نور الدین محمد جهانگیر درگذشت .

جهانگیر پیش از مرك وصیت کرده بود که نوه‌اش شاهزاده داوربخش ملقب به شیرشاه مشهور به سلطان بلاغی جانشین وی شود . شاید از آن لحاظ که جهانگیر پدر این شاهزاده

یعنی سلطان خسرو را کور کرده و به زندان انداخته و بعد نیز او را به خرم سپرده و خرم او را به هلاکت رسانده بود .

جمعی سلطان بولاغی را به سلطنت برداشتند و شیر شاه لقبش دادند. ولی شهریار پسر کوچکتر جهانگیر دم از مخالفت زد و خود را به لاهور رسانید و خزانه و قیلاخانه و جباخانه را متصرف شد . در لاهور خطبه به نام او خوانده و سکه زده شد با این نقش که « سکه زد بر دور عالم شاه شاهان شهریار » . اما بساط سلطنتی که شهریار چیده بود زودیر باد رفت . زیرا سلطان بولاغی و آصف خان وزیر با کفایت جهانگیر بر سر او آمدند و در جنگی که در گرفت چون اطرافیان شهریار جانب او را رها کردند ، وی به ناچار به قلعه لاهور پناه برد و آنجا نیز کسی قلعه داری نکرد و دشمنان به آسانی بر او دست یافتند و چشم جهان بینش را میل کشیدند .

اما سلطان بولاغی نیز دولتی مستعجل داشت . چه به محض وصول آوازه رسیدن شاهزاده خرم ، ارکان دولت او نیز سستی گرفت و آصف خان که دختر خویش را به زنی به خرم داده بود ، کارها را با تدبیر تمام به سود شاهزاده داماد خود فیصله داد و حتی ملکه را نیز تحت نظر قرار داد و سپس همراه سلطان بولاغی روی به اگره پایتخت گورکانیان نهاد . به نظر می‌رسد که بیشتر تمهید او باعث شده که اطرافیان سلطان بولاغی به سلطان خرم پیوندند . چنانکه در حدود اگره کسی در پیرامون سلطان بولاغی نمانده بود . سلطان خرم دیگر کار مشکلی در پیش نداشت و تنها مانده بود که خود را به عنوان شاه جهان فرمانروای هند بخواند و مدعیان را از میان بردارد و چنین نیز کرد و فرمان داد تا شهریار کور و سلطان بولاغی و برادر او و دو تن از پسران شاهزاده دانیال برادر سلیم را به قتل رسانند . درین میانه آصف خان همه کاره دربار شاهی و مهابت خان با لقب خان خانان سپهسالار لشکر گردید . دوران سلطنت شاه جهان جز تصرف احمدنگر و سرکوبی جمعی از پرتغالیهای غارتگر ناحیه هوگلی ، واقعه عمده‌ای ندارد مگر تصرف قندهار که به علت تحمیلات بیش از حد شاه صفی صفوی و دربارش علی مردان خان حاکم ایرانی شهر از ترس جان خود شاه - جهان را به کمک طلبید و شهر را بدو داد . اما این قدرت نمایی بیش از ده سال نپایید و باردیگر شاه عباس دوم با شکست دادن اورنگ زیب پسر سوم شاه قندهار را متصرف شد

و دیگر هندیان روی این شهر را ندیدند .

شاه جهان از سال ۱۶۲۷ تا ۱۶۵۸ میلادی یعنی بیش از سی و یک سال سلطنت کرد و این مدت طولانی سلطنت کم و بیش آرام و بی حادثه موجب شد که ثروت و قدرت گورکانیان هند به اوج خویش برسد و در همین دوره آرامش و ثروت است که شاه جهان بنای تاج محل و تخت طاوس را ساخت .

اگر جهانگیر دل درگرو عشق زن خویش نورمحل (نورجهان) داشت ، پسرش شاه-جهان صدچندان شیفته حسن صورت و لطف سیرت زن خویش ممتازمحل بود .

ارجمند بانو دختر آصف خان ملقب به یمین الدوله مشهور به ممتاز زمانی ، ممتازمحل یا مهدعلیا در سال ۱۰۲۰ هجری به حباله نکاح شاه جهان درآمد . پدرش آصف خان پسر میرزا غیاث الدین تهرانی ملقب به اعتمادالدوله و برادر بزرگتر نورجهان بیگم ملکه نیرومند و بلند پرواز هند بود . آصف خان چنان که گذشت نقشه‌های خواهرش نورجهان را در مورد سلطنت شهریار دامادش نقش بر آب کرد و کوشش و تدبیر وی بود که شاه جهان بر تخت فرمانروایی هند تکیه زد و به همین جهت بود که شاه جهان وی را عمو می خواند و او را سخت گرامی می داشت . نوشته اند روزی که در بستر بیماری بود ، شاه جهان به پرسش حال وی رفت . « سوای حویلی لاهور که به بیست لك ۱ روپیه مرتب شده و دیگر منازل و بساتین دهلی و اگره و کشمیر دو کرو روپیه و پنجاه لك روپیه از جواهر و نقد و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی حضرت گذرانید که همه ضبط سرکار شود . پادشاه بیست لك روپیه به سه پسر و پنج دختر او و حویلی لاهور به دارا شکوه مرحمت نموده تتمه ضبط فرمود » ۲ .

ممتاز محل بر روی زانوی چنین پدر مدبر و قدرتمند و شایسته ای تربیت شده بود . نیای وی میرزا غیاث الدین محمد معروف به غیاث یک اصلا از مردم تهران بود که در زمان اکبر به هندوستان رفت و در دربار وی پایگاهی والا یافت . چه وی مردی ادیب و نویسنده بود و در انشاء دستی توانا داشت . خط شکسته را خوب می نوشت و خوب سخن می گفت روئی شکفته ودلی نیک اندیش و طبیعتی آرام و سالم داشت . حتی با دشمنان خود نیز دشمنی

۱- هر لك به معنای صد هزار است .

۲- مآثر الامراء ج ۱ ص ۱۵۹ .

و سختی نشان نمی‌داد. خانه‌اش پناهگاه بی‌پناهان بود. با این حال تن آسان و تن پرور نبود و وظایف خویش را به خوبی انجام می‌داد. شخصاً شعر نمی‌گفت. ولی در اشعار شعرای زمان و سرایندگان قدیم مطالعتی تمام داشت و فرزندان خود را هنرمند و ادیب و خوش سلیقه و متین و موقر بار آورده بود. نمونه کامل فرزندان او یکی آصف خان بود که اصلاً نام میرزا ابوالحسن داشت و دیگر نورمحل زن مقتدر و هنرمند و خوش سلیقه جهانگیر سلطان هند. ممتازمحل دختر آصف خان (ملقب به آصف جاهی) و تربیت شده چنین خاندانی بود. وی مدت بیست سال در خانه شوهر بود و درین مدت چهارده فرزند به جهان آورد که هفت تن از آنان، سه دختر و چهار پسر باقی ماندند. از پسرهای او یکی اورنگ زیب است که سرانجام به سلطنت هند رسید و دیگر دارا شکوه و خواهرش جهان آرا بیگم که قدم در وادی عرفان نهادند و دست در سلسله قادری زدند. نخستین فرزند او دارا شکوه بود که ابوطالب کلیم در تاریخ ولادت او گفته است:

یکی نیر از برج شاهی دمیده که نورش گرفته ز مه تا به ماهی

به گوش دل از بهر تاریخ آمد «گل اولین گلستان شاهی»

باید یادآور شد که تولد این پسر در ۲۹ صفر ۱۰۲۴ صورت گرفته و این نام را نیز نیایش سلطان نورالدین محمد جهانگیر بر وی نهاده است.

با این که شاهزاده خرم زنان دیگر نیز داشت، و من جمله یکی از زنانش دختر مظفر-حسین میرزا شاهزاده صفوی بود، ولی ممتاز محل را به مناسبت زیبایی صورت و نیکوئی سیرت و حسن رفتار و گفتار از دیگر زنان خویش دوستتر می‌داشت و به همین جهت وقتی وی ناگهان درگذشت شاه جهان به سختی ملول و دلگیر شد. هنگامی که ممتاز محل درگذشت سی و نه سال پیش نداشت و مرگش هنگامی ناگهان روی داد که او تازه آخرین فرزند خود یعنی دختری به نام گوهر آرایکم را زاده بود. روز هفدهم ذی القعدة سال ۱۰۴۰ در باغ زین-آباد، در شهر برهانپور، جسدش به امانت مدفون شد. ماده تاریخ وفاتش «جای ممتاز محل جنت باد» گردید. آرامگاه وی همان بنای عظیم و زیبای تاج محل است که ساختمان آن ۱۲ سال تمام طول کشید و پنجاه لک روپیه یا به اصطلاح زبان ما پنج میلیون روپیه در آن صرف شد. این بنا به اهتمام مکرمت خان در سال ۱۰۵۲ به پایان رسید. شاه جهان در نظر داشت که روبروی تاج محل، بنای دیگری از سنگ مرمر سیاه برای خود بسازد. اما فرصت

نیافت و چون درگذشت او را در کنار همسر وفادار و محبوبش در همان تاج محل به خاک سپردند .

تاج محل بنای عظیم و زیبایی است از مرمر سفید ، سبك معماری آن آمیخته‌ای از سبك معماری ایرانی و هندی است و با این که بدستور شاه جهان عده‌ای از هنرمندان منجمله عیسی افندی از ترکیه و محمد شریف سمرقندی و امانت خان و محمد خان شیرازی و واجد - خان بغدادی و نیز تنی چند از معماران هندی مانند لال قنوجی و منوهر لال لاهوری درپدید آوردن این بنا شرکت ورزیده‌اند ، اثر عظیم هنر ایرانی‌دین بنا کاملاً آشکار است . هنوز خط زیبای هنرمند طغرانیس ایرانی در داخل بنا باقی است : « الفقیر الحقیر امانت خان شیرازی سنه ۱۴۰۸ هجری مطابق دوازدهم سنه جلوس مبارک » .

بیهوده نیست که گروسه مورخ تاج محل را « روح ایرانی در کالبد هند » نامیده‌است . شاه جهان خود در وصف این بنا مثنوی لطیفی دارد که بدین شروع می‌شود :

زهی مرقد پاک بلبیس عهد که بانوی آفاق را گشته مهد

با این همه شاید این نکته گفتنی باشد که طراح و معمار اصلی این بنای عظیم معلوم نیست و شاید به همین جهت است که بعضی طرح بنا را به شاه جهان نسبت می‌دهند . دیگر از آثار هنری هند، که افتخار ایجاد آن به شاه جهان تعلق دارد ، تخت طاوس است . برای بیان ارزش و اندازه این تخت بهتر است عین عبارت پادشاه نامه اثر عبدالحمید لاهوری مورخ خاص شاه جهان را نقل کنیم :

« در بدو سلطنت اعلی حضرت جواهر ثمینہ موازی هشتاد و شش لك روپیه به وزن پنجاه هزار مثقال از لعل و یاقوت و زمرد و مروارید که در سنك و رنك و قیمت امتیاز داشت اختیار فرمودند و با يك توله طلا ، که قیمت آن چهارده لك روپیه هست ، تحویل سعیدای گیلانی نمودند. تا تختی به طول سه گز و ربعی و عرض دو گز و نیم و ارتفاع پنج گز بسازد و به جواهر مذکوره ترصیع نماید و مقرر شد که سقف آن را از درون بیشتر میناکار و لختی مرصع وار بیرون به لعل و یاقوت و جز آن مرصع مفرق ساخته به زمردین اساطین دوازده گانه برافرازد و بالای آن دو بیکر طاوس شکل به زواهر و جواهر و در میان هر دو طاوس درختی مرصع به لعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه کند و برای عروج سه پایه نردبان مرصع به

جواهر آبدار ترتیب دهد .

در مدت هفت سال این تخت به مبلغ يك كرور روپيه صورت اتمام یافت . از جمله یازده تخته مرصع که بر دور آن برای تکیه نصب کرده‌اند تخته میانی که اعلیٰ حضرت بر اومی‌نشینند ده لك روپيه قیمت دارد . از جواهری که درین تخته نشانده‌اند لعلی است در وسط آن به قیمت يك لك روپيه که شاه عباس نزد جهانگیر ارسال داشته بود . نخست اسم تیمور وشاهرخ و الغ يك بر آن منقوش بود . شاه عباس نیز نام خود را با نام پدر بزرگوار بر آن بنگاشت ...

بر سطح اعلای این تخت دو طاوس زرین منیاکار که جا به جا بر پره‌های افراشته آنها زمرد به‌کار برده ، رو به رو یکدیگر سمت وقوع دارند و هر يك دانه لعلی که هر يك همانا جگر پاره آفتاب تابان و ثمره الفؤاد کان بدخشان درست به‌اخگر افروخته می‌نماید مانند مرغ آتشخوار به منقار گرفته چنان که نظاره آن به غایت دلکش و دلاویز افتاده و به امر خاقانی از مثنوی حاجی محمد جان قدسی، که ختمش بر تاریخ است ، به مبنای سبز درون تخت کتا به نمودند :

زهی فرخنده تخت پادشاهی که شد سامان به تأیید الهی
چو تاریخش زبان پرسید از دل بگفت: «اورنگ شاهنشاه عادل»

ابوطالب کلیم کاشانی در وصف این تخت قصیده‌ای گفت و شاهجهان دستور داد تا هم وزن وی بدو نقره دهند و ارزش این نقره برابر پنج هزار و پانصد روپيه شد .

پیش از اتمام این مطلب لازم است از سازنده هنرمند این تخت بی نظیر گرانها نیز یاد کنیم تا یاد يك ایرانی هنرمند را زنده کرده باشیم . سعیدای گیلانی حكاك و خوش نویس و شاعر و جواهرکار و فرمانده قشون هشتصد پیاده و يك صد سواره و داروغه زرگرخانه همایونی هند بود . از آن جا که به چندین هنر آراسته بود لقب « بی بدل خان » گرفت . به قول پروفیسور هادی حسن ۲ یکی از سه شاعر دربار دهلی است که وزن بدش معلوم است . زیرا

۱ - در کتاب پادشاه نامه آمده است که « به حکم شاهنشاه دانش پرور به زرسنجیده آمد » . اما ظاهراً منظور همان نقره است . چه طلا را اصطلاحاً « زر سرخ » می‌گفتند .
« رك مقالات پروفیسور هادی حسن ص ۲۰۳ » .

۲ - مجموعه مقالات ص ۲۰۲ .

در سال ۳۰۴۲ که وی را به فرمان شاه جهان به زر کشیدند ۵۷ کیلوگرم بوده و هموزن خود پنج هزار روبیه دریافت داشته. دو شاعر دیگر عبارتند از ابوطالب کلیم که در ۳۰۴۴ هجری به زر کشیده شد و سومین حاجی محمد جان قدسی که هر یک پنج هزار و پانصد روبیه گرفته‌اند. باید دانست که سعیدا یک بار در سال ۳۰۲۷ هجری (۳۶۳۸ م.) در زمان جهانگیر به مناسبت تتبع قصیده‌ای از امیرمعزی به زر برابر شده بود و یک بار در سال ۳۰۴۴ هجری به مناسبت انشاء شعری در بیان شجاعت و استقامت اورنگ زیب پسر شاه جهان در برابر حمله فیل.

سعیدا در شعر دستی تمام داشته و ماده تاریخ خوب می‌ساخته و تاریخ وفات ممتاز محل «جای ممتاز محل جنت باد» از اوست. وی نه تنها در نشانیدن جواهرات مهارت فراوان داشته بلکه چنان که گفته شد در انتخاب الفاظ و کلمات نیز بسیار ماهر بوده است. قصیده بسیار مصنوعی دارد سراسر ماده تاریخ ۱۰ بدین ترتیب که ۲۴ مصراع اول از سال تولد شاه جهان یعنی سال ۱۰۰۰ ه. حکایت می‌کند و ۶۴ مصراع بعد از تاریخ جلوس شاه جهان بر تخت طاوس. یک مصراع ازین قصیده هم به لفظ وهم معنا سال ۱۰۴۳ رایان می‌کند هم به حساب عددی و آن مصراع این است: «هزار بود و چهل و سه بسال از هجرت.» شاهجهان در پایان عمر گرفتار کشمکش پسران خود با یکدیگر شد. وی چهار پسر داشت: داراشکوه، شجاع، اورنگ زیب و مرادبخش. داراشکوه مردی دانشمند و آزادفکر بود با مسیحیان و بوداییان و برهمنان نشست و برخاست داشت به همین جهت عامه مردم او را دوست نمی‌داشتند. شجاع مردی کافی و مدبر ولی هوسران و رنجور و ناتوان بود و مرادبخش مردی ساده دل و نیرومند، ولی می‌خواه و دائم الخمر. درین میان اورنگ زیب مردی محافظه‌کار، حیل‌گر، متظاهر به تدین و در عین حال سالوس و ریاکار بود. این پسران در زمان شاهجهان پدر خود هر یک در قسمتی از هند حکومت داشتند. غیر از داراشکوه که همواره در خدمت شاهجهان بود و بیشتر به دنیای خوش عرفان و دانش دل بسته بود تا به عالم سیاست و

۱- در کتاب عمل صالح یا شاه جهان نامه شماره ابیات قصیده ۱۳۴ ذکر شده ولی اکنون بیش از ۱۹ بیت صحیح از آن قصیده در دست نیست. رجوع شود به مقالات پروفیسور هادی حسن ص ۲۳۸ - ۲۳۹.

همواره با کتاب و کتابخوان سروکار داشت تا با شمشیر و شمشیرزن .
باری در سال ۱۰۶۷ هجری شاهجهان به‌سختی بیمار شد چنان‌که آوازه درافتاد که‌وی
در گذشته است . پسران سلطنت طلب ، من‌جمله داراشکوه عارف مسلک ، به جنب و جوش
افتادند و سرانجام به نحوی که در کتب تاریخ مسطور است اورنگ زیب در راه وصول به
تخت سلطنت از دیگران پیش افتاد (۱۰۶۸ هـ) و پدر را محترمانه زندانی کرد و برادر
بزرگتر خود داراشکوه را مغلوب و دستگیر کرد و دستور داد تا او را به‌تهمت زندقه و بی-
دینی سر ببرند . برادر دیگر خود مرادبخش را تا پایان عمر به‌زندان انداخت . درین میان ، شجاع
یک چند در برابر برادر سنگدل ایستادگی نمود . ولی مغلوب شد و سرانجام در حین فرار
به قل رسید . هشت سال بعد ازین وقایع ، شاهجهان در عین پیری و سیه‌روزی درگذشت .

نامه شاه عباس به جلال الدین محمد اکبر

بسم الله الرحمن الرحيم و له الكبرياء فى السموات والارض و هو العزيز الحكيم .

لله الحمد قبل كل كلام
بصفات الجلال و الاكرام
مفاتیح مقال هما یون فال اورنگ نشینان ممالك سخنوری و مقالید كلام
لاالى انتظام فرمان فرمایان اقالیم مدح گستری مراسم حمد و سپاس و لوازم شكر
و ستایش ذوالجلالی تواند بود كه به مقتضای مؤدای صدق انتمای انما امره اذا
اراد شیئاً ان يقول له كن فيكون^۱ غرر در آفرینش را به مجرد قول «كن» در سلك
نظام و عقد انتظام كشید . و افاضه نوال وجود و اشاعه مواید جود را شامل و كافل
سكنه بلاد و اقطار و متوطنین بقاع و امصار گردانید .

مثنوی

ای واهب عقل و باعث جان	با حکم تو هست و نیست یکسان
ای هر چه رمیده و آرمیده	در کن فیکون تو آفریده
ترتیب جهان چنان كه شایست	کردی به مثابه ای كه می بایست
بی کوه کنی به كاف و نونی	کردی چو سپهر بی ستونی

۱ - سورة الجاثية ۴۵ .

در عالم و آدم آفریدن^۱ زین به نتوان رقم کشیدن
 سبجان مالك الملك که خلعت سلطنت و جهانبانی سلاطین کشورگیر
 و خواقین گردون سریر را به طراز اعزاز هو الذی جعلکم خلائف فی الارض^۲
 مطرز و معزّر ساخته به شهادت خطاب مستطاب انّ الارض لله یورثها^۳ من بشاء زمام
 حل و عقد معظّمات امور و سر رشته قبض و بسط مهمات نزدیک و دور به کف
 تمکین اقتدار و قبضه اعتنا و اعتبار خسروان عالی مقدار و پادشاهان بزرگوار که
 مظاهر عظیم مواهب پروردگار و مخازن نقود مراحم آفریدگارند منوط فرموده
 سابقه سالاری که در مضممار کون بر جمله آیندگان پیشی گرفته و آفریدگاری که
 در کارخانه بقا بر همه ما بندگان بیشی نمود.

شعر

ای ز ازل بوده و نابوده ما وی به ابد زنده و فرسوده ما
 آن که تغیر نپذیرد توئی و آن که نمرده است و نمیرد توئی
 ما همه فانی و بقا بس تراست ملک تعالی و تقدس تراست^۴
 نه دیده ادراک عقول به مشاهده جمال او راه یافته و نه پای یافت و او هام
 و مشاعر به معارج صفات کمالش پی برده . لایدر که الابصار و هو یدرک الابصار .

شعر

پای سخن را که دراز است دست سنگ سرافرده او سر شکست

۱ - این اشعار از مقدمه لیلی و مجنون نظامی است . در آن جا ، این مصراع چنین آمده : در عالم عالم آفریدن .

۲ - سورة فاطر ۳۹ .

۳ - سورة الاعراف ۱۲۸ .

۴ - ظاهراً ترکیب مأخوذ است از مقدمه مخزن الاسرار نظامی . آن جا که می فرماید :

سابقه سالار جهان قدم مرسله پیوند گلوی قلم

و هم تهی پای بسی ره نوشت هم ز درش دست تهی بازگشت
 راه بسی رفت و ضمیرش نیافت دیده بسی جست و نظیرش نیافت^۱
 و نسایم عطریه الشمایم صلوات نامیات و فواتح مسکیه الفوایح تحیات
 سامیات نثار ریاض قدس و ایثار حدایق انس سروری زبینه است که قامت فلک
 اعتلاء رسالتش به حله دلپذیر لولاک^۲ و فرق فرقدسای نبوتش به تاج وهاج ما
 ارسلناک^۳ زیب و بها پذیرفته .

نظم

قائد الخلق بالهدی و الهون شاه لولاک ما خلقت الکون
 مسند آرای انجم و افلاک رونق انگیز کارخانه خاک
 آسمان آستان حضرت او عرش فرش حریم حرمت او
 تاجداری که در معرض عرض اسرار آفرینش لوای خورشید انجلای بعث
 لاتمم مکارم الاخلاق^۴ برافراشت و دست قدرت ازلی و فطرت لم یزلی رقم صنع
 و ایجاد را به طفیل وجود شریف او بر صفایح احوال لیالی و ایام نگاشت .

شعر

نبی بحق شاه سدره سریر^۴ که هم تاجور بود و هم تخت گیر

- ۱ - اشعار مقدمه از مخزن الاسرار است و به کمک آن تصحیح گردید .
 ۲ - منظور کلام معروف لولاک لما خلقت الافلاک است . حکیم نظامی فرماید (در
 مقدمه اقبال نامه) ص ۷ .

- تنش محرم تخت افلاک بود سرش صاحب تاج لولاک بود
 ۳ - اشاره است به آیه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین (سورة الانبیا ۱۰۷) .
 ۳ - حدیث نبوی .
 ۴ - ظاهراً در شعر نظامی دست برده اند . نظامی چنین گفته است (مقدمه اقبال نامه) :
 محمد که بی دعوی تخت و تاج ز شاهان به شمشیر بستد خراج
 غلط گفتم آن شاه . . .

شفیع اسم خاتم انبیا سپهر رسالت شه اصفیا
 رسول عرب شاه یثرب حرم طفیل رهش هم عرب هم عجم
 شهبواری که در هنگام عروج بر معارج ملکوت براق برق سیرش به یک
 پویه بساط جبروت درنوشت و وقت صعود بر مدارج جبروت مرکب آسمان -
 پیمایش از صوامع ملکوت به یک طرفه العین در گذشت .

شعر

چون گل ازین بایه فیروزه فرش دست به دست آمد تا ساق عرش
 همفرانش سپر انداختند بال شکستند و پر انداختند
 رفت به آن راه که همراه نبود این قدمش زان قدم آگه نبود^۱
 اللهم صل و سلم علیه و آله البررة الاصفیاء و عترته الخیرة الانقیاء الذین هم
 مفاتیح الهدی و مصابیح الدجی . سیما مسند نشین اورنگ ولایت و دین پروری
 و فرمانفرمای کشور وصایت و شریعت گستری ، شاهنشاهی که مناشیر جبروتش
 به طغرای غرای انی جاعلك للناس اماماً مصدور و معنون است و عالی جاهی که
 نشان شهریاریش به توقیع و قیوع انما ولیکم الله^۲ و رسوله موقع و مزین .

بیت

ای شهنشاه آسمان پیمای از کرامت بر آستانش جای
 پادشاه ممالك ایمان رهنمای مسالك ایقان
 ملك را از ولایتش تزیین شرع را از حمایتش تمکین
 وارث مرتبة وصایت و امامت ، والی مملکت هدایت و کرامت ، شهبوار

۱ - اشعار از مقدمه مخزن الاسرار نظامی است .

۲ - انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یمیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون (سورة المائدة ۵۵) . شیعیان علی (ع) نزول این آیه را در حق مولای خویش می دانند . چه تنها او بود که در هنگام رکوع انگشتی خویش به سائلی بخشید .

مضممار سلونی^۱، بلند مقام هارونی^۲.

بیت

آن که بود پایۀ دین پروری نسخه دیباچۀ پیغمبری
شاه ملک جیش فلک بارگاه مظهر حق مظهر لطف اله
نور مبین ناصیۀ پیاک او حبل متین حلقة فتراک او
بر در او چرخ کهن آستان در گه او قبله گه راستان
علیه و اولاده الکرام افضل التحية و السلام من الملك العلام. الذين شهد
بامامتهم وجعلناهم ائمة يهدون بامرنا^۳ و بر طبق نص^۴ انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس و يطهرکم تطهيراً^۵.

هم النجباء من آل احمد عليهم سلام الله ما لاح کوکبا
اما بعد، بر الواح ضمائر دقایق مآثر خسروان ممالك بلاغت و سخندانى
و مرایای خواطر حقایق مظاهر کاشفان اسرار نهانی به مثابة خورشید درخشان و به
منزلة آفتاب تابان این معنی پرتو انداخته که به حکم الارواح جنود مجنده مما
تعارف منها ائتلف ارواح مقدسة انسان را قبل از ملاقات ظاهرى و مواصلت صوری
که بعد از تعلقات بدنى و تجلیات شهودی در عالم اشباح صورت پذیرد، در
عالم ارواح با یکدیگر علاقه محبت و وداد و اتحاد به مرتبه‌ای استحکام یابد که
امثال آن را در این نشأة قوت امکان نباشد. چه آن محبت، بر طبق اذا احب اليه يوماً
عبده القى اليه محبة للناس، پرتو محبت الهی است که بنا بر استعدادات قلوب

۱ - یعنی کلام مولاعلی که می‌فرمود سلونی قبل ان تفقدونی.

۲ - اشاره به کلام نبوی است خطاب به علی بن ابی طالب: انت منی بمنزلة هارون

من موسى.

۳ - سورة الانبیا ۷۳.

۴ - نسخه: به طبق بعضهم (؟) - تصحیح قیاسی.

۵ - سورة الاحزاب ۳۳.

عباد فایز گردیده لاجرم غبار اکتساب که مبنی بر اعراض فانیه است پیرامن ذیل زهتش نگردد. لهذا جمال فرخنده فال این ضیف الفت و وداد و رخسار آینه کردار این نوع (۴) اتحاد همواره به حلیه دوام و زیب ثبات زینت اختصاص یافته، علی مر الشهور و کر الدهور، حواشی نواحی امثالش از گرد نقصان و زوال منزله و مبرا و مرایای حیات اشباحش از زنگ تغییر و اختلال مقدس و معراست. علی الخصوص رابطه‌ای که بنیانش بر موثیق انا وجدنا آباءنا علی امّه و انا علی آثارهم مقتدون^۱ مستحکم بوده همواره در محافظت مراسم و مراعات نوازش مدلول الحب یتوارث منظور باشد. چون بین الجانبین بعد مسافت و مکان حایل گشته ایشان را بالضرورة از مخالطت و ملاقات صوری مانع آید. هر چند مضمون

بیت

در راه شوق مرحله قرب و بعد نیست گو صد هزار بادیه اندر میانه باش
قرب جبلی و مؤانست طبیعی عذرخواه، اما اغلب طبایع به محض آن اکتفا ننموده و به مجرد آن قانع نگشته داعیه تأکید ربط باطنی به موثیق ظاهری از مطلع خواطر سرزند. لاجرم دست اعتنا به ذیل مکاتیب محبت اسالیب زده بنیان قواعد و داد و بنای اتحاد را بدین وسیله مشید و مؤکد گردانند. تا آن که، به دستیاری قلم عنبر آگین و مددکاری خامه مشکین دماغ محبت و آشنایی از شمایم تحیات شوق انگیز و نسایم تسلیمات محبت آمیز معطر و مروح گردد. بنابراین، جواهر زواهر تحیاتی که خازنان نقود اخلاص و ناقدان مخازن اختصاص از خزانه ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء^۲ هدیة مالکان ممالک اقبال و سالکان مسالک عز وجل نماید با درر دعوات صافیات خالصات که منشی قضا از تحریر آن اعتراف به عجز کند و قوافل رواحل دعوی که در گلستان محبت و بوستان مودت دم از

به رای دلگشای و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرأ عظیما^۱ زند ، با غرر
تکریمات و اقیات صالحات که طغراکش دیوان یفعل الله ما یشاء^۲ از تقریر
آن قاصر آید ، نثار بارگاه عظمت و جلال و ایثار تختگاه عزت و اجلال عالی--
حضرت گردون بسطت ، سکندر شوکت فریدون سطوت ، رستم شجاعت
دارا درایت ، جمشیدحشمت نوشیروان معدلت کسری مهابت ، بیضا علم انجم حشم ،
ثریا مقام فلک احترام زحل غلام ، خسرو ذی شوکت سپهر احتشام ، صاحب مرتبه
وله الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام^۳ ، خاقان جم جاه سلیمان سپاه ، سلطان اقلیم--
گیر سکندر جاه ، مظهر تخلقوا باخلاق الله ، القائم بامثال امر وجاهدوا فی سبیل
الله^۴ ، مصدوقه السلطان العادل ظل الله .

شعر

شهنشاه عادل دل نیک رای زسرتابه پامحض لطف خدای
برازنده چتر ظل الهی فروزنده بزم شاهنشهی
مشرق لمعات فتح و فیروزی ، مطلع انوار ابهت و بهروزی ، السلطان العادل
فی مضمار السلطنة والجلالة ، ملابس الدولة والسعادة والعز والاقبال .

شعر

درخشان مهی از سپهر وجود گرانمایه دری ز دریای جود
برازنده افسر سروری سزاوار اورنگ اسکندری
همایی که زیر سپهر کبود همایون تر از وی نیامد فرود
دارای ممالك بحر و بر ، سپه آرای معارك فتح و ظفر ، سلطان المؤید

۱ - الفتح ۱۰

۲ - ابراهیم ۲۷

۳ - سورة الرحمن ۲۴

۴ - وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله (سورة التوبة ۴۱)

کامکار ، مظهر کریمه و ربك يخلق ما يشاء ويختار^۱

بیت

شهی کاسمان بر درش روزبار	ز پروین و جوزا فشاند نثار
جلال دول خسرو تاج بخش	ز رفعت به گردون رسانیده رخس
محمد جهانگیر حیدر مصاف	که از جا برد هیبتش کوه قاف

باسط بساط امن و امان ، رافع لوای بر و احسان ، صاعد مصاعد السلطنة الباهرة ، عارج معارج الخلافة القاهرة ، طراز کسوت سلطنت و فرمانروایی ، نگین خاتم سلطنت و کشور گشایی ، مورد عاطفت ربانی ، مهبط عنایت سبحانی ، السلطان المؤید الاعظم والخاقان المجدد الافخم ، جلال السلطنة والخلافة والعظمة والنصفة والرفاة و الملك والدولة والدنيا والدين ابوالمظفر محمد اکبر پادشاه غازی مدالله تعالی ظلال خلافتہ الکامله فی بسیط الغبراء و بسط جلال معدلته الشاملة تحت بساط الخضراء و زین سریر الخلافة العظمی بمیامن ذاته و نورشئون السلطنة الکبری بلوامع انوار صفاته می گرداند و استعلای مراتب جاه و جلال و ارتقاء درجات سلطنت و اجلال که غایت مأمول محبان ثابت الولاء و دوستان خالص الوفاست به خلوص نیت و صفای طویت از بارگاه مجیب الدعوات عز شانه و عظم سلطانه استدعا می رود به انتظام قاعده خلافت و اتساع عرصه مملکت که متکفل صلاح اهل عالم و متضمن نجات امور جمهور بنی آدم تواند بود ، بالعشی والاشراق^۲ ، از حضرت فیاض علی الاطلاق مسألت می نماید که صحایف این مراد از دیوان امانی و آمال به طغرای اجیب دعوة الداع اذا دعان^۳ موشح و موقع باد و جراید این مرام از فیض فضل ملک علام به رقوم ادعونی فاستجب لکم^۴ مزین و مرتقع.

۱ - القصص ۶۸ . ۲ - ص ۱۸ .

۳ - البقرة ۱۸۶ .

۴ - المؤمن ۶۰ .

شعر

جناب قصر جلال بلند باد چنان که بام نه فلکش فرش آستان باشد
عالم السرائر والضمایر واقف مواقف سرایر و ناظر مناظر خفیات است که
هر چند دیده ظاهر در عالم ناسوت به مشاهده طلعت همایون مشرف نشده فاما در -
عرصة لاهوت، به حکم تعارف میثاقی، دولت تشاهد و تلاقی حاصل است و اگر چه
در عرصه گاه شهادت از استسعاد به سعادت لقای همایون محروم است و لیکن در محافل
قدس و مجامع انس پیوسته دیده بصیرت به تماشای جمال آن خسرو عظیم المثل
اشتغال دارد .

گر از لقای تو ماند دست چشم تر محروم ولی به دیده دل ناظر جمال تویم
متمنی از حضرت و اهب العطایا عز شأنه و عظم سلطانه آن که همیشه مسند
سلطنت و جهانداری و همواره ممالك خلافت و شهر یاری را به فرمانفرمایی و
کشور گشایی آن پادشاه جم جاه انجم سپاه آراسته و پیراسته دارد .

بعد از اتحاف مراسم تحیات اخلاص آیین و اهدای لوازم تسلیمات صداقت -
آیین^۱ ، وسیله لمعان خورشید تابان رای کشور گشای ، که مظهر اسرار حقایق
غیبی و مظهر آثار دقایق لاریبی است ، شاهد این معنی را به جلوه شهود درمی آورد
که بر عموم عالمیان و جمهور بنی نوع انسان به مثابه نور خورشید تابان هویدا
و نمایان است که بنای محبت و وداد و بنیان مودت و اتحاد، فی مابین اعلی حضرت
خاقان سکندر شأن فردوس مکان اسلام پناه ملایک سپاه ، شاه بابام^۲ ، انارالله برهانه
و اعلی حضرت پادشاه خورشید کلاه جنت بارگاه علین آشیان^۳ ، والد ماجد آن
خسرو گردون توان ، انارالله تعالی برهانهما و سکنهما فی فرادیس الجنان ، به چه

۱ - تکرار لفظ آیین در دو جمله پشت هم مسلماً صحیح نیست و لابد یکی از این دو،
کلمه دیگری بوده ، فی المثل آگین .

۲ - یعنی شاه طهماسب اول . شاه عباس همیشه جد خود را « شاه بابا » می خواند و
پدر خود را « والد بزرگوار ».

۳ - یعنی همایون شاه .

مرتب‌ه استحکام پذیرفته بود و هنگامی که اعلی‌حضرت فردوس منزلت بدین حدود تشریف قدوم سعادت لزوم ارزانی فرموده بودند^۱، میان آن دو صاحب سعادت موافق عهد و پیمان مشید الارکان و مؤکدالبینان گردیده براین وجه قرار یافته بود که لایزال لوازم یگانگی بین الجانبین مسلوك و مرعی بوده خلل به قواعد الفت و مؤاخات و مصادقت و مصافات راه نیابد و آثار محبت و دوستی که از بندگان خاقان علین آشیانی در باب جلوس آن پادشاه والجاه از مکامن قوه به مشاهد ظهور رسیده بر صدق این مدعا گواهی عادل و شاهدهی کامل است و آن خسرو دارا نشان فریدون مکان، مادام که بر اورنگ عظمت و جهان‌داری متمکن بودند، به طریقی در مراعات صداقت و مؤاخات بذل همت خسروانه می‌فرمودند که مزیدی بر آن متصور نبود و همیشه قواعد الفت بینهما به طریق سبع شداد محکم و مستحکم بوده، ابواب مکاتبات و مراسلات مفتوح بود و بدین جهت محسود سلاطین زمان و خواقین دوران بودند.

و چون اعلی‌حضرت جنت منزلت رخت سلطنت و جهان‌داری از دار دنیا بر بسته^۲ فردوس برین را دارالقرار فرمودند، تخت دولت و شاهنشاهی و سریر خلافت و پادشاهی به وجود مفیض الجود ذات ستوده صفات آن جهان‌دار گردون وقار زیب و بها یافته همای بلند پرواز معدلت و لوای گردون اعتسالی نصفت بر مفارق جمهور عالمیان سایه گستر فرمودند، ترصد چنان بود که آن خاقان قضا فرمان مدلول الولد الرشید یقتدی بآبائه الحمید را نصب العین رأی جهان آرا فرموده متابعت و مواساة خاقان فردوس بارگاه مسلوك دارندتا به طریق معهود غنچه صداقت و ارتباط در گلزار خاطر شکفتن گیرد. آن مسند نشین سریر شهریاری در این باب

۱ - اشاره به پناهندگی همایون پدر اکبر است به دربار شاه طهماسب صفوی در سال

۹۵۱ هجری .

۲ - مرگ همایون در سال ۹۶۳ هجری روی داد .

توجه مبذول فرمودند و با آن که اعلیٰ حضرت خاقان فردوس مکان^۱ در آن واقعه لوازم یگانگی و اتحاد منظور داشته کس به جهت تمهید قواعد تهنیت جلوس سعادت-قرین آن خسرو عدالت آیین و تقدیم مراسم پرسش روانه خدمت فرمودند، هنگامی که اعلیٰ حضرت پادشاه اسلام پناه رضوان دستگاه^۲ دعوت مبشران آن جهانی را به-عزاجابت قبول فرمودند و از دار فنا به منزل بقا تشریف انتقال بردند و بساط اقامت در ریاض رضوان وساحت جنان گسترده، آن پادشاه ملک احتشام، به خلاف متوقع، در مراعات قواعد الفت و وداد تجویز اهمال فرموده این جانب را پرسش فرمودند^۳. و مع هذا در آن ایام محب صادق الولا، در دار السلطنة هرات متقلد امر سلطنت و حکومت بود و همواره در خاطر مودت مآثر و ضمیر محبت تأثیر خطوط می نمود که کسی را جهت تجدید مراسم مودت قدیمی و تأکید لوازم محبت صمیمی به-سده سپهر آسا و عتبه گردون اعتلا فرستد تا به مضمون صدق مقرون محبة الایاء قرابة-الابناء از کتمان غیب و قوه به منصه شهود و ظهور جلوه گر شده در احیای مآثر عهد سابقه و موافق سالفه به نوعی بذل و وسع و صرف جهد به تقدیم رساند که در روزنامه دفاتر لیالی و ایام و صفایح صحایف شهور و اعوام مثل آن سمت تحریر و ترقیم نیافته باشد. در این اندیشه از گردش سپهر جفا پیشه قضیه هایل و واقعه نازله نواب سلطنت و خلافت پناه، در درج سلطنت و جهاننداری، در تی برج خلافت و شهر یاری، نیر آسمان معدلت و گیتی ستانی، نهال حدیقه ابهت و جهانبانی، المختص بعون الملك الاعلیٰ، برادر بزرگوارم ابوالغالب سلطان حمزه میرزا، نور الله تعالی مرقده و برتد مضجعه، روی نمود و چون مکنون خاطر صداقت مآثر چنین بود که این مرتبه به تحقیق از جانب آن خسرو انجم سپاه کس جهت پرسش این قضیه هایل خواهد

۱ - یعنی شاه طهماسب.

۲ - درست است که در هنگام مرگ شاه طهماسب (۱۵ صفر ۹۸۴ هـ) شاه عباس در هرات «متقلد امر سلطنت و حکومت بود»، ولی بیش از شش هفت سال نداشت. تولد شاه عباس در اول محرم سال ۹۷۸ روی داده است.

رسید ، بنا بر این چهره مطلوب در نقاب توقف و پرده اختفا ماند و از آن جانب خود به دستور معهود کس نیامد . تا آن که در این ایام ، به مدلول الامور مرهونه باوقاتها ، ریایات جاه و جلال از صوب خراسان معطوف مقرر سلطنت گشته به طالع مسعود متقلد امر خلافت موروئی گشت و بعد از آن که جو امع خاطر خورشید مأثر از تمشیت و انجام مهام ممالك محروسه پرداخته شد ، از مطالع رأی عالم آرای به مثابه نیسّر اعظم این داعیه سرزد که بنای موالات بین الجانبین به اعلی مراتب مشید و اساس مصافات بین - الطرفین به اسنی درجات مؤکد بوده بنیان اتحاد کسب و شداد^۱ و ارکان مخالفت و اعتقاد کبیران مرصوص^۲ مستحکم باشد ، لهذا امارت پناه حکومت و رفعت دستگاه کمالات^۳ للامارة یادگار سلطان روملو را که به مزید عقل و کیاست سمت انصاف دارد و در مراتب درایت و سخندانی قصب السبق از همگنان ر بوده ، طراز اعزازش به زیور انّه من عبادنا المخلصین^۴ زیب و بها پذیرفته و به وسایل خدمات شایسته و ذرایع عبادیات لایقه از بقیه بندگان و مقرّبان به مرتبه امتیاز و رجحان ممتاز گردیده روانه آن صوب صوابنا گردانید تا مکتوب محبت نشان و صحیفه صداقت عنوان را به شرف مطالعه آن حضرت مشرف ساخته مضامین عطوفت آئین آن را به زینت اطلاع آن پادشاه کامکار رساند .

و چون مخزون خاطر چنان است که همواره لزوم عطوفت و محبت و مودت و مراسم صداقت و الفت مرعی بوده اگر آن اعلی حضرت را مهمی از معظّمات ملکی پیشنهاد همت و الّا رتبت فلك اعتلا گردد ، به قدر مقدور در انجام آن سعی مشکور به - عمل آورده در آن باب دقیقه ای از دقایق جهد نامرعی نگذارد ، لاجرم ترصد چنان است که این شیوه مرضیه از آن جانب نیز منظور و مسلوك بوده تا قیام قیامت خلل

۱ - سورة يوسف ۴۸ .

۲ - الصف ۴ .

۳ - يوسف ۲۴ .

به قواعد آن راه نیابد .

زیاده مباسطت نمودن و قدم در بساط انبساط نهادن ، از حیث جواز متجاوز است. همواره سریر سلطنت و شوکت و کشور گشائی و مسند عظمت و فرمانروائی به نفاذ امور و رعایت جمهور مخصوص عنایات الهی و منظور الطاف نامتناهی بوده آفتاب سلطنت و اجلال از سمت زوال و وصمت عین الکمال در حفظ حمایت حضرت ذوالجلال باد .

همیشه تا که زدوران چرخ آینه گون	مه منیر بود گاه بدر و گاه هلال
تو بدر باش به دولت عدو هلال زغم	تو در کمال و حسود تو در محاق زوال

نامه اکبر شاه به عبدالله خان اوزبك^۱

سپاس قدسی اساس مبدعی را سزد که عالم گوناگون را با چندین شتون و فنون که عبارت از صور علمیه اوست به نیروی قدرت ابداعی از نهان خانه بطون به بارگاه ظهور آورده طوایف انام را گاه در قهرمان فرمانروایان معنی که نفوس قدسیه انبیا و رسل علی نبینا وعلیهم الصلوٰة و السلام اند در وحدت ارادی منخرط گردانیده انتظام و التیام بخشید و گاه در سطوت جلال مسند آرایان صورت که اساطین سلاطین بارگاه جبروت اند ، انسلاک داده به وحدت قهری نظام کارگاه آفرینش را آرایش داد . پس جهان جهان نیایش بر روان قافله سالاران شاهراه مقصود که سالکان مراحل معانی و ناسکان مشاعر صورت را از هامون ضلالت و بیابان اختلاف به دارالملک اهتدا و ائتلاف آورده محمود العاقبة و مسعود العاقبة به خلوتخانه بقاشتافته اند باد و عالم عالم تأییدات علوی و توفیقات سماوی قرین روزگار بزرگان والا نژاد که زمان حال را از شورش فتن و آشوب حوادث زمن نگاهداشته همگی همت علیا مصروف آن دارند که جمهور انام را از متفق و مختلف در بساط امن و

۱ - عنوان نامه در کتاب منشآت علامی ابوالفضل دکنی (طبع کلونپور ۱۷ ج ۱ سال

۱۲۶۹ هـ . ق) :

« خطاب کیهان خدیو حق پژوه ، عدالت گرای کوه شکوه ، بحر تمکین ظل الهی گوهر معدن شاهنشاهی ، جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی به عبدالله خان اوزبك سپهدار ملک توران ».

بسیط عافیت داشته در معموری خراب آباد عالم صورت می‌کوشند گرداناد . در هنگام وفور نشاط و شمول انبساط که زمانه را سعادت و خاطر را بهجت در نزهت- آباد کابل به مشاهده و مطالعه لوحه صفوت و صفا و دیباچه قربت و اصطفا که کارنامه نگارستان یکتا دلی بود مسرور و منشرح شد و به شمایم نورانی خلت و ولا و روایح روحانی بسطت و ضیا، که از شقایق حدایق مبانی و ریاحین مضامین و معانی آن مشام فیض انتسام روح طراوت تازه گرفت و دماغ فردوس ابتسام ضمیر نصارت بی‌اندازه پذیرفت و ریاض محبت و قرابت قدیمی سر سبز گشت و اساس خلوص و وفاق صمیمی استحکام یافت . الحق این سحیة رضیه ، که در حقیقت ملاقات روحانی و مکالمه ربانی است، مسرت افزای دل مشتاق و طرب پیرای ضمیر صافی همان تواند بود و مجالست صوری و مصاحبت ظاهری را بدل عدیم البدل تواند شمرد و آن که رقم‌پذیر خامه مؤاخات شمامه گردیده بود که در توکید مبانی صلح و تصفیة مناهل وفاق از جانبین اهتمام رود و هندو کوه فی‌ما بین باشد بر منظر استحسان جلوه نمود . پیداست که امری شریفتر در عالم کون و فساد و نشأة تعلق غیر از تودد و توافق نشان نداده‌اند که انتظام سلسله کائنات به آن مربوط و منوط است و هر گاه این معنی در طبقه سلاطین که اساطین بارگاه جبروت‌اند به ظهور آید ، هر آینه مشمر برکات و منتج حسنات حال و مآل خواهد بود والوف نفوس و صفوف ذی- حیات در مهاده عافیت آرام خواهند یافت. در اظهار مراسم مصالحت و ابراز لوازم مصادقت ما را بایستی بادی^۱ شد که همگی همت حق طویت ما از مبادی انکشاف صبح سعادت، برخلاف اکثری از فرمانروایان گذشته، به اصناف بنی نوع همواره بر منهج ائتلاف و ارتباط بوده و هر گاه که بادی این وادی آن والا قدر شده باشند درین مرتبه چند از چند بر ذمت همت والانهمت ما مراقبت این نسبت و مراعات این رابطه لازم است . لهذا در این ایام که حاکم ایران ، نظر بر سوابق معرفت و سواف حقوق آشنایی داشته ، یادگار سلطان شاملو را فرستاده استعانت نموده‌بود

به موقف قبول نرسید و نیز شاهرخ میرزا آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا در سواد بجور و تیراه ، که از ولایت سردسیرست ، جاگیر داشته باشد . ملاحظه قرب جوار فرموده ملتمس او به اجابت مقرون نشد . در صوبه مالوه جاگیر دادیم و نیز میرزایان قندهار را به درگاه والا طلب داشته حراست آن دیار ، که از قدیم داخل مسائل محروسه است ، به ملازمان بابری تفویض یافت که مبادا جنود توران آن حدود را از منسوبیات ایران اندیشیده قصد نمایند و نیز خلط عظیم در میان ولایت آن والا شکود و مسائل محروسه واقع شود و نیز یکی از اوباش بدطینت در کوهستان بدخشان سربه‌شورش برداشته مدعی آن شد که فرزند شاهرخ میرزا ام و زمینداران آن ناحیه به او پیوستند . هر چند عرایض فرستاده استمداد نمود توجه نفرمودیم تا آن که آواره دشت ادبار شد .

لیکن چون شنیده می‌شود که اوباش قزلباش از جاده عقیدت و اخلاص بیرون آمده به والی خود بی ادبیها کرده اند به خاطر حق جوی می‌رسد که یکی از فرزندان کامکار را بدان جانب تعیین فرماییم . قطع نظر از آن که از شاهراه سنت و جماعت انحراف دارند ، رعایت خاندان نبوت بر ذمت همت ما لازم است . علی‌الخصوص که حقوق اسلاف سابقه در میان باشد و تا خاطر ازین رهگذر جمع نشود نهضت به جای دیگر نکنیم و الحال که سلطان روم عهد و موثیق جد و پدر بزرگوار خود را کان‌لم یکن انگاشته نظر بر ضعف والی عراق انداخته به دفعات افواج فرستاده اند و مسموع می‌شود که والی عراق سلطان علیقلی همدان اوغلی را به جهت طلب کمک به این جانب فرستاده اند ، به خاطر چنان می‌رسد که عنان عزیمت به صوب عراق و خراسان منعطف سازیم و اعلاای اعلام امداد و اعانت بر وجه اتم و احسن نماییم و در دل چنان می‌گذرد که چون آیین یگانگی و یکدلی به آن والا دودمان سالهاست که هست و تجدید مراسم محبت و لوازم قرابت از فرستادن مکتوب محبت اسلوب ۱ - منظور آن است که هر چند قزلباشها از اصول سنت و جماعت منحرف شده‌اند

ولی رعایت خاندان نبوت لازم است .

به مصحوب سیادت و نقابت پناه سعادت دستگاه میر قریش استحکام یافته است ، می‌خواهیم که چون نزدیک به خراسان رسیده شود ، آن والا دودمان نیز از آنجا از راه دوستی آمده در آن سرزمین سپهر آیین به دیدار گرامی شاد کام سازند و از گفت و شنود دلاویز پرده گشای چهره یگانگی گردند . امید که سخنان خدا - دانی و رازهای پنهانی که در دل ما جا گرفته يك يك گفته شود و آنچه از دور بینی و خداپرستی در دل آن والا دودمان پرتو انداخته باشد شنیده آید . خوشا فرخنده جائی که این چنین دو برگزیده خدا فراهم آمده زبان راز بگشایند و سخنان دلنواز باهم بگویند و چون پیش دید سرفراز کردهای خدا خواهش بر آوردن نام بلند و سرافرازی نمودن به بندهای دیگر نیست ، دل چنان می‌خواهد - امید که ایشان نیز همچنین می‌خواسته باشند - که در هر یکی که خدا شناسی و خدا اندیشی بیشتر باشد ، آن دیگری پیروی و دلجویی او خواهد و در یکدلی و یکرویی او فرو - گذاشت ننماید و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر شده در بساره امداد و کمک اهل عراق و خراسان ، موافق صلاح دید آن حشمت دستگاه ، به عمل خواهد آمد .

به جهت تشیید مهابنی محبت و استحکام قواعد مودت ، افادت و حکمت پناه زبده مقربان هوا خواه ، عمده محرمان کار آگاه ، حکیم همای که مخلص راست گفتار و مرید درست کردارست و از ابتدای ملازمت ملازم بساط قرب بوده دوری او را به هیچ وجه تجویز نکرده بودیم ، به رسم رسالت فرستادیم . چون در ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که مدعیات را بی واسطه دیگری به موقف عرض می‌رساند اگر در مجلس شریف ایشان هم چنین اسلوب مرعی باشد گویا مکالمه فی مابین بی واسطه خواهد بود و به جهت پرسش واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر - خان انارالله برهانه ، سیادت مآب نقابت نصاب صدر جهان را که از اعظم سادات کبار و اجله اتقای این دیار است مقرر کرده بودیم و به واسطه بعضی امور در حیز تراخی افتاده بود ، درین ولا ، به رفاقت حکمت پناه مشارالیه فرستادیم و انموذجی

از سوغات به تحویل عمدةالخواص ، خواجه محمدعلی ، به موجب تفصیل علی-
 حده ارسال نمودیم . ترقب آن که به مقتضای فحوای غرای تهادوا تحابوا عمل
 فرموده همواره ازطرفین طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوك باشد .
 دیگر از فرستادن کبوتران پری پرواز و آمدن حبیب عشقباز شهر مرغان
 شوق درجنبش آمد و گلزار خواهش گل گل شکفت . اگرچه به حسب نمود جز
 بازی بیش نمی‌نماید ، اما در معنی یاد از مواجید ارباب ذوق می‌دهد . مع هذا ،
 اشتغال صوری به این مشتی پرنده چون به دیده خرده بین بازمی‌نگرد ، جز پرده بر
 چهره راز نیست و برهمین بال و پر چشم‌امید باز نه .
 امید که همواره هم براین آیین ، به‌نامه و پیغام ، خوشدل و شاد کام می‌نموده
 باشند .

بیت

چون قلم آمد به لفظ شاد کام ختم شد خط محبت والسلام*

نامه جلال الدین اکبر پادشاه هند به شاه عباس^۱

ستایش و نیایش عتبه کبریای احدیت جل جلاله و تقدس اسماء به مثابه ای است که اگر جمیع نقاط عقول و جداول فهوم، با جنود مدرکات و عساکر علوم، فراهم آیند از عهده حرفی از آن کتاب یا پرتوی از آن آفتاب برنفتوانند آمد. اگر چه در دیده تحقیق جمیع ذرات مکونات حمد ایزدی اند که از زبان بی زبانی برآمده تشنه لبان و تفسیده زبانان پیدای ناپیدای حمد حقیقی را بر زبان و سیراب دارند، پس همان بهتر که کمند اندیشه از کنگره جلال صمدیت، که جانهای پاکان آویخته اوست، کوتاه داشته در جلایل نعوت گروه قدسی شکوه حضرات انبیا و رسل، علی نبینا و علیهم التحیه والسلام، درآمده اولاً شرایف حالات و ثانیاً نبایل عطایا که جمهور انام را از گریوه ضلالت و غوایت به شاهراه عنایت و هدایت آورده اند برمنابر تبیان ادا نموده شرح معالی احوال و مکارم اخلاق طایفه مقدسه اهل بیت که راز داران اسرار کبریا و پرده کشان سرایر انبیا اند بر آن افزوده از ذروه عزت استدعای رحمتی تازه باید کرد. لیکن چون به دیده انصاف [انصاف^۲] ملاحظه می کند هر آینه مدارج این مظاهر کونی و الهی و معانی این مجامع انفسی

۱ - عنوان نامه در منشآت ابوالفضل علامی: «خطاب حضرت شاهنشاهی به شاه عباس

تخت نشین کشور ایران» و در نسخه کتابخانه ملی پاریس: «کتابت نواب جلال الدین اکبر پادشاه به خدمت نواب گیتی ستانی مصحوب میرضیاء الدین کاشانی».

۲ - در منشآت نیست.

و آفاقی را که مستهلك در حقیقت حق و فانی در بقای مطلق اند ظل محامد کبریای خداوندی و تلو صفات علیای ایزدی می‌یابد . پس شایسته آن است که از آن داعیه نیز دست باز داشته نکته‌ای چند از مقاصد متعارفه ارباب دانش و بینش که، به موجب حکمت عملی، انتظام سلسله امکانی به آن منوط است در دیباچه اظهار نهد که هر - آینه درین صورت روان گرم روان مسالك دین و سیراب دلان مناهل یقین که اروای جداول ظهور و بطون پیشنهاد همت قدسی اساس داشته اند به این دستاویز نیاز مستغنی و مستفیض سعادت خاص می‌گردد .

المنة لله تقدس و تعالی که مشاهده صفوت نامه گرامی، که مصحوب یادگار سلطان حسین شاملو مرسل شده بود، در اواسط ایام بهار و مناظر اعتدال لیل و نهار، اهتزاز بخش باطن مهر آگین شد . باد طرب آمیز شقایق و ریاحین در دماغ روزگار پیچیده بود که این گلدسته محبت و ولانکته رسان مشام یگانگی گشت . آنچه در توقف تسطیر تمائیل خلت و وداد رقم پذیر کلمک محبت شده بود، به غایت در موقع خود جلوه استحسان داد . فی الواقع، روابط معنوی چنان اقتضا می‌کرد که این همه دیر نکشد . لیکن از صادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات قویم با سلاطین ممالک هندوستان و اساطین این مرز و بوم که مساحان جداول آسمانی چهار دانگ هفت اقلیم گفته‌اند اتفاق افتاده بود .

در این مدت مدید، این سواد اعظم، با همه وسعت و فسحت، که در میان چندین رایان خود رای و فرمانروایان سپه آرای انقسام یافته بود و همواره بر سر تمرد و تجبر بوده باعث تفرقه خاطر خلق الله می‌شدند، به نیروی توفیقات آسمانی، به تسخیر اولیای دولت قاهره در آمده از گریوه هندو کوه تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سرکشان و گردن فرازان از فرمانروایان زبردست و راجه‌ها و رایان بد مست و افغانان کوه نشین کوتاه بین و بلوچان باد پیمای بادیه گزین و سایر قلعه نشینان و زمینداران شمولاً و استقلالاً در ظل اطاعت و انقیاد درآمدند و در التیام صدور و ائتلاف قلوب طبقات انام شرایف مساعی مبذول داشته شد و به -

میامن توفیقات غیبی آنچه در پیشگاه ضمیر حق گزین می‌تافت بر وجه اتم پرتو ظهور داد و اکنون که صوبه پنجاب مستقر ریایات منصوره گشت مکنون خاطر حقیقت مناظر بود که یکی از طرزدانان بساط عزت به ایلچیگری روانه شود . در این اثنا مهمی چند سانح شد :

اعظم آنها استخلاص عموم رعایا و کافه سکنه ولایت دلیذیر کشمیر از ایادی فئه مسلطه او باش بود . با وجود غایت استحکام و انسداد طرق و ارتفاع جبال و تراکم اشجار و وفور گریوه و مغاک که عبور کواکب او هام بی ارتکاب مصاعب از آن جاصعب تواند بود به استیثاق عروة الوثقی توفیقات الهی و استمداد از ارواح طیبه حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین به آیین شگرف حکم به مرور عساکر عالیه فرموده شد و چند هزار خارا تراش چابک دست منزل به منزل پیش می‌رفتند و در قطع اشجار و قلع احجار بد طولی نموده در تفسیح و توسیع طرق مسالک می‌کوشیدند . چنان که در اندک فرصتی آن ولایت دلگشا منتوح شد و عموم رعایا از الویه معدلات استظلال نمودند . چون فتح آن عشرت آباد ، کسه ممدوح جمهور نظار گیان حسن پسند است ، از عنایات مجدده الهی بود ، خود نیز در آن گل زمین رسیده سجادات شکر به جا آورده تا به کوهستان ثبت سیر کرده از راه ولایت بکلی و دمتور که راهی است در غایت صعوبت عبور کرده عرصه کابل و غزنین مخیم سرادقات عساکر اقبال شد و تنبیه افغانان سباع سیرت که در ولایت سواد بجور و تیراه و تنکس سنگ راه مترددین توران بودند و تأذیب بلوچان بد نهاد و دیگر صحرا نشینان بهائم طبیعت ثعالب خدیعت که خار راه مسافرین ایران می‌شدند نیز به طریق استطراد روی داد و اصل در توقف آن ، بعد از سنوح واقعه ناگزیر حضرت شاه علین مکان انار الله برهانه ، عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود که به قضای سبحانی وقوع یافت و در این ولا که ایلچی خجسته پیام رسید معلوم شد که آن اختلال روی در کمی نهاده هر آینه از استماع این خبر

خاطر نگران روی به اطمینان آورد و در باطن حقیقت تأسیس می‌رفت که در این وقت محض پرسیدن، شایان آیین مروت و فتوت نباشد. می‌باید که در این هنگام چنان پرسش به‌ظهور رسد که هر نحو کمک و امداد که مطلوب باشد به وقوع آید. لیکن مهم قندهار در میان بود و میرزایان^۱ قندهار در لوازم معاونت و معاضدت آن دودمان عالی تکاهل و تقاعد می‌نمودند و در مواقع حوادث و مکاره که محل استطلاع عیار جوهر و فاق است قطعاً آثار يك جهتی و یگانگی به‌ظهور نیاورده‌اند. و نیز به مأمن ارفع ما، که موطن صاحبان ناز و نعیم است، توسل شایسته به تقدیم نمی‌رسانیدند و مخطور حواشی باطن بود که اولاً قندهار را به کسان خود بسپاریم و میرزایان اگر نشأه دولت روز افزون داشته باشند و از ماجرای سواف ایام نادم گشته اعانت و خدمت آن جانشین نقاوه طیبین و طاهرین را ملتزم شوند. در این صورت افواج قاهره با ایشان متفق بوده هر گونه امدادی که مرکوز خاطر آن‌قره - العین^۲ باشد به‌جای آورند. لیکن چون میرزایان از منتسبان آن خاندان قدسی بودند و بی آنکه استفسار شود فرستادن جیوش منصوره در نظر عوام کوتاه‌بین مشتبه به عدم ارتباط می‌شد از این اراده منصرف گشت.

در این اثنا رستم میرزا ورود سعادت نمود و صوبه مولتان که به‌چندین مرتبه زیاده از قندهار بود به او اختصاص یافت و مظفر حسین میرزا شمول عواطف و روابط را شنیده والده و پسر کلان خود را این‌جا فرستاده عزیمت آمدن دارد.

۱ - یعنی مظفر حسین میرزا و رستم میرزا پسران سلطان حسین میرزای صفوی. این سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا بود برادر شاه‌طهماسب. «میرزایان» در سال ۱۰۰۳ هـ از برابر حملات اوزبکان به هند گریخته قلمرو خود را که قندهار و ایالات کنار رود هیرمند بود به اکبر شاه واگذاشتند. شاه‌عباس در اواخر عمر، قندهار را باردیگر از دست گورکانیان هند بیرون کشید (۱۰۳۱ هجری).

۲ - نسخه پاریس: قره العین سادات - منظور شاه‌عباس است.

۳ - نسخ: میان. تصحیح از منشآت ابوالفضل.

بعد از آمدن او عساکر فیروزی‌مند در قندهار بوده هر گونه امداد و معاضدت که باید به آسانی خواهند نمود . چون در آیین سلطنت و کیش مروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب است ، علی‌الخصوص نیت حق طویت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان همواره اختلاف مذاهب و افتراق مشارب منظور نداشته و طبقات انام را عبادالله دانسته درانتظام احوال عموم خلایق کوشش نموده‌ایم و به برکات^۱ این نیت علیا که مقتضای ظلیت عظمی است ، مرة بعد اخری مشاهده و ملحوظ گشته در این ولا که ممالك پنجاب مخیم عسا کر عزوجل گشت مکرراً عازم جازم شده بود که انتهاض الویة عالیہ به جانب ماوراء النهر ، که ملک موروثی است ، اتفاق افتد تا هم آن بلاد در تصرف اولیای دولت درآید و هم معاونت خاندان نبوت به طرز دلخواه سمت ظهور یابد .

در این اثنا، به تواتر و توالی ابهت پناه و شوکت و ایالت دستگاه عبداللہ خان والی توران کتابات محبت طراز ، که مذکر قرابت سابق و م مهد محبت لاحق باشد ، به وساطت ابلجیان کاردان، فرستاده محرك سلسله صلح و صلاح و مؤسس مبانی وداد و وفاق گشت . چون در جنگ زدن با کسی که در صلح زند ، در ناموس اکبر شریعت غرا و قسطاس اعظم عقل بیضا ، ناپسندیده و ناسنجیده است، خاطر ازین اندیشه باز آورده شد و غریبتر آن که هنوز از واردان آن صوب اخبار تدارک اختلال ایران و ایرانیان که موجب اطمینان تام گردد ، شنوده نمی‌شود و قرارداد خاطر دولت اساس آن صفوت نژاد انکشاف صریح نمی‌یابد .

مأمول آن که خاطر مهر گزین ما را متوجه هر گونه مطلب و مقصد خود دانسته طریق انیق^۲ مراسلات را مسلوك داشته حقایق احوال یومی را ابلاغ نمایند و امروز که ایران زمین از دانایان کار دیده عاقبت بین بسیار کم شده ، آن نقاوة اصلا ب کرام را در انتظام ملک و التیام احوال جمهور انام جهد بلیغ باید کرد و

۱ - چنین است در همه نسخ ، من جمله در کتاب زندگانی شاه عباس اول (ج ۱ ص ۲۲۵)

ولی ظاهراً « برکات » صحیح است و « به » زائد.

۲ - منشآت ابوالفضل : طریق و آیین .

در هرکاری مراتب حزم و مآل اندیشی به کار باید برد و به تسویلات ارباب غرض و اکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش نباید ساخت و بردباری و اغماض نظر از زلات اقدام ملازمان موروئی و بندگان جدیدی شیمه کریمه خود ساخته ارباب اخلاص را پیش آورده و اصحاب نفاق را به نور مهربانی زنگ زدای ظلمت باید شد و در قتل آدمی و هدم این بنیان ربانی احتیاط تمام به تقدیم رسانید^۱ که بسا دوستان جانی که به حيله سازي دشمنان خود کام از بساط قرب دور شده خونا به اجل نوشیده اند و بسا دشمنان دوست نما که لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند. در مراقبت ضمایر و سرایر این مرام توجه موفور مبذول می باید داشت و دولت مستعار این نشأة فانیه را به مرضیات الهی معاضد و معاون باید گردانید و طبقات خلایق را که بدایع و دایع خزاین ایزدی اند به نظر اشفاق منظور داشته در تألیف قلوب کوشش باید فرمود و رحمت عامه الهی را شامل جمیع ملل و نحل دانسته به سعی هر چه تمامتر خود را به گلشن همیشه بهار صلح کل در آورد و همواره نصب العین مطالعه^۲ دولت فزای خود باید داشت که ایزد توانا بر خلایق مختلف المشارب متلون الاحوال در فیض گشوده پرورش می نماید. پس بر ذمت همت والای سلاطین که ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهند که دادار جهان آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشأة ظاهری و پاسبانی جمهور عالم آورده است که نگاهبانی عرض و ناموس طبقات انام نمایند. آدمی زاده در کار دنیا که گذران و ناپایدار است دیده و دانسته خطا نگیرند، در کار دین و مذهب که باقی و مستدام است چگونه تساهل نماید؟ پس حال هر طایفه از دو شق بیرون نیست: یا حق به جانب اوست، در آن صورت خود مسترشدان انصافمند را جز به تبعیت گزیر نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص سهوی و

۱ - ظاهراً: تقدیم رساند.

۲ - منشآت: مطالعه کتب دولت...

خطایی رفته است، هنجار^۱ پیمای نادانی است و محل ترحم و شفقت نه جای شورش و سرزنش. در فراخی حوصله در اهتمام باید زد که به میامن آن وسعت صورت و معنی و فسحت عمر و دولت پرده گشاست و از نتایج این شیمه کریمه دولت افزا آن است که در هنگام کم فرصتی و استیلای قوت غضبی دوستان به اشتباه دشمنان پایمال نمی‌شوند و دشمنان دوست نما را روانی مکرو فریب نمی‌ماند.

و در پاس قول خود برمسند سعی باید نشست که ستون بنیان فرمان روائی است و تحمل و بردباری را مصاحب دائمی خود باید گردانید که اساس دولت پایدار در ضمن آن منظوی است و بر ضمیر دلپذیر مخفی نماند که اراده چنان بود که یکی از مختصان حریم عزت را مصحوب یادگار سلطان فرستاده شود که اوضاع ایران را از قرار واقع دانسته به عرض مقدس رساند. در این اثنا، در ولایت کشمیر، جمعی از شوربختان بغی و طغیان ورزیدند. ما جریده با معدودی چند از ملتزمان رکاب سعادت اعتصام در شکار گاه بودیم که این خبر رسید. به اشاره ملهم توفیق و اقبال، خود به طریق ایلغار، به آن ناحیت روان شدیم. هنوز رایات منصوره به کشمیر نیامده بود که بهادران نصیری منش که به ضرورت همراه آن فرقه طاغیه شده بودند قاپو^۲ یافته سر آن مایه فساد را به درگاه والا آوردند.

چون این ملک به میامن برکات قدوم عالی مهبط امن و امان گشت باز معاودت فرمودیم. به دارالملک لاهور نزول اجلال شد. در این هنگام چون حاکم سیوستان و تته و نواحی سند که سر راه ایران است با لشکر نصرت اثر از بخت برگشتگی در پیکار بود و راه عراق مسدود، فرستادن ایلچی در توقف افتاد. اکنون که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت و سیوستان و تته در سلك ممالك محروسه در آمد و میرزا جانی بیک حاکم آن جا به آستان بوسی استسعاد یافت چون نقوش ندامت

۱ - در کتاب نفیس زندگانی شاه عباس این کلمه به صورت: بیچاره بیمار آمده است.

از گذشته و حروف عقیدت از آینده از لوحه^۱ پیشانی او ظاهر بود، آن ملک به جنگ گرفته^۲ را باز به او مرحمت فرمودیم و راه عراق و خراسان نزدیکتر و ایمن تر از سابق پدید آمد. مشار الیه را^۳ رخصت فرمودیم و سلالة الکرام مخلص معتمد ضیاء الملك را فرستادیم و چندی از مقدمات محبت اساس به کلمات خیریت اقتباس به زبان او تفویض یافت که در وحدت سرای خلوت ابلاغ نماید و نیز حقیقت احوال ایران را از قرار واقع فهمیده معروض دارد و برخی از سوغات این دیار به تحویل خواجه ابوناصر فرستاده شد به تفصیل علی حده بگذرانند.

مرجو آن که این دولتخانه را خانه خود دانسته بر خلاف ایام گذشته سلوك فرمایند و ارسال رسل و رسایلی را که ملاقات روحانی و مجالست معنوی است همواره از شمایل يك جهتی و یگانگی شمارند.

حق سبحانه و تعالی آن نقاوه خاندان اصطفای و ارتضا و خلاصه دودمان اجتبا و اعتلا را از مکاید و مکاره آخر الزمانی محفوظ و مصون داشته به تأییدات غیب الغیب مؤید و مشید دارد. *

۱ - منشآت : به جنگ عظیم .

۲ - غرض یادگار سلطان سفیر شاه عباس است .

* منشآت ابوالفضل علامی و نسخه کتابخانه مای پارس ۸۳۸ . *F. Pers. Sup.*

جواب^۱

سپاس معرا از ملابس حد و قیاس که بدایت جذبات اشواق غیر سوز طالبان
جلوه گاه انس و نهایت سرّ باطن افروز معتکفان وحدت سرای قدس تواند بود ،
سزاوار عظمت وجلال کبریائی است که ذرات کاینات واعیان و موجودات مجالی
انوار جمال و مظاهر اسرار جلال اوست .

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقی دفتری است معرفت کردگار

بلکه در دیده حقیقت بین ارباب شهود و بصر بصیرت آیین اصحاب فنا در
بقای معبود همه اوست .

پیش چشم شهود دیده‌وران محو باشد هویت دگران

نیست مشهود جز هویت او لا هو فی الوجود الا هو

و ستایش مبرا از آلائش تشبیه و التباس لایق خداوندی است که جمیع
مکونات و عامه مخلوقات و کافه ممکنات و قاطبه مستدعیات به زبان بی زبانی
در آشکار و نهانی بر درگاه احدیت او به مضمون صدق مشحون این مقال که

رفتم به کلیسای ترسا و یهود ترسا و یهود را همه روبه تو بود

بر یاد وصال تو به بتخانه شدم تسبیح بتان زمزمه ذکر تو بود

۱ - عنوان نامه در نسخه : « جواب کتابت مذکور که اعتماد الدوله مرحوم حاتم

یک نوشته مصحوب منوچهر یک ایشیک آقاسی فرستاده شد .

مشغول مناجات سبحانی و شیفته ذکر ربانی اند . لسان بیان از اوصاف کمال او قاصر و زبان تبیان از نعوت عظمت ذات بسی زوال و فضل و افضال او منکسر . پس اولی و انساب آن است که عنان توسن تیز گام او هام از تکاپوی در اصقاع این قاع باز کشیده به جناب مقدس مرتبه جامعه و مظهر کل خاتم الانبیاء و الرسل و سیدالکل فی الکل ، گنجینه راز غیب الغیب ، مخزن اسرارلاریب ، باعث ایجاد کونین ، کاشف سر عالمین ، صاحب فضل عمیم ، مصدوقه کریمه و انک لعلی خلق عظیم^۱ .

وصف خلق کسی که قرآن است خلق را وصف او چه امکان است
لاجرم معترف به عجز و قصور می فرستم تحیتی از دور
صلی الله علیه و آله وسلم و به آل طیبین و عترت طاهرین آن حضرت که
مرائی تجلیات رحمت حق و شئونات جمال مطلق اند ، خصوصاً حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که هر یک از ایشان مقتدای ارباب توحید و
پیشوای اصحاب تفریدند توسل نموده از میامن اسامی سامیه و اذکار مناقب نامیه
ایشان که زیب دیباچه هر کتاب و زینت خاتمه هر خطاب است .

سر هر نامه را رواح افزای نام ایشانست بعد نام خدای
ختم هر نظم و نثر را رونق باشد از یمن نامشان الحق
استسعاد جسته به مدایح جمیله مخاطبه واجب التعظیم ومحاسن جلیله رسول لازم-
التکریم پردازد .

مرحبا طایر همایون بال که رسید از سپهر عز وجلال
یعنی از بارگاه سلطانی ساحت شوکت سلیمانی
بسته بر بال نامه مشکین نامه عطر سا چو نافه چین
روضه ای چون بهشت مینافام پالکیشان درو گرفته مقام

خیل قدوسیان ز هر طرفی همچو مرغان قدس بسته صفی
 همه از شوق یکدگر مدهوش همگی در سخن ولی خاموش

منشور لامع النور دولت و اقبال و نشان عظیم الشأن عظمت و اجلال که
 مرقوم قلم فیض رسان منشیان آراسته به زیور فضل و کمال و دبیران پیراسته با
 دانش و افضال گشته نامزد مخلص نیکوخواه فرموده بودند، در طی صحبت سیادت
 و عزت پناه، معتمد السلاطین، میرزا ضیاء الملک که به مقتضای معرف قدرالرسول
 من المرسل مستغنی از تعریف است، در اوانی که دستبرد قضا فرش بوقلمون رییعی
 را بر غیر منهج طبیعی از صحن زمان در چیده و مهوشان ریاحین و ازهار پای در دامن
 خمود و خمول پیچیده انبساط خواطر روی به انحطاط آورده بود، مانند همای
 زرین بال همایون فال و شاهباز مشکین جناح عزت و جلال با خط و خال منقش چون
 طاوس خوش خرام هندوستان در دوحه و داد جلوه گر و به الفاظ و معانی دلکش
 طوطی وار در روضه اتحاد بلاغت گستر از تنق غیبی به منصه ظهور طیران کرده
 به وجه جمیل پرده خفا از جمال شاهد مطلوب و چهره مقصود گشوده معتکفان کوی
 خلت و مؤالفت را تفقد و تفضل نمود و بهار دیگر از گلهای شهر به ارقام غیر
 مکرر ناظران منتظر را میسر گشت.

لمعات بارقات معانی حکمت قرینش خواطر مخلصان صادق الولا را صبح-
 آسا از مشارق انوار شارق و تابان و ضمائر دوستان راسخ العهد والوفا را کالشمس
 الشارق بارق و درخشان گردانید. از جوهر آبدار حروفش دیده امید منور و از
 نکته سطور عنبر بخورش دماغ عقل معطر گشته عطسه عنبرین در مغز زمانه پیچید.
 لله الحمد والمنة که دوحه دولتی که خواقین سلف علیهم الرحمة و اکرم
 التحف به ایادی عز و شرف در اراضی مراضی وجویبار موالات از دو طرف غرس
 نموده بودند و به تصاریف ایام از نشو و نما افتاده مجدداً به اروای نهرین مصافات
 سرسبز و سایه گستر شده به ازهار و لاوازهرا سرار مورد و به اثمار یگانگی و تجدید
 عهد برومند و بارور گردیده و نسایم روح و راحت به ریاض جان مخلصان وفا-

اندیش وزید . از روائح فوائح نصایح دلپسند و شمایم مسکینة النساءم پندسودمند که متضمن مصالح دین و دولت و متکفل اسباب انتظام ملک و ملت بود ، مشام جان محبان صفاکیش معطر گشت . مورد کریمش رابه مراسم تبجیل و احترام و لوازم اعزاز و اکرام مقابل و مقارن داشته رفع برقع التفات آن نوعروسان ابکار معانی که مشاطة افکار منشیان بلاغت نشان به جواهر زواهر حکمت عملی و نظری مزین و آراسته بود ، نموده به بزم آرائی محفل مهجوران صوری مجلس سامی پذیرفت و به ید تعظیم و تکریم اعتناق آن شواهد حور و شواکل نور که مقصد و مقصود هر عاقبت محمود بود ، نموده به شکرانه عواطف عظیم که محرك و مجدد دوستی و محبت قدیم گشته زبان ادب به تسبیح الله اکبر والله الحمد متذکر گردید . آن پری چهرگان مکمن غیب و خورشید رویان پرده سرای لاریب که از قاف قرب معنوی و سماء موافقت باطنی پرتو ظهور بر ساحت قلوب مصفی محبان انداخته بودند بطون جان و سویدای جنان مقر ایشان قرار یافت و سفارشات زبانی و ملاطفات نهانی که مفوض به تقریر دلپذیر سیادت پناه معتمد بارگاه خاقانی^۱ فرموده بودند گوش هوش محبان بدان درر شاهوار گرانبار و به لطف گفتار رسول نامدار خاطر مهر آگین دوستان مخزن لآلی اسرار گردیده عزت دستگاه مشارالیه که چون ملهم اقبال و طایر فرخنده فال مبشر آن بشارت و حامل آن اشارت بود به وظایف اعزاز و اکرام معزز گشت .

و صدق نیت و صفای طویت مخلص بی ریا ، کَشَجَرَة طَیْبَة اصلها ثابت و فرعها فی السماء^۲ بدان حضرت والا چون ثابت و راسخ است ، مکنون ضمیر حق-گزین آن است که اشارت علیه که در طی ملاطفت نامه نامی و خطاب مستطاب سامی کانهن الیاقوت والمرجان^۳ منظوی و بشارات سنیه که به مثابه حور مقصورات

۱ - یعنی ضیاء الملك سفير اکبر شاه .

۲ - سورة ابراهيم ۲۴ .

۳ - سورة الرحمن ۵۸ .

فی‌الخیام^۱ حجب عبارات و استعارات بدان محتوی بود ، مهم‌امکن مقتضای خیر انتمای آن به عمل آید و دقیقه‌ای از دقایق اتباع و لوازم استتباع مطویات نامه‌مهر- شعاع که شیوه مختار ارباب اختیار و شیمه مرضیه اکثر اکابر روزگار است از دست نگذارد و عذر شمول الطاف نامتناهی و وفور اعطاف پادشاهی را قوت بیان از تقریر قاصر و قدرت بیان از تحریر عاجز و مقصر ، اعتذار از آن گونه مخلص- پروری و معذرت آن نوع منت گستری که از سده عالی به ظهور آمده به چه عنوان توان نمود و به کدام زبان از عهده شکر گزاری مکارم و عذر خواهی مراحم آن حضرت بیرون توان آمد. مگر لطف فکری و کرم جبلی آن حضرت تمهید مقدمات اعتذار تواند کرد .

همان‌به که از معذرت لب ببندم که لطف تو خواهد کند عذر خواهی
اگر چه بر حسب ظاهر دیده منتظر از اکتحال به کحل الجواهر مشاهده جمال
فرخنده فال بهره‌مند نگردیده و به جهت حجب مباعدت از استسعاد به سعادت
مجاورت خدمت همایون محروم بوده ، اما صومعه سامعه از استماع اخبار و محامد
و مناقب خزانه جواهر و عیون و ابصار را از مطالعه آثار مراحم و الطاف روشنی
تمام ظاهر و باهر و چون خاطر عاطر پادشاهی عالم پناهی متوجه تفحص حالات
ایران و استفسار انتظام احوال این خاندان و قرار داد خاطر فاتر مخلصان است
بدین جهت از روی محبت قدیمی و یگانگی موروئی به شرح مجملی از حالات و
اوضاع و قرارداد خاطر محبت قرین مصدع ملازمان رفیع مقام عالی‌شان می‌گردد.
بر ضمیر انور دریا مقاطر فیض گستر ظاهر است که از بدو ظهور نیز سلطنت
معنوی و طلوع آفتاب خلافت صوری دودمان قدس نشان صفوی الی‌الان، صوفیان
صافی نهاد طوایف قزلباش ، بنا بر حسن اعتقاد ، تقرب به این سلسله اعلی‌مدارج
اختصاص و بذل جان در شاهراه متابعت این خاندان ادنی مراتب اخلاص می‌دانند.
بعد از سنوح واقعه هایلله حضرت اعلی‌ خاقانی جنت مکانی و انتقال آن حضرت به

ریاض رضوان انارالله برهانه‌ایان هر فرقه و بزرگان هر طایفه به اراده پیشی و بیشی مدعیات متخالفه و ارادات متضاده پیش گرفته کار آن جمع و فاکیش و مهم آن جم خیراندیش از وفا و وفاق به شفاق و نفاق کشید و مخالفت و عناد و فتنه و فساد و آتش آشوب و شین و مواد کدورت و معادات فی مابین اشتداد تمام یافته این معنی مهیج قوه طامعه اغیار و باعث هرج و مرج این دیار گردید .

اساطین سلاطین توران و روم که همیشه مطمح نظر ایشان ساحت فسیح - المساحة این مرز و بوم بود ، فرصت یافته ابواب خلاف گشودند . لیکن تابرادر کامکار عالی مقدار به اسعاد والد بزرگوار در عراق و آذربایجان در مقابل لشکر پادشاه‌ذی شوکت عالی تبار روم بود و این محبت نشان در بلده فاخره هرات و علیقلی - خان لله راتق و فاتق مهمات و امرای آن حدود در مقام متابعت لله مشارالیه می بودند ، سلطنت و شوکت پناه عبدالله خان مخالفت باطنی را ظاهر نمی ساخت . تا آن که فی مابین علیقلی خان لله و مرشد قلی خان استاجلو ، حاکم مشهد مقدس و بعضی از محال خراسان ، به جهت للگی و وکالت میزان نزاع و کدورت اشتعال پذیرفته کار از مقال به قتال انجامید و اکثر امرای خراسان به مرشد قلی خان متفق و ملحق گشته غالب آمد و علیقلی خان به جانب هرات رفته این صداقت آیین را که بنا بر حدائق سن در مهمات مملکت مدخل نبود به مشهد مقدس آوردند و مرشد قلی خان مذکور به امر وکالت و للگی مشغول گردید . و پادشاه عالی جاه روم تسخیر ولایت آذربایجان و شیروان پیشنهاد همت ساخت . از غایت اختلاف و عدم ائتلاف گروه بی تدبیر قزلباش به یکدیگر افتاده در دفع و رفع تهاون و تأخیر می نمودند . در اثنای این شور و شر ، به مقتضای کریمه ان اجل الله اذا جاء لایؤخر^۱ به قضای مبرم قاضی محکمه قضا و قدر و حکم محکم پادشاه اجل اکبر ، برادر حمیده سیر فریدون فر^۲ ، از دنیای دنی رحلت فرموده به ریاض جنان خرامید و والد بزرگوار از غایت

۱ - سورة نوح .

۲ - یعنی حمزه میرزا .

همت دیده از زخارف این جهان فانی دوخته و دل بی غل از فراق قرة العین سوخته۔
 بود به يك بارگی قطع نظر از مهام جاننداری و لوازم سلطنت و کامکاری فرموده
 بدین جهت بعضی از ولایات آذربایجان و شیروان از تصرف اولیای دولت این خاندان
 بیرون رفت و خبر توجه لشکر روم به جانب آذربایجان و گرفتاری لشکر عراق
 بدان و نزاع و کدورت علیقلی خان و مرشد قلی خان و امرای خراسان و نبودن
 محب صداقت نشان در بلده هرات مسموع عبدالله خان گشت . انتهاز فرصت نموده
 به هوس تسخیر هرات به خراسان آمد بلده مذکور را محاصره نمود .

مرشد قلی خان که وکیل ولله بود معروض داشت که در عراق و آذربایجان
 به جهت مخالفت امرا و لشکری آتش فتنه بالا گرفته و در خراسان نیز این حادثه
 روی نمود . مخالفان این دودمان از جوانب زور آورده اند . اگر بعد از این در
 خراسان توقف واقع شود ، مخالفان قوی دست ، دست درازی نموده ملک موروثی
 از دست می رود . صلاح دولت در این است که عنان توجه به جانب عراق معطوف
 ساخته آن حدود را ضبط و نسق نموده با عموم سپاه عراق و آذربایجان متوجه
 گشته به اتفاق عساکر خراسان به دفع شر عبدالله خان قیام نمائیم .

چون در نظر عقل دور بین مستحسن نمود ، به توفیقات غیبی و به عون عنایت
 لاریبی عنان عزیمت به جانب عراق منعطف ساخته به اندك فرصت عرصه این
 ولایت مطرح اشعه انوار ماهچه رایت نصرت آیت گشته به تأیید جنود آسمانی
 بر تخت موروثی متمکن گردید .

غمزدگان دیار ملال و پریشانی و غارت یافتگان بلاد ، بلاد بی سامانی ، به
 اظلال اعلام عدل اتسام استظلال نموده به متاع لطف و مرحمت و سرمایه بر و
 مکرمات شادمان گشتند و جمعی از طایفه قزلباش که ماده فتنه و فساد بودند و از
 طریق هدایت منحرف شده و بادیة ضلالت می پیمودند و اقامت حجج و براهین
 بر انحراف ایشان از جاده حق و صواب و نصایح دلپسند و مواعظ سودمند در آن
 گروه مکروه به هیچ باب مفید نمی دید ، به جزای اعمال ناصواب خود گرفتار

گردیدند و باقی طوایف مذکور را ، چون صانع حکیم به مقتضای حکمت قدیم بنای جهاننداری را به استحکام مبانی مرحمت گزاری منوط و مربوط گردانیده غبار فتنه که از اقتضای فلکی برچهره احوال ایشان نشسته بود به زلال مرحمت شسته به حسن عواطف مندفع و مرتفع شد و عرصه مملکت عراق و فارس و آذربایجان به نور عدالت روشن و خارستان ایران به گلبن نصفت و احسان گلشن گردید و جمیع طوایف قزلباش بیشتر از سوابق ازمان و سوائف اوان یکدل و یکزبان ، در مقام اخلاص و اعتقاد وجاده اطاعت و انقیاد مستقیم گردیدند .

بعد از قرار و نسق مهمات عراق با عساکر افزون از حد احصاء که به مجرد استماع ورود رایات ظفر آیات به عراق ، به اندک زمانی درپایه سریر خلافت مصیر مجتمع گشته بودند اراده مراجعت به جانب خراسان نمودیم که بتوفیق الله تعالی و حسن تأییداته محصوران هرات را از محاصره و شر مخالفان استخلاص داده به سنت سنیه آباء عظام و اجداد کرام که مکرراً با سلاطین ازبکیه در خراسان مقاتله و مقابله نموده اند عمل نمائیم .

مرشد قلی خان که راتق و فاتق مهمات بود ، بنا بر معاداتی که میانه او ولله مذکور واقع بود ، شیوه نفاق پیش گرفته به معاذیر مموه و اکاذیب مزوره متمسک شده و توقیف از حد اعتدال گذرانید تا قحط و فقدان در میان محصوران هرات به مرتبه ای رسید که اکثر ایشان به آتش جوع هلاک گردیدند و چون کار به جان رسید از سر آن هم گذشته از حصار بیرون آمده در معرکه کارزار به تیغ انتقام مخالفان را به مرسقر رسانیده خود نیز به درجه شهادت رسیده به نعیم مقیم جنّات عدن فایز گشتند و آن بلده به تصرف مخالفان درآمد و از استماع این خبر و ظهور بد اخلاصی مرشد قلی خان در اثنای راه او را به جزای کردار رسانیده عزیمت بر آن مصمم نمود که ابلاغ کرده خود را به مخالفان رساند و بعون الله تعالی و حسن توفیقاته دادمظلومان و محصوران از آن شداد پیشگان مغرور بستاند .

معلوم شد که لشکر مخالف علف زار و غلات آن ولایات را پاره ای عرضه

نهب و تاراج و بعضی مسرح دواب و انعام و مابقی را به آتش بیداد سوخته در آن جوانب قوت لایموت نگذاشته و معاودت نموده‌اند چون میانهٔ محب‌خیرخواه و اعلیٰ حضرت پادشاه ذی‌جاه روم هنوز امر مصالحه و معاهده قرار نیافته بود و بالکلیه خاطر از سرحد عراق و آذربایجان جمع نبود، خود را از آن باز آورده رجوع به مقر سلطنت نموده و از جانب پادشاه جم‌جاه سکندر صولت کسری درایت فریدون سطوت پیدایشید رایت انجم سپاه گردون بارگاه، فرمان فرمای ممالک روم ایلچیان فصیح البیان و سفیران کاردان به تهنیت جلوس تخت موروئی آمده تجدید اتحاد و دوستی نموده مقدمه ای چند در باب اصلاح جانبین مذکور ساختند. ما نیز بنا بر صلاح وقت قبول این معنی نموده قبول صلح و صلاح بر وجه اصلح متممید و معاهد عهد و پیمان به غلاظ ایمان مشید گردید. اکنون اساس یگانگی و محبت و بنیان موافقت و مؤالفت بیشتر از زمان حضرت شاه جنت مکان مؤکد و مشید است.

عبدالله خان و عبدالمؤمن را چون گرفتاری ما در سرحد روم معلوم گشت، فرصت را غنیمت دانسته به خراسان آمده مشهد مقدس معلی را محاصره نمودند. بعد از استماع این خبر، مقید به جمعیت عساکر نگشته بلا توقف و تأخیر متوجه خراسان گردیده مملکت ری مضرب سرادقات اقبال گشت. به جهت عفونت هوا، جنود تب و مرض هجوم آورده عموم وفود سپاه مسعود از تاب تب بی‌تاب و بسیاری از شدت این حادثه به مضایق قبور در خواب ماندند و عرض مرض سرایت کرده مزاج محب نیز از طریق استقامت منحرف گشته مدت این عارضه به تطویل کشید. بدین سبب توجه خراسان در عقد تأخیر افتاد و جمعی از محصوران نیز حرام- نمکی کرده، به موجب العبد یدبّر والله یقدر، آن روضه متبرکه و بلدة منوره به ید اعدای متغلبه در آمد.

و قضیه دیگر که مستدعی انکشاف است آن که در ایامی که میانهٔ طوایف

قزلباش هرج و مرج واقع بود ، حکام گیلان و مازندران و رستم‌دار که همیشه به استحکام دیار خویش ، بنابر وفور شوامخ جبال و شواحق قلال و انعماق مغارات و ضیق طرایق و انسداد مسالك و وفور آجام و کثرت آکام و تراکم اشجار و تزاحم انهار و استحکام قلاع و توثیق حصون مستظهرند ، سرسرکشی و اراده گردن‌فرازی مخمّر خاطر قاصر خود ساخته بودند . باطن حقیقت موطن به تأدیب ایشان مایل گشته لشکری ژرف به آیینی شگرف بدان دیار روانه نمود . به میامن توفیقات الهی و فرعون پادشاهی ، مخطور خاطر مهر سرایر بوجه اکمل از قوت به فعل آمده تمام آن مسالك که بهشت برین از آن نشانه‌ای و جنّات عدن نمونه‌ای است به اندک توجهی به حیطة تصرف اولیای دولت در آمد و به شکر گزاری آن فضل الهی و لطف نامتناهی ، خود متوجه بلاد فاخره مذکوره گشته در آن اراضی و اماکن دلکش به مراسم نیایش واهب المنن و العطايا قیام و اقدام نموده سجدات شکر بخشاینده بی منت به تقدیم رسانید .

در آن مقام دلنشین ، منهیان خبر رسانیدند که عبدالمؤمن خان به خراسان آمده . مخلص نیز از آنجا برجناح استعجال به اراده تلافی ما فات و تلاقی فریقین روانه خراسان گردید و به مضمون صدق مشحون کلمه لاتئسی شیئاً الا وقد تثلث امیدوار بود که تلاقی دست دهد . مشار الیه به مجرد استماع ورود موکب مسعود به آن حدود ، فرار برقرار اختیار نموده عنان اشهب تیز گام به جانب بلخ و بخارا منعطف ساخت و بنا بر رسوم شوم و عادت مذموم علف زارها و غلات را سوختند . لهذا توقف در آن دیار میسر نبود . بالضروره به جانب عراق معاودت نموده به جهت قرار مهمات عربستان و لرستان متوجه آن دیار گشته بود که عبدالمؤمن خان چون ساحت خراسان را از عساكر منصوره خالی دید ، باز بدان جانب آمده به سفک دماء و قطع اشجار و خرابی قنوات و مغموری معمورات قیام نمود .

در این مرتبه به سرعت تمام ، متوکلا علی الله و مستعیناً من الله ، بی اجتماع جنود و سپاه ، با جمعی از عساكر منصوره ، که پیوسته در رکاب ظفر انتساب اند ،

روانۀ آن صوب گشت . بعد از قطع مسافات و تقرب فتنین و تلاقی قراولان لشکر طرفین و قتل جمعی کثیر از جنود ازبکیه و گرفتاری جم غفیر از امرای ایشان، مثل حاکم نسا و ابیورد و بقوا و بدخشان ، که پیشرو آن جمع بد کیش بودند ، خان مشار الیه تاب صدمۀ لشکر فیروزی نشان نیاورده عار فرار را بر خود قرار داده سمند باد رفتار را به جانب ماوراء النهر شتافت .

حالیا که خاطر محبت قرین از جانب اعلیٰ حضرت قیصر روم جمع گشته و انحاء ممالک و اطراف مسالک موطن امن و امان گردیده ، سران و سرکشان و گردن فرازان ، و ترکان صف شکن روز نبرد و دلاوران دلیر کوه گرد و اعراب بادیه پیما و صحرانشینان غول سیما و عموم قلعه گزینان و عامۀ متوطنان ملک ایران ربقة فرمان روایی و جان سپاری بر رقبۀ دل و جان انداخته مشمول عواطف ورهین الطاف گشته در ظلّ معذلت غنودند و نور بر و امتنان و ضیاء لطف و احسان بر حال ایشان تافته و زنگ اختلاف به صیقل عدل و انصاف از مرآت قلوب ایشان زدوده مصدوقه کریمه و اذکروا نعمت الله علیکم اذکنتم اعداء فألّف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً^۱ گشته اند نیّت خیر امنیّت و قرارداد خاطر صافی طویّت آن است که آذوقه چند سال و سایر مایحتاج لشکرو سپاه داری به جانب مملکت خراسان فرستاده بعد از آن، با یراق سفر دو ساله به رجاء واثق وامل صادق، توکل به دادار جهان آفرین نموده رایت فتح آیت بدان دیار افرازد و به یمن توفیقات الهی و امداد روح مقدس حضرت رسالت پناهی و اعانت بواطن فیض موطن حضرات ائمه معصومین ، صلوات الله علیهم اجمعین و همت عالی نهمت حضرت ابوت منزلت عالم پناهی^۲ تا انتقام از آن قوم نکشد و انتزاع مغضوبات از ید متغلبه نکند و

۱- سورة آل عمران ۱۰۳ .

۲ - یعنی اکبر پادشاه هند . شاه عباس که درین روزگار جوان بود ، اکبر را پدر

می خواند .

سدّ ثغور آن ولایت بر نهجی واقع نشود که من بعد مجال عبور مخالفین نماند ، رجوع به مقرّ سلطنت ننماید . توجّه خاطر مهر آثار دریغ نفرموده به همت عالی همراه باشند که بلاشک مؤثرست . هر چه کند همّت مردان کند .

به جهت عرض اخلاص و تجدید مراسم اختصاص و تأکید لوازم محبّت و تشیید بنیان مصادقت ، عمدة المعتمدین ، زبدة المتقرّبین ، منوچهر بیك ایشیک آقاسی باشی غلام خاصّة شریفه را که از جمله معتمدان و زمرة مقربان است به رفاقت سیادت پناه عزت و معالی دستگاه مومی الیه ^۱ روانه ملازمت علیّه و خدمت سدة سنیّه گردانید که بعد از تلثیم بساط فلك مناط و تسلیم سریر کواکب سماط و کلای عالی‌شان مأمور گردند که توقیف او جایز نداشته رخصت معاودت ارزانی فرمایند . مأمول آن که شجرة طیّبة محبت ارثی را به زلال التفات صمیمی نشو و نما داده چون ذات بابرکات صافی صفات مصدر مکارم و الطاف است ، پیوسته محرّک سلسله اتحاد و خصوصیت قدیمی گردیده رجوع هر گونه مهم و مرام را از لوازم دوستداری شمرند و به اشارات و خدمات علیه مسرور و شادمان سازند و اگر گستاخی شده به مصافق عفو و مرحمت مجلّی ساخته به حلیة التفات محلّی گردانند .

زیاده از این اطناب باعث ترك ادب و به دعا ختم کردن اولی و انسب . حق سبحانه و تعالی آن ظلال ربوبیت را از عروض زوال و انتقال مصون و نور ظهور جلالت را از احتجاب تجلیات بطون و کمون مأمون دارد . والسلام *

۱- یعنی ضیاء الملك .

نامه شاه عباس به جلال الدین اکبر پادشاه هند

بهترین فصلی که طوطی ناطقه در بوستان بدایع آفرینش و شکرستان مجامع دانش و بینش زبان به بیان آن آراید، اظهار حمد و سپاس در گاه احدیت و ذکر نعمت و منقبت حضرت رسالت علیه و آله افضل الصلوات والتحیه است. اما طی این بیدا، بنا بر قصور الفاظ و عبارات و نقصان مجازات و استعارات اولی است. چه در معرض ادای چنین مدعائی در آمدن خود را مورد توبیخ و عرصه تشنیع ساختن است. لاجرم به حکم درک المعجز عن الادراك ادراك عنان یکران اندیشه از قطع این وادی حیرت فزا به جانب دعا که بهترین هدیه دوستان بی ریاست انصراف داده به مراسم تهنیت نصرتی که از اثر اخلاص محبان منسوبان آن آستان ثریا مکان را رخ نموده و شرح فتوحاتی که به یمن همت اکسیر خاصیت مخلص صافی طویت روی داده و بنا بر مقدمه که در ملاطفه سامی مندرج بود اظهار آن موجب ابتهاج خاطر خورشید انجلای بندگان سپهر اعتلا خواهد بود می پردازد.

امید که همواره اسباب سلطنت و کامرانی و موجب نصرت و کشورستانی در تزايد و تضاعف باد و از میامن الطاف الهی و حسن التفات و ارتباط صوری و معنوی وارثی و مکتسبی حضرت عالم پناهی از این جانب نیز شاهد هر مقصود که در آئینه

۱- عنوان نامه در نسخه: جواب کتابتی که جلال الدین اکبر پادشاه مصحوب میر محمد معصوم

بکری به خدمت نواب گیتی ستانی نوشته به انشای کمترین (= عبدالحسین نصیری طوسی)

ضمیر محبت تأثیر پرتو جمال می‌اندازد به احسن وجوه، آغوش مراد جلوه گاه آن می‌شود.

مصدق این مقال فتح آذربایجان و قلاع آن است. تفصیل این اجمال آن که بر ضمیر خورشید نظیر ظاهر خواهد بود که سلاطین روم با نواب علین آشیانی شاه بابا ام انارالله برهانه ارکان مصالحه و معاهده را به ایمان استحکام داده بودند که نسل بعد نسل فی مابین مخالفت نبوده باشد و سلطان بایزید را با اولاد که از والد خود سلطان سلیمان روگردان گشته بدین دودمان ملتجی شده بود به جهت ملاحظه نقض عهد و پیمان به فرستاده‌های ایشان سپردند. با وجود این مقدمات، بعد از سnoch قضیه بندگان رضوان مکان، به مجرد فی الجمله اختلال احوال طوایف جلیله قزلباش، ایشان فرصت یافته متوجه تسخیر آذربایجان و شیروان گشتند و بعضی محال را که در آن ایام به نواب جنت بار گاه باز گذاشته بودند با دیگر محال متصرف شدند و چون از بار گاه صمدیت رجوع امر خطیر سلطنت بدین صادق العقیده شد، و به واسطه رفاه حال خلائق و عبادالله قواعد عهد و پیمان، به دستور مؤکد و مشید گشت و قلعه نهادند که در میانه ممالك محروسه واقع است در تصرف جماعت رومیه بود. بنا بر تشییع مبانی صلح و صلاح متعرض آن نشده هر چند بدیشان اعلام تخریب آن می نمود اثری بجز اهمال و اغفال مشعر بر عدم صداقت و انتهاز فرصت که شیمه ذمیمه آن طایفه است ظاهر نمی شد. ناموس سلطنت متحمل این بار نشده ایالت پناه شوکت دستگاه حسن خان حاکم همدان را به حکم

کاری که به عقل بر نیاید دیوانگشی در او بیاید

به تسخیر و تخریب آن مأمور فرموده در اندک مدتی مسخر شد و بعد از آن غنان فیروزی عیان از دار السلطنه اصفهان به عزم تسخیر ممالك فسیح المسالك آذربایجان و مابقی الکی موروثی معطوف داشته چهل روزه راه را در عرض ده روز ایلغار کرده دار السلطنه تبریز مضرب سראقات اقبال شد و پاشای آن جا که با لشکر گران بر سراکرات آن حوالی رفته بود واقف گشته به امید آن که شاید خود را به

قلعه دارالسلطنه مذکور تواند انداخت به مقابل عساكر فيروزيمند درآمده اسير و دستگير شد و قريب ده هزار سوار از مخالفان طعمه شمشير غازيان شيرشكار شدند : موميائي همه دانند كه را خرج شود هر كجا پشه به پهلوي زدن آيد با پيل غازيان نصيري منش به محاصره قلعه مزبور مأمور شده در عرض بيست روز آن چنان قلعه را كه مشحون به دوهزار توپ و پنج هزار تفنگك و صد هزار من بارو ط و ده ساله آذوقه از هر جنس و ديگر آلات قلعه‌داري بود به تحت تصرف در آوردند و از آنجا عازم قلعه نخجوان و ايروان و ساير قلاع آذربايجان كه همگي مملو از مردان كاري و اسباب قلعه‌داري بود گشته حكام و مستحفظان قلاع تاب صدمت و ضلالت نياورده مجموع قلاع را انداخته در قلعه ايروان كه محكمترين حصون اين ديار و در حصانت و متانت مشهور روزگار و مشتمل بر چهار قلعه و حصار است اجتماع نمودند. ديو غرور دماغ پر شور و شرايشان را مسخر ساخت و به محكمي حصارشان فريخته به وادي عصيان انداخت و چون موضع مذكور در قديم سرحد ممالك محروسه بود، بعد از فتح آن تسخير گنجه و شيروان به اسهل وجوه ميسر مي شد. رايات جلال به نصرت و اقبال در آن موضع نزول اجلال فرموده به محاصره و تسخير اشتغال نمود و مدت هفت ماه على الاتصال استعمال آلات جنگك و صدمات توپ و تفنگك در كار بود .

درين اثنا، سيادت و امارت پناه معتمد الخاقاني مير محمد معصوم خان و رود عزت نموده صفوت نامه گرامي را كه مخبر از فتوحات گوناگون بود رسانيد و ابواب شادمانی بروجنات احوال مخلص گشوده تبيناً اين معنى را فتح الباب فتوحات ديگر دانست. آخر الامر :

چو دينم قوی بود و رايم درست مدد بختم از غير يزدان نجست
مستعيناً من الله يورش نموده قلاع بيرون جبراً و قهراً مسخر گشت و جمع كنير از مخالفان به قتل رسيده مابقي به قلعه درون پناه بردند و در عرض ده روز بارو و برج آن به ضرب توپ ويران شده اهل قلعه را جز طلب امان نماند. از عالم مروت جبلی

زلات ایشان به عفو مقرون گشته به جان و مال امان یافتند و اکثر ایشان در سلك ملازمان خاصه منتظم شدند و با آن که قریب سی هزار کس و دوازده هزار اسب و هفت هزار شتر در این قلعه محصور بود، بعد از فتح هنوز آذوقه و مایحتاج چند ساله داشتند و سیادت پناه مشارالیه که قامت قابلیتش از آرایش تعریف و توصیف مستغنی است به دیده حقیقت بین مشاهده نموده در حین تقییل بساط گردون مناطبه مسامع علیه خواهد رسانید و چون از یمن توجه و ارتباط حضرت عالم پناهی محب نیکوخواه را این چنین فتحی که هیچ يك از سلاطین را در هیچ قرن و زمان میسر نشده که از جماعت رومیه قلعه به جنگ و جدال توانند گرفت روی داد، سیادت پناه مومی الیه را به جهت تبلیغ این اخبار مرخص ساخته روانه آستان عرش نشان نمود.

مترصد است که پیوسته گلبن التفات و اتحاد را به زلال الفت و وداد شاداب داشته به رجوع خدمات و اشارات محرك سلسله یگانگی باشند. حق سبحانه و تعالی آن ظلال ربوبیت را از وصمت زوال و تطرق عین الکیمال مصون و محفوظ دارد. انه رؤف بالعباد^۱ والسلام* .

۱- الله رؤف بالعباد (آیه ۳۰ سوره آل عمران و ۲۰۷ سوره البقره) .

* نسخه کتابخانه ملی پاریس به شماره 1838 Sup. pers. Fond.

نامه شاه عباس به نورمحل ملکه هند^۱

همواره سراپرده عصمت پادشاهی و حریم حرمرای عفت ظل الهی به میامن
ذات قدسیه و شمایل صفات ملکیه علیا جناب گردون قباب، خورشید احتجاب قمر
رکاب، بلقیس سبای عصمت، مریم مهد عفت، زهرا سیرت زهره سریرت، مسند
آرای حجله طهارت و خدارت، زینت افزای تنق ستر و نزاقت، نقاوه ملکات عالم،
خلاصه بنات حوا و آدم، صفوت مخدرات معظمه زمان، زبده مستورات مکرمه عهد
واوان، دره صدف نامداری، شمسه فلک شهریاری، ناموس عظمای مهد علیا:

بلقیس فلک قدر که خورشید جهانگیر از رای ضیا گستر او کسب کند نور
مزین و محلی باد و ریاض آمالش به رشحات فضل ربانی فاخرونامی و حضرت
ذوالجلالش در کنف عصمت شامله حارس و حامی.

بعد از اهدای تحیت و دعا، انهای رای بیضا ضیا آن که در این ولا که خاطر
اشرف بالکلیه از مهمات اطراف ممالک محروسه جمع شده و سردار والی روم که
با لشکری حد و مر به عزم استرداد بغداد آمده بود بعد از محاربات شکست عظیم
یافته قریب پنجاه شصت هزار از آن جماعت به قتل رسید، جمیع توپخانه و جباخانه
و اسباب و یراق خود را انداخته فرار نمود چنانچه مجملی مسموع شده باشد و مابه

۱- عنوان نامه در نسخه: کتابت نواب گیتی ستانی به نورمحل درباب تعزیه شاهزاده پرویز ولد

فراغ بال به مازندران جنت نشان نزول اجلال فرموده خانه زاده قدیمی تخته را به جهت تبلیغ اخبار مسرت آثار این فتح که سرمایه فتوحات در این است روانه سده والای اعلی حضرت پادشاهی می فرمودیم. در این اثنا، خبر ملالت اثر قضیه هائله جانسوز غم اندوز شاهزاده نامدار عالی تبار، مستغرق رحمت آفریدگار استماع افتاد. حقا که از این خبر موحش انواع اندوه و غم و اقسام حزن و الم به خاطر محبت ذخائر راه یافته ضمیر انور مکدر گردید. چه توان کرد.

باقضا در نمی توان آویخت با قدر بر نمی توان آمد

دم از جزع و فزع فرو بستن و به وجود فایض الوجود بندگان اعلی خاقانی ظل سبحانی شاگرد بودن اولی است از آن مرضیه الصفات ملكية الملكات مأمول است که شیوة رضیه رضا و تسلیم را مسلوک داشته تسلی خاطر اقدس برادر به جان برابرم نموده آیینۀ ضمیر آن نور پرورد الهی را از غبار ملال مصفی سازند:

که بر خاطر پادشاهان غمی پریشان کند خاطر عالمی

در عالم و داد و اتحادی که فی مابین بندگان اعلی حضرت ثریا منزلت پادشاهی و این نیازمند درگاه الهی واقع است و اصلاً دوئی و جدائی منظور نیست، اگر آن علیاحضرت نیز این دولتحانه را خانه خود دانسته مهمی که در این صوب بوده باشد بی تکلفانه به منسوبان این دودمان رجوع نمایند هر آینه موجب ازدیاد مواد محبت ریگانگی خواهد بود.

همیشه سرادقات عفت و طهارت جلوه گاه مقصورات خیام جاه و جلال باد.*

* منشآت عبدالحسین نصیری طوسی نسخه خطی به شماره 1838 Sup. کتابخانه ملی پاریس

نامه شاهزاده دانیال به شاه عباس^۱

تا باران رحمت بی احصا از سحاب مکرمت بی منتها بر چمنستان دولت
ارجمند و سرابوستان سلطنت ابد پیوند برگزیدگان عرصه فرمانروائی و اورنگ-
نشینان بساط جهانگشائی که چمن پیرایان ریاحین اخلاق و پرده گشایان اسرار انفس
و آفاقند مشاطگی و جلوه گری می نماید همواره شقه لوای عالم آرای و مهجه رایت
آسمان سای هماغوش نسایم فیوضات الهی همدوش روایح فتوحات نامتناهی بوده
گرانمایه دیبای دولت سعادت قرین و فروزنده گوهر سلطنت معدلت آیین، فرازنده
اورنگ جاه و جلال و برازنده دیهیم ابهت و اقبال باد.

رایحه دعائی که نزعت بخش چمن خاطر مسند نشینان صوامع جبروت گشته
گوش بشارت نبوش قافله سالاران شاهراه حقیقت را به گوشواره مراد بیاراید و
گلدسته ثنائی که رونق افزای ضمیر توحید سربان محافل ملکوت گردیده دیده امید
روشن دلان پیشگاه حقیقت را به کحل الجواهر تحقیق مکمل و منور گرداند، هم آغاز
محبت ازلی را مایه افزونی و دل نوازی و هم انجام مؤاخات جبلی را پیرایه خوشی
و دمسازی، عصر گلستان دلگشائی و صداقت و یکتادلی و بخور جشن طرب افزای
محبت و یگانگی، خدیو کامکار جهانگشا، خسرو سکندر شکوه دارالوا، مشید بنیان

۱- عنوان نامه در مجموعه نصیری طوسی: «کتابت شاهزاده دانیال ولداکبرشاه به خدمت

نواب گیتی ستانی مصحوب عرب بهادر ایلچی مشارالیه».

سلطنت و خلافت، مه‌دارکان نصف و جلالت، خال رخسار دولت و اقبال، چشم جهان عدالت و اجلال، انتخاب مجموعه قضا و قدر، مقدمه جنود فتح و ظفر، مظهر قدرت الهی، مورد کرامت نامتناهی، آسمان حوصله زمین و قار، شیردل اقلیم شکار، مبدع قوانین جهان‌بنایی، مخترع قواعد کشورستانی، پاسبان دولت و دین، نگاهدار تخت و نگین، عالی فر و الاشکوه، بیدار مغز دانش پژوه، رافع سریر خلافت عظمی، ناصب رایات ریاست کبری، رفعت بخش افسر و اورنگ، عقده گشای دانش و فرهنگ، چمن‌پیرای نظام دین و دنیا، نخلبند بهار صورت و معنا، شجره طیبه صفوت و صفا، ثمره کریمه کرامت و اصطفاء، فروغ خاندان صفوی، چراغ دودمان مرتضوی، آراینده عرصه زمین و زمان، نظام بخش عالم کون و مکان می‌سازد و به مقتضای مناسبت روحانی و مؤانست معنوی که از عطایای سترک و بخششهای بزرگ دانای بی‌همتا و ایزد جهان آراست پسند شیوه یگانگی این دودمان خلافت مکان و قاعده مرضیه موافقت و یک جهتی آن خاندان قدس‌نشان را که قوت عاقله باریک بینان جدول دانش و چهره گشایان لوح آفرینش از ادراک آن به عجز قایل و به قصور معترفند بین‌الجانبین در عالم ظهور ثمره و نتیجه آن نسبت می‌داند.

خاطر شوق‌گزین صداقت‌آیین را از اندیشه دور و دراز شرح محبت و اشتیاق و قصه مودت و وفاق که مرحله پیمایان بادیه تجرید و دریا نشان می‌کده توحید از تمهید آن مهر خاموشی بر لب نهاده‌اند و دیده فراهم آورده بساط گفتگوی را در هم نور دیده صورت مدعا را به ضمیر غیب تصویر که آئینه دلگشای اسکندری و جام گیتی‌نمای جمشیدی عبارت از آن است حواله می‌دارد. همگی همت خیر نه‌مت و جملگی نیت صافی طوین ترقی اسباب جهان‌داری و روزافزونی آلات معارج دولت و بختیاری آن فروغ دیهیم و اورنگ فرماندهی را از ایزد خرد بخش جهان آفرین در حین سیرابی دل و شادمانی خاطر که از شمائم بهارستان محبت معنوی بوده باشد مسألت می‌نماید.

چون به نیروی هجوم شوق و غلوای محبت صمیمی دفع حجب معنوی نموده

موانع ارسال رسل و رسائل را از پیش راه عقیدت برداشته است، اراده‌ی خاطر خیراندیش مصروف بر آن است که در گلستان همیشه بهار دوستی نهال نیکوثرم اختصاص و یگانگی را از نیشان مودت و یک جهتی سرسبزی و برومندی داده‌فی مابین ابواب مفاوضات و مکاتبات که وسیله‌ی ازدیاد مواد صوری و معنوی و ذریعه‌ی امتداد محبت و یکتادلی موروثی و مکتسبی است مفتوح باشد.

بعد از تمهید قوانین شوق و آرزومندی که آغاز کلام صدرنشینان سلسله‌ی مودت و انجام کار مسند آرایان دائره‌ی محبت است مکشوف رای جهان‌آرای می‌گرداند که چون همواره همت گردون اساس بندگان حضرت اعلیٰ خاقانی ظل‌اللهی بر آرامش بلاد و آسایش عباد که نگاشته‌ی کلك قدرت و نمونه‌ی صنع جان بخش جهان‌بخشایند مقصور و محصور است، بعد از استماع تفرقه و اختلال احوال سکنه‌ی دکن و تسلط و استیلای بدن‌زادان کج نهاد که از کوتاه بینی و نابخردی دام ظلم روائی و مردم آزاری گسترانیده بودند، بنا بر طلب مرضات الهی دفع آن ظلمه‌ی جهول و آن گروه بوالفضول را پیشنهاد خاطر فیض مظاهر ساخته قرین دولت و اقبال ابدی، هم‌رکاب فتح و نصرت سرمدی از دارالسلطنه‌ی لاهور به عزم تسخیر آن دیار و تأدیب آن اشرار به دارالخلافت آگره نزول اجلال فرمودند و بعد از ترتیب عساکر ظفر صولت و تنظیم مصالح ملک و ملت این خیرخواه جهانیان را از الله آباد طلب نموده به آیین لایق و سپاه موافق، اعتمادالخلافت الکبری، اعتضادالممالک العظمی، قدوه‌ی خوانین بلند مکان، عمده‌ی مخلصان سعادت نشان منظور انظار شاهنشاهی، مشمول الطاف ظل‌اللهی، خان‌خانان سپهسالار را همراه داده پیشتر از اهتزاز اردوی گیهان پوی، مقدمه‌ی عساکر نصرت مآثر ساخته آن ملک ارزانی داشتند. حقیقت ورود عساکر منصوره و مسخر شدن قلاع و حصون مستحکمه خصوصاً قلعه‌ی احمدنگر که واسطه‌ی عقد بقاع و قلاعه‌ی قلاع دکن است و پاک ساختن آن مملکت از غبار مفسدان تیره روزگار که از تنگ‌حوصلگی به اندک کامیابی خیال فاسد و اندیشه‌ی باطل به خود راه داده بودند ممکن که از صادر و وارد هر دیار به گوش الهام پذیر رسیده باشد و در همان اثنا به طریق

سیر و شکار رایات جهانگشای که آرایش عالم است بر ناحیه برهان پور سایه گستر گشته آن بلده را مخیم سرادقات جلال فرموده قلعه اسیر را که از نهایت سربلندی و غایت سرافرازی سایه برفرق کره اثر می‌اندازد و بی شائبه تکلف گیتی نوردان جهان دیده که به تکه‌پوی اقدام انسانیت به تماشای هنگامه عالم کون و فساد نموده گرد راه مسافرت را گلگونه رخسار فطرت کرده اند قلعه‌ای بدین استواری و سرانجام و مکانی بدین پایه بلندی و استحکام ندیده اند و تا غایت سودای تصرف و تسخیر آن در سر هیچ فرمانروای مملکت گیر نیفتاده و هوای استخلاص و تملیک آن در خاطر هیچ حکمرمای گردون سربرنگذاشته بود به عنایت خداوند ملک بخشای و زور بازوی جهانگشای مفتوح ساخته اطاعت پیشگان را مسرور و بغی‌اندیشان را مقهور گردانیدند.

چون این نیازمند درگاه الهی خاطر از سرانجام قلعه و ولایت و انتظام مهمات سپاهی و رعیت که شیمه کریمه آباء و اجداد و مرکوز خاطر سعادت اندیش حقیقت نهاد است جمع ساخته از احمد نگر به عزم دریافت ملازمت قبله حقیقی خود که آن را از مواهب کبری می‌دانند احرام بسته، بعد از تقبیل بساط خلد انبساط بندگان حضرت سلیمان مکانی اعلی خاقانی، این سپاسدار نعمای الهی را به انواع مراحم پادشاهانه و اصناف عواطف خسروانه سرافرازی و ارجمندی بخشیده جلد-وی این فتح خجسته و صله این خدمت شایسته ولایت خاندیش را موسوم به داندیس گردانیده با صوبه گجرات و مالوه و برار و دکن که هر کدام والی و حاکم جدا گانه داشته دم استقلال برآسه می‌زدند ارزانی فرموده در آن وقت راسخ العقیده کامل-الاخلاص منوچهر بیک در پایه سربرخلافت مصیر حاضر بوده همواره به مجلس رضا-جوی آمد و رفت کرده از اخلاق رضیه و اشفاق مرضیه آن صاحب استعداد تاج و تخت حکایاتی که عنوان صحیفه مودت و مقالاتی که خاتمه سفینه محبت راشایستگی داشته باشد، آرایش زبان و زیور بیان ساخته محرك سلسله شوق و اتحاد می‌گردید. اگرچه اراده خاطر شوق مآثر مصروف بر آن بود که ریاض صداقت و گلشن

مخالصت را از استشمام روایح نامه و پیغام طراوت و نصارت بخشید و در ادای ترویج رسوم محبت که مشاطه رخسار اتحاد و پیرایه چهره و داد است و در ازدیاد نسبتها و آشنائیهای قدیم و جدید که میان این دو سلسله علیه استحکام دارد کوشش نماید، لیکن بنا بر وقوع بعضی امور آن آرزو در پرده غیب مستور مانده بود به تازگی و خجستگی مکالمه پسندیده آن صادق الاخلاص در خاطر جای گرفته قلم شوق را به تلاطم در آورد و طبع اخلاص اندیش را بر آن داشت که سد راه محبت را منهدم ساخته در اظهار مراتب شوق و ارسال صحایف یگانگی که فی الحقیقه صورت مجالست روحانی است مهما ممکن سعی موفور به ظهور آورد و از عطایای خداوند نصرت - بخشای شکر گزار است که به یمن حسن طلب و نتیجه محبت بنادر دکن و گجرات را به بنادر هرمز و بحرین قرب جو ارضوری که فرع منزلگاه معنوی است صورت پذیرفته، چشم داشت آن است که پاس مراتب ارتباط و حفظ مدارج اختلاط را در عالم ظاهر نیز مرعی داشته بوستان موالات و مؤاخات را به تجدید آرایش و پیرایش داده خاطر خلعت دوست را به ارسال محبت نامجات نامی انبساط و ابتهاج بخشیده لا تکلفانه از نفایس این دیار آنچه مرغوب خاطر انور باشد به سرانجام آن منت نهند که هر آینه این شیوه سنیّه باعث تأسیس بنیان اتحاد و یگانگی و موجب تشیید ارکان و داد و یک جهتی خواهد بود.

چون کامل الاخلاص مومی الیه از درگاه معلی مرخص گشته روانه آن صوب صوابنا شده بود، بعضی محقرات به اسم تحفه مصحوب معتمدی عرب بهادر بیک به همراهی مشارالیه به موجب تفصیل علی حده مرسل گشت. امید که به مقتضای شیوه دوستی و یکرنگی به نظر قبول ملحوظ گردد.

همواره کوکب اقبال و نیترجاه و جلال آن شهریار گیتی ستان در اوج شهرستان وجود جهانیان وافق دانش زمینیان پاینده و تابنده باد. به تاریخ غره فروردین ماه

الهی سنه^۱ ۱۰۱۱ مرقوم قلم اتحاد گردید.*

۱- منظور از الهی نام تاریخی است که مبداء آن جاوس اکبر پادشاه هند است. چه اکبر را در اواخر عمر بر آن داشته بودند که از تلفیق ادیان مختلف دینی تازه اختراع کند و بر این قیاس تاریخی نیز به نام او اختراع شد. نشانه اکبر در صدر کتب کتابخانه وی «الله اکبر» بود که راه به دیهی می‌برد.

* نسخه کتابخانه ملی پاریس Sup. 1838

جواب^۱

لطایف دعواتی که نسایم شمال آن مجامع انس خلوت نشینان صوامع ملکوت را معطر ساخته نکبت افزای مشام محبت و یگانگی باشد و شرایف تحیاتی که پرتو لوامع آن مجالس معتکفان حظایر جبروت را منور گردانیده ظلمت زدای غائله بیگانگی شود تحفه مجلس صداقت آیین و هدیه محفل ارم تزیین برادر اعز نامدار شاهزاده جوانبخت کامکار، خدیو فلک قدر سپهر اقتدار، خسرو عالی تبار خورشید اشتهار، نهال دوحه سلطنت و اقبال، گلدسته روضه ابهت و اجلال، گوهر معدن شهنشاهی، نگین خاتم یداللهی، فروغ دودمان گورکانی، چراغ خاندان صاحبقرانی، غره ناحیه صبح دولت، قره باصره آفتاب جلالت، مزین افسر جهانبانی، جالس اورنگ کشورستانی می گرداند. به جوامع ضمیر منیر خورشید نظیر و همگی همت عالی نهمت اکسیر تأثیر متوجه نظام اسباب دولت و کامرانی و انتظام موجبات شوکت و جهانبانی بوده و می باشد. مهیمن مراد بخش جواهر مطالب و مقاصد آن در دریای سلطنت و جهانداری و دری فلک خلافت و شهریاری را بر حسب آرزو در سلسله حصول منتظم گرداند و به مزید توفیق سبحانی و جنود آسمانی مخصوص و ممتاز دارد. انه رؤف بالعباد^۲.

۱- عنوان نامه در نسخه: جواب کتابت مذکور، مصحوب ددویش یک قزوینی از منشآت اعتمادالدوله.

۲- الله رؤف بالعباد (سوره آل عمران ۳۰).

بر مرآت ضمیر بی‌عیب که عکس‌نمای اسرار غیب است محجوب نماند که از بدو ظهور دولت بی‌همال و طلوع نیر سلطنت عدیم‌الزوال به واسطه تناسب ارواح و تعارف قلوب پیوسته متفحص احوال خیر مآل آن برادر نامدار کامکار حمیده‌خصال بوده عوالی همت و اعالی نیت به احیاء سنن آباء عظام و تجدید رسوم اجداد کرام و استحکام مبانی مودت و دوستی و استقرار قواعد خصوصیت و یک‌جهتی که همواره مابین این سلسله رفیع و آن دودمان علیه‌الشهد و مستحکم بوده مصروف است.

لله‌الحمد که به موجب القلب یهدی الی القلب شاهد این مطلوب در مرآت خاطر مهر آگین آن مظهر کمال پر تو جمال انداخته روایح فوایح خلت و وداد و نسایم عنبر شمایم مصادقت و اتحاد که از ریاض اختصاص و یگانگی و گلشن همیشه بهار وداد و فرزانی در اهتزاز آمده بود نکه‌ت رسان دماغ مشتاقان خیر اندیش و زنگ زدای خاطر محبان وفا کیش گشته موجب انکشاف جمال مطلوب و انشراح صدور و قلوب گردید. قدوم مسرت لزوم آن مقصورات خیام دوستی را که مبشر فتوحات و مخبر سلامتی ذات خجسته صفات بود به انواع تعظیم و احترام مقرون داشته صدر نشین بارگاه صفا گردانید. اگر چه معتکفان حریم محبت و وفا و متوجهان کعبه مصادقت و ولایه مقتضای من‌دخلة کان‌آمناء از ازدحام اسباب میاعدت و انصرام اطناب مقاربت فارغ و آسوده‌اند، اما اگر ملاقات روحانی به مقالات لسانی پیوندد، دلیل تکمیل مراسم مصادقت و علامت استدامت لوازم موافقت خواهد بود. چون آن نوباوه بوستان جلال و غنچه گلستان عدالت به رشحات سحاب ریاض محبت و الفت قدیمی موروثی را که از نوایب روزگار و حوادث لیل و نهار از نشو و نما افتاده بود نصارت بخشیده‌اند، این صداقت آیین را نیز لازم است که استعلام مکنونات الهام پذیر دوستی و استخبار کیفیت ارادت خاطر مستنیر نموده حقایق حالات خود را انهاء گردانند. لاجرم متصدی شرح بعضی حالات و فتوحات که در

این ایام خجسته فرجام قرین حال اولیای دولت بی‌زوال است گردیده انهای رای مخالفت آرا می‌گرداند که به سمع شریف رسیده باشد که بعد از سنوح قضیه اعلی‌حضرت خاقانی جنت مکانی انارالله برهانه والی روم اختلال احوال ایران و اختلاف مشارب و مآرب طوایف جلیله قزلباش را فرصت شمرده نقض عهد و میثاق و ایقاد نوائر نفاق و شقاق نموده اکثر ممالک فسیح المسالك آذربایجان و شیروان را متصرف شده بود.

بعد از آنکه سریر سلطنت به وجود همایون مزین گشته اختلال و اختلاف روی به انتظام و ائتلاف نهاد، باز در مقام مصالحه و معاهده درآمده این خیر اندیش نیز بنا بر بعضی مصالح از آن تجاسر اغماض نموده چون مطمح نظر کیمیا اثر التیام صدور و ائتلاف قلوب طبقات انام و رضای خالق و آسودگی خلایق است بدین معنی راضی شده سد ابواب قتال و جدال نمود. تا آن‌کس به تواتر و توالی ستم- رسیدگان ولایت آذربایجان دست استشفاع در عنان نصرت توأمان زده حقیقت‌پیدا آن قوم بدنهاد را معروض داشته و مقارن این حال بعضی اوضاع مشعر بر عدم صداقت و انتهاز فرصت که شیمه ذمیمه آن طایفه است مشاهده می‌شد. چون مرتبه رفیقه سلطنت ظل‌عالی درجه الوهیت است بر ذمت همت این زمره نامدار که برگزیده پروردگارند واجب و لازم است که در حفظ نظام و انتظام صلاح و فلاح بنی آدم سعی بلیغ نموده همواره قانون عدالت در میان اصناف خلایق جاری گردانیده بساط امن و امان در بسط زمین و زمان گسترانیده غبار ظلم و ستم فرو نشانند که بندگان خدای در سایه حمایت ایشان مرفه و آسوده خاطر توانند بود، عنان فیروزی عیان به عزم استخلاص عجزه و زیردستان آذربایجان از دار السلطنه اصفهان معطوف داشته دار السلطنه تبریز مضرب سرادقات نصرت و اقبال گشت و پاشای آن جا اسیر و دستگیر شده در اندک فرصتی قلعه مزبور فتح گردید و از آن جا عازم تسخیر قلاع آذربایجان شده حکام بقاع و مستحفظین قلاع تاب صدمت و وصولت نیاورده پناه به قلعه ایروان که محکمترین قلاع این دیار و در حصانت و متانت مشهور روزگار است بردند. همت عالی نهمت

متوجه قلع و قمع قلعه مذکور گشته ساحت آن مرز و بوم مضرب خیام نصرت فرجام گردید. بعد از مدت هفت ماه آن چنان قلعه‌ای که مملو از مردان کاری و آلات قلعه داری و مشحون به آذوقه و مایحتاج چندین ساله بود جبراً و قهراً مسخر گشت و جمعی که نقوش ندامت و آثار اطاعت از لوحه جبهه ایشان ظاهر بود، در ظل ظلیل آفتاب تظلیل که موطن ناز و نعیم است، به نوازشات شاهانه معزز گردیدند و بعد از فراغ از این شغل عظیم که از عنایات مجدده الهی بود و بی تکلف هیچ يك از سلاطین را در هیچ زمان این چنین فتحی روی نداده بود که به زور بازوی جهانگیری از جماعت رومیه قلعه توانند گرفت مراسم شکرگزاری به تقدیم رسانیده لوای جهان- گشای به طریق سیر و شکار به جانب ییلاقات در اهتزاز درآمد.

در این اثنا، خبر هجوم لشکر روم و رسیدن سردار با لشکر و عسکری شمار به مسامع علیه رسید. با آن که به واسطه تفرقه عساکر نصرت مآثر صلاح در مقابل و مقاتله نبود متو کلاً علی الله به عزم قتال و جدال استقبال نموده هر چند به لطایف الحیل خواست که آن قوم زنان کردار از میان عرابه بیرون آمده مردوار به میدان کارزار در آیند که آنچه خواست حق سبحانه و تعالی بوده باشد چنان شود، آن جماعت خود بنا بر عادت شومی که دارند، از میانه عرابه و توپ و تفنگ بیرون نیامده مرکز- وار پای در دامن ادبار پیچیده به مقابل عساکر فیروز نمی آمدند. آخر الامر ریش- سفیدان دولت صلاح در آن دیدند که به قانون نواب جنت مکایی علین آشیانی عمل نموده اردوی گیهای پوی يك دو منزل مراجعت نماید که شاید آن جماعت بدین وسیله از توپ و عرابه جدا شده تلافی فریقین دست دهد. ایشان خود این معنی را غنیمت دانسته فرار برقرار اختیار کردند. رایات فیروزی آیات در دار السلطنه تبریز که مقرر سلاطین ایران است قشلاق فرموده ایالت و سلطنت پناه کستندیل خان را که از سلاطین زاده‌های گرجستان و نشو و نما یافته این دودمان است با بعضی از امرای عظام به تسخیر گرجستان و شیروان روان فرمودیم. در اندک مدتی آن ولایات را مفتوح گردانیده چندین هزار سر و زنده به درگاه معلی فرستادند و به یمن توجه و

همت دوستان تمامی ممالك موروثی به تحت تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و چون سردار روم در وان توقف نموده بود، ایالت و شوکت پناه الله ویردی خان بیگلربیگی فارس به سرکردگی جمعی عساکر گردون مآثر به دفع او مأمور گردید. چون به بلده مذکور که مقر سردار روم و مجمع آن قوم مذموم می‌رسد، سردار نابکار، به عزم محاربه، بیرون آمده صف قتال وجدال آراسته و عرابه‌ها در پیش لشکر خود کشیده به تهیه اسباب جنگ و انداختن توپ و تفنگ قیام می‌نماید. غازیان نصیری منش به عون عنایت ذوالجلال و یمن اقبال بی زوال، از صدمات توپ و تفنگ و کثرت مخالف اندیشه نا کرده طلسم بی اسم ایشان را درهم شکسته قریب ده دوازده هزار کس طعمه شمشیر و غنیمت از پاشایان و سران و سرداران اسیر و دستگیر می‌گردند و سردار به صد فلاکت و ادبار خود را به قلعه و حصار انداخته خان مشارالیه به محاصره مشغول می‌شود. عن قریب بتوفیق الله تعالی، قلعه مذکور فتح شده سردار گرفتار می‌گردد.

المنه لله که آنچه در پیشگاه خاطر حق گزین می‌تابد، آثار آن به وجه احسن بر وجنات احوال احبای دولت بی زوال پرتو ظهور انداخته کامیاب می‌گرداند. به جهت تبلیغ این اخبار مسرت آثار، سیادت و رفعت پناه، درویش بیک قورچی خاصه شریفه را به اتفاق زبده الاشباه معتمدی الخواص عرب بهادر بیک و شادی-بیک روانه خدمت سامی نمودیم. مرجو آن که پیوسته به ارسال رسل و رسائل که باعث مجالست روحانی است محرك سلسله یگانگی و اتحاد موروثی بوده مکنونات خاطر محبت مظاهر را اعلام فرمایند.

حق سبحانه و تعالی آن نور حدقه سلطنت و جهانداری را از حوادث زمان مصون داشته به اعلی درجه کمال و اسنی مراتب جلال رساناد. *

نامه شاه عباس به شاه سلیم در ایام پادشاهزادگی مشارالیه

الوف دعوات شمسية اللمعات که پرتو صداقتش چون اشعه انور از چهره حور ساکنان حظایر محبت را منور گرداند و صنوف تحیات و ردة النفحات که رائحه محبتش مانند نکبت عنبروبان دماغ مقیمان حقایق الفت را معطر سازد به لسان مودت موروثی و بیان اتحاد قدیمی به مجلس شریف و محفل منیف عالی حضرت سلطنت و شوکت پناه ، عظمت و حشمت دستگاه عالی جاه ، برادر اعز نامدار شاهزاده جوان بخت کامکار ، سلطان سپهر قدر گردون اقتدار ، خسرو عالی تبار خورشید اشتهار ، مظهر اسرار الهی ، مطلع انوار پادشاهی ، نگین خاتم یداللهی ، مزین سریر شهنشاهی ، نور حدقه سلطنت و جهانداری ، نور حدیقه خلافت و شهریاری ، قوه باصره عظمت و اقبال ، غرة ناصیه ابهت و اجلال ، شهنسوار میدان سروری ، شهریار کشور دادگستری ، مرکز دائره جهانبنانی ، خلاصه دودمان صاحبقرانی ، وارث مسند گورکانی ، جالس اورنگ کشورستانی ، نهال ریاض جلالت ، سرو بوستان عدالت ، مستعد استعلاى مسیر خورشید ، مستحق استیلای سریر جمشید .

جوان و جوان بخت و روشن ضمیر به دولت جوان و به تدبیر پیر

۱ - عنوان در نسخه : کتابت نواب گیتی ستانی به شاه سلیم در ایام پادشاهزادگی

مشارالیه از منشآت عبدالحسین نصیری طوسی .

به دانش بزرگ و به همت بلند به بازو دلیر و به دل هوشمند
 المخصوص بعناية الله الاجل الكريم والمختص بمزيد العواطف من رب
 الرحيم ، معز السلطنة والشوكة و العظمة والحشمة والخلافة والعز والاقبال والاجلال
 سلطان سليم^۱ اعز الله سریر الملك بوجوده وافاض على كافة الانام آثار عدله وجوده
 اتحاف داشته به جوامع ضمیر منیر و همگی همت اکسیر تأثیر متوجه نظام اسباب
 دولت و کامرانی و انتظام موجبات شوکت و جهانبانی بوده و می باشد . امید که
 یوماً فیوماً مواد شوکت و عظمت درتزايد ولوای سلطنت و حشمت درتصاعد باد .
 انه على تيسير ذلك قدیر .

بعد هذا ، بررأی خورشید مثال و خاطر عاطر^۲ مشتری خصال محبوب و مخفی
 و مستور و مخفی نماند که اگر چه به حسب ظاهر حجب مباعدت مانع دریافت
 مجالست شده و دیده ظاهر به ادراک ملاقات فائز نگشته اما به مضمون الروح بالروح
 ممزوج و مقترن در عالم اتحاد و یگانگی تباعد جسمانی مانع تواصل روحانی نشده
 علی الدوام مشاهده پرتو جمال آن مظهر کمال در مرآت خاطر مهر آگین می نماید
 و پیوسته از استماع اخلاق حسنه و اوصاف مستحسنه حدیقه جان را نصرت تازه و
 خضرت بی اندازه حاصل می شود .

تا گهر وصف ترا شد صدف سامعه بر باصره دارد شرف
 کی بود آیا که شود بهره ور دیده به دیدار چو گوش از خبر
 و به موجب القلب یهدی الی القلب می بایست که صورت این حال در جام
 جهان نمای ضمیر منیر مهر تنویر پرتو ظهور انداخته باشد ، حال که در این ولا که
 عزت ایاب زبده التجار خواجه برجعلی نخجوانی از آن صوب باصواب آمده
 فرمان عالی آن حضرت متعالی منزلت را ظاهر نمود که سامان بعضی فرموده ها از

۱ - چنان که ذکر شد شاهزاده سلیم همان است که به نام جهانگیر بعد از پدر خود اکبر

بر تخت سلطنت هند تکیه زد .

تحف و امتعه این ملک به عهده او فرموده بودند . از روی محبت و یگانگی و رفع غائله بیگانگی رجوع فرستادن آنها به ما نشده خلاف این معنی به منصفه ظهور جلوه نمود و از محبت و دوستی موروثی که از زمان پادشاه رضوان مکان جنت- آشیانی صاحبقرانی امیر تیمور گورکان الی الآن همیشه مابین این دودمان و آن سلسله رفیع الشأن مرعی و مسلوك بوده این مقدمه به غایت عجیب و غریب بود .

بر رای انور مستور نبوده باشد که چون فی مابین ما و سلاطین روم و فرنگ قواعد محبت و دوستی استحکام تمام دارد ، همیشه گرك یراقان سرکار خاصه شریفه بدان محال می‌روند و امتعه و تحف آنچه در آن ولایت به هم می‌رسد به جهت سرکار خاصه شریفه می‌آورند و اجناس و امتعه ایران اکثر در سرکار اشرف به هم- می‌رسد . آنچه از هر قسم آن برادر نامدار کامکار میل داشته باشند ، یگانگی و خصوصیت قدیمی و جدیدی مقتضی آن است که به ما اعلام فرمایند. نه این که به تجار سفارش نمایند که جهت سرکار عالی به هم رسانند . روابط سلسله جانبین از زمان پادشاه سعید مغفور مبرور تیمور گورکان تازمان نواب علیین آشیان شاه بابام و بندگان رضوان بارگاه همایون پادشاه مرعی و مسلوك بوده . غایتش بعد از رحلت نواب جنت مکان شاه بابام به واسطه تطرق حوادث و مکاره زمان فی الجمله اختلالی به حال این سلسله راه یافت . بندگان پادشاه عالی جاه ستاره سپاه خورشید کلاه عالم پناه ، ابوت مکانی ، توجه و التفات مبذول نداشته احیای مراسم محبت و اتحاد قدیم نفرموده آشنائی و خصوصیت موروثی را منظور نداشتند . تا آن که نوبت سلطنت این دودمان ولایت مکان بدین جانب رسید . با وجود آن که در حدود قضایای این سلسله از عالم حمیت و محبت موروثی چشم داشت و توقع آن بود که اعلی حضرت پادشاه عالی جاه عالم پناه فی الجمله تفحص احوال منسوبان این دودمان فرمایند. این مقدمه به ظهور نپیوست . رسوم و عادات دنیوی را منظور نداشته یکی از معتمدان این خاندان را به جهت تأسیس مبانی خلعت و و داد قدیم به خدمت

اعلی حضرت پادشاه جهان پناه فرستادیم . بعد از شش هفت سال رخصت مراجعت یافته با فرستاده‌عالی ایشان رسید . مجدداً ، بنابر تجدید استحکام قواعد محبت و اتحاد و اعلام حقایق حالات این سلسله علیه که اشاره به آنها شده بود ، یکی از غلامان اعتمادی را روانه سده سنیه رفیعه فرمودیم . الحال مدتی است که اورانگاه داشته رخصت معاودت نمی فرمایند . از این قسم تغافلها استشمام کمال عدم توجه و التفات می شود . از این که آن اخوت و سلطنت پناه میل تحف این جانب داشته اند و به ما اعلام فرموده و به تجار سفارش فرموده اند به خاطر محبت تأثیر می رسد که ایشان نیز در توجه و خصوصیت ، به سنت سنیه والد عظیم الشأن رفیع مکان منیع - الاحسان ، عمل می فرمایند .

در این سال خجسته مآل ، که رایات جاه و جلال به جهت تأدیب حکام ماوراء - النهر متوجه بلخ بود ، در اند خود موضعی است موسوم به خواجه دو کوهک . غازیان عظام بعضی اسباب از زیر خاک بر آورده بودند . در آن میان سندی که در زمان پادشاه مرحوم تیمور گورکان در باب محبت و دوستی فی مابین آباء و اجداد ما و پادشاه مشارالیه واقع بود نوشته شده به دست غازیان در آمده بود . صورت آنرا مصحوب خواجه برجعلی مذکور به خدمت فرستادیم که تا بر ضمیر شریف حقیقت و اتحاد و یگانگی موروئی ظاهر گردد . چون بعضی از فرموده ها که به خواجه مشارالیه سفارش فرموده بودند در سرکار اشرف حاضر بود ، از هر قسم چیزی از روی یگانگی ، مصحوب مومی الیه فرستاده شد که اگر مرضی خاطر انور بوده باشد بعد از این آنچه از امتعه و تحف این جانب میل داشته باشند اعلام فرمایند که به خدمت ارسال شود . چون تا حال کس اعتمادی ایشان بدین جانب نیامده بود که حقیقت حال خیر مآل و قرار داد خاطر دریانوال معلوم شود ، از افواه و السنه متردین آن صوب حالات و اوضاع و قرارداد خاطر عالی به عنوان مختلف به گوش هوش می رسید و امر عالی را که در دست خواجه برجعلی مذکور ملاحظه

فرمودیم یقین حاصل گشت که مشارالیه به خدمت استسعاد یافته او را به استعجال تمام روانه خدمت عالی فرمودیم که بعد از شرف به سعادت ملازمت رخصت انصراف فرموده به زودی باز فرستند و به اعلام قرارداد خاطر آفتاب مآثر و اراده‌ای که مکنون ضمیر محبت تأثیر بوده باشد مسرور سازند که از عالم خصوصیت و اتحاد دانیم که چه می‌باید کرد و بدانچه از ما آید خدمت به تقدیم رسانیم .

چون سعادت آثار خواجه محمد باقر نیز از آن صوب آمده بود و همیشه به ذکر محامد بندگان عالی‌شان رطب اللسان بود و اخلاص تام نسبت بدان اخوت و شوکت پناه عالی داشت ، با نامه محبت تزیین روانه ملازمت سامی فرمودیم که اگر هر کدام زودتر به سعادت ملازمت رسند ، تجویز توقف نفرموده به زودی رخصت مراجعت ارزانی داشته روانه فرمایند که اخبار خیر مآل و قرارداد خاطر بی‌همال را بدین جانب رسانند که بغایه الغایه خاطر متعلق اخبار مسرت آثار است .

زیاده چه اطناب نماید . پیوسته ریاض خلت و وداد را به زلال محبت و اتحاد نصارت بخشیده به ارسال رسل و رسایل و رجوع خدمات و اشارات محرك سلسله یگانگی بوده رفع غائله بیگانگی فرمایند . سریر سلطنت و جهانبانی به وجود فایض الجود مزین باد .

تا هر بهار صنعت مشاطه نسیم

آرد برون عروس گل از حجله‌های خار

ای شاخ فتح غنچه به شادی بسی بیال

ای ابر بحر قطره به رادی بسی بیار *

نامه شاه عباس به شاه سلیم^۱

لوامع اشارات وسواطع بشارات از خطاب مستطاب یابن آدم خلقت العالم
لاجلک و خلقتک لاجلی برپیشگاه خاطر آگاه دلان دانش پژوه و دانشمندان آگاهی-
شکوه می‌تابد که خواص افراد انسانی که به تشریف افحسبتم انما خلقناکم عبثا
وانکم الینا ترجعون^۲ اختصاص یافته‌اند علوشأن ایشان بر تراز آن است که مقام
آسایش ایشان همین سرای فانی و تنگنای جسمانی باشد. بلکه در خور رفعت و منزلت
آن جماعت مناظر جنائی و منازل روحانی ساخته ندای جنات عدن فادخلوها خالدین^۳
در داده .

عرش است نشیمن توشرمت بادا کایی و مقیم خطه خاك شوی
پس رای سلیم به یقین داند که فنای هر مخلوقی از جمله واجبات و بقای
هر موجودی از قبیل ممتنعات است و لهذا ارباب عقول به زخارف دنیای ناپایدار
که محل حوادث و مکان مکاره است توجه ننموده نعیم باقی را بر آن ترجیح
داده اند .

۱- عنوان در نسخه : « کتابت نواب گیتی ستانی به شاه سلیم در تعزیت اکبر مصحوب
یادگار علی سلطان طالش از انشای کمترین » (= عبدالحسین نصیری طوسی)

۲ - سورة المؤمنون ۲۳ .

۳ - الزمر ۷۳

بیرون از این قفس همه باغ است و نوبهار

مرغا صفیر زن که گذشت از حد انتظار

و هر چند ارتحال از این منزل پروحشت و ملال و انتقال به نزهت سرای
قرب و وصال عین سعادت و اقبال است ، اما ارباب ظاهر کسه به واسطه حجاب
صورت از مشاهده این احوال غافلند ، از وقوع این حادثه مضطرب و پربیشان می‌شوند .
چنانچه از واقعه هایلۀ عالم سوز محنت اندوز اعلی حضرت مقدس مرتبت فردوس
منزلت جنت مکان علیین آشیانی انارالله برهانه وجعل فی اعلی علیین مکانه که داعی
والله یدعو الی دارالسلام را لبیک اجابت فرموده روی التفات از جسمانیات گردانیده
به نظاره عالم ملکوت و مشاهده جمال و جلال حی لا یموت پرداخت و ناگهان از
این جهان فانی و خاکدان ظلمانی رخت اقامت بربست و قالب عنصری درهم شکست .
روح پاکش به ذروه افلاک برآمده از سرای سپنج و منزل عنا ورنج به ریاض انس
و حدایق قدس خرامیده و از کلبه بلیت و خارستان اذیت به مأمن امن و راحت و
گلشن فراغت و استراحت رحلت فرمود . از این حادثه جانگزا و واقعه‌انده فزا عیش
محفل بهشت مشاکل منغص شد و صفای خاطر خورشید مآثر غبار آلود گشت .
ملالت تمام و اقسام اندوه و آلام روی نمود .

افسوس افسوس!! که دنیا خارستان غم و محنت است نه گلشن فرح و راحت
و گیتی سرای نفرت و وحشت است نه مسکن انس و سلوت . اما چه توان کرد؟!
از تلخی ایام تجرع چنین شربت‌های ناگوار بسیار افتد . کدام دل که از این واقعه
خون نیست و کدام دیده که از این خونابه جگرخون نه . چون به دیدۀ بصیرت
ملاحظه شود ، هر چه از کتم عدم به وجود آید باز به عدم می‌رود و اینها به اراده
خالق اشیاست . پس به ضرورت روی صبر به راه تسلیم باید آورد و قدم تسلیم در
راه صبر از روی ضرورت نهاد . آن پادشاه کیوان وقار گردون اقتدار را نیز به غیر
از رضا به قضای الهی و تسلیم به تقدیر ازلی مسلکی قویم و منهجی مستقیم نیست .

از وقوع این قضیه متألم و متکدر نبوده راه مصابرت پیش گیرند و به اراده سبجانی و قضای آسمانی در سازند .

ایزد تبارك و تعالی آن فروغ دودمان گورکانی و چراغ خاندان صاحبقرانی را از حدوث مکاره و آفات محروس داشته چندان که آن پادشاه رضوان بارگاه خلد آرامگاه را در روضه جنان و نعیم جاودان مقام است آن مطرح انظار عنایت ازلی و مورد الطاف لم یزلی را بر ارائك سلطنت و جهانبانی متمکن بوده گرد ملال به خاطر خورشید مثال مرصاد .

تا بریده نشود اول امسال از پار	تا گسسته نشود رشته امروز از دی
باد هر سال به سال دگرت پذیرفتار	باد هر روز به روز دگرت ضامن عمر
پایه جاه تو ز آسیب فلک در زنهار *	دامن عمر تو از گرد اجل در عصمت

نامه شاه عباس به شاه سلیم

بعد از اتحاف دعائی میرا از شوائب ریب و ریا که هر صباح و مساء روانه عالم بالا گردانیده مسبحان صوامع ملکوت به تذکار آن مواظبت نمایند واهدای هدیه ثنایی مقرون به مراتب صدق و صفا که در هنگام سیرابی دل و شادابی خاطر متوجه ملاء اعلی ساخته معتکفان حظایر جبروت به تکرار آن مداومت نمایند، مشهود مرآت ضمیر بی عیب که چهره گشای اسرار غیب است می گرداند که چون صانع حکیم به مقتضای حکمت قدیم ارتفاع بنای جهاننداری را به استحکام مبانی مرحمت - گزاری منوط و مربوط گردانیده بر ذمت همت سلاطین که ظلال حضرت آفریدگارند لازم است که اگر احياناً خدشه ای بر چهره روزگار زیردستان فرمانبردار ظاهر شود به حسن عواطف و احسان در ازاله آن کوشند تا همواره بساط امن و امان مبسوط و ابواب فتنه مسدود آسایند . لهذا چون حکام کرام عالی مقام دکن را با آن پادشاه جوان بخت نامدار سپهر اقتدار کیوان وقار خورشید اشتهار حق جواری هست و از بدو طلوع نیر سلطنت این دودمان ولایت نشان السی یومنا هذا همیشه طریقه اخلاص و محبت بسدین سلسله مسلوك داشته اند ، از آن جالس اورنگ صاحبقرانی و وارث سریر کامرانی مترصدیم که چون فی مابین منسوبان طرفین جدائی نیست و ازیمن برکات این اتحاد همواره دیده آمال دوستان روشن و ریاض آرزوی محبان گلشن است زلات و تقصیرات ایشان را به عفو مقرون فرموده ابواب

۱ - عنوان در نسخه : «رقعه نواب گیتی ستانی به شاه سلیم در باب سلاطین دکن»

۲ - ظاهراً کلماتی افتاده است .

لطف و مرحمت بر روی ایشان گشایند و به منسوبان درگاه معلی سفارش آن جماعت فرموده نوعی نمایند که بر عالمیان ظاهر شود که سفارش این محب خیر- خواه در خدمت بندگان عالی شان اثر تمام داشته و به جهت خاطر ما با حکام ذوی- الاحترام آن ولایت خصوصاً عالی‌جاه محمد قلی قطب شاه که او را با این صداقت آیین طریقه اخلاص دیگر است و پیوسته خاطر محبت ذخایر متوجه انتظام احوال خیرمآل اوست در مقام عنایت و شفقت درآمده جرائم ایشان به استارعفو و اغماض پوشیده آید که هر آینه این معنی موجب آسایش عباد و آرامش بلاد و استرضای خاطر مخلص صادق‌الوداد خواهد بود.

چون غرض سفارش حکام مزبور است و یقین که درجه قبول خواهد یافت به زواید اطناب نمی‌نماید . همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات شوکت و کامرانی در تضاعف باد*

نامه دیگر شاه عباس به سلیم

در باب ملوک دکن

آن که تا شاهدان ازهار ریاض چمنی را ابداع درنشو و نما باشد، نهال دولت آن دوحه حدیقه عظمت و اجلال از انهار سلسال به غایت سرسبز و ریّان باد. مراتب و داد و روابط اتحاد مقتضی بر آن است که طی تکلفات رسمی نموده هر دم به وسیله ای خود را در آیینۀ ضمیر آن برادر به جان برابر در جلوه داده بر زبان خاموش بیان حال و اظهار مافی البال نماید.

زان نامه به یار می نویسم که مگر خرسند شود دل که به او در سخنم لهذا، چون مسموع شد که بنا بر سفارش این محب صادق البال تقصیرات سلاطین دکن به عفو مقرون ساخته مورد توجه و التفات فرموده اند، ایلچیان ایشان را که در این جانب آمده بودند مرخص گردانیده رفعت پناه اخلاص شعار قاسم بیك سپهسالار مازندران را که غلام و از غلام زادگان قدیم الخدمه این دودمان است فرستادیم که به وسیله این صحیفه محبت طراز به سعادت ملازمت مستعد گردیده حقایق حالات این جایی را به عرض مقدس رساند و بعد از آن رخصت یافته روانه دکن شود و سلاطین مذکور را زیاده از اول به رضا جوئی و اخلاص گزینی و بر خدmat آن نهال چمن آرای دولت و اقبال تحریض و ترغیب نماید.

مرجو آن است که پیوسته شیوه مرضیه عنایت و التفات به سلاطین مذکور

منظور دارند که دنیای مستعار را در نظر اولواالبصار، خصوصاً پادشاهان ذوی الاقتدار، آن قدر و اعتبار نیست که بعد از اطاعت زبردستان در رفاهیت نباشند. هر چند طبع سلیم آن برادر جانی به صفات مستحسنة آراسته است و به رفاه حال عبادالله راغب و در این مورد محتاج سفارش نیست. غایتش از فرط محبت هر چه از مقوله خویبها به خاطر می‌رسد می‌خواهد که مذکور محفل ارم تزیین سازد. ترصد آن که بعد از تقبیل بساط گردون مناط رخصت مشارالیه مبذول فرمایند تا به زودی روانه دکن گردد.

پیوسته اختر بلند از افق اقبال طالع باد. آمین یا رب العالمین*

نامه شاه عباس به شاه سلیم

بعد از طی وادی شوق و آرزومندی که کمیت قلم از قطع مسالك و منازل آن عاجز و راجل است مشهود ضمیر محبت تأثیر می گرداند که در هنگام و فور نشاط و شمول انبساط، سالك طریق انیق، حاجی رفیق از طرف قرین الشرف رسیده مطالعه رساله و مشاهده پیاله که مصحوب او ارسال شده بود مسرت افزای خاطر مشتاق گشت و در حقیقت ملاقات روحانی و مجالست جنانی دست داده نکمت ریاحین مضامین آن نزهت بخش مشام روح گردیده دوستی بردوستی افزود و نشأة دوستکامیهای این کیفیت رسان دماغ جان گشته سرمست جام محبت ساخت.

امید که همواره مکیف به کیفیات الهی بوده ساغر جرعه نوشان بزم الفت را به باده توجه و یگانگی لبریز گردانند و چون رفعت پناه عزت آثاری محمد حسین چلبی میل خاطر ملکوت ناظر آن حضرت را به تصویری که بر سنگ نقش شده باشد معروض داشته بود، چند عدد از آن قسم که حاضر بود مصحوب حاجی مزبور به خدمت اشرف فرستاده کس به قدغن روانه و اندیک و فرنگستان نمودیم که دیگر از آن جنس به هم رسانیده ارسال شود.

همچنانچه نگاشته کلك و داد شده بود که همواره به اظهار مرغوبات خاطر

مهرگزین سرورافزای طبع انور گردیم ما نیز از آن برادر فرخنده سیرهمین شیوه را
مترصدیم.

عمرت دراز باد و بر این ختم شد سخن بیرون نمی‌نهم ز ره اختصار پای *

نامه شاه عباس به شاه سلیم

بلبلان خوش الحان شوق را در گلستان دلگشای دوستی به ترنم در آوردن موجب سرور خاطر مهر گزین و طوطیان شکرستان محبت را در حریم الفت و یگانگی به زبان آوردن باعث ابتهاج ضمیر صداقت آیین است. لهذا به رشحات خامه بدایع- نگار، طراوت بخش چمن محبت و یکرنگی گشته مشهود ضمیر آفتاب ضیائی گرداند که در این ولا، به وسیله سالک طریق انیق، حاجی رفیق سفارش زبانی در باب اسطرلاب جنت مآب میرزا الغ بیک فرموده بودند و گوشزد محب خیر خواه گشته. با وجود آن که قبل از این به مقتضای محبت موروثی و مکتسبی اشارتی بدین معنی شده بود که آنچه خاطر انور بدان متعلق گردد که ایصال آن از این جانب مقدور و ممکن باشد بی تکلفانه به تقدیم مأمور و مسرور ساخته فی مابین ابواب خواهش کلی و جزوی مفتوح و غایله بیگانگی مرفوع باشد، از ناشکفتن غنچه این تمنا جای گله بود. اما اظهار خواهش، اسطرلاب مذکور تلافی آن نمود و اگر چه محبت باطنی و رابطه معنوی اقتضای این می کرد که اسطرلاب موروثی آن سلسله رفیع، بی طلب و اظهار خواهش هدیه مجلس منیف گردد، چون صورت رغبت طبع آفتاب شعاع به علم نجوم بر آئینه خاطر حقیقت مناظر عکس پذیر نشده بود، از این معنی غافل افتاد. اکنون که پرتو شعور بر ساحت این معنی تافت، بنابر آن که خاطر مخلص را نیز میل و رغبت تمام به اسطرلاب دانان و اهل تنجیم واقع است، فوراً علما و دانایان این

فن و دقیقه‌شناسان این ملک را مقرر نمودیم که به همان اسلوب اسطرلابی ترتیب داده
منقول را نگاهداشته، اصل عن قریب به خدمت سامی آن اختر آسمان عظمت و جلال
ارسال خواهد بود.

امید که پیوسته آفتاب معدلت آن نیز برج اقبال از افق جاه و جلال ساطع
بوده از وصمت کسوف محروس باد. بالنون والصاد.*

نامه شاه عباس به شاه سلیم

همواره جواهر عنایت الهی و لای مرحمت نامتناهی زینت افسردولت و اقبال
و دیهیم سلطنت و اجلال آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقده گشای دانش و فرهنگ
باد. چون در شرح حقیقت و محبت عبارت وافی نیست و در بیان مراتب و آزمندی
اشارت کافی نه، شرایف شوق و جلایل خلت را که مرکوز خاطر مهر آگین است
آلوده بیان نمی سازد و این جوهر بی بها را به بازار در نمی آرد.

شعر

گفتگوئی است به یارم ز لب خاموشی که اگر لب بگشایم ز سخن باز افتم
و به دعا که فاتحه کلام دلبستگان سلسله محبت و خاتمه کار سرگشتگان دایره
مودت است اختصار نموده مشهود ضمیر آفتاب نظیر می گرداند که در این ولا که
سعادت آثار اخلاص شعار، محمد رضا چلبی، از دیار روم آمده جواهر و امتعه که در
آن دیار به تردد و سعی بسیار به هم رسانیده بود به نظر اشرف در آورد و با وجود
آن که مردم فرنگ که در این ولایت اند و جمعی از سوداگران که متوجه آن صوب
بودند به قیمت اعلی خریداری می نمودند، چون از جانب عالی اشاره در باب به هم
رسانیدن آنها شده بود تجویز فروختن نکرده روانه آن صوب نمود.

و چون این خیر اندیش قبل از این صندوقی جهت مرقد مطهر و مشهد مقدس
امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین علیه صلوات الله رب العالمین ترتیب داده
بود، در این ایام به موجب فتوای علمای اسلام و فقهای انام فروختن جواهر آن به

مصارف شرعیه آستان قدس آشیان صرف نمودن قرار یافته وبا وجود این که در این صوب خریدار بسیار داشت چون طبع شریف را بدان مایل می‌دانست پنج قطعه لعل از جواهر صندوق مبارك با قیمت نامچه که در حضور علما قرار یافته مصحوب سعادت آثار مشارالیه به ملازمت فرستاده شد و جواهر صندوق مذکور را به رفعت پناه عزت دستگاه محمد حسین چلبی نموده ایم یحتمل که به خدمت عرض نموده باشد. هر گاه خاطر عاظم مایل باشد، مردم امین صاحب وقوف تعیین فرمایند که بدین صوب آمده آنچه خواهند در حضور امنا و صاحب وقوفان این دیار از علما و وكلا و سرکار فیض آثار خریداری نمایند و بعضی از امتعه و نفایس این دیار به عهده رفعت پناه محمد حسین چلبی مذکور شده بود. از اتحاد و یگانگی آن برادر نامدار کامکار بعید نمود که بیگانگی فرموده منتسبان این دودمان ولایت مکان را به انجام آن مسرور نفرموده بودند. محبت مقتضی آن است که همچنان که سابقاً بعضی ضروریات سفارش شده بود و از آن روایح یگانگی و اتحاد به مشام جان می‌رسید، پیوسته همان شیوه مستحسنه مسلوک بوده آنچه مرغوب طبع اقدس باشد به سرانجام آن منت نهند و همیشه این خیر خواه را نگران اخبار دوام عافیت دانسته، به ارسال لواایح صفوت و صفا و رسایل خلت و ولا مسرت افزای دل مشتاق و طرب پیرای ضمیر محبت اشراق گردند.

زیاده چه تصدیع دهد

بیت

چتر سپهر پیکر خورشیدسای تو*

بادا مرصع از گهر اختران چرخ

نامه شاه عباس به شاه سلیم^۱

تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سیمحانی طراوت بخش
حدایق ابداع و اختراع باشد همیشه گلشن سلطنت و جهانبانی و چمن زار ابهت و
کامرانی، اعلیٰ حضرت فلک مرتبت خورشید منزلت پادشاه جوان بخت کیوان وقار،
شهریار نامدار کامکار سپهر اقتدار، خدیو جهانگیر کشور گشا، خسرو سکندر شکوه
دارا لوا، مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال، صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال، نزهت-
افزای ریاض کامرانی، چمن آرای گلشن صاحبقرانی، چهره گشای جمال جهانبانی،
مبین رموز آسمانی، زیور چهره دانش و بینش، فهرست کتاب آفرینش، مجموعه
کمالات انسانی، مرآت تجلیات یزدانی، بلندی بخش همت بلند، سعادت افزای
طالع ارجمند، آفتاب قدر فلک اقتدار، سایه عاطفت حضرت پروردگار، جم جاه
انجم سپاه فلک بارگاه، صاحبقران خورشید کلاه عالم پناه، از جویبار عنایت الهی و
چشمه سار رحمت نامتناهی سرسبز بوده ساحت قدس مساحتش از آسیب خشکسال
عین الکمال مصون و محروس باد.

حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلعت و مودت تحریر پذیر نیست. قلم را آن
زبان نبود که وصف عشق گوید باز. اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت
کعبه مقصود گردیده، اما قبله همت والانهمت نسبت معنوی و قرب باطنی است.

۱- عنوان در نسخه: کتابت تهنیت پادشاه مذکور (شاه سلیم پسر اکبر پادشاه هند)

مصحوب مشارالیه (یادگار علی سلطان طالش).

لله الحمد که به حسب وحدت ذاتی این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن منهال سلسال ابهت و اجلال را این معنی به تحقیق پیوسته . بعد مکانی و دوری جسمانی مانع قرب جنانی و وصال روحانی نگشته، رو دریک جهتی است و از این جهت گردملال بر آینه خاطر خورشید مثال ننشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره مشام جان به روایح فوایح خلعت ووداد و نسایم عنبر شمایم محبت و اتحاد معطر گشته به مؤانست روحانی و موصلت جاودانی زنگ زدای خاطر دوستی دوست (۹) است. همنشینم به خیال تو و آسوده دلم کاین وصالی است که از پی غم هجرانش نیست المنة لله تقدس و تعالی که نهال آرزوی دوستان حقیقی به ثمره مراد بارور. گشته شاهد مقصودی که سالها در پرده خفا مستور بود و پیوسته به تضرع و ابتهال از درگاه واهب متعال جلوه گری آن مسألت می شد به احسن وجهی از حجله غیب به حریم ظهور در آمده پرتو جمال بر ساحت خجسته آمال منتظران انداخته بر فراز تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای حریم پادشاهی وزینت - افزای اورنگ شهنشاهی گردید و لوای جهانگشای خلافت و شهریاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهاننداری آن رفعت بخش افسر و اورنگ عقده گشای دانش و فرهنگ ظل رأفت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت. امید که مهیمن مراد بخش جلوس میمنت مأنوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزنده تاج و فرازنده تخت را بر همگان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی و موجبات حشمت و کامرانی در تزیید و تضاعف باد.

آیین و داد و روش اتحاد که بین الآباء و الأجداد انعقاد یافته و به تازگی میانه این محبت گزین و آن پادشاه معدلت آیین استقرار یافته مقتضی آن بود که چون مژده جلوس آن جالس مسند گورکانی و وارث افسر صاحبقرانی بدین دیار رسید و غنچه‌های بهجت و شادمانی و گل‌های عیش و کامرانی در ریاض آمال و امانی شکفته عندلیب خاطر مخلصان خیر اندیش و هزارستان جان محبان و فاکیش به نغمه سرائی و شکر گزاری در آید. یکی از محرمان حریم عزت بر سبیل تعجیل روان شده به

مراسم تهنیت اقدام نماید. لیکن چون مهم آذربایجان و تسخیر ولایت شیروان در میان بود و تا خاطر از مهمات ولایات مذکوره جمع نمی‌شد مراجعت به مستقر سریر سلطنت میسر نبود و در لوازم این امر خطیر تقصیر و تأخیر واقع شد هر چند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتباری ندارد، چون طی آن بالکلیه به حسب ظاهر در نظر قواصر که مطمح نظرایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی است، لاجرم در این ایام خجسته فرجام که به یمن توجه خدام ملایک احترام مهمات ولایات از دست رفته بر حسب مدعای احبا صورت یافت و خاطر بالکلیه از آن طرف جمع گشته به دارالسلطنه اصفهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد، امارت شعار را سخ العقیده کامل الاخلاص یادگار علی سلطان را که اباً عن جد از بندگان یک جهت و صوفیان صافی طویت این دودمان است روانه درگاه معلی و بارگاه اعلی نمود که بعد از ادراک سعادت کورنش و تسلیم و دریافت شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و ادای لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته به اخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج و هاج خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر مخلص خیر خواه گردد و مرجو آن که پیوسته دوحه محبت و وداد موروثی و مکتسبی و حدیقه خلعت و اتحاد صوری و معنوی را که به اروای انهار موالات و اجرای جداول مصافات غایت نصرت و حضرت یافته از نشو و نما نینداخته به ارسال رسل و رسائل که مجالست روحانی است محرك سلسله یگانگی و رفع غائله بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را به ائتلاف صوری متفق ساخته به ارجاع و انجام مهام ممنون دانند.

همواره کامیاب صورت و معنی باشند*

جواب^۱

همیشه تاملند ز برجد فام سپهر به وجود خسرو زرین لوای مهر مزین و نزهتگاه جهان امکان به شمعشعده عدل عالم آرای فرمانروایان والا شکوه رشک فرمای فلک اخضر باشد لوامع آیات شوکت و جهاننداری و سواطع رایات حشمت و بختیاری پادشاه فریدون فرجم اقتدار ، خسرو دارا رای کسری شعار، سکندر طالع جمشید سریر، کیکاوس کیاست کیخسرو نظیر ، دیباچه قانون مروت ، بدر آسمان فتوت ، طراوت بخش بوستان شهریاری، نصارت افزای گلشن کامکاری، برجیس مرتبت ثریا مقام، والا قدر منوچهر احتشام، مظهر آثار دولت ابدی، مظهر انوار سعادت سرمدی، زینت پیرای افسرو گاه، رونق افزای دولت وجاه، ثمره شجره گلشن ولایت و اقبال، شجره برومند دوحه نبوت و اجلال، عضاده دودمان اصطفی و ارتضا، خلاصه خاندان اجتبا و اعتلا در بسط بساط کامرانی و نشر مآثر سلطنت و نامداری از افق معدلت و ذروه نصف طالع و لامع باد .

چون از تجدید مراسم خلعت و ولا و تمهید مبانی صداقت و صفا که بین الجانبین بروفق اراده اولیای دولت طرفین صورت پذیر گشته امری شریفتر و حکایتی دلپذیرتر مخطور خاطر خطیر و مرقوم خامه محبت صبر نمی گردد ، لاجرم به اکمال رابطه

۱- عنوان نامه در نسخه: «جواب کتابت مزبور (نامه تهنیت شاه عباس به شاه سلیم پسر

اکبر) مصحوب خان عالم.»

اخوت سابق و مودت لاحق که تحقیقش موجب جمعیت دلها و ظهورش مستلزم انبساط خاطرهاست مجدداً ریاض دلگشای روابط صوری و معنوی را به رشحات سحاب قلم موالات رقم سرسبزی و خرمی داده به کلک بنان بر صفحه بیان می‌نگارد که در بهترین وقتی از اوقات که زمانه را سعادت قرین و خاطر را بهجت همنشین بود به تازگی از نسایم روحانی فردوس محبت و روائح ریاحین نعیم مودت غنچه و داد در گلستان مینو نشان اتحاد شکفت و شقایق حدایق یگانگی و خصوصیت خضرت و نصارت بی‌اندازه پذیرفت. اساس دوستی قدیم به اکمال انتظام استحکام تازه یافت و قوایم جهتمندی جدید زیاده‌تر مه‌د و مشید گردید. اعنی نفحات خامه‌مشکبار و رشحات کلک درر نثار که عبارت است از گرامی‌نامه‌عنبرین شمامه و صحیفه‌لازم الکرامه که در ماده تهنیت جلوس میمنت اثر این برادر به سنت سنیة سلاطین معدلت افسر، مصحوب امارت و رفعت ایاب، لایق العنایات و الاحسان، یادگار علی سلطان که از جمله صوفیان صافی اعتقاد آن سلسله علیه است ارسال داشته بودند به دلکشترین صورتی مشتمل بر اظهار بسی اسرار و روابط قدیمی و مناسبات ارثی و مکتسبی عز و رود یافت و از وصول آن تازه گلشن معنی و نوبهار تمنی خاطر مهر آگین را عالم عالم شکفتگی و خرمی فزود و جهان جهان نشاط و انبساط روی نمود. در برابر آن گلدسته حدیقه و داد و مجموعه جریده اتحاد صحایف دعایی چون نسیم صبح وصال طراوت بخش چمن دولت و اقبال و شرایف سلامی چون زلال منهال اتصال نصارت افزای گلشن جاه و جلال هدیه تازه گلستان مجلس عالی و روانه سراستان محفل متعالی نموده پیوسته خواهان تضاعف مواد مرادات و جویان ترادف اسباب سعادت می‌باشد و الحمد لله و المنة که روابط قواعد مصادقت که از مطلع بامداد فطرت مرکوز عناصر جبلت گشته روز افزون است و اگر چه به حسب ظاهر مؤالف جسمانی به مؤانست روحانی تأکید نیافته و تناظر اخلاق به تعارف میثاق تمهید نپذیرفته، اما همواره روائح مکارم صفات علیه مشام صداقت انجام را مطیب و معطر می‌دارد و همیشه در انجمن خیال با شاهد وصال آن برجیس سعادت جلیس طارم شرف و اجلال

بزم افروز صحبت‌های خیالی می‌گردد.

دل بی‌توبا خیالت وصل نهفته دارد گلزار خاطرم را یادت شکفته دارد
 يعلم الله که به اقتضای تعارف حقیقی که این همه تناسب مجازی فرع آن آشنائی
 است، این تمنا مخطور خاطر اصابت اثر می‌گردد که همچنانکه نسبت تألف و تودّد
 این دو دودمان رفیع الشان تا حال معلوم همگنان بوده ابد الدهر مشهود عالم و
 عالمیان گردد.

ترصد از مکارم اخلاق آن برادر کامکار گردون اقتدار سپهر وقار آن که چون
 شوق استماع اخبار خیریت آثار همیشه برقرار و باعث مسرت بی‌شمار است شیوه
 مرضیه فتح ابواب مراسلات را که احسن عادات ارباب موالات و نعم البدل شرف
 ملاقات مجمع السعادات است بر سبیل دوام مفتوح داشته همواره به اعلام سوانح
 حالات و شرایف مفاوضات که سبب اعلاّی معالم مصادقت و مؤاخات و ارساء مراسم
 موافقت و مصافات است بهجت افزای خاطر مشتاقان گشته از جویبار قلم مشکین
 شیم و شبنم خامه خلعت رقم نصرت بخش ریاض امید دوستان و نزهت افزای حدایق
 تمنای محبان همچنانکه بوده‌اند می‌باشد و به انیس مجلس خاص، محرم بزم
 اختصاص، قابل المرامح السلطانی، منظور الانظار الخاقانی، سزاوار عاطفت و کرم،
 خان عالم که اباعن جد از جمله معتمدان و مختصان این حریم عزت است به مساعدت
 بخت محمود و طالع مسعود به سعادت ملازمت آن سپهر منزلت ثریا مرتبت استسعاد
 خواهد یافت. بعد از شرف کورنش و عز بساط بوس و تبلیغ و عرض آنچه از مکنونات
 خاطر مهر گزین به زبان او تفویض رفته رخصت مراجعت ارزانی داشته به انهای
 خصوصیات ذات قدسی صفات و چگونگی احوال خیر مآل و اشارات بی‌تکلفانه و
 خواهشهای دوستانه که بیشتر باعث انتظام و سبب مزید استحکام سلسله مؤانست و
 مؤالفت است خوشحالی و مسرت دوستان حقیقی را از شرایط اخوت و یگانگی
 شمرند و چون مشارالیه را در این دولت ابد پیوند این نسبت متحقق است که هرگز
 از سعادت ملازمت حضور اقدس محروم نبوده و به اقتضای کمال صداقت و محبت او

را به ملازمت آن گوهر اکلیل جلالت و کامکاری و اختر برج حشمت و تاجداری
فرستاده‌ایم هر چند او را زودتر رخصت دهند بیشتر موجب ابتهاج خاطر این برادر
خواهد بود.

پیوسته مهمام خلافت و اقبال بروفق مرام و جریان امور سلطنت و اجلال در
سلك انتظام باد. بحق النبی و آله الامجاد.*

نامه شاه عباس به شاه سلیم

تحفه دعائی که بزم آرای خلعت و ولا باشد و هدیه ثنائی که انجمن پیرای
صدق و صفا گردد ، نثار محفل قدس و ایثار مجلس انس آن فروغ دودمان گورگانی
و چراغ خاندان صاحبقرانی می گرداند . هر چند که همدمان معنوی که سرپرده
خاطر را به نور حضور دوستان حقیقی آراسته به مجالست روحانی و مصاحبت
جنانی زنگ زدای محنت فرقت شده مشاهده جمال مطلوب از مرآت قلوب نموده
به زبان بی زبانی شرح راز و اظهار نیاز می نمایند محتاج آن نیستند که قلم دوزبان
را در خلوت سرای وحدت راه دهند، لیکن شاهراه مودت را به آمد و شد اخبار فتح
و فیروزی مسلوک داشتن سرمایه زمزمه محبت دانسته طوطی مقال را در هوای روح-
آسای مصادقت و ولا به ذکر جلال عنایات الهی که از میامن حسن توجه و دوستی
آن آراینده اورنگ شاهنشاهی شامل حال این نیازمند درگاه ایزدی گشته گویا
ساخته مشهود رای خورشید انجلا می گرداند که چون پادشاه روم در این مدت که
از جانبین نواثر قتال و جدال اشتعال داشت ، چند مرتبه سردار بالشکر بی شمار به
مقابله عساکر نصرت آثار فرستاده در هر مرتبه به طریقی که به سمع شریف رسیده
خواهد بود مراجعت نمودند بنابر صلاح خود وسائل انگیزه طالب صلح شد و
این صلاح اندیش نیز که همواره رضای خالق و آسودگی خلایق را مطمح نظر حق-

۱ - عنوان نامه در نسخه : کتابت نواب گیتی ستانی به شاه سلیم مصحوب امیر سید حسن

مساعد انشای کمترین (عبدالحسین نصیری طوسی)

بین دارد به جهت آسایش عباد و آرامش بلاد به سد ابواب نزاع و عناد راضی شده از طرفین مصلحان آمد و شد نمودند و بدین وسیله سه چهار سال جنگ و جدال را به تعویق انداخته در ظاهر قرع ابواب موالات و در باطن نهی اسباب معادات می کرد و چون این خیر خواه در هر کار راستی گفتار و درستی کردار را شعار خود ساخته ، از عار مکر و حيله عاری است، اعتماد بر دروغ راست نمای او نموده به سیرو شکار مازندران جنت نشان مشغول بودیم که به مجرد افساد اکراد بدنهاد و عصیان والی گرجستان که اباعن جد از باجگزاران این دودمان بود خبث باطن خود را ظاهر ساخته نقض عهد و پیمان نمود و لشکر بی حدود آذربایجان فرستاد . ما نیز متو کلا علی الله بعد از تنبیه و تأدیب متمردان گرجستان فوجی از امرا و عساکر منصوره را به سرداری مقرب الحضرة قرچقای بیك سپهسالار ایران به دفع و رفع مخالفان مأمور فرموده در ییلاقات به سیرو شکار مشغول شده منتظر فتوحات غیبی بودیم. تدبیر سراسر تزویر رومیه بدان قرار گرفت که تا قلعه ایروان را مسخر نسازند به محاربه عساکر منصوره نپردازند .

ایالت پناه امیر گونه سارو اصلان حاکم قلعه، به اتفاق بعضی از تفنگچیان خاصه، در حفظ و حراست قلعه مزبور سعی موفور به ظهور رسانیده در مقابل دو یست و شصت هزار نفر از لشکر مخالف ، سوای جمعی که ملازم نیستند و به اصطلاح آن قوم نیازمند می نامند ، پای قرار استوار کرده دستبرد ها نمود و مخالفان با هجوم عام و ازدحام تمام سه مرتبه یورش کرده سوای قتل ینگچیچی آغاسی ، که حقیقت اعتبار و اختیار او مسموع شده خواهد بود، با چند نفر از پاشایان نامدار ونود هزار نفر از لشکری، نتیجه و ثمره ای بر سعی ایشان مترتب نشد و چون سردار لشکر کار بر خود دیده دانست که نه جای ستادن است و نه جای گریز اظهار ندامت نموده دست تضرع در دامن تشفع زده استدعای صلحی که سابقا فی مابین نواب علین آشیانی و سلطان سلیمان استقرار پذیرفته بود نمود . ما نیز به سنت آبا و اجداد عمل نموده به مضمون .

چوزنهار خواهند زنهار ده که زنهار دادن ز پیکار به
 بعد از ظهور عجز و اضطرار خصم قبول صلح فرموده لشکر فیروزمند را
 از تعاقب ایشان باز داشته عنان توجه به جانب قشلاق معطوف فرمودیم .
 چون این فتوحات را از میامن وفاق و حسن اتفاق آن والادودمان می‌دانیم و
 یقین خاطر انور را از استماع این اخبار مسرت آثار انبساط تمام حاصل می‌شود ،
 سیادت پناه اخلاص شعار ، امیر سید حسن مساعد، را که از اجله سادات و خدمه
 آستان عرش نشان حضرت امام الجن والانس و قدیمیان این دودمان است باصحیفه
 اخلاص روانه آن صوب صوابنا ساخته باقی حالات را رجوع به تقریر او نمودیم .
 مرجو آن که همواره به اعلام سلامتی ذات قدسی صفات و مژده فتوحات
 مسرت بخش خاطر مهر آگین گردند . گلستان دولت بی زوال به نسایم عنایت ملک
 متعال شکفته و خندان باد . *

نامه شاه عباس به شاه سلیم^۱

گلدسته گلزار محبت و وداد ، نوباوه بوستان مودت و اتحاد که چون نفحه
عطربین صبا از عالم جان و شمیم عبیر آمیز صدق و صفا از باغ جنان آید ، اعنی
نامه بدایع نگار و صحیفه لطایف آثار که نگاشته کلك نکته پردازان صحایف دوستی
و معنی آرایان صفایح یگانگی گشته از جانب اعلی و موقف معلی اعلی حضرت
ثریا منزلت ، پادشاه گردون سریر سپهر اساس ، شهریار عالی مقدار سعادت اقتباس ،
گوهر دریای سلطنت و کامکاری ، اختر تابان سپهر معدلت و نامداری ، آراینده
سریر خسروانی ، زینت بخش اورنگ گیتی ستانی ، چراغ افروز محفل جهانگیری
و جهان آرایی ، نور سرور عالم کشور گیری و کشور گشائی ، آفتاب جهانتاب
آسمان مروت و نور افزایی ، پیرایه طرب خانه خرمی و دلگشایی ، خدیو کشور
داد گستری ، خسرو اقلیم دانش پروری ، زینت ده سلسله علیه گورکانی ، خلاصه
دودمان صاحبقرانی ، درهنگامی که خاطر مهر گزین با کمال نشاط و غایت انبساط
بود ، خورشید آسا پرتو فرخی و فرخندگی بر تارک یکدلی و یگانگی انداخته
تسلی ده دل مشتاق و فرح بخش ضمیر بی نفاق گردید . معانی دلاویزش طرب-
افزای خاطر محبت تأثیر و کلمات دلپذیرش مسرت بخش ضمیر مهر پذیر گشته
پیرایه اخوت و دوستی تازگی^۲ و کوس بهجت و شادمانی بلند آوازگی پذیرفت.

۱ - این نامه در سال ۱۰۲۹ توسط زینل بیک شاملو ارسال گردیده است .

۲ - تصحیح قیاسی - نسخه : بتازه ارجمندی .

آن مایه روح و روان را در نگارخانه دل جای داد و آن شاهد مهر افروز عالم جان را در آغوش جنان گرفت . ایالت و شوکت پناه عالی‌جاه اخلاص شعار مقرب الخاقان‌الاعظم ، برگزیده شهنشاه عالی همم، خان عالم را که حامل صحیفه گرامی و مخاطبه سامی بود ، در عالم صورت و جهان معنی مظهر صفات خجسته آن سریر- آرای دولت و اقبال دانسته اعزاز و احترام که سزاوار محبت و دوستی بود به تقدیم رسید و لحظه به لحظه از مشاهده آن نامه خلّت آیین و استشمام روایح آن تازه گل‌های عنبرین ، صور بدایع الفت و یگانگی را در صحیفه جنان جلوه نمود و از شیرینی نکات مهر گزینش لذت بر لذت می‌افزود . حقیقت حالات این جایی و اخبار مسرت آثار فتوحات به یمن الطاف الهی و امداد ارواح مقدسه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و توجه ظاهری و باطنی آن برادر فرخنده سیر قرین حال منتسبان این دودمان گشته بود به نوعی است که قبل از این در طی ذریعه مشتاقانه به خدمت سامی اعلام نموده والی غایت از پرتو جهات آن برادر به جان برابر مکروهی پیرامن خاطر الفت قرین نمی‌گردد و امید که از جانب آن پادشاه خورشید کلاه نیز بدین منوال بوده ذات حمیده صفات از آسیب حوادث زمان و مکاره دوران در حفظ و امان باری عزّ اسمه بوده روز به روز طریقه اتحاد و یگانگی و روابط برادری و وداد فی مابین تزايد و تضاعف یابد و چون اخلاص شعار خان عالم از جانب شریف آن حضرت به خطاب مستطاب بائی مقرر بود و ما برادری و فرزندی که لیاقت رسالت و سعادت > زیارت ؟ < آن‌اعلی حضرت را داشته باشد نداشتیم ، لذا محرم بزم خاص خود زینل بیک تو شمال باشی را که به مثابه پیراهن و منظور نظر تربیت و شفقت همایون است و بین الاعیان به حسن ارادت و اعتقاد و انواع خدمات پسندیده رتبه خاص یکتا دلی دارد ، قابل این خدمات دانسته با هدایای دعوات صدقات صداقت انگیز و تحف سلامی که بهترین هدیه دوستان به دوستان است به جهت تمهید قواعد دوستی و تشیید روابط یگانگی که صحیفه و قلم در آن محرم نیست به تقریر دلپذیر او مقرر گشته که در محل سعادت

حضور لازم‌السرور معروض دارد .

مأمول آن که از جانب شریف آن شهریار کامکار خجسته سیرحشمت مدار، همیشه رابطه خصوصیت و برادری و شیوه ستوده مصادقت و الفت ازدیاد پذیرفته انوار یکتادلی، چون مهر جهانتاب، بر ساحت آمال دوستان تابان باشد و اخلاص شعار مشارالیه، بعد از تلثیم عتبه اعلی و ادراك سعادت مجلس خلد آسا رخصت انصراف یابد و خدماتی که در این دیار داشته باشند از عالم بی تکلفی و یگانگی، همچنان که مترقب بوده ایم، باز مترصد و مأمولیم .
گلشن همیشه بهاریگانگی به رشحات سحاب الفت و اتحاد تازه و خرم باد.
به محمد و آل‌ه الامجاد . *

نامه‌های شاه عباس به شاه سلیم

تکلف در مفاوضات دوستان که از لوازم عادات بیگانگان است شایسته يك جهان عالم اتحاد نیست . لابد از این روش تجاوز نموده انهای رای محبت انتما می گرداند که بهجت خاطر دوستی مآثر از صحبت لازم المسرت خیراندیش وفاکیش دقیقه شناس خجسته شیم خان عالم که در حقیقت در همه روشی کامل عیار است زیاده از آن بود که درین زودی رخصت مراجعت او گنجایش داشته باشد. لیکن از احکامی که به نام مشارالیه عَزَّ وُرود یافته کمال میل ضمیر انور به توجه مشارالیه به آن حدود، به زودترین زمانی، مفهوم گشت. لهذا خواهش خاطر ارجمند محبت پیرای آن برادر کامیاب کامکار را بر آرزوی خود ترجیح داده در شانزدهم شعبان ۱۰۲۹ رخصت انصراف داده روانه ساختیم و چون شاه محمد منشی را پیشتر از خود روانه گردانید که حقایق اوضاع به عرض رساند ، محب هواخواه نیز به ارسال این رقعہ گلستان همیشه بهار دوستی را شاداب ساخته اساس یگانگی استحکام داد. کامیاب صورت و معنی باشند والسلام*.

* از کتاب سبحة الاخیار به نقل از زندگانی شاه عباس اول ج ۴ ص ۹۳ تألیف استاد

نامه شاه عباس به شاه سلیم

در باره فتح قندهار

نسایم دعواتی که از نفحات اجابت آن غنچه مراد شکفته نکبت فزای مشام بیگانگی باشد و لوامع مدحاتی که از لمعات خلوصش انجمن اتحاد منور گشته ظلمت زدای غائله بیگانگی گردد، عطر بزم خلت و ولای اعلی حضرت ظل الهی و شمع جمع آن نور پرورد الهی گردانیده مشهود رای انور و مکشوف ضمیر منیر ضیا گستر می گرداند که بردل دانش پسند و خاطر آسمان پیوند آن برادر به جان برابر که آئینه چهره دانش و بینش و مرآت جمال حقایق آفرینش است عکس پذیر خواهد بود که بعد از سنوح قضیه ناگزیر نواب جنت مکان علین آشیان شاه بابا ام انار الله برهانه چه قسم قضایا در ابران روی داده بعضی ممالک از تصرف منسوبان این دودمان ولایت مکان بیرون رفته بود.

چون این نیازمند در گاه بی نیاز مقلد امور سلطنت شد، به یمن توفیقات الهی و حسن توجه دوستان، انتزاع جمیع ملک که در تصرف مخالفان بود نموده و قندهار که در تصرف گماشتگان آن والا دودمان بود و ایشان را از خود می دانستیم متعرض آن نشده از عالم اتحاد و برادری مترصد بودیم که ایشان نیز به طریق آبا و اجداد جنت مقام خود در تفویض آن توجه مبذول فرمایند. چون به تغافل گذرانیدند مکرر به نامه و پیغام و کنایه و صریح تصریح طلب آن نمودیم که شاید در نظر همت ایشان این ملک حقیر قابل مضایقه نبوده مقرر فرمایند که به تصرف منسوبان این دودمان

داده رفع طعن‌اعادی و بدگویان و قطع زبان درازی عیب جویان گردد. جمعی تیسر این امر را در عهده تعویق و تأخیر انداختند و چون حقیقت این گفتگوها در میان دوست و دشمن اشتہار یافت و از آن جانب جوابی مشعر بر رد و قبول نرسید، به خاطر عاطر رسید که طرح صید و شکار قندهار اندازیم. شاید بدین وسیله گماشته‌گان آن برادر نامدار کامکار، از روی روابط الفت و خصوصیتی که در میانه مسلوک است، موکب اقبال را استقبال نموده به خدمت اشرف فایز گردند و مجدداً بر عالمیان رسوخ قواعد یگانگی طرفین ظاهر شده باعث زبان کوتاهی حاسدان و بدگویان شود. بدین عزیمت بی‌یراق قلعه‌گیری متوجه شده چون به الکای فراه رسیدیم منشور عاطفت مبنی بر اظهار اراده سیر و شکار قندهار به حاکم آن جا فرستادیم که مهمان پذیر بوده باشد و عزت آثار خواجه باقی کرگ یراق را نیز طلب فرموده به حاکم و امرائی که در قلعه بودند پیغام دادیم که میانه اعلی حضرت پادشاه ظل الله و نواب همایون ما جدا نیست و الکایی که هست از یکدیگر می‌دانیم و ما به طریق سیر متوجه آن صوبیم. نوعی نکنند که کلفت خاطری به هم رسد. ایشان مضمون حکم و پیغام مصلحت انجام را به گوش حقیقت نیوش نشنیده و مراسم الفت و اتحاد جانبین را منظور نداشته اظهار تمرد و عصیان نمودند و چون به حوالی قلعه رسیدیم باز عزت آثار مشارالیه را طلب فرموده آنچه لازمه نصیحت بود به او گفته فرستادیم و تا ده روز دیگر عسا کر منصوره را قدغن فرمودیم که پیرامون حصار نگردند. نصایح سودمند نیامد و در مخالفت اصرار نمودند.

چون بیش از این مسامحه گنجایش نداشت، با وجود عدم اسباب قلعه‌گیری، لشکر قزلباش به تسخیر قلعه مشغول شدند و در اندک فرصتی غازیان برج و باره را با زمین هموار نموده کار بر اهل قلعه تنگ شد و امان خواستند. ما نیز همان روابط محبت را که از قدیم الایام فی‌مابین این دو سلسله رفیعہ مسلوک بوده و طریقه برادری که مجدداً از زمان میرزائی آن اورنگ نشین بارگاه جاه و جلال میانه ایشان و نواب همایون ما به نوعی استقرار یافته که رشک فرمای سلاطین روی زمین است منظور

داشته به مقتضای مروت جبلی تقصیرات و زلات ایشان را به عفو مقرون فرموده مشمول عواطف و عنایات، سالماً غانماً به اتفاق رفعت پناه نظاما حیدر بیک یوزباشی که از صوفیان صادق قدیم این درگاه است، روانه درگاه معلی گردانیدیم. حقا که بنیاد و داد و اتحاد موروثی و مکتسبی از جانب این ولاجوی نه به مرتبه‌ای مشید و مستحکم است که به جهت صدور بعضی امور که به حسب تقدیر از ممکن امکان به منصب ظهور آمده باشد خلل پذیر گردد.

میان ما و تو رسم جفا نخواهد بود بجز طریقه مهر و وفا نخواهد بود

مرجو آن که از آن جانب نیز همین شیوه مرضیه مسلوك بوده بعضی امور جزئی را منظور انتظار خجسته آثار نفرموده اگر خدشه‌ای بر عارض الفت ظاهر شده باشد به حسن عطوفت ذاتی و محبت ارثی در ازاله آن کوشیده گلشن همیشه بهار خلت و یگانگی را سرسبز و خرم گردانیده همگی همت گردون اساس به تأکید و تشدید قواعد وفاق و تصفیة مناهل اتفاق که نظام بخش نفس و آفاق است مصروف فرمایند و کل ممالك محروسه ما را به خود متعلق دانسته به هر کس خواهند شفقت فرموده اعلام بخشند که بلا مضایقه به او سپرده می‌شود. این جزویات را خود چه قدر و اعتبار باشد. امرا و حکامی که در قلعه بودند، اگر چه مرتکب امری چند که منافی مراتب دوستی بود شدند، اما آنچه واقع شده است از جانب ماست و ایشان لازمه نوکری و شرط جان سپاری به تقدیم رسانیده‌اند. یقین که آن حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان خواهند فرمود و ما را شرمند نخواهند ساخت.

زیاده چه اطناب نماید. همواره چتر فرقدسای هم آغوش تأییدات غیبی باد*

جواب

سپاس معرا از ملابس حد و قیاس و ستایش میرا از آرایش تشبیه و التباس یگانه معبودی را در خور و سزااست که استحکام عهود و موثیق پادشاهان عظیم الشان را موجب انتظام سلسله آفرینش و ارتباط و التیام فرمان روایان جهان را باعث رفاهیت و آسایش و سبب امنیت و آرامش خلایق و عبادالله کسبه و دایع بدایع حضرت آفریدگارند گردانیده و مصدق این بیان و مؤید این برهان موافقت و اتحاد و مرابطت و ودادی است که فی مابین این دو والا دودمان رفیع البنیان تحقق پذیرفته و در زمان دولت روزافزون ما به تجدید به مثابه ای مؤکد و مشید گشته که محسود سلاطین زمان و خواقین دوران است و آن شاه جم جاه ستاره سپاه فلک بارگاه، دارا گروه فریدون شکوه، زیننده افسر کیانی، شجره برومند ریاض سلطنت و ابهت، نهال بوستان نبوت و ولایت، نقاوه دودمان علوی، خلاصه خاندان صفوی، بی سبب و باعشی در صدد افسردگی گلزار محبت و دوستی و اخوت و یکتا دلی، که تا انقراض زمان و اختلاف ادوار دوران امکان نشستن غبار خلل و نقصان بر ساحت فیاض آن نیست، شدند. ظاهرأ رسم اتحاد و یگانگی فرمان فرمایان جهان این نبوده که در عین استحکام نسبت اخوت و دوستی، که قسم به سربیکدی گرمی خورده باشند و با کمال مؤالفت روحانی و مصادقت جنائی که فی مابین مضایقه نباشد تا به ملک و مال چه رسد، به این روش به سیر و شکار آیند. صد حیف از محبت بیش از قیاس ما.

از ورود مراسلات صفوت طراز که در معذرت سیر و شکار قندهار مصحوب

سعادت نصابان حیدر بیک و ولی بیک ارسال داشته بودند و مشعر بر صحت ذات ملایک- صفات بود گل‌های نشاط و انبساط بر روی روزگار خجسته آثار شکفت.

بر رای گیتی آرای آن برادر کامکار عالی مقدار مخفی و محجوب نماند که تا رسیدن رسول فرخنده پیام خجسته فرجام زینل بیک به درگاه آسمان جاه اظهاری نه به مراسله و نه به پیغام در باب خواهش قندهار نشده بود و درحین که به سیر و شکار خطه دلگشای کشمیر مشغول بودیم، دنیا داران دکن از کوته اندیشی قدم از جاده اطاعت و بندگی بیرون نهاده طریق عصیان و طغیان ورزیدند. لهذا بر ذمت همت پادشاهانه تنبیه و تأدیب آن کوته اندیشان لازم شد و رایات نصرت آیات به دارالسلطنه لاهور نزول اجلال فرمود. فرزند بر خوردار شاه جهان با لشکر ظفر اثر بر سر آن بی عاقبتان تعیین فرمودیم و خود متوجه دارالخلافه آگره بودیم که زینل- بیک رسید و مراسله محبت فزای آن زینت بخش اورنگ شاهی را رسانید. آن تعویذ دوستی را بر خود شگون گرفته به قصد دفع شر آن مفسدان متوجه دارالخلافه مذکور شدیم. در آن رقیمه گهربار درر نثار نیز اظهار خواهش قندهار نشده بود. زینل بیک به زبانی اظهار نمود و در جواب فرمودیم که ما را به آن برادر کامکار در هیچ چیز مضایقه نیست. ان شاء الله تعالی، بعد از سرانجام مهم دکن، به نوعی که مناسب دولت باشد شما را روانه خواهیم ساخت و چون طی مسافت دور و درازی کرده‌ای، چند روز در دارالسلطنه لاهور از کوفت راه آسوده باش که ترا طلب خواهیم فرمود.

بعد از رسیدن به آگره که مستقر خلافت است، مشارالیه را طلبیدیم که رخصت فرماییم. چون عنایت الهی قرین حال این نیازمند درگاه ایزدی است، خاطر از فتح دکن جمع ساخته متوجه پنجاب گشتیم و در صدد آن شدیم که مشارالیه را روانه گردانیم. به جهت سرانجام بعضی مهمات ضروری و گرمی هوا متوجه خطه جنت نظیر کشمیر که در لطافت و نزاهت آب و هوا مسلم الثبوت سیاحان ربیع مسکون است شدیم. بعد از رسیدن به آن خطه دلگشا زینل بیک را به واسطه رخصت و سیر کشمیر

طلب فرمودیم که خود به سعادت متوجه شده سیر گاههای نزهت بخش فرح‌افزای آن جا را یکایک به او بنمائیم.

در این اثنا، خبر رسیدن آن برادر عالی‌مقدار به عزم تسخیر قندهار - که هرگز در خاطر خطور نمی‌کرد - رسید و حیرت تمام دست داد که کوره دهی چه خواهد بود که خود به سعادت متوجه شوند و چشم از چنان دوستی و برادری و اتحادی پوشیده دارند و با وجود آن که مستخبران راست قول درست گفتار خبر می‌رسانیدند باور نمی‌کردیم. بعد از آن که خبر محقق شد، به عبدالعزیز خان حکم فرمودیم که از رضا - جوئی آن برادر تجاوز ننماید و تا حال سر رشته برادری مستحکم است و مرتبه و درجه این نوع الفت و یک‌جهتی را برابری عالمی نمی‌کردیم و هیچ عطیه را به آن نمی‌سنجیدیم. فاما لایق و مناسب برادری و صداقت آن بود که تا آمدن ایلچی صبر می‌فرمودند. شاید به مطلب و مدعائی که آمده بود کامیاب به خدمت می‌رسید. پیش از آمدن ایلچی مرتکب چنین خدشه‌ای شدن آیا اهل روزگار پیرایه عهد و صداقت و سرمایه مروت و فتوت کدام طرف خواهند ساخت.

الله تعالی در جمیع احوال حافظ و ناصر و معین باد و به توفیقات ازلی و سعادات نیکو سرانجامی موفق و مؤید دارد*.

نامه‌های شاه عباس به شاه سلیم

همواره به تأییدات غیب‌الغیب مؤید بوده کامیاب صورت و معنی باشند. بعد از اتحاف گوناگون دعا که بهترین هدیه مخلصان بی‌ریاست بر لوحه ضمیر الهام‌پذیر که مطرح فیوضات لاریبی است می‌نگارد که به جهت حوادث روزگار، بعد از ارتحال شاه جنت بارگاه به روضه رضوان، بعضی از ممالک موروثی از تصرف منسوبان این آستان بیرون رفته بود و محب خیرخواه به یمن توفیقات نامتناهی آنچه از این جمله به ایادی مخالفان درآمده بود به پیروی اقبال انتزاع نمود. در باب قندهار همیشه مترصد بود که آن برادر به جان برابر به طریق اجداد عظام جنت‌مکان مضایقه نفرمایند. چون این توقع دوستانه از قول به فعل نیامد، مکرر به رمز وایما در مکتوب و پیام به جهت قطع زبان درازی حاسدان و قاصدان اشعار طلب آن شد. جمعی حصول این امر را در عقدۀ تراخی انداخته به جواب رد و قبول وصول نیافت و این معنی باعث شماتت دشمنان شده به خاطر انور رسید که به وسیله طرح سیر و شکار قندهار متوجه آن دیار شویم. شاید گماشتگان ایشان در عالم اتحاد و یگانگی اجرای خدمت اقدس نموده مجدداً رسوخ دوستی طرفین خاطر نشان دوست و دشمن جانبین گردد و بدین مضمون حکم همایون به اسم ایالت پناه عبدالعزیز خان صادر گشت و عزت آثارخواه باقی کرگ یراق را که قبل از این به خدمت اشرف آشنا شده بود طلب فرمودیم که سوانح حالات را به رأی‌العین مشاهده نموده در هنگام

نامه سلیم شاه به شاه عباس

امرجهان مطاع صادر شد که پهلوان عباس میرزا چون بر مضمون حکم مطاع مطلع گردد، بداند که در این ولا به سمع اشرف اقدس ارفع نواب همایون ما رسید که به اغوای کم بخت کم سعادت بایقرا میرزا جمعی از اوباش را طیار نموده به اتفاق آن کم سعادت به حوالی قندهار تاخت نموده جمعی را به قتل آورده و مابقی را اسیر نموده اند و از دائره خود پای بی ادبی دراز کرده اند و از مضمون این حدیث غافلند که رحم الله امرء عرف قدره ولم يتعدّ طوره و دیگر:

ز دریا به دریا سپاه من است	جهان زیر پر کلاه من است
بروی زمین حکمرانی کجاست	که از جان نه منقاد فرمان ماست
ز چرخ برین تا به شیب افرم	بسیط زمین تنگ بر لشکر

ان شاء الله تعالی در این ولا، جمعی از امرای عالی مقدار سعادت یار مثل قلع - محمد خان و شیبک خان و سعادت خان و بهادر خان و هشیار خان و اعتقاد خان و سپهسالار خان و مقداریك لك فیل کوه پیکر و ده لك لشکر نامدار عدو شکار طیار نموده بدان صوب ارسال خواهم داشت و خود با نفس نفیس با ده لك بهادران و دو لك فیل باد رفتار چون بلای ناگهان بر ایران زمین نزول اجلال خواهم کرد.

اگرچه از ابتدای ولایت خراسان بلانزاع متعلق به گماشتگان و فوجداران این پادشاه شاه نشان است لکن خاطر فیض بخش هوای سیر فارس و عراق و مازندران

دارد و دانسته و آگاه باش که اگر از ضرب لشکر کوه شکن پناه به قیصر روم‌بری بنویسم که مقید ساخته به درگاه عالم پناه فرستد و اگر مرغ شده بر آسمان پرواز کنی غازیان رعد انداز گنجشک‌وار شکاریت نموده به آستان همایون ما فرستند .
منتظر جواب نامه‌ایم والسلام* .

* کرسٹوماسی شفرجلد ۲ ص ۲۲۸ .

این نامه و جواب آن به نظر اصیل نمی‌آید . اصالت و ادب دو خاندان سلطنتی گورکانیان هند و صفویه ایران مانع از آن بود که چنین نامه‌هایی به یکدیگر نویسند .

جواب

نامه‌ نامی که از جانب جناب نامدار مملکت مدار گردون و قار معدلت شعار خورشید اشتهار، مریخ صولت، در درج سلطنت و [دری] چرخ کامکاری، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، شاه سلیم خان عَزَّ اصدار یافته بود در بهترین وقتی از اوقات و شریفترین ساعتی از ساعات به مطالعه نواب همایون ما رسید:

سراسر بود عیب فرزانه‌ها
چنین نامه‌ای را پسندیده‌ای
که نام بزرگان به زشتی برد
اگر کم سپاهی خود اندیشه کن
نوشتن چنین نامه عیب تمام
که بود افتخار سلاطین ترک
فتاد و همی کرد شور و شعف
علی و لسی خسرو شیرگیر
کاز او یافت کار جهانش نظام
بنا کرد او مسجد و خانقاه
علی بن موسی علیه السلام
برابر به هفتاد حج قبول

به شاهان نوشتن چنین نامه‌ها
مگر قبول استاد ننشیده‌ای
«بزرگش نخوانند اهل خرد
اگر پادشاهی خرد پیشه‌کن
بود نزد شاهان عالی مقام
تمرخان که بود از شهان بزرگ
قضا را گذارش به خاک نجف
به سادات خدام جدم امیر
نمود آن قدر عزت و احترام
به مشهد دگر شاهرخ پادشاه
به تعظیم و تکریم هشتم امام
طواف درش است به قول رسول

تو کردی چنین خانه‌ای را خراب رسول خدا را چه گوئی جواب
 به دنیا تو بدکار و بد روزگار به عقبی سیه نامه و شرمسار
 سلطنت شعارا ! الحمد لله والمنة غباری که دامنگیر در گاه عرش اشتباه ما
 بوده باشد نیست . بلکه خاطر عاطر دریا مقاطر مصروف آن است که لشکر ممالک
 عراق و فارس و آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و عربستان و گرجستان
 همه را جمع نموده هوای ذوق ملاقات داریم . سال گذشته [خاطر] از اعمال ناهموار
 خان احمد پادشاه گیلان غبار آلود بود^۱ . بدان سبب ایالت و حکومت پناه، شوکت
 و مرحمت دستگاه، نظاماً للامارة والشوكة والنصرة والعز والاقبال خان عالی‌شان
 فرهاد خان قرامانلو را بدان مملکت فرستادیم . به اندک زمانی آن مملکت را به
 تصرف دولت قاهره در آورد و بعضی که سر از جاده فرمان برداری پیچیده بودند
 سرهای ایشان به باد فنا داد . حالا در این ولا استماع نمود که به حوالی قندهار
 تشریف دارند^۱ .

آن دولتی که می‌طلبیدیم از خدای پرسیده راه خانه و خود بر در آمده
 مملکت مدارا ! اگر اراده پادشاهی و سر مملکت‌گیری داری قاعده آن است
 که پای استقامت در دامن شکیبائی کشیده داری . اما نه آن که چون سال گذشته که
 هنوز از آفتاب عالم‌تاب ما پرتوی و از علم اژدها پیکر ما اثری ظاهر نشده چون
 ستاره بنات‌النعمش پراکنده و غایب شدید و دو کلمه که منشیان عطارد نشان به قلم
 خجسته رقم بیان نموده بودند که:

۱- از همین جا روشن می‌شود که نامه‌ها اصیل نیست . قضیه شکست و فرار خان احمد در
 سال ۱۰۰۰ هجری زوی داده و فتح قندهار در سال ۱۰۳۱ و فرهادخان قرامانلو هم در سال
 ۱۰۰۶ کشته شده و این قضایا به هم ارتباط ندارد . این نامه مسلماً در سال ۱۰۰۱ نوشته شده
 و علی‌القاعده باید خطاب به امرای اوزبک باشد (رک جلد اول کتاب شاه عباس در روابط با
 ازبکان) .

ز دریا به دریا سپاه من است جهان زیر پر کلاه من است
 ز چرخ برین تا به شیب افسرم بسیط زمین تنگ بر لشکر من
 بروی زمین حکمرانی کجاست که جانش نه منقاد فرمان ماست

و دیگر آن که قلمی فرموده بودند که رحم الله امرأ عرف قدره ولم يتعدّ طوره
 خصوص این معنی اظهر من الشمس است که الله تعالی دنیا و مافیها را به خاطر جَد
 بزرگوار ما و اهل بیت او خلق نموده و هر جاهل غافل و بی عقل بلا حاصل که سر از
 فرمان داری اولاد ایشان باز کشیده دارد بدبخت و بی سعادت است و مضمون بیت را
 جواب آن که:

که چون صبح صادق شود آشکار کشد لشکر لیل صف بر کنار
 چو پیدا شود رایت آفتاب کشد ماه رخسنده بر رخ نقاب
 اگر فی المثل از کران تا کران شود بحر و بر پر ز مرغایان
 ز پرواز شهباز فرخنده بسال شود طاقت جغد بر وی محال
 کجا همعنان بوده‌ای با شهی کجا مجلس افروختی با مهی
 مکن تند خوئی مکن ترک ساز به حدّ گلیمت بکن پا دراز
 عنان کش تو ای خسرو خیره سر که طفل از دویدن در افتد به سر
 به توفیق فرمانده لایزال به امداد گوینده ذوالجلال
 نمایم به تو تاج و تخت و کلاه نمایم به تو هم شمار سپاه
 نمایم به تو زور بازو چنان که احسنت گویند کر و بیان
 نخوردی شها سیلی از روزگار ندیدی دگر مجلس کارزار
 تو از گوشمال جهان غافلی نپختی همان جاهلی جاهلی
 بتازم همین دم بدان تاج و تخت به سقائی مطبخ آرم ز تخت
 چنانست در آرم به خیم کمند که شاه و گدا را بود آن پسند

و دو کلمه که قلمی فرموده بودند که از ابتدای ولایت خراسان بی نزاع از
 ماست و من بعد داروغه و حاکم تعیین خواهم نمود، ان شاء الله تعالی و ارواح مقدسه

اجدادم سلام‌الله علیهم بی‌آن که خود مرتکب این سفرشوم بلکه اندک لشکر مقدار
آن سی هزار سوار نیزه‌گذار، دواسبه و دوشمشیره، به ولایت هند روانه نمایم که
دمار از روزگار تو بر آرند و اگر پناه به خاقان چین بری نامه نویسم که به طوق
گران و زنجیر خذلان مقید ساخته به درگاه عرش اشتباه ما فرستد و اگر موری گشته
و به قعر زمین رفته‌ای لشکر کوه شکن به ناخن بر آرند.

به تو هر چه بایست کردم پیام تو دانی و تدبیر خود والسلام *

درگاه صمدیت را کدام سجده نیاز در ازاء این مواهب گوناگون قبول افتد و ساجدان بارگاه وهاب بی منت را کدام تضرع و ابتهاج در موقف جلال به شرف اصغارسد. بهتر آن که پای از این محال کوشی در دامن خاموشی کشیده دست تشفع در اذیال مقدسه حضرت سید انبیا و حضرت ائمه هدی علیهم افضل الصلوات واکمل التحایا استوار نموده اولاً به دعای استبقای ذات عظیم الهمال اعلی حضرت پادشاهی ظل الهی که همواره در استیفای انواع فتوح و شادکامی و اقتضای آثار نصرت و نیک نامی اقبال ازلی رفیق و یار و توفیق لم یزلی در هر حال نگهدار باد پردازد و ثانیاً شمه ای از لوازم مؤالفت و خصایص موافقت با آن فارس عرصه جهانبانی و جالس اورنگک صاحبقرانی و شرذمه ای از جلایل عنایات الهی و جزایل عطایای نامتناهی نسبت به این نیازمند درگاه کردگار در دیباچه اظهارنهد.

نامه شاه عباس به شاه سلیم

ادای ستایش فتاح ذوالمنن، چنانچه شایسته سرادقات کبریای احدیت تواند بود، مقدور خاک نشینان عالم قصور و طالبان دارالسلام حضور نیست. متضرعان درگاه صمدیت را کدام سجده نیاز در ازاء این مواهب گوناگون قبول افتد و ساجدان بارگاه وهاب بی منت را کدام تضرع و ابتهاج در موقف جلال به شرف اصغارسد. بهتر آن که پای از این محال کوشی در دامن خاموشی کشیده دست تشفع در اذیال مقدسه حضرت سید انبیا و حضرت ائمه هدی علیهم افضل الصلوات واکمل التحایا استوار نموده اولاً به دعای استبقای ذات عظیم الهمال اعلی حضرت پادشاهی ظل الهی که همواره در استیفای انواع فتوح و شادکامی و اقتضای آثار نصرت و نیک نامی اقبال ازلی رفیق و یار و توفیق لم یزلی در هر حال نگهدار باد پردازد و ثانیاً شمه ای از لوازم مؤالفت و خصایص موافقت با آن فارس عرصه جهانبانی و جالس اورنگک صاحبقرانی و شرذمه ای از جلایل عنایات الهی و جزایل عطایای نامتناهی نسبت به این نیازمند درگاه کردگار در دیباچه اظهارنهد.

لله الحمد که همیشه فی مابین آبای عظام و اجداد کرام این دو سلسله والا مقام طریقه محبت و یگانگی مسلوك بوده و مطلقاً امری که باعث غبار خاطرها باشد تا حال

۱- عنوان نامه در نسخه: کتابت نواب گیتی ستانی به پادشاه مشارالیه در باب فتح بغداد

مصحوب آقا محمد مستوفی غلامان انشاء کمترین (عبدالحسین نصیری طوسی).

از جانبین به ظهور دوستی نرسیده خواهش دوستی آن است که به دستور درتشید مبانی وفاق و تصفیة مناهل اتفاق اهتمام رود که در نشأة تعلق امری شریفتر از توافق نیست و اگر در این ایام به افساد مفسدان که حقیقت آن بر ضمیر الهام پذیر ظاهر است، اندک نقاری به حسب اتفاق روی داده باشد، به حکم حدیث الحب یتوارت چون مشرب عذب محبت موروثی و منبع مصفای الفت ازلی از خاشاک تمویهات ظاهری و شوائب غبار صوری منزّه و مبرا است یقین که از ادناس افساد مفسدان مکدر نمی‌شود. این دوست جانی و هوا خواه جنانی را محبت جبلّی و الفت طبیعی نسبت بدان برادر به جان برابر، نه در آن درجه است که به مقیاس اندیشه سنجیده آید.

ای کام دل و راحت جان اصل امید دارم به خیال تو وصال جاوید
در ملک ضمیرم و در آفاق دلم مهر تو جهانگیر بود چون خورشید

لهذا دل تنگ حوصله که مست باده یگانگی است بیش از این تاب خمار بیگانگی نیاورده می‌خواهد که ابواب مکاتبات مفتوح و قواعد اتحاد مضبوط باشد. لاجرم به اعلام مجملی از فتح عراق عرب که از تفضلات مجدّده الهی است مبادرت نموده بر لوحه ضمیر خورشید تنویر، که عکس پذیر الهامات عینی است، می‌نگارد که در این ایام خجسته انجام به تواتر و توالی سوختگان نواثر فتنه و فساد و ستم رسیدگان دارالسلام بغداد که از ولایات موروثی آباء و اجداد این محب صادق- الاعتقاد است و به واسطه حوادث زمان از تصرف منسوبان این دودمان بیرون رفته- بود، دست استشفاع در عنان نصرت توأمان زده از بیداد گروه اوباش که بر آن بلاد استیلا یافته بودند شکایت نمودند.

چون همواره آرامش بلاد و آسایش عباد را اهم مهمّات و سرمایه فتوحات می‌دانیم، در حینی که رایات اقبال به عزم سیر و شکار متوجه مازندران جنت نشان بود، به محض القای ربانّی و الهام یزدانی فسّخ آن عزیمت نموده با جمعی از ملتزمین رکاب نصرت اثر مقیّد به جمع لشکر و حشر نشده متوکلاً علی الله عازم

تسخیر آن ولایت شدیم و به یمن توفیق رب العالمین و امداد بواطن قدسیه طیبین و طاهرین و حسن توجه اعلیٰ حضرت پادشاه کیوان غلام در اندک فرصتی ظاهر دارالسلام مضرب خیام عساکر طفر فرجام گردیده غازیان قلعه گشا به محاصره قلعه و حصار آن اشتغال نمودند و در عرض بیست و یک روز آن چنان حصن حصین و قلعه متین را جبراً و قهراً مفتوح ساخته سرکشان و متمرّدان در قید ذل و هوان در آمدند. هم سرمایه سعادت دارین از خاک بوسی آستان حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین و دیگر حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین به دست آمد و هم مظلومان و ملهوفان که اسیر چنگال محن و فتن بودند در سایه لوای عدلت استظلال جسته کامیاب صورت و معنی شدند و در اماکن مقدسه، از ارواح مطهره انبیا و اولیا قدس الله اسرارهم، استمداد همت کرده به دعای استقامت ذات بی مثال و استدامت سلطنت عظیم الهمال آن مسند آرای اراثک عظمت و اقبال مواظبت نمود و رفعت پناه آقا محمد مستوفی غلامان که اباعن جد از ملازمان اعتمادی این دودمان است به جهت وصول این خبر میمنت اثر، به خدمت اقدس روانه نمود و یک دست شاهین سفید که خالی از ندرت و غرابتی نیست به اتفاق او به ملازمت سامی ارسال داشت. مترصد است که پیوسته از جانب شریف اعلیٰ حضرت سپهر منزلات نیز همان رابطه صداقت قدیمی منظور بوده مجوز بیگانگی نباشند و به دستور به ارسال مراسلات محبانه و ارجاع خدمات بی تکلفانه زنگ زدای خاطر مهر آگین گردند. زیاده چه اطناب نماید. نیر دولت و کامرانی از افق مراد طالع و برساخت اقبال لامع باد.*

نامه شاه عباس به شاه سلیم^۱

همایون وقتی و مبارک ساعتی که به میامن تفضلات لاریبی خاطر اقدس و ضمیر دقیقه رس را از حوادث ایام و انتظام مهام انام فراغت کلی دست داد و در فضای فرح فزای مازندران بهشت نشان که جلوه گاه و شاقان چمن و لاله رخان گل و نسترن است تماشاگر و صید افکن بود و دماغ جان اشتیاق استنشاق روایح ازهار مهر و ولا و اخبار سلامتی ذات بی‌همتای آن گلبن ریاض پادشاهی و دوحه حدیقه ظل‌اللهی داشت که ریاحین خلت و وداد و ازاهیر محبت و اتحاد که در بوستان وحدت ازلی و گلستان موافقت لم یزلی به دستیاری نخلبندان سحر طراز به‌نزهتگاه همیشه بهار حضور ارسال یافته بود، بزم وصال روحانی دوستان جانی را خرم و محفل اتصال معنوی مشتاقان جنانی را رشک ارم ساخت و از نوید فتح و فیروزی و بهجت و بهروزی و اظهار مراتب اتحاد معنوی و قرب باطنی که سمت گزارش یافته بود گلزار محبت قدیمی و اخوت جدیدی طراوت و نصارتی دیگر یافته غنچه دل گل گل بشکفت و عندلیب جان را جذبات شوق به نوای:

اکنون که یکی شد دل و جان من و دوست شد راست به هم دل و زبان من و دوست
ناگفته به هم راز دل هم دانیم کو راز نگفتنی میان من و دوست

۱- عنوان در نسخه: «در کتابت نواب گیتی ستانی به پادشاه مذکور (شاه سلیم) مصحوب

تخته یک و چون خبر فوت پادشاه مشارالیه رسید موقوف ماند.» از انشاء عبدالحسین

نصیری طوسی.

نغمه سرا ساخته در آن سیرابی دل و شادابی خاطر به لوازم شکر ظفر و نصرت و مراسم دعای عافیت و مسرت آن حضرت که همیشه پیش نظر و فکر دل و ورد زبان است پرداخت . امید که پیوسته بوستان بخت بلند و سرابستان دولت ارجمند به منهل سلسال فضل ذوالجلال ریّان بوده از آسیب خزان در امان ملک منّان باد.

چون در مفاوضه سامی اشعاری به تفحص حال و تجسس اخبار شده بود به ایراد مجملی از آن مبادرت نموده مکشوف ضمیر مستنیر می گرداند که بعد از تسخیر بغداد ، والی روم استرداد آن را غایت مرادات ساخته فتنه و شورش کوتاه اندیشان گرجستان و مشغول بودن فوجی از افواج قاهره به دفع ایشان را انتهاز فرصت انگاشته لشکر بی عدّه و حدّ ، به سرداری حافظ احمد وزیر اعظم ، به تسخیر بغداد فرستاد. این نیازمند درگاه بی نیاز توکل به جانب کار ساز بی انباز نموده ایالت پناه عالی جاه زینل بیک را پیشتر از موکب مسعود روانه نمود که با امرا و عساکر آن سرحد به دفع مخالفان و حفظ ولایت مذکوره قیام نماید و ما نیز ، با ملتزمان رکاب ظفرقرین، متوجه گشته حوالی آن دیار مخیم اقبال گشت . خان مذکور جسر بر لب آب دیاله بسته عبور کرد و جنگهای مردانه و دستبردهای دلیرانه نموده مکرّر مخالفان را شکست داده جمع کثیر اسیر و دستگیر گردانید . چون مخالفان از صدمات غازیان نصیری منش عاجز شدند بر اطراف معسکر خود که میان قلع و لشکر ظفر اثر فاصله بود، خندق و جسر بریده از دو طرف به آب شط متصل ساخته به توپ و تفنگ مضبوط کرده متحصن شدند، جمعی از عساکر منصوره به عبور آب مذکوره مأمور گشته در رسانیدن کومک و آذوقه به اهل قلع و سدّ راه تردد و آوردن ذخیره بر مخالفان کوششهای نمایان نمودند. چون آن جماعت دیدند که راه گریز بسته و دشمن در پهلو نشسته، نی جای ستادن است و نی راه گریز، استشفاق و استدعای صلح را وسیله استخلاص ساخته جمیع توپخانه و جبالخانه و قورخانه را ، با احمال و اثقال و خیمه و یراق و جم غفیر از پیاده و بیمار،

گذاشته راه‌گزیز بر ستیز اختیار نمودند. از آن جا که شمول مروت و عموم مرحمت است به مضمون العفو زکوة الظفر غازیان را از تعاقب و تعرض ایشان منع فرموده به نفس نفیس در آن اماکن مقدسه به سجدهات شکر فتوحات غیبی که در هر حال قرین حال است و دعای بقای عمرو حضور آن برادر به جان برابر قیام نمود. و چون بتوفیق الله خاطر از مهمات آن حدود جمع شده مهم گرجستان نیز به احسن وجهی فیصل یافت، سالماً غانماً مراجعت واقع شد، خانه زاد قدیمی تخته (تجیه؟) را روانه ملازمت نمود که در هنگام تقبیل بساط عزت سوانح اموری را که خاطر اقدس به استفسار آن متوجه باشند به موقف عرض رساند.

مأمول آن که همواره ضمیر مهر‌گزین را نگران تحقیق احوال فرخنده مآل دانسته به اعلام حالات و ارجاع مهمات مسرت بخش خاطر منتظر بوده به تأییدات غیب الغیب مؤید باشند. *

نامه شاهزاده خرم ملقب به شاه جهان به شاه عباس^۱

دعائی که خاطر قدوسیان ملا اعلی به اجابت آن مشتاق و طاقت کرویbian عالم بالا در مقدم انتظار آن طاق، و ثنائی که نسیم آن بر گلشن عظمت هیچیک از سلاطین نوزیده و شمیم آن به مشام شوکت احدی از خواقین کامکار نرسیده باشد، باقوافل تحیتی که خیال نهایت آن عین محال و تصور غایت آن محض خیال باشد هدیه مجلس بهشت آیین و تحفه محفل خلد تزیین عالی حضرت سپهر منزلت کیوان رفعت، افتخار سلاطین روزگار و استظهار خواقین نامدار، صدر نشین مسند سلطنت، زینت افزای سریر عظمت، مهین نتیجه ازدواج آدم و حوا، بهین ثمره شجره مصطفی و مرتضی، علو و دودمان علوی، صفوت خاندان صفوی، رفعت سپهر نامداری، طلعت خورشید کامکاری، حضرت ریاض شاهی، زهت گلشن پادشاهی، مرکز دایره جلالت، محیط بسط عدالت، طراز لباس اقبال، سیمای جهان اجلال، بهرام میدان شجاعت، مشتری آسمان سعادت، رافع لوای عدالت، باسط بساط مکرمت، ماه فلک جود، شمع بزم وجود، سمی عم نبی، ابدۀ الله تعالی و تقدس و ایده، نموده بر مرآت خاطر انور مرتسم می گرداند که مدت مدید و عهد بعید است که استماع اخبار جلیه و اطلاع بر آثار علیه آن قدوة سلاطین روزگار و اسوة خواقین کامکار الفت ازلی را که بین الارواح و محبت موروئی را که میانه اشباح است به حرکت

۱- عنوان نامه در نسخه: « کتابت شاهزاده خرم ملقب به شاه جهان به خدمت نواب

گیتی ستانی مصحوب زاهد یک ایلچی ».

آورده از این جهت پیوسته خواهان آن بود که به وسیله صحیفه و ذریعه رقیمه که در حقیقت ملاقات متباعدین و مواصلت متفارقین است اظهار این حال خجسته فال و بیان این مقال فرخنده فال نماید. لکن نظر به آداب ارادت و طریقت اطاعتی که نسبت به بندگان اعلیٰ حضرت خاقانی ظل سبحانی مرعی و مسلوك می‌دارد بی‌رخصت آن اعلیٰ حضرت خلافت منزلت اقدام بر این امر نمی‌نمود و عرض این غرض بی‌وسيله مناسب نبود. این معنی را مانند در مکنون در گنجینه خاطر محزون می‌داشت و همیشه منتظر لطیفه‌ای که موجب وصول این مقصد اقصی و پیوسته مترصد وسیله‌ای که باعث حصول این عطیه کبری باشد می‌بود. تا آن که در این ایام خجسته فرجام سعادت یار حاجی رفیق ملاطفه سامی و مفاوضه نامی آن عم بزرگوار عامی مقدار رسانید و ظاهر گردید که آن اخلاص باطنی در خاطر ملکوت ناظر آن نیسّر برج کامکاری که مرآت حقایق غیبی است پرتو ظهور انداخته ورود آن را فوز عمیم و لطف جسیم دانسته به عرض اشرف اقدس بندگان اعلیٰ حضرت سلیمان حشمت خاقانی رسانیده رخصت حاصل نمود که خود را به وسیله صحیفه الاخلاص مذکور خاطر انور و ضمیر فیض گستر آن عم بزرگوار عالی مقدار ساخته تجدید مراسم محبت موروثی و تبیین مراتب مودت مکتسبی نماید.

بنابراین، این صحیفه الاخلاص را مصحوب مخلص حقیقی، معتمد تحقیقی، زاهد بیک که بین الاقران به قدم خدمت و زیادتی عزت امتیاز داشت ارسال نمود و چون فرستادن این رقیمه بی‌یادبودی و ملازمت نمودن او بی‌دستاویزی مناسب نمی‌نمود، از هر قسم چیزی که در این دیار به هم می‌رسد نمونه فرستاده شد که از آن جمله اگر چیزی طبع مبارک را مرغوب افتد از روی التفات اشاره فرمایند تا از همان جنس فرستاده شود.

توقع آن که چون آن زینت افزای مسند سلطنت را در حقیقت عم بزرگوار خود می‌داند، توجه خاطر ملکوت ناظر را که بالخاصیه منتج فتوحات غیبی و مثمر فیوضات لاریبی است، از این صادق الولا دریغ نداشته به زلال رشحات سحاب

عنایت نامه‌های نامی گلشن محبت موروئی و چمن مودّت مکتبی را نصرت و حضرت
بخشند و به اظهار مراتبی که دلالت برالتفات و یگانگی نماید منت نهند.
پیوسته سریر سلطنت و مسند عظمت بسه وجود کثیر الجود مزین و
محلّی باد.*

جواب^۱

نسایم ریاحین خللت و وفاق و شمایم ازاہیر مودت و اتفاق کہ از بوستان
تازہ نہال دوحہ سلطنت و کامکاری و گلستان نوشکفتہ حدیقہ عظمت و شہریاری ،
بہار گلشن شہامت و اجلال ، نوباوہ باغ سعادت و اقبال ، ہلال آسمان دولت روز-
افزون ، ہمای آشیان بخت ہمایون ، قرۃ باصرہ شہنشاہی ، غرۃ ناصیۃ ظل اللہی ،
فروزندۂ چراغ گورکانی ، فرازندۂ چتر صاحبقرانی .

ز خرمی شد از آن بخت روزگار جوان

کہ نور دیدۂ خورشید گشت شاہ جهان

اطال اللہ عمرہ الی یوم الحشر والمیزان در اہتزاز در آمدہ بہ خوشترین ہنگامی
نکھت بخش مشام یگانگی گشتہ فوایح صداقت آمیزش دماغ دل قدر شناس را بر
سر نشاط و روائح محبت انگیزش خاطر مہر اساس را در انبساط آورد و از مراتب
دوستی کہ نگاشتہ کلک عنبر سای شدہ بود آغاز تعارف ازلی پیرایۂ اتحاد و انجام
تناسب ذاتی سرمایۂ وداد یافتہ ضمیر عطوفت تأثیر را بہجتی تازہ و مسرتی بی اندازہ
روی دادہ در ہنگام سیرابی دل و شادابی خاطر کامرانی آن فرزند نامدار کامکار از

۱- عنوان نامہ در نسخہ : « جواب کتابت مزبور مصحوب ایلچی مذکور از منشآت

عبدالحسین نصیری طوسی » .

در گاه کردگار مسألت شد.

حقا که تعلق خاطر محبت فزون به دوستی آن سلسله همایون قرین درجه اعلی و مرتبه قصوی و همواره همت والا بدان مقصور است که از موجبات ثبوت محبت آنچه در پرده اندیشه صورت پذیر تواند بود از قوه به فعل آمده دقیقه‌ای از قواعد سداد نامرعی نماند. اگر در این اوان حرکتی بر مقتضی تقدیر که فی الحقیقه به سبب آن از شاهراه محبت خاری برداشته شده به صدور رسیده باشد، بحمدالله و المنة که اساس محبت قدیمی ارثاً و اکتساباً فی مابین اعلی حضرت ثریا منزلت خاقانی و نواب همایونی ما، نه چنان استوار است که از حوادث روزگار خلل پذیر باشد.

صادق الاخلاص معتمد الخواص زاهد بیک که قامت قابلیتش از آرایش تعریف و توصیف مستغنی است اگر در سلك بساط نشینان مجلس همایون دیرتر منسلک شده باشد سبب آن بود که او از راه مشهد مقدس روانه دارالسلطنه اصفهان گردیده بود و ما، به جهت تنگی راه و قلت آب و کثرت جنود مسعود، امرای عظام را با اکثر عساکر نصرت فرجام از راه راست روانه فرموده خود با جمعی از ملتزمان رکاب ظفر انتساب و میرشکاران از راه بیابان به طریق سیر و شکار متوجه قندهار شدیم و مشارالیه را از مشهد به ساحت قندهار طلب فرموده به عزت تلافی محترم گردیده رخصت انصراف یافت و متعاقب یکی از مختصات حریم عزت نیز به رسم رسالت به حضور گرامی می‌رسد و در صحیفه منیفه مندرج بود که از جانب اعلی حضرت برادر به جان برابرم در افتتاح ابواب آشنائی مرخص شده‌اند. ما نیز منتظر این رخصت که فی الحقیقه رخصت نواب همایون ماست بودیم. الحال که آن متوقع سمت حصول پذیرفت، یقین که من بعد شاهراه محبت را به آمد و شد مفاوضات و مراسلات مسلوک داشته پیوسته به اشعار اخبار مسرت بخش و اظهار مرغوبات مکنونات خاطر شریف که موجب استحکام روابط پدر و فرزندی است

مسرور خواهند ساخت.

بواقی حالات محول به تقریر صدق تأثیر صادق العقیده مشارالیه است که در
انجمن حضور مفصلاً مذکور خواهد نمود. چون آداب سفارت مومی الیه مرضی
طبع افتاده هر گاه ایلچی بدین صوب می‌فرستاده باشند او را خواهند فرستاد.
همیشه بر مسند کامرانی ممکن و از عمر و جوانی ممتّع باد.*

نامه دیگر شاهزاده خرم به شاه عباس^۱

دعائی که قدوسیان ملاّ اعلیٰ به قبول آن استقبال نمایند و کروّ بیان عالم قدس به اجابت آن مبادرت فرمایند، باروایح ثنائی که نسیم عنبر یزش غنچه گلبن خلت و اخلاص را چون گلستان خلیل خندان و شمیم عطر آمیزش محفل عقیدت و اخلاص را مانند انفاس قدسیان مشک افشان سازد، مصحوب قوافل نیاز، نثار مجلس بهشت - آیین و محفل فردوس تزیین اعلیٰ حضرت سپهر منزلت کیوان رفعت قضا قدرت، افتخار سلاطین روزگار، استظهار خواقین نامدار، صدر آرای اورنگ ابهت، زینت افزای سریر عظمت، یکتا گوهر بحر آفرینش، روشنی بخش دیده دانش و بینش، شهنشاه عالی قدر جهاندار، پادشاه متعالی صدر کامکار، مهین نتیجه ازدواج آدم و حوا، بهین ثمره شجره مصطفی، علّو دودمان صفوت خاندان صفوی، اوج فلک نامداری، خورشید آسمان کامکاری، مرکز دایره عدل و داد، واسطه انتظام عالم ایجاد، نخل برومند بوستان اقبال، شاهباز آشیان جلال، محیط جهان جود، بی همتا گوهر دریای وجود، بهرام میدان شجاعت، مشتری آسمان سعادت، دره التاج سلطنت و پادشاهی، اکیلل جبهه عظمت و شاهنشاهی، دریا دل آفتاب ضمیر، جوان دولت پیر تدبیر، بلند بخت جهانگشا، کام بخش خورشید لقا، مظهر آثار خفی و جلی سمّی عمّ نبّی عربی ایدّه الله تعالی بتأییداته السرّ مدیه گردانیده به عرض می‌رساند

۱- عنوان نامه در نسخه: «کتابت شاهزاده مومی الیه به خدمت گیتی ستانی مصحوب

خواجه حاجی ملازم خود».

که مرحمت نامه اشفاق آیین و عنایت نامه فردوس تزیین که مصحوب معتمد تحقیقی زاهد بیگ شرف ارسال یافته بود، در وقتی که این نیازمند به حسب تقدیر از ولایت دکن به جانب آگره روانه شده بود شرف وصول ارزانی فرمود و عالم عالم خرسندی و جهان جهان امیدواری روی نمود و آنچه در خلال احوال، از الطاف بیرون از حد و شمار، یاد فرموده بودند که به این برادر زاده اخلاصمند تمام برساند رسانید. هر چه به موجب مصدوقه اهل الدول ملهمون، از زبان معجز بیان به طریق کرامات سرزده بود، بعینه به عرصه گاه ظهور جلوه نمود و بعضی از نقضاء عقول و منافقان کوتاه اندیش فضول بی سبب و تقصیری به جهت حصول مطالب دور از کار که پیشنهاد خاطر قاصر خود نموده بودند، مزاج مقدس بندگان اعلیٰ حضرت خلافت منزلت ظل الهی را از این نیازمند در گاه الهی منحرف ساخته کار را به جائی رسانیدند که هر چند این نیازمند نظر بر رضا جوئی و پاس ادب نموده ملایمت نمود، آنها آن حضرت را بیشتر بر سر شدت آوردند و رفته رفته به حدی رسانیدند که امان از میان برخاست و به مصدوقه آیه کریمه *ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة* بر این نیازمند واجب شد که جمعیت نموده محافظت نماید. بعد از آن که در حدود دهلی اتفاق تقارب فریقین افتاد، در هر مرتبه و هر جا که فتنین مقابل هم شدند، به محض توجهات ظاهری و باطنی آن خلاصه دودمان نبوت و ولایت، غلبه و ظفر مردم این نیازمند را بود. چون آن مفتنان و مفسدان غلبه این نیازمند را بر رأی العین مشاهده کردند، بندگان اعلیٰ حضرت خلافت منزلت را بر سر صلح آورده پیغام نمودند که اگر این نیازمند به جانب دکن و گجرات و مالوه به حال خود بوده جاگیرهای هندوستان را هم که تغییر نموده بودند بدهند.

از آن جا که آداب پدر و فرزندی همیشه ملحوظ این اخلاص منش بود و آنچه واقع شده از روی بی علاجی بود، از غلبه و استیلاي خود قطع نظر کرده قبول صلح نموده به جانب مندو روان شد. همین که به مندو رسید، همان محاذیل

حرف صلح را کان لم یکن پنداشته نقض عهد نمودند و از گفته و قرارداد پشیمان شدند و جمعی کثیر همراه گرفته به این جانب متوجه شدند.

چون از روی کرم و اشفاق به زاهد بیک فرموده بودند که هرگاه ضرور شود به عرض ما برساند که نهایت توجه در امداد و اعانت خواهیم فرمود، کمال امیدواری به حصول انجامیده بود. بنابراین، معتمد صلاح آثارخواجه حاجی را که پیش از این همراه زاهد بیک به سعادت ملازمت اعلیٰ حضرت عم بزرگوار عالی مقدار مشرف شده بود به استلام عتبه ولایت و کرامت فرستاده حقایق را معروض داشت تا به هرچه اشاره علیه شود بر آن عمل می نموده باشد.

از این کراماتی که در این دفعه از آن زبینه تاج و تخت و وارث نبوت و ولایت به ظهور آمد، اخلاص این نیک اندیش یکی در صد بل در هزار شد و الحال منتظر اشارت با بشارت است که به هرچه امر عالی مقدار شود عمل نماید و نیز موروئی این دودمان عالی شان است که از خاندان نبوت و ولایت استمداد نموده به مطالب علیه خود برسند. این نیازمند هم نسبت به اجداد بزرگ نژاد خود عمل نموده چنگک توسل به ذیل اشفاق آن خسرو آفاق محکم نموده یقین است که بیشتر و بهتر از آنچه در خاطرها گنجد شفقت و مرحمت از آن حضرت خواهد یافت. ان شاء الله الکریم.

همواره سریر سلطنت به وجود فایض الجود مزین باد.*

جواب^۱

استشمام روایح ازهار بهارستان محبت ولا و فوایح انوار گلستان خلّت و وفا که از سراپستان الفت و یگانگی فروزنده اختر برج سلطنت و اقبال، گرانمایه گوهر درج دولت و اجلال، خال رخسار بسالت و بختیاری، چشم جهان بین عدالت و شهریاری، نور حدقه ظل الهی، نور حدیقه پادشاهی، نخلبند گلزار جهانبانی، گلدسته گلشن کامرانی، < > روضه برومند صاحبقرانی، سرسبزی دوحه تنومند گورکانی، فرزندان اعزّ برخوردار کامکار، منظور انظار حضرت آفریدگار:

شاه جهان سپهر معالی که رای او از چرخ پیر برده به بخت جوان گرو سلمه الله تعالی ورقاه علی مدارج العزّ والعلی در اهتزار آمده بود، در خوشترین هنگامی سرمایه خوشی و خوشدلی شده مشام جان را نکهت و گلستان خاطر را زهت افزود. گلزار محبت موروئی و ریاض مودّت مکتسبی طراوتی تازه و نضارتی بی اندازه یافت. از کلمات دلاویز دوستی و وداد، که نگاشته کلمک عنبرین سلک شده بود، مبانی وفاق و قواعد اتفاق استحکامی دیگر گرفت و از ورود حاج الحرمین خواجه حاجی بیگ و اطلاع بر کماهی احوال فرخنده مآل خاطر نگران روی به اطمینان آورده لوازم شکر صحت ذات عدیم الهمال به تقدیم رسید و از صمیم ضمیر صدق تأثیر تیسیر اسباب ابهت و کامرانی و تکمیل موجبات آمال و امانی آن صاعد

۱- عنوان نامه در نسخه: «جواب کتابت مذکور از منشآت» عبدالحسین نصیری طوسی.

مساعداً کشور ستانی از حضرت و اهب بی منت مسألت شد.

اشعاری که در باب افساد مفسدان و بی توجهی بندگان اعلی حضرت پادشاهی ظل‌اللهی شده بود، از آن جا که عموم عاطفت و شمول مهربانی است خاطر محبت مظاهر و ضمیر مودت مشاعر چنان می‌خواهد که اکنون که هنگام عنفوان بهار دولت و ریعان ریحان سلطنت است به میامن حسن سلوک و متانت تدبیر و رزانت رای امور جهان‌بانی و مهام گیتی ستانی انتظام تمام یافته توجه خاطر خورشید مآثر اعلی حضرت گردون منزلت سرمایه فتوحات باشد. پس مناسب این مرتبه والا آن است که عوالی همت به رضا جوئی خاطر آن حضرت، که به حکم وبالوالدین احساناً از واجبات است، گماشته در مراسم اطاعت و انقیاد کوشند و خشنودی ایشان را وسیله رستگاری دارین دانسته گلشن امید آن حضرت را از تند باد فساد نگاهبانی نموده به نوعی پاس دارند که مجال خلشی از خارزار مفسدان نماند. تا بر عالیشان حقیقت التیام و اتحاد و کیفیت اخلاص و اعتقاد ظاهر گشته مجال غوايت و سعایت کوتاه بینان عالم صورت صورت محال گیرد. ان شاء الله العزیز.

از این جانب نیز به اعلی حضرت والا مرتبت برادر به جان برابرم سفارشات خواهیم نمود که با آن نوبه گلشن اقبال به مقتضای پدر و فرزندی سلوک فرموده لوازم محبت جبلی و مهربانی و شفقت ذاتی و ملاحظه خاطر و دلجوئی مبذول داشته به فروغ عقل دور بین ظلمت زدای کدورت گشته گوش به سخنان ارباب غرض و مفسدان نکرده به زلال عفو و اغماض ریاض همیشه بهار عاطفت را سرسبز دارند. یقین که خیراندیشهای این ولا جوی را به سمع رضا اصغاء خواهند فرمود.

مأمول آن که پیوسته همین شیوه مرضیه ارسال رسل و رسائل منظور داشته به اعلام حالات و اظهار مکنونات ضمیر منیر و مرغوبات خاطر مستتیر مفتوح ابواب یگانگی و رافع غوائل بیگانگی باشند. زیاده چه اطناب نماید.

پیوسته به تأییدات غیبی مؤید باشند والسلام.*

نامه شاه عباس به شاهزاده خرم ملقب به شاه جهان^۱

لطایف دعواتی که اشعه اجابتش مجامع خلوت نشینان صوامع قدس را منور ساخته محرک سلسله اتحاد و یگانگی باشد و شرایف تسلیماتی که پرتو قبولش روشنی بخش مجالس معتکفان حظایر انس گشته ظلمت زدای غائله بیگانگی گردد، تحفه بزم خلعت و ولا و هدیه محفل صداقت و صفای فرزند اعز ارجمند بر خوردار، شاهزاده جوان بخت نامدار کامکار، مهر سپهر دولت و اقبال، نیر آسمان سلطنت و اجلال، نهال گلشن ابهت و شهریاری، بهار چمن نصفت و بختیاری، فروزنده گوهر درج گورکانی، درخشنده اختر برج صاحبقرانی، ثمره شجره برومند پادشاهی، نوباوه دوحه تنومند ظل الهی، خال رخسار کامکاری، آرایش جمال بسالت و نامداری، خرمی ریاض کامرانی، شادابی گلبن جهانبانی، نور حدقه شهابت و جهانگیری، نور حدیقه شجاعت و دلیری.

شاه جهان که بخت جوانش همیشه باد فرمانروای ملک به شادی و خرمی گردانیده به جوامع ضمیر منیر خورشید نظیر و همگی همت والا نهمت اکسیر تأثیر متوجه نظام اسباب دولت و کامرانی و موجبات شوکت و جهانبانی بوده و می باشد. و اهب آمال جواهر مطالب و مقاصد آن گوهر معدن شاهنشاهی و

۱- عنوان در نسخه: «کتابت از جانب نواب گیتی ستانی به شاهزاده مشارالیه مصحوب

اسحق بیگ یزدی».

نگین خاتم‌یداللهی را بروفق مراد در سلک حصول منتظم دارد. انه رؤف بالعباد.^۱
 برضمیر منیر محجوب نماند که در این عالم چیزی بر محبت راجح نیست
 و امری بر مودت فایق نه. خوشا دلی که پذیرای پرتو انوار محبت گشته، صفو تکرده
 خاطر را از ظلمت و وحشت پردازد. المنة لله که این شیوه پسندیده، همچنانچه سعادت-
 آثار اخلاص شعار اسحق بیگ به موقف عرض رسانید، دل نشین خاطر آن فرزند
 سعادت‌مند حمیده خصال افتاده همواره در ازدیاد محبت صمیمی و الفت قدیمی
 کوشش می‌نماید. شاهد این حال ظهور آثار نصایح مشفقانه محب خیرخواه است
 که به صممع رضا اصغانموده مشرب عذب الفت را که از تمویهات مفسدان غبار آلود
 شده بود از سرچشمه محبت جبلی مصفا ساخته نسبت به اعلی حضرت ظل‌اللهی که
 در حقیقت ولی نعمت حقیقی و خدای مجازی است در مقام اطاعت در آمده آن
 حضرت نیز از عالم اشفاق و عطوفت ذاتی زنگ زدای خاطر خورشید مظاهر گشته
 زلات ایشان را به عفو و اغماض مقرون داشته مراسم محبت و علاقه پدر فرزندان
 استقرار یافته است. حقا که از استماع اخبار رضا مندی اعلی حضرت برادر نامدار
 کامکار از آن فرزند ارجمند برخوردار خاطر مهر آگین را بهجت بر بهجت افزود.
 امید که همواره در رضا جوئی آن حضرت به تأییدات غیبی مؤید بوده کامیاب
 صورت و معنی باشند.*

۱- الله رؤف بالعباد (آل عمران ۳۰).

روابط سلاطین صفوی با ملوک دکن

سرزمین دکن پس از انقراض سلسله بهمنی به چندین قسمت تقسیم گردید و در هر يك از آن سلسله‌ای حکم روا گردید. این سلسله‌های كوچك با دربار صفوی همواره طریق دوستی می‌سپردند و با فرستادن نامه و هدایای گوناگون اظهار ارادت و اخلاص به پادشاهان صفوی می‌نمودند. از جمله در زمان شاه طهماسب «از جانب سلاطین عظام دكن علی‌الخصوص نظام‌شاه والی احمد آباد و قطب‌شاه والی گلکنده و حیدرآباد که دعوی محبت و ولای خاندان حیدر کرار نموده خرد را شیعه ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار می‌شمردند و علی‌عادل‌شاه والی بیجاپور مکرراً ایلچیان سخندان^۱ آمده اظهار عقیده و اخلاص و این که در ممالك ایشان خطبه اثنی عشری به نام نامی و القاب سامی آن حضرت خوانده می‌نمودند و تحف و هدایا گذرانده به خلعت‌های خاص از تاج مرصع و اسب‌های با زین و زر و کمر خنجر و امثال ذلك اختصاص می‌یافتند.»^۲

در زمان شاه عباس، حکمرانی ناحیه بیجاپور با ابراهیم عادل‌شاه بود و سلطنت گلکنده با محمد قلی قطب‌شاه و حکومت احمدنگر با نظام‌شاه و این هر سه با شاه عباس روابط سیاسی داشتند و حتی در گلکنده نام شاه عباس در خطبه خوانده می‌شد و این رسم ظاهراً از زمان شاه اسماعیل معمول شده بود که نام شهریاران صفوی در خطبه‌ها ذکر می‌شد.

به نظر می‌آید که اولین سفیر دربار صفوی به نزد سلاطین دکن اسد بیک گرگیراق

۱ - در خصوص نامه‌های سلاطین دکن با شاه طهماسب رجوع شود به کتاب «شاه طهماسب» تألیف نگارنده از انتشارات بنیاد فرهنگ.

۲ - عالم‌آرای عباسی ج ۱ ص ۱۱۶.

تبریزی باشد که در سال ۱۰۰۵ هجری از مسافرت دکن باز گشت. درین خصوص اسکندر بیک منشی می‌نویسد:

«اسد بیک گرگیراق تبریزی که چند سال قبل از این به رسم رسالت به نزد سلاطین هند دکن بود، در این سال مراجعت نموده بارخانه‌ها از اجناس و امتعه آورده پیشکشهای لایق گذرانید.»^۱

پس از آن، در حدود سال ۱۰۲۰ هجری میر خلیل الله خوشنویس از جانب عادلشاه والی بیجاپور و ایلچپانی از طرف محمد قلی قطب شاه والی گلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسله نظامشاهی به دربار شاه عباس آمدند و هر یک در نامه‌های خود ضمن شکایت از سلاطین دهلی که از زمان اکبر چشم طمع به شبه جزیره دکن دوخته بودند تقاضای حمایت کردند و از شهریار ایران خواستار شدند که با فرستادن نامه‌ای به جهانگیر رعایت جانب آنان را توصیه نموده از سلطان مغول هند بخواهد که از تجاوز به خاک آنان چشم پوشد و شاه عباس نیز به گفته اسکندر بیک «چون میانه حضرات پادشاهان دودمان قدس نشان صفویه و سلسله علیه تیموری همواره طریقه محبت و وداد و شیوه مودت و اتحاد مرعی و مسلوک بوده و فی ما بین حضرت اعلی شاهی ظل الهی و حضرت پادشاه والا جاه گردون بارگاه سلیم شاه فرمانروای ممالک هندوستان زیاده از پدران فردوس آشیان طریقه مصادقت و دوستی و رابطه الفت و برادری واقع و خصوصیات دوستانه و بی تکلیفهای برادرانه مسلوک بود». شاه عباس نیز «نخست نامه محبت طراز به آن حضرت قلمی فرموده سفارش سلاطین دکن فرمودند و آن حضرت (جهانگیر) رضاجوی خاطر اشرف (شاه عباس) گشته ترك مخاصمت ایشان نمود.» بنا بر این شاه عباس در سال بیست و هفتم سلطنت خود (۱۰۲۲ هـ) «حسین بیک قیجاجی تبریزی را به رسالت قطب شاه و درویش بیک مرعشی را به ایلچپگری نظامشاه و ملک عنبر و شاهقلی زیگک را به سفارت عادلشاه تعیین فرموده مکاتیب عنایت اسلوب سعادت افزا در قلم آورده جهت هر یک خلع فاخره لایقه و اسبان و تنسوقات رائقه ارسال داشت.»

چون محمد قلی قطب شاه در گذشته و پسرش برادر و داماد سلطان محمد بر جای وی نشسته بود «لوازم پرسش و مبارکباد به فعل آورده» ایلچیان مذکور در اصفهان دستور یافتند

که همراه میرخلیل الله^۱ و دیگر فرستادگان سلاطین دکن به محل مأموریت خود عزیمت کنند. درویش بیک در شیراز درگذشت و پسرش محمدی بیک بدین خدمت مأمور شد و او و حسین بیک به سوی مقصد شتافتند زیرا شاه قلی بیک چند روزی بجهت اختیار ساعت سعد در رفتن تأخیر کرده بود و همین تأخیر موجب شد که وقت سفر دریا بگذرد و او نتواند به مأموریت خویش برود و میرخلیل الله نیز به همین جهت از شیراز بازگشته «به پایه سریر اعلی آمد». در سال ۱۰۲۷ سفیر دربار قطب شاهیه به نام شیخ محمد خاتون به دربار شاه عباس رسید وی که مردی دانشمند و فاضل بود پسر شیخ علی خاتون بود که در زمان شاه طهماسب از «مجاورین مشهد مقدس و از سر و کار فیض آثار حضرت امام الجن و الانس موظف بود» ولی پس از تسلط اوزبکان بر خراسان، وی به هندوستان رفته، در دکن، درسلک ملازمان دربار قطب شاهی درآمده بود. شیخ محمد درقزوین به حضور شهریارصفوی رسیده مورد احترام شاه عباس قرار گرفت. و «مکتوب ضراعت آیین مخلصانه‌ای که» از جانب قطب شاه آورده بود تقدیم و تحف و هدایائی را که قطب شاه فرستاده بود با پیشکشهای خود تسلیم نمود. شیخ محمد تا سال ۱۰۲۹ در ایران بود و در این سال شاه عباس وی را اجازه مراجعت داد و ظمناً طالب بیک ابو اوغلی را همراه میرخلیل خوشنویس به نزد ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور و قاسم بیک سپهسالار مازندران را همراه شیخ محمد خاتون به دربار سلطان محمد قطب الدین والی گلکنده فرستاد «و جهت هر یک از سلاطین خلع فاخره پادشاهانه و هدایای ملوکانه مناسب حال ارسال داشت.» این نکته نیز شایان ذکر است که شاه عباس همراه قاسم بیک نامه‌ای نیز به جهانگیر فرستاد و در آن از تقدی که پادشاه هند نسبت به سلاطین دکن به عمل آورده بود اظهار امتنان و سپاس نمود.

در سال ۱۰۳۰ از جانب نظامشاه والی احمد نگر و ملک عنبر حبشی سپهدار دولت نظامشاهی سفیری به نام حبش خان به دربارشاه عباس رسید. وی که اصلاً حبشی نژاد بود، به قول اسکندر بیک منشی «مرد سنجیده معقول سخندان و از دوستداران خاندان ولایت و کرامت و از مسائل علمی آگاه بود و به اشعار فارسی ربط تمام داشت.» حبش خان در مازندران «سعادت بساط بوسی یافت» و از جانب مخدوم خویش نظامشاه «عرض اخلاص

۱ - میرزا خلیل الله از سادات با خزر خراسان بود که در حسن خط شهرت فراوان داشت و دست روزگار او را به دکن انداخته بود.

وصداقت موروثی نموده پیشکشهای لایق گذرانید.» در موقع توجه شاه عباس به اصفهان وی از شاه عباس اجازه گرفت تا به زیارت روضه مقدس حضرت رضا علیه السلام به مشهد برود در بازگشت از این سفر به اصفهان بود که شاه بر سبیل «سیر و شکار» عزم قندهار کرد و حبش خان را نیز در این سفر همراه برد.

در سال ۱۰۳۶ یعنی همان سالی که جهانگیر پادشاه هند در گذشت، ابراهیم عادلشاه^۱ و سلطان محمد قطب شاه نیز روی در نقاب خاک کشیدند و شاه عباس نیز اندکی بعد جان سپرد.

۱- ابراهیم عادلشاه چون به علت بیماری نمی‌توانست بایستد و سواری کند، همیشه بر روی تختی نشسته بود و باین حال چندین سال قلمرو خویش را به حسن تدبیر حفظ کرد. وی نیز مانند دیگر سلاطین شبه قاره هند به شعر و ادب فارسی توجه فراوان داشت. از شعرای ایرانی دربار وی مولانا ملک قمی و مولانا ظهوری کتاب «نورس» که نهصد بیت است هر کدام چهارصد و پنجاه بیت به نام او در سلک نظم کشیدند و نه هزار روپیه طلا که نهصد تومان عراقی می‌شد از وجایزه یافتند. به نوشته اسکندربیک منشی، این پادشاه «در علم ادوار و موسیقی و فنون سازها خود را استاد می‌دانست.» ص ۱۰۶۹ ج ۲.

نامه شاه عباس به سلطان محمد قطب شاه^۱

سر آغاز جریده دولت و کامکاری و نوباوه بستان عظمت و نامداری ، اعنی حضرت والا منزلت سلطنت و شوکت پناه ، حشمت و جلالت دستگاه ، نصفت و معدلت انتباه والاجاه ، نقاوه سلاطین نامدار ، سلاله دودمان سروران عالی مقدار ، حمیده اطوار خجسته آثار محبت و مودت شعار ، المحفوف بعنایات الازلیه من عند الله الملك الاله ، شمساً لفلک السلطنة و الشوکه والعظمة والجلالة و المحبة و المودة والعز و الاقبال سلطان محمد قطب شاه ادام الله اقباله را تسلیمات بلانهایات عطوفت قرین و دعوات بلاغایات ملاطفت آیین که منطوی به کمال توجّهات مشفقانه و محتوی برغایت تعلقات دوستانه باشد به جانب شریف ابلاغ و ارسال گردانیده همگی همت والانهمت به انتظام امور دولت و کامکاری و التیام مواد حشمت و مملکتداری آن سلسله علیه مصروف و معطوف است . ارتقا به مدارج والا و ذروه اعتلا به یمن عنایات حضرت واهب العطايا از مکمن تقدیر به جلوه گاه ظهور بر وجه اتم و اکمل میسر و مقدور باد .

بعد هذا منهای رأی ملک آرای می گردانده که در این اوقات فرخنده ساعات ، افادت مآب عزت ایاب ، نتیجه المشایخ الکرام ، شیخ محمد خاتون مشهور را که از

۱- عنوان نامه در مجموعه نصیری چنین است: « کتابت نواب گیتی ستانی به سلطان محمد قطب شاه والی کلکنده ، مصحوب شیخ محمد خاتون ایلچی مشارالیه ، از منشآت اسکندر بیگ . »

خدمتکارزادگان روضه مقدس معلای حضرت امام ثامن ضامن صلوات الله و سلامه علیه است و والد ماجد اوسالها در آن آستان ملایک آشیان که مطاف عالمیان و مهبط فیوضات کروبیان ملا اعلی است در سلک خدام با احترام منسلک بوده، در ایام فتور اوزبکیه شومیه و اختلال احوال سکنه آن مشهد معطورتفرقه و پراکندگی صلحای دین پرور، چنانچه قرع سمع همگنان شده، مشارالیه از وفور تشیع و حسب تقدیر به دیار دکن شتافته در کنف عزت آن سلسله علیه که در ولای خاندان ولایت و امامت و ثبات و رسوخ متابعت مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر از سایر ولایه آن دیار امتیاز دارند اقامت گزیده از جانب گرامی آن سلطنت و مملکت پناه به پایه سریر اعلی آمده مکتوب مصادقت اسلوب که از وفور عقیدت و حسن اخلاص ترقیم یافته بود به نظر انور رسانید و از دوجت مرغوب [افتاد؟] :
اولاً مراعات خدمتکاری روضه مقدس مطهر و ثانیاً صلاحیت و پرهیزکاری و طرزدانی و آداب خدمتگزاری شایسته توجهاً حقیقت گزین شاهانه بود. به انواع تعظیمات و تکریمات خسروانه معزز گردید. اگرچه از واقعه هایلله حضرت سلطنت و مملکت پناه مرحوم مغفور محمد قلی قطب شاه که به حسن عقیدت و اعتقاد به دودمان نبوت و ولایت ممتاز و بلند پایگی داشت و نواب همایون ما را با آن مرحمت پناه توجه خاص بود، مزاج اشرف کدورت تمام یافت، اما چون ارتحال هر ذی حیوتی و انتقال هر صاحب جاهی از خاکدان دنیا به دار بقا ناگزیر حیات مستعار است از آن کدورت و برهم زدگی باز آمد.

لله الحمد که چراغ دولت آن خانواده رفیع، از آن سلاله دودمان سلطنت و بختیاری روشنی یافته فروغ افزای انجمن ملکداری گردیده توجهاً ظاهر و باطن متعلق به آن است که همیشه لوای دولت آن خانواده بلندی یافته، آن سلطنت و شوکت پناه عالی جاه برمسند کامروائی آباء و اجداد عظام تمکن و آرام داشته باشد و به یمن عواطف یزدانی به منتهای مطالب جاودانی رسیده یوماً فیوماً بروفق دلخواه دوستان برمسند ایالت و کامرانی مستقل و کامروا باشد.

چون افادت و افاضت پناه مرسل مشارالیه بعضی حکایات در باب بی‌اعتدالی سپاه جغتای و تعرض ایشان به حوالی مملکت آن سلسله معروض داشت و قبل از آن نیز از واردین دیار هند مسموع شده بود که امرای عظام جغتای جمعیت نموده در حدود دکن سرشورش و مملکت‌گیری دارند. قبل از این جهت اطفای نایره این فتنه رقعۀ محبت آمیز به حضرت پادشاه والا جاه خورشید کلاه، فرمانفرمای مملکت هندوستان که الفت و دوستی و اتحاد فی مابین برعالمیان ظهور تمام دارد و بنیان اخوت و یکتا دلی از جانبین مرعی و مسلوک مرقوم قلم و داد گردانیده در سفارش ولایة دکن خصوصاً آن سلسله علیه که نسبت خاصی به این جانب دارند، هنوز به آن حضرت نرسیده خواهد بود. الیوم نیز رقعۀ محتوی بر همان ملتمس و اختصاص آن سلطنت پناه عالی‌جاه به نواب‌هایون ما مرقوم قلم گردانیده مصدربه این مصراع گردانیدیم: غرض نقشی است کازما بازماند. بعد از آن که رقعات مذکور به نظر شریف آن سریر آرای ملک محبت رسد، گرد آن شورش و فساد به زلال خواهش برادرانۀ این جانب مصفی گشته عن قریب نتایج آن به احسن وجهی به ظهور خواهد پیوست و در امداد و اسعاد آن سلسله علیه به اقصی الغایة توجهات مشفقانه مسلوک خواهد بود و آنچه به خاطر انور رسد آن است که تاممکن و مقدور است آن سلطنت پناه بادی نزاع و جدال نبوده جهت حفظ زیردستان در استرضای خاطر شریف پادشاه والا جاه خورشید کلاه به دلالت خرد خرده بین کوشیده از جنگ و جدال برکنار باشند.

از شرح حالات این جائی و لشکرکشی رومیه به تجدید در این دیار و فتوحاتی که روی داد، چون افادت پناه مشارالیه در موبک‌هایون بود و کماهو حقّه از کماهی حالات واقف است محوّل به تقریر دلپذیر مشارالیه است که مشروحاً بیان خواهد نمود.

وظیفۀ محبت آن که همواره محرک سلسله و داد بوده گلشن همیشه بهار دوستی را به رشحات سحاب مراسلات محبت طراز که موجب تضاعف مواد الفت و تزیاید

مراسم مصادقت است تازگی بخشند و هر گونه مهمی در این دیار داشته باشند بی‌غائله حجاب و بیگانگی اعلام نمایند که توجه پادشاهانه به آن موصول گردد. الله سبحانه و تعالی آن سلطنت پناه و الاجاه را به اقصی الغایه مرادات و مطالب رسانیده ایام سلطنت و شوکت بردوام باد.*

نامه سلطان عبدالله قطب شاه به شاه عباس^۱

ای ذرّۀ معارج شاهی مکان تو وای بوسه گاه پادشهان آستان تو
مخلص صادق الاعتقاد و صوفی صافی طویت نژاد تحفۀ دعائی که کرو بیان
ملاعلی را استقبال آن زبید و هدیه ثنائی که لمعات شوارق آن برعالم و عالمیان
پرتو افشاند، نثار درگاه آسمان جاه و ایثار بارگاه فلک اشتباه اعلیٰ حضرت کیوان
رفت گردون حشمت ستارۀ حشم، سکندر سریر فریدون علم، افتخار سلاطین العصر
بالسدين المبین و اعتضاد خواقین الدهر بالرای الرّزین، مهر سپهر سلطنت و
جهانبانی، ماه درخشان آسمان خلافت و کشورستانی، سلطان سلاطین آفاق، برهان
خواقین العصر بالارث والاستحقاق، مالک ممالک اقالیم بالطول والعرض، جالس
سریرانا جعلناک خلیفۀ فی الارض^۲، خسرو جمشید فرنوشیروان داد، دارای خورشید
رای سکندر استعداد، ناصر رایات فتح و ظفر، رافع اعلام نصرت فرجام سلطنت
هفت کشور، معمار کارخانه دولت و دین، مصداق کریمۀ و فضل الله المجاهدین
على القاعدین^۳، خدایگان عرصۀ عالم، واسطۀ امن و امان زمرۀ بنی آدم، شهریار

۱- عنوان نامه در مجموعه چنین است: «نامه سلطان عبدالله قطب شاه به خدمت نواب گیتی».

ستانی مصحوب خیرات خان و بعد از جلوس همایون به خدمت اشرف» (شاه صفی ۱۰۵۲ - ۱۰۴۸ هـ).

۲- سورة ص ۲۶.

۳- النساء.

سلیمان آثار. محمد اطوار حیدر کردار، خلاصه اولاد مقدس نژاد حضرت سید المرسلین، نقاوة خاندان عصمت نشان طیین و طاهرین، همایون اعظم خاقان عدل اکرم، صاحب العظمة والجلالة والسطوة والباس، اکمل و افضل سلاطین معدلت و نصفت اساس، پادشاه خلائق پناه خدای شناس، ابوالمظفر ابوالمنصور السلطان شاه عباس خلدالله تعالی مآثر سلطنته فی الشهور والستین و نور شوارق معدلته فی السموات والارضین می گرداند و به عرض اولیای دولت قاهره می‌رساند که الحمد لله که روز به روز انوار فتح مبین^۱ و آثار نصر عزیز^۲ از صفحات ریایات کشورستانی واضح ولایح است ولوامع تأییدات ربانّی و لوایح توفیقات یزدانی از وجنات جهانگیری و جهانبنانی ظاهر و هویدا و علی الاتصال عسا کر نصرت مآثر به نیروی اقبال بی‌زوال گرد استیصال از بنیان ارباب بغی و عدوان واعدای خاندان برآورده آتش حسام آبدار درمقابله اعدای نابکار دور انتقام از بسیط زمین بر سپهر می‌رساند.

بالید از این نشاط تن تخت برزمین بگذشت از این نوید سرتاج از آسمان و اکبر و اهالی روزگار و اعظم واعالی هر دیار علی الدوام به وصول این بشارت مسرت آیات به مراسم شکرگزاری و لوازم سپاسداری قیام و اقدام دارند و اجمعهم ازدیاد مراتب جاه و جلال و امتداد ایام دولت بی‌زوال آن برگزیده خالق لیل و نهار از درگاه احدیت مسألت می‌نمایند و به زبان صدق بیان بدین مقال گویائی دارند.

زمان در زمان از سپهر بلند به فتح دگرباش فیروزمند

و نعم ما قیل:

تحفه چرخ پیش تو هر دم	مژده فتح و نصرت دگر است
این اثرها که دیده‌ای جزوی است	کار کلتی هنوز در قدر است

۱- اشاره به فتحاً مبیناً در آیه اول از سوره الفتح.

۲- اشاره به نصرأ عزیزاً آیه سوم از همان سوره.

دوستان وفاکیش و يك جهتان خيراندیش را چشم داشت این عنایت هست که چنانچه ساحت ملک هوا خواهی و اخلاص را الحمدلله والمنة از شمايم نسایم اخبار این فتوحات متعاقبة متوالیه نصارت و سرسبزی داده‌اند و می‌دهند . تبارك ارادت و حسن اعتقاد ایشان نیز به گل‌های رنگین فتح نامه‌جات میمون زینت وزیب یافته به مزید اختصاص برامثال و اقران مباهات می‌نموده باشند.

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری

ثانیاً به مسامع اجلال می‌رساند که چون بعد از رحلت مغفرت ایاب شوکت انتساب، عمدهٔ مقربان در گاه خاقانی قاسم بیگ مین‌باشی اسکنه‌الله فرادیس چنانه که از فرط عواطف شاهانه که همیشه شامل حال این سلسلهٔ علیه بوده‌است با منشور وافر السّرور و توقیع کامل النّور و بعضی یاد بود فرخ روز به جانب والد غفران مآب انارالله برهانه فرستاده بودند و بعضی موانع و اختلال اوضاع طرق و مسالک که تفصیل آنها از بعضی واردین به عرض مقدس رسیده خواهد بود باعث تعویق و تأخیر روانه نمودن مومی‌الیه شده بود. شجاعت و مکرمت ایاب، رفعت و عزت انتساب، سلالة الکرامی، محمد قلی بیگ خلف صدق مرحوم مشارالیه که به زیور کمالات صوری و معنوی آراسته و در هر باب مصداق الولد سرآبیه است روانهٔ ملازمت سرائر سعادت بودند، در صحبت عزّت دستگاه مشارالیه، امارت ایاب عزّت انتساب سعادت و محمّدت مکان خیرات خان سرنوبت خاصهٔ خیل حضور را که از معتمدان قدیم این جانب است و در باب شایستگی و مزاج دانی حسن ظن تمام به مشارالیه هست روانهٔ آن در گاه آسمان جاه نمودیم که چند وقت که در رکاب ظفر انتساب بوده باشد از نیابت این مخلص به لوازم خدمت قیام و اقدام نماید.

ترصد از مراحم شاهانه آن که نظر عاطفتی که همیشه از جانب آن جالس سریر فرماندهی و فرمانروائی نسبت بدین خانوادهٔ قدیم‌الاراده مبذول بوده است برقرار داشته نسبت ارادت و صدق عقیدت صغیر و کبیر این سلسلهٔ علیه را

قوی دانند.

چون اکثر یحتمل که منجر به اساءت ادب شود تفصیل احوال و سوانح که عرض آن مطلوب است از تعریض رفعت پناهان مشارالیها، به حیّز وضوح، می‌توانند یافت، اختصار به دعا اولی نمود.

جهان‌تا هست اقبال جوان باد	بهار عیشت ایمن از خزان باد
نشاط آباد ملک اقتدارت	کشیده قاف تا قاف جهان باد
به هر جانب که عزمت روی آورد	ظفر همدوش و نصرت هم‌عنان باد
بمحمد و آله الاطهار الکرّام علیه و علیهم شرایف التحیة والسلام.*	

پایان

فهرست ها

فهرست کتابها

- | | |
|--|---|
| <p>سبحه الاخبار ۴۱۷</p> <p>سیاست خارجی ایران در زمان صفویه ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۷۰</p> <p>شاه جهان نامه (= عمل صالح) ۳۱۵، ۳۲۷ - ۳۲۹</p> <p>شاه طهماسب ۳۰۰</p> <p>عالم آرای عباسی ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۱</p> <p>۳۱۲</p> <p>کرستوماسی شفر ۳۸۳، ۴۲۷، ۴۳۱</p> <p>گوشه‌ای از تاریخ دیپلوماسی ایران (مقاله) ۲۶۲</p> <p>لیلی و مجنون نظامی ۳۳۲</p> <p>مثنوی حاجی محمد خان قدسی ۳۲۸</p> <p>مجله بررسیهای تاریخی ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۵۳، ۲۵۶</p> <p>مجله روزگار نو (ج ۴ سال ۱۹۴۵) ۲۶۲</p> <p>مجله یادگار ۲۹۶، ۲۹۷</p> <p>مجموعه شماره ۶۰۶ مجلس شورای ملی</p> <p>مجموعه مراسلات شاه عباس (در ناپل) ۲۴۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵</p> <p>۲۸۷، ۲۸۹</p> | <p>آغاز مناسبات سیاسی و تجارتنی بین ایران و انگلستان (مقاله) ۲۶۲</p> <p>احسن التواریخ روملو ۲۵۸، ۳۲۲</p> <p>ارژنگ ۱۴۶</p> <p>اقبال نامه نظامی ۳۳۳</p> <p>اکبر نامه ۲۹۷، ۳۱۹</p> <p>انجیل ۲۶۷، ۲۷۶</p> <p>انگلیون ۱۴۶</p> <p>ایترپرسیکوم ۲۸۳</p> <p>پادشاه نامه ۳۱۵، ۳۲۷ - ۳۲۹</p> <p>تاریخ بیهقی ۳۲۲</p> <p>تاریخ سیاسی خلیج فارس ۲۶۲</p> <p>داستان امیر حمزه ۲۹۷</p> <p>دون ژوان ایرانی ۲۲۸</p> <p>دیوان اشعار بابر ۲۹۸</p> <p>دیوان اشعار کامران ۲۹۸</p> <p>روابط فرهنگی بین هندوستان و ایران صفوی (مقاله) ۳۱۳</p> <p>زبور ۲۶۷، ۲۷۶</p> <p>زندگانی شاه عباس اول ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۱، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۵۳</p> <p>۳۵۵، ۴۱۷، ۴۲۹</p> |
|--|---|

۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۰،
 ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳،
 ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۶،
 ۴۰۸ .
 منشآت فریدون بیک ۲۵، ۳۲، ۴۷، ۵۸،
 ۶۴، ۶۹، ۷۷، ۱۰۶، ۱۱۵،
 ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۷۶، ۱۸۲،
 ۱۸۹، ۱۹۶ .
 نسخه خطی ۱۸۳۸ کتابخانه ملی پاریس
 (= منشآت عبدالحسین نصیری
 طوسی)
 نشریه وزارت امور خارجه (دوره دوم سال
 ۱۳۳۷) ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۵
 یادی از عظمت ایران (مقاله) ۲۹۶

مطالعانی در باب بحرین و جزایر و بنادر خلیج
 فارس ۲۶۲
 مقالات هادی حسن ۳۰۳، ۳۲۸، ۳۲۹
 منتظم ناصری ۹۱
 منتهی الارب ۱۰۲، ۱۰۴
 منشآت ابوالفضل علامی ۳۲۴، ۳۴۸،
 ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۶
 منشآت حیدر ایواوغلی ۷۰، ۹۱، ۹۲،
 ۹۷، ۱۱۰، ۱۵۸، ۱۶۱، ۲۱۱،
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۶۶، ۳۹۷،
 ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۱۶، ۴۲۰،
 ۴۲۳ .
 منشآت عبدالحسین نصیری طوسی ۸۹، ۹۷،
 ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۷، ۳۵۶

فهرست جای‌ها

آب دیاله ۴۳۶	۳۱۲، ۲۸۱، ۲۶۰، ۲۳۱
آب شط ۴۳۶	آناطولی ۲۰، ۲
آخسته (قلعه) ۲، ۳۰، ۳۴، ۱۱۷،	آنقره ۵، ۱۳۵
۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۸۶، ۱۸۷،	ایورد ۳۶۷
۱۹۰، ۱۹۱.	اتریش (اطریش) = نمسه ۴۴، ۵۱، ۱۰۲،
آذربایجان ۱۴، ۱۷-۱۹، ۲۲، ۱۲۳،	۱۰۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۲۹
۱۲۷، ۳۰۳، ۳۶۲-۳۶۵،	احمدنکر ۳۱۸
۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۳، ۴۰۶، ۴۱۲،	اداره اسناد رسمی (سیاسی) انگلستان ۲۳۸،
۴۲۹	۲۳۹
آرخانگلسک ۲۲۷	ادیپور (قلعه -) ۳۱۷، ۳۱۸
آستان حضرت رضا ۴۱۳	ادی سنگ ۳۱۸
آسیا ۲، ۳، ۱۳۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۴۸،	اردل (ترانسیلوانی) ۳، ۴، ۴۵
۲۵۱	اروالی (کوه) ۳۱۸
آسیای صغیر ۵۶، ۱۳۸	اردو باد ۱۲
آقچه قلعه ۲	ارزروم، ارض روم ۲، ۱۴، ۱۵، ۲۲،
آکسفورد ۲۲۵، ۲۳۰	۶۱، ۶۲، ۶۵، ۶۸، ۷۱، ۱۲۵،
آگره (اگرا، اگره) ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۲۴،	۱۳۵، ۱۳۸، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۳۲،
۳۲۵، ۳۷۷	۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۹
آلمان (= آلمان) ۴۲۲، ۴۴۵	ارس (رود) ۱۰۲
آلبانی ۶	اروس = روسیه ۳۰۴
آلتی بلوک ۶۸	ارمنستان شوروی (جمهوری) ۳۰
آلمان (آلمان) ۴، ۲۴، ۲۶، ۲۲۷،	اروپا ۱۶۳، ۲۲۶، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۵۸،

انگلیس ، انگلستان ۱۶۲ ، ۲۳۱ ، ۲۳۴ ،

۲۳۹ ، ۲۶۵ ، ۳۲۱

اوترخت ۲۵۲

اوج کلیسای ایروان ۲۸۸

اوريسا ۳۲۰

اوريسل ۲۵۲

اوقیانوس هند ۲۶۶

ایاصوفیا (مسجد -) ۱

ایتالیا ۲۲۵ ، ۲۲۸ ، ۲۳۱ ، ۲۴۶ ، ۲۷۳

۲۷۹ ، ۲۸۰

ایران ۱ ، ۵ ، ۷ ، ۱۲ - ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۲ ،

۲۶ ، ۲۸ ، ۳۰ ، ۴۸ ، ۱۴۸ ،

۱۶۲ ، ۲۲۵ ، ۲۳۶ ، ۲۴۸ ، ۲۵۳ ،

۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ،

۲۶۹ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۹۵ ، ۳۰۰ ،

۳۰۱ ، ۳۴۶ ، ۳۵۱ ، ۳۸۸ ، ۴۲۶ ،

۴۲۷

ایروان ۲ ، ۵ ، ۱۳ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۳۰ ،

۳۴ ، ۱۲۳ ، ۲۳۰ ، ۲۸۸ ، ۳۰۲ ،

۳۰۳ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ،

۴۱۲

باب الابواب ۳۱ ، ۳۴ ، ۳۵

باتاویا ۲۴۸ ، ۲۴۹

باش آچوق ۱۹ ، ۲۰

باغ زرشك ۲۸۹

باغ زین آباد ۳۲۶

باکو = بادکوبه ۱۰ ، ۱۳

بالا مرغاب (قلعه) ۱۵۶

بایزید ۱۳

بجور (ولایت) ۳۴۶ ، ۳۵۱

بحرین (بنادر) ۳۷۹

۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۶ ، ۲۷۱

اسپانی (اسپانیا ، اسپانیه) ۲۲۹ ، ۲۳۱ ،

۲۳۲ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۷ ، ۲۴۹

۲۵۳ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۳

استانبول ۱ ، ۸ ، ۱۲ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ،

۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۹۴ ، ۱۹۷ ، ۲۲۷ ،

۲۳۶

استرآباد ۴۲۹

اسکوتاری ۷ ، ۱۶۲

اسیر (قلعه -) ۳۷۸

اشرف (اشرف البلاد) ۲۳۴ ، ۳۱۴

اصفهان (صفاهان) ۲۴ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۷ ، ۱۸ ،

۱۳۰ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۵۲ ، ۲۶۰ ،

۲۶۱ ، ۲۶۴ ، ۲۶۶ ، ۲۷۱ ، ۲۸۸ ،

۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ۳۱۳ ، ۳۷۰ ، ۳۸۳ ،

۴۰۶ ، ۴۴۲

اطریش (ر . ك . اتریش)

افریقا ۲۳۴ ، ۲۶۶

افلاق (= والاشی = رومانی) ۴۵

اکری ۵۵ ، ۶۰

اگرا ، اگره ۳۰۸ ، ۳۱۶ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ،

۳۷۷ ، ۴۲۲ ، ۴۴۵

امریکا ۲۲۵

الباق ۱۱

الگای روم (رومی) = ترکیه ۲۴۰ ،

۲۷۹

الندیس (= هلند) ۲۴۹ ، ۲۵۲

امبار ۳۱۷

اند خود ۳۸۹

انکروس (= هنگری ، مجارستان) ۲۴ ،

۵۵ ، ۶۰

بیجانگر ۳۱۸	بحرین (جزایر) ۲۲۹
بیدر ۳۱۸	بخارا ۳۶۶
پالانا ۳	بدخشان ۳۶۶، ۳۶۷
پاناپت ۳۱۶	برار ۳۷۸
پشته (دژ-) ۲۹۶	بروسه ۴، ۱۳۶
پراگ ۲۲۷	برهان پور ۳۲۶، ۳۷۸
پرتغال، پرتگال ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۲،	بست ۳۰۳
۲۳۳، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۳،	بسفر (ساحل-) ۵، ۱۳۴، ۱۶۳
۲۶۴	بسنه = بشناق ۱۳۸
پست ۲	بصره ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۸۷
پل شکسته ۱۲۵	بغداد ۱۸، ۶۳، ۶۶، ۱۰۵، ۱۰۶،
پنجاب ۲۹۷، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۵۱، ۳۵۳،	۱۰۹، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۷۴،
۴۲۲	۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۱، ۳۰۴،
تاج محل ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸	۳۱۳، ۳۷۳، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴،
تبت ۳۵۱	۴۳۶
تبریز ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۲،	بغدان ۴۵
۲۸، ۳۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۳۰،	بقوا ۳۶۷
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۹، ۳۷۰، ۳۷۱،	بکلی ۳۵۱
۳۸۳، ۳۸۴	بلخ ۲۹۸، ۳۶۶، ۳۸۹
تته ۳۵۵	بلگراد ۱، ۳
ترانسیلوانی ۳، ۴، ۱۶۳	بلیکره ۶
تفلیس ۱۲	بنتام ۲۴۷، ۲۴۸
تمسوار ۳	بندر عباس ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۶۵
تنکس ۳۵۱	بنگال ۲۹۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰
توران ۲۷، ۱۰۲، ۱۰۸، ۳۴۴، ۳۴۶،	بود ۲، ۱۶۳
۳۵۳	بوهم ۲۲۷
تومانوس ۱۲	بهار ۲۹۶
تهران ۳۲۵	بهشهر (اشرف) ۲۳۴، ۳۱۴
تیر = توره (رود-) ۲۳۶	بهکر ۲۹۹
تیراه (ولایت) ۳۴۶، ۳۵۱	بیابان (= کویر) ۴۴۲
جاکارتا ۲۴۸	بیجاپور ۳۱۸

۳۶۲، ۳۵۶، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۲
 ۴۳۰، ۴۲۶، ۳۶۷
 خلخال ۱۲۴، ۱۲۳
 خلیج فارس ۲۲، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۹
 ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۶۶
 خواجه دو کوهك ۳۸۹
 خوزستان ۱۸
 خوی ۱۱، ۱۵
 خیبر (قلعه -) ۲۰۷
 داغستان ۱۹، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۱۰۹
 دالماسی ۳
 داندیس = خاندیش ۳۷۸
 دانشگاه مشهد ۳۲۲
 دانقی (صحرا -) ۲۱
 دانوب (رود -) ۳، ۱۶۵
 دبدلن ۳
 دجله ۱۲۹
 دربند ۱۰، ۱۳، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۲۸۶
 دربند آهین (تیمور قابو دربندی) ۳۰، ۳۱
 ۳۴
 در تنگ ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۸۶
 ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱
 درنه ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱
 دریاچه شاهی ۳
 دریاچه گوگچه ۲۰، ۲۲
 دریاچه وان ۱۱
 دریای احمر ۲۳۲
 دریای خزر ۲۳۱
 دریای سیاه ۱۳۵
 دریای شور (اقیانوس هند) ۳۵۰
 دریای مدیترانه ۱۳۵

جام ۲۹۵
 جرون (گمبرون) ۲۶۰، ۲۶۵
 جزایر ادویه ۲۴۸
 جزایر ملوک ۲۴۸
 جزایر (مجمع الجزایر) هند ۲۴۸
 جزیره ۱۱
 جزیره جاوه ۲۴۸
 جلفا (جولاه - جولاهه) ۹، ۱۰، ۲۹۰
 ۲۹۱
 جلفای اصفهان ۲، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱
 جولاه (جلفای ارس) ۹، ۱۰، ۲۹۰
 جولاه (جلفای اصفهان) ۹، ۱۰، ۲۹۰
 ۲۹۲
 چالدران ۱۵
 چشمه توپخانه ۸
 چلدر ۲، ۱۱۸، ۱۲۰
 چمن سلطانیه ۱۲۳
 چنار (دژ -) ۲۹۶
 چین ۴۲۹
 حجاز ۲۳۲، ۲۹۸
 حرمین شریفین ۴۴، ۸۴، ۹۵، ۱۱۲
 ۱۶۷، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۱۳
 حصار شهر تبریز ۱۱
 حصار فیروزه ۲۹۸
 حلب ۵، ۷، ۲۸، ۳۳، ۶۳، ۶۶، ۱۰۵
 ۱۰۹، ۱۶۲، ۲۴۳
 خاندیش ۳۱۸، ۳۷۸
 خانه خدا = مکه ۳۱۷
 خراسان ۱۴۸، ۱۵۳، ۲۰۷، ۲۱۴
 ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲

دشت قیچاق ۲۹، ۳۳	زلند ۲۵۲
دکن ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۴	زمین داور ۱۵۵، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۰۱،
۴۴۵، ۴۲۲، ۳۹۷	۳۰۳
دمتور ۳۵۱	زهاب ۱۳۲
دولت آباد ۲۲۶	ساوه ۲۲۶
دهلی ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۹، ۳۱۶	سرای سلطان ۴
۴۴۵، ۳۲۸، ۳۲۵	سعادت‌آباد ۳۰۵
دیار بکر ۳، ۷، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۰	سلماس ۱۱، ۱۵، ۲۰
۲۶۳، ۱۳۷، ۱۳۳، ۱۲۹، ۲۲	سقنسرای ۱۲۵
دیاله (آب -) ۴۳۶	سند ۳۱۸، ۳۵۵
رانا تیمبه‌ور ۳۱۸	سیلیسی ۶
راه بحری هند ۲۵۷، ۲۶۱، ۳۲۱	سینوپ ۷
رستم‌دار ۳۶۶	سیواس ۱۳۵، ۱۳۶
رم ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۸۳	سیتواتورویک ۴، ۱۶۲
روان (= ایروان) ۲۰	سیوستان ۳۵۵
رود ارس ۱۰	سی‌نیا ۲۲۸
رود دانوب ۳، ۱۶۵	شاپور ۱۱
رود کر ۱۳	شام ۵، ۲۰، ۶۳، ۶۶، ۱۰۵، ۱۰۹، ۲۹۸
رود هیرمند ۱، ۳۵۲، ۳	شاهی (دریاچه -) ۳
روس، روسیه ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۸۱، ۲۲۶	شروان (شیروان) ۲، ۱۰، ۱۳، ۱۹
۲۲۸، ۲۳۱، ۲۸۱، ۲۸۳	۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۰۳، ۳۶۳
۳۰۸	۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۰۶
روم (= ترکیه = عثمانی) ۲، ۱۰، ۲۱	شط (آب،) دجله = ۴۳۶
۵۶، ۲۱۷، ۲۴۰، ۳۰۵، ۳۰۸	شکی ۲۱
۳۰۹، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۸۳، ۴۰۲	شماخی ۱۰، ۱۳
۴۳۶، ۴۱۱	شنب غازان ۱۵
روم ایلی ۱۵، ۲۰، ۴۳، ۴۵، ۵۱	شهر زور ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۷۴
۷۱، ۶۸	۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۰
روم کبری (= رم) ۲۷۳، ۲۷۵	شهر شاپور ۱۱
زاینده رود ۹، ۲۹۲	شیروان (رك : شروان)
زکم ۲۹، ۳۰	صاحب‌آباد ۲۹۱

صاروخان ۶
 صحرای دانقی ۲۱
 صحرای موش ۱۱
 صفاهان (= اصفهان)
 طاغستان (= داغستان) ۳۰، ۳۱، ۱۰۵
 ۱۸۸، ۱۹۱
 طرابلس (شام) ۱۲۵
 طسوج ۱۱، ۱۲
 عثمانی (خاک -) = کشور ترکیه =
 ایالت روم ۱۸، ۱۹، ۲۲۹
 ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲
 عراق ۱۰، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۵۶
 ۳۶۲، ۳۶۶، ۴۲۶، ۴۲۹
 عراق عرب ۱۸، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۷
 ۲۰۷، ۳۱۳، ۴۳۳
 عربستان ۳۰۲، ۳۶۶، ۴۲۹
 عمان ۲۵۷
 غدیر خم ۸۲، ۸۳
 غزنین ۳۵۱
 فارس ۵۳، ۱۲۵، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۵۹
 ۲۶۵، ۳۶۴، ۳۸۵، ۴۲۶، ۴۲۹
 فرانسه ۱۶۲، ۲۷۴
 فراه ۴۱۹
 فرنگک، فرنگستان ۱۴، ۲۳۷، ۲۴۰
 ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۶۷
 ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۷، ۳۰۸
 ۳۹۸
 فریز ۲۵۲
 فلاشان (؟) ۲۹۱
 فلاورجان ۲۹۱
 فلورانس ۶
 فهوسفنج ۱۲۴
 قارص ۲، ۹، ۱۵، ۲۴، ۲۷، ۱۸۷
 ۱۹۱
 قراباغ ۱۲
 قراجه داغ ۹
 قرامانی ۷، ۱۷
 قرم، قریم (= شبه جزیره کریمه) ۳۰
 ۴۶، ۵۱
 قره‌شهر ۱۳۶
 قول آغاج ۱۱
 قزوین ۱۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۹۹
 ۳۰۱، ۳۰۵
 قسطنطنیه ۴، ۸، ۱۷، ۱۶۲، ۱۶۳
 قشم (جزیره) ۲۳۳
 قصبه طسوج ۱۲
 قلعه آخسقه ۲
 قلعه ادیبوز ۳۱۷، ۳۱۸
 قلعه ادی سنگک ۳۱۸
 قلعه اسیر ۳۷۸
 قلعه ایروان ۸، ۱۳، ۲۰، ۳۰۲، ۳۰۳
 ۳۷۱، ۳۷۲، ۴۱۲
 قلعه بادکوبه ۱۰
 قلعه بایزید ۱۳
 قلعه تبریز ۱۱، ۳۷۰، ۳۷۱
 قلعه تفلیس ۱۲
 قلعه تومانوس ۱۲
 قلعه جدید تبریز ۱۷
 قلعه دربند ۱۰، ۱۳، ۲۸۶، ۲۸۷
 قلعه زنجیر ۱۲۷، ۱۳۰
 قلعه شماخی ۱۰، ۱۳
 قلعه عثمانیان در تبریز ۱۰

صاروخان ۶
 صحرای دانقی ۲۱
 صحرای موش ۱۱
 صفاهان (= اصفهان)
 طاغستان (= داغستان) ۳۰، ۳۱، ۱۰۵
 ۱۸۸، ۱۹۱
 طرابلس (شام) ۱۲۵
 طسوج ۱۱، ۱۲
 عثمانی (خاک -) = کشور ترکیه =
 ایالت روم ۱۸، ۱۹، ۲۲۹
 ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲
 عراق ۱۰، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۵۶
 ۳۶۲، ۳۶۶، ۴۲۶، ۴۲۹
 عراق عرب ۱۸، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۷
 ۲۰۷، ۳۱۳، ۴۳۳
 عربستان ۳۰۲، ۳۶۶، ۴۲۹
 عمان ۲۵۷
 غدیر خم ۸۲، ۸۳
 غزنین ۳۵۱
 فارس ۵۳، ۱۲۵، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۵۹
 ۲۶۵، ۳۶۴، ۳۸۵، ۴۲۶، ۴۲۹
 فرانسه ۱۶۲، ۲۷۴
 فراه ۴۱۹
 فرنگک، فرنگستان ۱۴، ۲۳۷، ۲۴۰
 ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۶۵، ۲۶۷
 ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۷، ۳۰۸
 ۳۹۸
 فریز ۲۵۲
 فلاشان (؟) ۲۹۱
 فلاورجان ۲۹۱
 فلورانس ۶

کتابخانه ملی پاریس ۹۲، ۹۷، ۱۱۵،
 ۳۵۶
 کتابخانه ملی ناپل ۲۴۶، ۲۷۹، ۲۸۰،
 ۲۸۷، ۲۸۴
 کر (رود) ۱۳
 کر بلا ۱۳۳
 کر كوك ۱۳۳
 کرمان ۳۱۳
 کرمل (کوه -) ۲۷۴، ۲۷۵
 کشمیر ۳۱۸، ۳۲۵، ۳۴۶، ۳۵۱،
 ۴۲۲، ۳۵۵
 کعبه ۱۲۳
 کلنجار ۳۱۸
 کلیسای ارامنه ۲۳۵
 کلیسای جلفا (اصفهان) ۲۸۸
 کلیسای ماریا دلا اسکال ۲۳۶
 کنگاور ۱۳۲
 کوه کرمل (کرمیلو) ۲۷۴، ۲۷۵
 کوهستان بدخشان ۳۴۶
 کوهستان تبت ۳۵۱
 کوه گیلویه ۲۹۶
 گجرات ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۴۵
 گران ۲، ۳
 گرجستان ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۸، ۲۱، ۲۸
 ۲۹، ۳۴، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۸
 ۱۲۰، ۱۲۷، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۸۴
 ۴۱۲، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۳۷
 گروئینگ ۲۵۲
 گلدر ۲۵۲
 گلکنده ۳۱۸
 کمبرون ۲۳۲، ۲۶۰، ۲۶۵

قلعه قارص ۲، ۱۳، ۲۴، ۲۷
 قلعه قندهار ۲۲۱، ۳۰۲
 قلعه قهقهه ۱۴، ۱۷
 قلعه کابل ۲۹۸
 قلعه لاهور ۳۲۴
 قلعه لوری ۱۲
 قلعه لیبیا ۳
 قلعه ماکو ۱۳
 قلعه منکوت ۳۱۷
 قلعه نخجوان ۱۰، ۳۷۱
 قلعه نهاوند ۳۷۰
 قلعه وان ۱۱، ۸۳۵
 قلعه نیو ۳
 قم ۲۲۶، ۳۰۵
 قندهار ۱۵۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱،
 ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱،
 ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۰،
 ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۴۶،
 ۳۵۲، ۴۱۹، ۴۱۸، ۴۲۱،
 ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۲
 قنوج ۲۹۶
 قنیزه ۵۵، ۶۰
 قهقهه (قلعه) ۱۴، ۱۷
 قیصریه ۶
 قیموق ۳۰، ۳۴
 کابل ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۸، ۳۴۵،
 ۳۴۶، ۳۵۱
 کاخ (قسمتی از گرجستان) ۹، ۱۸، ۲۰
 کارتیل (قسمتی از گرجستان) ۹، ۱۸، ۲۰
 کاشان ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۰۱، ۳۰۴
 کاونپور ۳۴۴، ۳۴۸

مجار ، مجارستان (= هنگری) ۴، ۳۲
 ۲۴۰، ۱۶۳، ۱۰۸، ۱۰۲، ۶۶

۲۴۲

مجارستان علیا ۴

مجمع الجزایر هند شرقی ۲۴۸

مدینه النبی ۱۲۳

مراکش ۲۲۹

مرو ۲۹۵

مرعش ۵

مرند ۱۱

مزار ابوحنیفه ۱۲۹، ۱۳۲

مزار (مرقد) شیخ صفی ۱۱، ۱۲

مسجد ابویوب انصاری ۱

مسجد الاقصی ۸۲

مسجد الحرام ۸۲

مسجد ایاصوفیا ۱

مسجد شش مناره ۸

مسجد کوفه ۱۳۳

مسقط ۲۴۹، ۲۵۰

مسکو ۲۶۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۸۳

مشکست ۲۵۷ (رك: مسقط)

مشهد مقدس ۹، ۲۱۴، ۲۵۹، ۳۱۴

۴۲۲، ۴۲۸، ۳۶۲، ۳۲۲

مصر ۱۹، ۱۶۴، ۲۳۲

مکه ۱۶۴، ۲۹۸

ملك عجم ۱۴۵

ممالك پنجاب ۳۵۳

ممالك له = لهستان ۳۸۷

مندو ۴۴۵

منکوت (قلعه) - ۳۱۷

مورونا ۲۵۷

گنجه ۱۲، ۲۰، ۲۹، ۳۴، ۳۷۱

گنگ (رود-) ۲۹۶

گوا (بندر-) ۲۹۶، ۲۵۹

گوگسو ۵

گوگچه دنگیز ۲۰، ۲۲

گووه (گوآ، گوا) ۲۵۹، ۲۶۹

گیلان ۲۹، ۳۴، ۲۲۶، ۲۸۸، ۳۰۶

۴۲۹، ۳۶۶

لار ۲۶۵

لارک ۲۴۹، ۲۵۰

لاهور ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۰

۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۴

۳۲۵، ۳۵۵، ۳۷۷، ۴۲۲

لاهی ۴۲۹

لبنان ۲۷۴

لرستان ۲۲۸، ۳۶۶

لندن ۲۳۸، ۲۳۹

لوری (قلعه-) ۱۲

لهستان ۱۳۶، ۱۶۳

لیبا (قلعه-) ۳

لیسون ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۷

مادرید ۲۲۹

مارباتان ۲۹۰، ۲۹۱

مازندران ۱۹، ۲۰، ۹۷، ۱۲۲، ۱۵۶

۲۳۴، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۶۶

۳۷۴، ۳۹۶، ۴۱۲، ۴۲۶

۴۲۹، ۴۳۳

ماکو ۱۳

مالت (جزیره-) ۶

مالوه ۳۴۶، ۴۴۵

ماوراءالنهر ۱۵۵، ۳۵۲، ۲۶۷، ۳۸۹

هارلم ۲۴۷	موش (صحرای -) ۱۱
هرات ۱۲۸ ، ۱۵۵ ، ۲۲۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۲	موصل ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۷
۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۴۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۴	مولتان ۳۵۲
هرموز ، هرمز ۲۲۰ ، ۲۲۹ ، ۲۳۳ ، ۲۳۵	میدان سعادت (قزوين) ۳۰۱ ، ۳۰۶
۲۴۰ ، ۲۴۳ ، ۲۴۸ ، ۲۵۱ ، ۲۵۷	میدان نقش جهان ۲۶۰
۲۵۸ ، ۲۷۹ ، ۳۷۹	میناب ۲۶۲
هفت دژ (یدی قلعه) ۱۳۶	نابولی (نابل) ۲۴۶ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰
هلند ۷ ، ۱۶۲ ، ۲۴۷ ، ۲۵۴	۲۸۴ ، ۲۸۷
همدان ۱۳۰ ، ۱۳۳	نارین قلعه بغداد ۱۳۲
همین ۱۸۶ ، ۱۸۸	نجف ۸۳ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۴۲۸
هند ، هندوستان ۸ ، ۱۵ ، ۱۲۶ ، ۲۲۱	نخجوان ۷ ، ۱۰۹ ، ۲۳۰ ، ۳۷۱
۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۵۲	نسا ۳۶۷
۲۵۷ ، ۲۵۹ ، ۲۹۵ ، ۳۰۴ ، ۳۲۱	نقش جهان (میدان -) ۲۶۰
۳۲۴ ، ۳۲۶ ، ۳۲۹ ، ۳۴۹	نمچه = نمسه (ر . ك اتریش)
۳۵۲ ، ۳۸۷ ، ۳۵۹ ، ۳۶۷	نهایوند ۳۷۰
۳۶۹ ، ۳۷۳ ، ۴۴۵ ، ۴۳۱	نهر نجف ۱۳۳
هند پرتغال ۲۶۹	نیوهوزل ۳
هند شرقی (مجمع‌الجزایر) ۲۴۸	واتیکان ۲۲۷
هندوکوه ۳۴۵ ، ۳۵۰	وان ۲۰ ، ۷۰ ، ۱۰۰ ، ۱۲۰ ، ۱۸۰ ، ۲۰۰
هنگری (انگروس = مجارستان) ۱ ، ۳	۲۲ ، ۱۰۶ ، ۱۰۹ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶
۲۴ ، ۲۶ ، ۱۰۲ ، ۱۰۸	۱۸۷ ، ۱۹۰
هوگلی ۳۲۴	والادولید ۳۲۸
هیرمند (رود -) ۳۰۱ ، ۳۰۹ ، ۳۵۲	وتیزن ۱۶۳
هیمالایا ۳۱۸	وسپریم ۳
یشرب (مدینه‌النبی - مدینه) ۳۳۷	ولایت‌روم (روم = کشور عثمانی) ۲۴۹
یدی قلعه (هفت دژ) ۱۳۶	ونیز ۲۲۶ - ۲۲۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰
یزد ۳۰۴ ، ۳۱۳	وندیک ، واندیک (= ونیز) ۲۷۹ ، ۲۸۰
یونان ۲۷۳	۳۹۸

فهرست نامهای گسان

ابراهیم آغا چاوش باشی ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵	آدم ۴۳۸، ۴۴۴
ابراهیم آقا (سفیر ترك) ۱۲۷	آدام اولتاریوس ۳۱۰، ۳۱۲
ابراهیم چاوش ۵۷، ۵۱	آصف جایی (= آصف خان)
ابراهیم خواجه (سید-) ۱۵۶	آصف خان ۳۲۴، ۳۲۶
ابراهیم لودی (سلطان-) ۲۹۶	آغای التی بلوك ۶۸
ابراهیم بیک یوز باشی ۱۱۷ - ۱۲۰	آغای ینی چریان (= ینیچری آغاسی)-
ابن مقله ۱۴۶	۶۸، ۷۰
ابوایوب انصاری ۱	آقا بیک ۳۱۴
ابوالحسن (= آصف خان) ۳۲۶	آقا بیک ایشیک آقاسی باشی ۱۵۶
ابوالفتح بستی ۱۴۶	آقا رضا ۱۵۰، ۱۵۴، ۲۱۱، ۲۱۵
ابوالفضل دکنی (علامی) ۳۱۹، ۳۲۰	آقا محمد مستوفی غلامان ۴۳۲، ۴۳۴
۳۴۹، ۳۴۴، ۳۵۶	آل عثمان ۴، ۳۸، ۴۹، ۲۰۱، ۲۰۴
ابوالفیض دکنی ۳۱۹	آلبانیها ۱۶۳
ابوالقاسم محمد (= محمد مصطفی) -	آلبوكرك ۲۵۷
(= محمد بن عبدالله) ۷۳، ۸۲، ۸۳	آلمانها ۳
۹۰، ۹۳، ۱۱۹، ۱۸۰، ۲۰۷	آنتونی (فر-) ۲۶۹
۲۱۷، ۳۳۳	آنتونی شرلی ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۰
ابوبکر صدیق ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۶۹، ۲۰۷	۲۴۲، ۲۵۸، ۲۵۹
ابو تمام طائی ۱۴۶	آنتونیودوگروه آ ۲۲۹، ۲۵۹، ۲۶۱
ابوزره = ویس روا ۲۶۹	۲۶۹
	اباطله پاشا ۱۳۵، ۱۳۸

اسکس (کنت) ۲۲۵
 اسکندر افغان ۳۱۶، ۳۱۷
 اسکندر ذوالقرنین (= سکندر) ۸۴، ۹۰،
 ۹۴، ۹۵، ۲۱۳، ۳۳۷
 اسکندر بیک منشی ۹، ۱۷، ۲۰، ۱۲۳،
 ۱۲۵، ۱۳۲، ۲۶۳، ۲۷۱،
 ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱،
 ۳۱۲
 اسکندر خان اوزبک ۳۴۷
 اسکندر ذوالقرنین ۴۴، ۸۴، ۹۵، ۱۸۶،
 ۲۱۳، ۲۱۸
 اسلام شاه ۲۹۸
 اسمعیل ثانی (شاه -) ۵۴، ۵۹، ۶۷،
 ۱۰۱، ۱۰۸، ۲۶۴، ۲۹۹
 اسمعیل خان چرکس ۲۳۱
 اسمعیل صفوی (شاه -) ۱۳۳، ۲۵۷،
 ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۸
 اسمیت (جان -) ۲۵۲
 اشقای جلالی ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۱۸۱، ۱۸۳،
 اصحاب گزین (= چهار یار) ۲۶، ۲۷،
 ۳۱، ۱۸۹، ۱۹۱
 اطریشیان (= اتریشیان) ۴
 اعتبار خان (سلطان محمود حاکم بهکر)
 ۲۹۹
 اعتقاد خان ۴۲۶
 اعتماد الدوله (= حاتم بیک) ۱۰، ۱۱،
 ۲۶۰، ۳۵۷، ۳۸۱
 اعتماد الدوله (آصف خان) ۳۲۴ - ۳۲۶
 اغوز محمد پاشا (رك: اغوز محمد پاشا) -
 افغان، افغانان (قوم -) ۲۹۶، ۳۱۶،
 ۳۵۰، ۳۵۱

ابوطالب کلیم کاشی ۳۲۶
 ابوناصر (خواجه -) ۳۵۶
 ابونصر خوافی ۳۰۱
 اتریشیان (= اطریشیان) ۴
 اتین کاکاش ۲۸۱
 احمد، سلطان عثمانی ۱، ۸، ۱۷، ۲۲،
 ۲۸، ۷۲، ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۹۲، ۹۵،
 ۹۷، ۹۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۴،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۸۷، ۲۱۳،
 ۲۱۹، ۲۶۰
 احمد بیک (ازشورشیان آناتولی) ۵
 احمد پاشا (بیگلربیگی شماخی) ۱۳، ۱۴
 احمد پاشا قائم مقام ۱۳۵
 احمد خان اردلان ۱۳۳
 ارامنه آقچه قلعه ۲
 ارامنه اصفهان ۲۸۸، ۲۹۰
 ارامنه ایروان ۱۰
 ارامنه جلفا (= جولاه) ۲۸۸، ۲۹۰
 ارجمند بانو (ممتاز محل = ممتاز زمانی -
 مهد علیا) ۳۲۵، ۳۲۷
 اردشیر بابکان ۱۴۵
 اردوان ۱۳۹
 اروپائیان ۲۵۷
 اروج بیک یات ۲۲۸
 ارش سلطان ۳۰، ۳۴
 اریاس دوسالدها (دوم) ۲۶۹
 اسپانیائیه ۲۲۵، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲،
 ۲۷۷
 استاد هودر ۲۵۳
 اسد (خواجهگی -) ۲۹۵
 اسفندیار خان ۳۰، ۳۴

ام المؤمنین (عایشه) ۳۳۲، ۱۰۴، ۱۸۹
 امیر گونه خان قاجار (ساری اصلان) ۲،
 ۹، ۵، ۱۳، ۳۰، ۳۴، ۴۱۲
 انجیلو (مترجم آنتونی شرلی) ۲۲۵
 انجیلو چاوش ۱۸، ۱۹
 انگلیسیان ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۶۲،
 ۳۲۱
 اوباش قزلباش ۳۴۶
 اورین هشتم ۲۳۶
 اوزنگ زیب ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۹
 اوزبک، اوزبکان ۲۲۵، ۲۹۵، ۲۹۶،
 ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۵۲
 اوسمی خان قیتاق ۱۳
 اوصون بیک ۳۰، ۳۴
 اولثاریوس آدام ۳۱۰، ۳۱۲
 اهل البیت ۸۳، ۹۳، ۳۴۹
 اهل روم (= ترکان عثمانی) ۲۴۰
 اهل عناد (ترکان عثمانی) ۲۶۵
 ایرانیان ۲، ۴، ۱۰، ۱۲، ۱۸، ۲۸،
 ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۵۳
 ایلدرم بایزید ۱
 ائمه مجتهدین ۱۸۹، ۱۹۱
 ائمه معصومین، ائمه هدی ۲۲۰، ۳۵۱،
 ۳۶۷، ۴۱۵، ۴۳۲
 باب عالی (دربار عثمانی) ۲۲۷
 بابر (ظهیرالدین محمد-) ۲۹۵ - ۲۹۷،
 ۳۰۰
 بابریان ۳۰۰
 باقی پاشا ۲۱
 باقی گرک یراق (خواجه-) ۴۱۵، ۴۲۴
 بای (= بر خوردار خان = خان عالم)

اقبال (عباس-) ۲۶۲
 اکسره ۳۰۶
 اکبر (جلال الدین محمد-) ۲۹۸، ۳۰۳،
 ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۱،
 ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۹،
 ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۵،
 ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۰۴، ۴۰۷
 اکراد (کردان) ۲۳، ۲۴، ۳۰۳
 اکیدیوس ساولرس ۳۱۲
 اغوز (محمد پاشا ۶، ۱۹، ۲۱،
 ۲۸، ۳۳، ۱۲۳، ۱۶۲
 الخ بیک (کمال الدین-) ۲۹۷، ۲۹۸
 الخ بیک گورکانی ۳۰۸، ۳۲۸، ۴۰۰
 الکساندر (والی گرجستان کاخ) ۸ -
 ۱۰، ۱۸، ۱۹
 الکساندر گروزنیسکی ۲۸۲
 الله ویردی بیک ترکمان ۲۹۵
 الله ویردی خان ۱۱، ۶۷، ۷۰، ۲۲۶،
 ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۳۸۵
 المیزابت اول (ملکه انگلستان) ۲۲۹
 امامقلی آقای تفنگچی جلو ۱۱۵
 امامقلی بیک پاکیزه ترکمان ۲۵۹
 امانت خان شیرازی ۳۲۷
 امامقلی خان (والی فارس) ۱۲۵، ۲۲۰، ۲۳۶
 امانت خان شیرازی ۳۲۷
 امپراطور رومیان (= رودولف دوم) ۲۸۱ -
 ۲۸۳
 امرای اوزبک ۴۲۹
 امرای خراسان ۳۶۳
 امرای فارس ۲۶۵
 امرای لار ۲۵۶

بهر روز سلطان ۳۰ ، ۳۴	۳۰۵
بهمن (داستانی) ۱۴۵	بایقرا میرزا ۴۲۶
بیانی (دکتر خانبا) ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۵۳	بتلن گابور ۱۶۳
بی بدل خان (= سعید اگیلانی)	بحری بیک ۳۱۴ ، ۳۱۵
بیرام بیک بهارلو ۲۹۶ ، ۲۹۹ ، ۳۱۶	بدیع الزمان همدانی ۱۴۶
۳۱۷	برادران حضرت مریم ۴۸۶
بیگ زاده (= آتونی شرلی، رابرت شرلی)	برجعلی نخجوانی (خواجه -) ۳۰۴ ،
بیگلر بیگی فارس (= امامقلی خان)	۳۸۷ ، ۳۸۹
پاپا (حضرت -) پاپ ۲۸۸	برخوردار خان (= خان عالم) ۳۰۵
پادری جوان ۲۴۴ ، ۲۸۶	برکه (میر -) ۳۱۵
پادری ردمستو ۲۴۴	برلاس (قبیله -) ۳۰۵
پادریان (= کشیشان) ۲۶۴ ، ۲۸۴ ،	برهنمان ۳۲۹
۲۸۵ ، ۲۸۹	بستی (ابوالفتح) ۱۴۶
پادریان پابرهنه ۲۷۴ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ،	بسطام قلی بیک ۲۷۰
۲۸۶	بشنداس (نقاش) ۳۰۷
پادریان فرنگیان ۲۸۴	بگرات میرزاخان ۲۰
پادریان کوه کرمسیلو ۲۷۵	بلوچان ۳۵۰ ، ۳۵۱
پادشاهان فرنگیه (= سلاطین فرنگیه)	بلوک خلقی ۶۸
۲۴۰ ، ۲۴۲ ، ۲۴۵ ، ۲۵۵ ،	بناونت (کنت دو -) ۲۲۹
۲۶۸	بنیاد بیک (= دون‌دیه‌گو) ۲۲۸
پادشاهان گورکانی هند ۲۹۵	بنی آدم ۹۲
پادشاهان عثمانی ۱۷۲	بنی اسرائیل ۸۸
پاشایان سرحد ۱۵۶	بوداییان ۳۲۹
پاشایان عثمانی ۱۲۵	بورگارد ۶
پاولا (کپیتان) ۳۹۲	بوریس فدوروویچ گودونوف ۲۲۷ ، ۲۸۱
پدرو کوتین‌هو ۲۵۹	بوستانجی (درویش پاشا) ۴
پرتغالیها (پرتگالیه) ۲۲۹ ، ۲۳۲ ، ۲۴۸ ،	بوسکای ۳
۳۵۲ ، ۳۶۳ ، ۳۷۷ ،	بهادر خان ۴۲۶
۳۳۱ ، ۳۳۴	بهادر شاه ۲۹۶
پرویز (شاهزاده گورکانی هند) ۳۱۳ ، ۳۳۳ ،	بهرام گور ۱۴۵
۳۷۳ ، ۳۷۴	بهرام میرزا صفوی ۳۵۲

تیمور گورکان (امیر -) ۳۰۵ ، ۳۰۸ ،
 ۳۲۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۴۲۸
 تیموریان (= گورکانیان) ۳۰۵
 جان پولاد کرد ۵ ، ۱۳۶
 جان اسمیت ۲۵۲
 جان عالم ۳۰۷ (دک خان عالم بر خوردار
 خان)
 جانشین (جانشینان) عیسی ع = پاپ ، پاپها
 ۲۷۳ ، ۲۷۵
 جانی بیک ۲۵۵
 جانی بیک گرای ۲۲ ، ۱۲۵ ،
 جراح محمد پاشا ۱
 جران (فر -) = پر زروم ۲۶۹
 جفاله زاده (جفال اوغلی) ۱ ، ۳ ، ۹ ، ۱۲ ،
 ۱۸
 جغتای (خاندان -) ۳۱۷
 جلال الدین محمد اکبر (پادشاه گورکانی
 هند) ۲۹۸ ، ۳۰۳ ، ۳۱۶ ، ۳۲۱ ،
 ۳۲۳ ، ۳۲۵ ، ۳۳۱ ، ۳۳۸ ، ۳۴۰ ،
 ۳۴۴ ، ۳۴۹ ، ۳۵۲ ، ۳۶۰ ، ۳۶۷ ،
 ۳۷۵ ، ۳۸۰ ، ۳۸۵ ، ۳۹۱ ، ۴۰۴ ،
 ۴۰۷
 جلالی (شورشیان) ۵۶ ، ۶۰ ، ۶۳ ، ۱۶۶ ،
 ۱۸۱ ، ۱۸۳
 جماعت انگلیس = انگلیسیان ۲۵۰ ، ۲۶۵
 جماعت ترسا ونصارا ۲۸۹
 جماعت فرنگی ۲۸۷
 جمشید ۹۴ ، ۲۰۷ ، ۲۱۳ ، ۳۳۷
 جمشید (از شورشیان آناتولی) ۵
 جنت مکانی (= شاه طهماسب) ۳۸۳
 جوان (پادری -) ۲۴۴ ، ۲۷۶
 جهان آرایبگم ۳۲۶

بل (باول) پنجم ۲۷۱ ، ۲۷۸
 پیر بوداق خان ۱۱ ، ۲۰
 پیری بیک (ملاح ترك) ۲۵۸
 پیترودلاواله ۳۰۷
 تاتار (قوم -) ۱۶ ، ۲۲ ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۳۲ ،
 ۴۶ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۱۲۵ ،
 ۱۲۶
 تاجیک ۸۸
 تاده (ژان -) ۲۴۶
 تاجار عجم ۲۴۳
 تخت طاوس ۳۲۵ ، ۳۲۷
 تخته بیک یوزباشی استاجلو ۲۱۷ ، ۲۰۸ ،
 ۲۱۰ ، ۲۱۴ ، ۳۱۳ ، ۳۷۴ ، ۴۳۵ ،
 ۴۳۷
 ترزیا (= سامپسو نیازن رابرت شرلی)
 ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۵
 ترك ، ترکان ، ترکان عثمانی ۳ ، ۵ ، ۹ ،
 ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۸۸ ، ۱۲۲ ،
 ۱۲۷ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۷ ،
 ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۴۰ ،
 ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۵۲ ، ۲۵۸ ،
 ۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۷۱ ، ۲۷۶ ،
 ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۳۰۰ ، ۳۰۵
 ترك : ارومیه
 تفنگچیان خاصه ۴۱۲
 نکتاندرفن دریابل (ژورژ -) ۲۳۸
 تکللی پاشا (= محمد پاشا حاکم وان) ۲۰
 توختش گرای سلطان ۴۶
 تور ۱۳۹
 توماس روثه (سر -) ۳۲۱
 تهمتن (= رستم) ۱۳۹
 تهمورت خان گرجی ۲۰ ، ۳۰ ، ۳۴

جهانگیر (نورالدین محمد پادشاه هند) ۱۵،
 ۲۳۲، ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۲۰،
 ۳۲۹، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۷،
 ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۲،
 ۴۳۵
 جیل پاشا ۳۱۷
 جیمال ۳۱۷
 جیمز اول (پادشاه انگلیس) ۲۳۱، ۲۳۴
 جدار فاست (سر -) ۲۶۲
 چاند بی بی ۳۱۸
 چراغ سلطان گراسپا استاجلو ۲۱
 چرکس (قوم -) ۲۳۱
 چرکس محمد پاشا ۳۱۷
 چلبی آقای افشار ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱
 چهار (چار) یارگزین = خلفای راشدین
 ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۵۶، ۶۱، ۶۵،
 ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۸۹، ۱۹۱
 چپرو (= سیروس = کورش؟) ۲۷۴
 چینان ۳۲۲
 حاتم یک اعتماد الدوله ۱۰، ۱۱، ۲۶۰،
 ۳۵۷، ۳۸۱
 حاجان (حجاج) ۱۰۵، ۱۰۹
 حاجی رفیق ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۴۹
 حاجی محمد خان قدسی ۳۲۸، ۳۲۹
 حافظ شیرازی (شمس الدین محمد) ۲۹۸
 حافظ احمد پاشا ۲۱، ۱۲۹، ۱۳۲،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۴۳۶
 حبیب عشق‌باز ۳۴۸
 حسن (ایلچی) ۲۳
 حسن (سید -) ۳۰۸
 حسن پاشا ۱۳
 حسن پاشا (حاکم موصل) ۱۳۲، ۱۳۳

حسن پاشا بیگلر بیگی ۱۲۵
 حسن چلبی ۲۹۵
 حسن خان (حاکم همدان) ۳۷۰
 حسن مساعد (سید -) ۴۱۱، ۴۱۳
 حسین یک (فرستاده شاه عباس) ۳۰۳
 حسین پاشا ۱۳۸، ۱۶۳
 حسین پاشا (حاکم آخسقه) ۳۰
 حسین خان (حاکم لرستان) ۱۲۹
 حسینعلی یک بیات ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۵۸،
 ۲۵۹
 حسینقلی خلفای روملو ۱۴
 حضرت رسالت (حضرت رسول) = پیغمبر
 اکرم = محمد مصطفی (ص) ۵۶،
 ۶۱، ۶۲
 حکام رستم‌دار ۳۶۶
 حکام گیلان ۳۶۶
 حکام مازندران ۳۶۶
 حکمای یونان ۲۷۳
 حکیم عبدی طیب اردبیلی ۱۷
 حکیم همام ۳۴۷
 حمزه میرزا ۱۷، ۲۲۸، ۳۰۱، ۳۴۱،
 ۳۶۲
 حمیده بیگم بانو ۲۹۸، ۳۰۳
 حواریان ۲۷۶
 حوا ۴۳۸، ۴۴۴
 حیدر ۱۹۶ (رك : علی بن ابی طالب)
 حیدر یک یوز باشی ۳۰۳، ۴۲۰، ۴۲۵
 حیدر میرزا ۳۸، ۴۸
 خاتم النبیین (رك : محمد بن عبدالله =
 ابوالقاسم محمد)
 خادم گرجی محمد پاشا ۱۳۵
 خاقان چین ۴۲۹

- خاقان سلیمان شان = شاه اسماعیل اول
۳۰۴
خان احمد اردلان ۱۳۳
خان احمد گیلانی ۴۲۹
خانبا بایا بانی (دکتر -) ۲۱۸، ۲۳۹،
۲۵۳
خان خانان (مهابت خان) ۳۲۴
خان خانان (دک بیرام یک بهارلو)
خان عالم ۳۰۵، ۳۱۰، ۴۰۷، ۴۰۹،
۴۱۵، ۴۱۷
خان قرم (کریمه) ۲۵
خاندان عثمانی (= دودمان عثمان - آل
عثمان) ۹۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۲۰۰،
۲۰۱، ۲۰۴
خاندان نبوت ۳۵۳
خان زاده بیگم ۲۹۵
خاقان سلیمان شان = شاه اسمعیل اول ۳۰۴
ختین (= صهرین) ۱۴۵
خدا بنده (شاه محمد صفوی)
خرم (شاهزاده) = شاه جهان ۳۱۰، ۳۱۳،
۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۳۰،
۴۳۸، ۴۴۴
خسرو (شاهزاده هندی) ۳۲۰
خسرو پاشا ۱۳۸
خسرو (پادشاه فرس) ۲۷۴
خضر پاشای وزیر ۵
خلفای راشدین ۱۰۰، ۱۸۷
خليفة الخلفا ۳۰۴
خلیل (از شورشیان آناتولی) ۲، ۳
خلیل (قاپودان پاشا) ۶، ۸، ۲۱، ۲۲،
۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۸،
۱۶۲، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۰
خواجه اسد ۲۹
خواجه ابونا صر ۳۵۶
خواجه باقی گرك يراق ۴۱۹، ۴۲۴،
خواجه حاجی ۳۱۵، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۷،
خواجه صغیر جلفایی ۲۷۹، ۲۸۰،
خواجه فتحی ۲۷۸
خواجه محمد باقر ۳۹۰
خواجه محمد علی ۳۴۸
خواجه یادگار خلفایی ۲۷۹
خواندگار روم ۱۶، ۱۷
خیرات خان ۳۰۷
خیرالانام (= محمد بن عبدالله)
خیرالدین چاوش ۱۴، ۵۳، ۶۲، ۶۵
خیرالنسا (= نور جهان بیگم) ۳۲۱
دارا ۸۴، ۱۳۹، ۲۱۸، ۳۳۷
داراشکوه ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰
دانیال (شاهزاده گورکانی هند) ۳۳۴، ۳۷۵
داود افغان ۳۱۸
داود پاشا ۱۳۴، ۱۳۶
داود پاشا (وزیر) ۵
داود خان گرجی ۱۸
داوربخش (= شیرشاه = سلطان بلاغی)
۳۲۳، ۳۲۴
دروزیها ۵
دریش بیک قزوینی ۳۸۱
درویش بیک قورچی ۳۸۵
درویش پاشا بستانجی ۴، ۱۲، ۴۰، ۴۹
درویش محمد ۱۳۲
دلور پاشا ۷، ۲۱، ۱۶۳
دلی حسن ۲، ۳
دم آریاس سالدانها ۲۶۹
دنگیز بیک ۲۳۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵

۳۱۱

محمد بن عبدالله

دوانی (جلال الدین محمد) ۱۵۱

دور مرکاتن (سر -) ۲۳۴، ۲۳۵

دولت اسپانیا ۲۳۳

دولت انگلیس ۲۳۳

دولت عثمانی ۱۴، ۱۲۳، ۳۲۵، ۲۶۰

دولت ونیز ۲۲۸

دولت هلند ۲۴۹

دومی نیکو استروپن ۲۲۹

دون دیه گو (= بنیاد بیک) ۲۲۸

دون ژوان ایرانی (اروج بیک بیات) ۲۲۸

دون سباستین ۲۶۴

دون فیلیپ (علیقلی میرزا بیات) ۲۲۸

دیاگومرنده ۲۶۸، ۲۷۰

ذاکر آقای قوشچی ۱۱۰، ۱۱۵

ذوالفقار پاشا ۵، ۶

ذوالفقار خان تکلو ۱۲۸

ذوالنورین (عثمان) ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۶۹

۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۷

رابرت (روبرت) شرلی ۲۲۹، ۲۳۵،

۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۱، ۳۰۸

راجپوت (قوم -) ۲۹۵، ۳۱۷، ۳۱۹

رافضیان (روافض) ۳۱، ۳۵

رانا (راجا ادیپور) ۳۲۱، ۳۲۳

رانا (راجا ادی سنگک) ۳۱۸

رانا (راجا بیجانگر) ۳۱۸

رجب پاشا ۱۳۵

رجب نیا (مسعود -) ۲۲۸

ردمتو (پر) ۲۳۳، ۳۴۴

رستم دستان ۳۳۷

رستم میرزا ۳۰۱، ۳۵۲

رسول، رسالت پناهی (= رسول مجتبی)

رعایای ارامنه ۲۸۸

رفیع الدین کاشی ۲۰۱

رفیق (حاجی -) ۳۹۸، ۴۰۰

روئه (سر توماس) ۳۲۱

رودولف (امپراتور آلمان) ۴، ۵، ۲۲۷،

۲۲۹، ۲۶۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۱۲

روسها (روسیان) ۱۶۳

روم (ریم) پاپا = پاپ رم ۲۷۳، ۲۷۶،

۲۷۸، ۲۸۶

رومیه، رومیان (اهل روم) ۱۳، ۲۴۰،

۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۷۹، ۳۰۳،

۳۷۰، ۳۷۲، ۴۱۲

رویین تن (اسفندیار) ۱۴۵

رهبانان (ارامنه) ۲۸۸

ریش سفیدان (ارامنه) ۲۸۸

زاهد بیک ۳۱۳، ۳۱۴، ۴۳۸، ۴۳۹،

۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۴۶

زمان بیک ناظر بیوتات ۱۳۲، ۱۳۳

زوجه رسول (= عایشه) ۱۸۹، ۱۹۱

زنبیل بیک شاملو ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۳،

۳۰۸، ۳۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵،

۴۲۲، ۴۳۶

ژان تاده ۲۴۶

ژان بی برکوئن ۲۵۱

ژروم (پر -) = فرجران

ژورژ تکتاندرفن دریابل ۲۸۳

ساجلو ۲

سادات ۱۷، ۱۸

سارویک بیگدلی ۲۱

ساریقچی مصطفی ۲

سام ۱۴۵

۲۴۳، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۰،

۲۷۳، ۲۷۶، ۳۸۸،

سلطین هند (هندوستان) ۲۹۳، ۳۵۰،

سلامت گرای خان ۴۶، ۵۱،

سلسله اکبری ۳۱۲

سلسله صفویه ۳۱۴

سلسله قادری ۳۲۶

سلطان احمدخان (رك احمد سلطان عثمانی)

سلطان بایزید ۲۷۰

سلطان بلاغی (شیر شاه = داور بخش)

۳۲۳، ۳۲۴

سلطان حسین میرزا صفوی ۳۰۱، ۳۵۲،

سلطان حسین ندوشنی ۱۷

سلطان خسرو ۳۲۴

سلطان سلیم خان قانونی (رك سلیمان سلطان

عثمانی)

سلطان علی بیك ۷۲۸

سلطان علیقلی همدان اوغلی ۳۴۶

سلطانقلی چندان اوغلی ۳۰۰

سلطان محمد د ۳۰

سلطان محمود (حاکم بهکر) ۲۹۹

سلطان مسعود غزنوی ۴۲۲

سلطان والده ۴

سلم ۱۳۹

سلیم (پادشاه عثمانی) ۱۶۴

سلیم (شاهزاده) = نورالدین محمد

جهانگیر پادشاه هند ۱۵، ۲۳۲،

۳۰۳، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۹،

۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۴، ۳۹۸،

۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۱۱،

۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۸،

۴۳۲، ۴۳۵

سام میرزا ۲۹۷

سامپسونیا (ترزیا) ۲۳۱

سباستین (دون) ۲۶۴

سپاه عثمانی (سپاهیان روم ، سپاه رومیه ،

سپاهیان ترك) ۵، ۹، ۱۱، ۱۶،

۲۲، ۱۷۷، ۳۰۳، ۳۶۳،

سپاه قزلباش ۱۵، ۱۹

سپاهی (قسمتی از ارتش عثمانی) ۱۳۶

سپاهیان جغتای (= قشون گورکانیان هند)

۳۱۷

سپهسالار خان ۴۲۶

سجاد مشععی (سید -) ۱۰۵، ۱۰۹،

سحل (?) ۳۰، ۴۳،

سراج الدین قاسم بیك سپهسالار ۱۹، ۹۷،

۱۲۲، ۱۲۴

سربازان قرم ۳۰، ۴۳،

سزار روم ۴

سعادت خان ۴۲۶

سعدالدین افندی (شیخ الاسلام) ۴۲، ۵۰،

سعید (از شورشیان آناتومی) ۲

سعید نفیسی ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵،

سعید اگیلانی ۳۲۸، ۳۲۹،

شکندر (اسکندر ذوالقرنین) ۸۴، ۹۰، ۹۴،

۹۵، ۱۲۳، ۳۳۷،

سلاطین ازبکیه = سلاطین توران ۳۶۲،

۳۶۴

سلاطین دکن ۳۹۵، ۳۹۶،

سلاطین صفوی ۲۹۵

سلاطین عثمانی (روم) ۴، ۲۴، ۲۸،

۱۳۴، ۱۴۸، ۱۷۸، ۳۶۲، ۳۸۸،

سلاطین فرنگ (فرنگیه) سلاطین اروپا ۱۴،

۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱،

شاه جهان = شاهزاده خرم ۳۱۳ - ۳۱۵ ،
 ۳۲۱ ، ۳۳۰ ، ۴۲۲ ، ۴۳۸ ، ۴۴۱
 شاهرخ گورکانی ۳۰۸ ، ۳۲۸ ، ۴۲۸
 شاهرخ میرزا ۳۴۶
 شاه صفی ۱۳۸ ، ۲۵۲ ، ۳۱۵ ، ۳۲۴
 شاه صفی (رك طهماسب اول)
 شاه عباس کبیر ۲ ، ۶ ، ۲۲ ، ۲۸ ، ۳۳
 ۳۹ ، ۴۸ ، ۵۲ ، ۵۹ ، ۷۲ ، ۷۸
 ۸۰ ، ۹۲ ، ۹۸ ، ۱۱۰ ، ۱۱۶
 ۱۲۱ ، ۱۳۹ ، ۱۵۳ ، ۱۵۵
 ۱۵۸ ، ۱۶۲ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۷
 ۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۱۹۰ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹
 ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۷
 ۲۲۳ ، ۲۳۸ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۳۲۸
 ۳۳۱ ، ۳۳۹ ، ۳۵۲ ، ۳۶۹ ، ۳۷۳
 ۳۷۵ ، ۳۸۶ ، ۳۹۱ ، ۳۹۴ ، ۴۰۲
 ۳۹۶ ، ۳۹۸ ، ۴۰۰ ، ۴۰۴ ، ۴۰۷
 ۴۱۱ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۲۴ ، ۴۳۲
 ۴۳۸ ، ۴۴۴
 شاه عباس دوم (صفوی) ۳۲۴
 شاه محمد خدا بنده (= والد بزرگوار)
 ۲۵۸ ، ۳۶۲
 شاه محمد منشی ۴۱۷
 شاه نظر خان توکلی ۲۸۶
 شجاع (= محمد شجاع الدین پسر شاه جهان)
 ۳۲۹ ، ۳۳۹
 شریف الدین لطف الله ۲۶۰
 شرکت هند شرقی هلند ۲۴۸ ، ۲۵۰
 شریف پاشا (سید محمد پاشا) ۹ ، ۳۰۳
 شریف مکه ۲۶۰
 شفر (شارل -) ۳۸۳ ، ۴۲۷ ، ۴۳۱
 شمخال خان ۱۰۵ ، ۱۰۹ ، ۱۸۸ ، ۱۹۱

سلیمان آقا ۲۹۵
 سلیمان پاشا ۱۲۹
 سلیمان پیغمبر (نبی) ۸۴ ، ۹۱ ، ۱۰۱
 ۱۸۵ ، ۲۱۳ ، ۲۱۵ ، ۲۱۸ ، ۳۳۷
 سلیمان خان قانونی (سلطان عثمانی) ۱۳
 ۱۵ ، ۱۹ ، ۸۵ ، ۱۰۱ ، ۱۰۳
 ۱۰۵ ، ۱۰۹ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۶۴
 ۱۷۴ ، ۱۷۹ ، ۱۸۱ ، ۱۸۶ ، ۱۹۱
 ۳۷۰ ، ۴۱۲
 سمیون (سمایون = سمیون) ۹ ، ۱۲ ، ۱۸
 سنان پاشا ۲۳
 سنت کروا (مارکی دو -) ۶
 سوداگران فرنگیه (فرنگستان) ۲۶۴ ، ۲۶۵
 سیامک (پسر کیومرث) ۱۴۵
 سیف الدوله (داود پاشا) ۷
 سیف السلطنه (مراد پاشا) = مراد قوبوچی
 سیف اوغلو یوسف پاشا ۱۳۵
 سید المرسلین (رك محمد بن عبدالله ص)
 سید سجاد مشعشی ۹۱
 سید محمد پاشا (شریف پاشا) ۹
 سیک ، سیخ (قوم -) ۳۲۰
 شاپور ذوالاكتاف ۱۴۵
 شادی بیک ۳۸۵
 شارل شفر ۴۲۷ ، ۴۳۱
 شاه اسمعیل اول (صفوی) ۱۳۳ ، ۲۵۷
 ۲۹۵ ، ۳۰۱ ، ۳۰۸
 شاه اسمعیل ثانی ۵۴ ، ۵۹ ، ۶۷ ، ۱۰۱
 ۱۰۸ ، ۲۶۴ ، ۲۹۹
 شاه بابا = شاه طهماسب اول ۳۳۹ ، ۳۷۰
 ۳۸۸ ، ۴۱۸
 شاه جنت مکان (= شاه طهماسب) ۳۶۵
 ۴۱۸

شمس الدین پاشا ۱۳، ۱۴
شمس الدین محمد آقای روملو ۵۳، ۵۹
شورای جمهوری ونیز ۲۲۶، ۲۲۷
شهریار (شاهزاده هندی) ۳۲۲، ۳۲۵
۳۷۳
شیک خان اوزبک ۲۹۵، ۴۲۶
شیخ الاسلام سعدالدین ۵۰
شیخ صفی اردبیلی ۱۱، ۱۲
شیخ علی (قاضی -) ۲۹۷
شخیخ ۱۰۰، ۱۸۹، ۱۹۱
شیرافکن (شهر اول نور جهان) ۳۲۱
شیر شاه افغانی (سوری) ۲۹۶، ۲۹۸
۳۱۶
شیر شاه (= شاهزاده داوربخش = سلطان
بلاغی) ۳۲۳
شیرین قلم (عبدالصمد شیرازی) ۲۹۷
شیعیان علی ۳۳۴
صاحبقران ثانی (= شاه جهان = شاهزاده
خرم) ۳۱۴
صادق نشأت ۲۶۲
صدر جهان (سید -) ۳۴۷
صدیقه کبری (عایشه) ۲۹، ۳۳، ۱۰۴
صفر (خواجه -) ۲۶۱، ۲۷۹، ۲۸۰
صفر پاشا ۳
صفی (شاه -) ۱۳۸، ۲۵۲، ۳۱۵، ۳۲۲
صفی الدین اردبیلی (شیخ -) ۱۱، ۱۲
صفی قلی خان (حاکم همدان) ۱۳۰،
۱۳۳
صفیه سلق (مادر سلطان محمد ثالث) ۱
صوفیان ۳۶۱
صوفی محمد پاشا ۱۳۴
صهرین (= ختنین) ۱۴۵
ضیاء الدین کاشی (میرزا -) ۳۰۱، ۳۴۹

۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۸
ضیاء محمد یوسفای قزوینی ۱۳۱
طوایف مسیحیه ۲۸۹
طهماسب اول (شاه طهماسب) ۱۰، ۱۲،
۱۵، ۱۸، ۲۰، ۱۸۵، ۱۰۱،
۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۲۸،
۲۵۸، ۳۳۹-۳۴۱، ۳۶۳، ۲۹۵،
۳۰۱، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۵، ۳۷۰
طهماسبلی سلطان ۱۸۱، ۱۸۳
طهمورث دیوبند ۱۴۵
طهمورث گرجی (شاهزاده) ۱۸، ۱۹، ۲۹،
۳۰، ۳۴
ظہیر الدین محمد بابر ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰
عادل شاه افغانی ۳۱۶، ۳۱۷
عادلگرای خان ۳۱
عباس اقبال ۲۶۲
عباس صفوی (رک شاه عباس کبیر)
عباس صفوی (شاه عباس دوم) ۳۴۲
عبدالحسین نصیری طوسی منشی ۸۹، ۹۲،
۹۷، ۱۵۱، ۳۹۱، ۴۱۱، ۴۳۲،
۴۳۵، ۴۴۱، ۴۴۷
عبد الحمید لاهوری ۳۲۷
عبدالصمد شیرازی (شیرین قلم) ۲۹۷
عبدالعزیز خان (حاکم قندهار) ۲۲۱، ۳۰۹،
۴۲۳، ۴۲۴
عبدالله خان اوزبک ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۴۴،
۳۵۳، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵
عبدالمؤمن خان اوزبک ۳۰۲، ۳۶۵،
۳۶۶
جدی طیب اردبیلی (حکیم -) ۱۷
عثمان (= عثمان بن عفان = ذوالنورین)
۱۰۰، ۱۰۷، ۱۶۹، ۱۸۹، ۱۹۱

۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۳، ۱۳۷	۲۰۷
علی تبریزی (میر سید -) ۲۹۷	عثمان آقا (سفیر ترك) ۱۲۴
علی بن موسی الرضا (ع) ۴۲۸	عثمان پاشا ۷۱، ۶۸، ۳۱، ۱۷، ۲
علیقلى ييك ييات ۲۲۸	عثمان خان (سلطان عثمانی) ۱۲۲، ۷۳، ۸
علیقلى خان شاملو ۳۶۴، ۳۶۲	۱۴۸، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۲۷
علیقلى همدان اوغلى (سلطان -) ۳۴۶	۱۸۴، ۱۷۷، ۱۶۶ - ۱۶۲، ۱۵۳
علی مردان خان ۳۱۴	۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۱۰ - ۲۱۳
علیبن آشیانی ۴۱۲ = شاه طهماسب اول	۲۱۹، ۲۱۷
عمر افندی ۱۳۵، ۱۶۴	عثمان غازي (جد سلاطین عثمانی) ۱
عمر بن الخطاب (خلیفه دوم) = فاروق ۱۰۰،	عثمانی (دولت -) ۳۸، ۱۹، ۱۷، ۱۲، ۷، ۱
۲۰۷، ۱۶۹، ۱۰۷	۲۸۱، ۲۶۰، ۲۲۵
عمو (رك آصف الدوله آصف خان)	عثمانیان (رومیه، رومیان، ترکان عثمانی)
عمی (= بگرات میرزا خان) ۲۰	۲۲۶، ۱۰۲، ۱۳، ۱۰، ۹، ۶
عنبر حبشی (ملك -) ۳۲۳	۲۴۰، ۲۳۲، ۲۲۷
عنتر ۲۰۷	عجم ۱۱۱، ۸۸، ۸۱
عیسی پیغمبر (ع) ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۳۹	عرب ۱۱۱، ۸۸، ۸۳، ۸۱
عیسی افندی ۳۲۷	عرب بهادر ایلچی ۲۸۵، ۳۷۹، ۳۷۵
عیسی خان قورچی باشی ۱۳۲، ۱۲۳	عساكر خراسان ۳۶۳
عیسی خان (شاهزاده گرجی) ۱۹	عسکری (میرزا -) ۲۹۸، ۲۹۷
غازی گرای خان ۵۱، ۱، ۳۱	عشرة مبشره ۲۰۷، ۱۴۵
غیاث یك تهرانی (= غیاث الدین محمد)	علائی یك کمان ۲
۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۱	علامی (ابوالفضل دکنی) ۳۲۰، ۱۳۹
فاتح (سلطان محمد عثمانی) ۱۲۸، ۱۲۲	۳۴۴، ۲۵۶
فارابی (حكیم -) ۱۵۱	علی بن ابی طالب (ع) ۹۳، ۷۳، ۸۲
فاست (سر چارلز) ۲۶۲	۱۶۹، ۱۳۱، ۱۱۱، ۱۰۷، ۱۰۰
فانی کشمیری (محسن -) ۳۰۷	۳۳۴، ۲۱۸، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۰۷
فخرالدین دروزی (امیر -) ۱۶۴، ۵	۴۲۸، ۴۰۲، ۲۳۵
فدوی (= خواجه محمد رضای وزیر) ۱۹	علی یك ۳۰
فرامرز ۱۳۹	علی پاشا ۳
فرانچسکو دوستوماير ۲۵۹	علی پاشا صدر اعظم (گز لجه) ۱۶۳، ۱۶۳
فر آتونی (پر آتونیو) ۲۶۹	علی پاشا بیگلربیگی رومیلی ۱۵
فرجران (پرژروم) ۲۶۹	علی پاشا (کمانکش -) ۱۳۶، ۱۲۹

قره جهنم (کشتی) ۶	فر کلیستو (پر کریستف) ۲۶۹
قره سعید ۵	فرنسیس (فرانچسکو) کوسته ۲۶۷، ۲۷۰
قره یارنجی ۱۳۶	فرهاد خان قرامانلو ۴۲۹
قریش (میر -) ۳۴۷	فریرز ۱۳۹
قزلباش، قزلباشان ۱۰، ۱۶، ۱۹، ۲۰،	فریدون ۸۴، ۹۰، ۹۴، ۲۰۷، ۲۱۳،
۲۹، ۳۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹،	۲۱۸، ۲۱۹، ۳۳۷، ۴۲۱
۱۳۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۳۰، ۳۰۰،	فلسفی (نصراالله) ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶،
۳۰۳، ۳۰۵، ۳۳۶، ۳۶۱، ۳۶۴،	۲۵۳، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۹۰، ۲۹۱،
۳۷۰، ۳۸۳، ۴۱۹	۳۱۰
قزاق، قزاقها ۷، ۱۶۵	فولاد (میرزا -) ۳۰۰
قزقر آغاسی ۱۳۴، ۱۶۴	فلیپ دوم (پادشاه اسپانیا) ۲۵۸
قشون ترك (رك سپاه عثمانی)	فلیپ سوم (پادشاه اسپانیا) ۲۲۹، ۲۳۲،
قلج محمد خان ۴۲۶	۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۹
قلندر اوغلی ۲، ۵، ۱۳۶	قابوس ۱۴۵
قوبوچی (رك مرادپاشا قوبوچی صدراعظم)	قابودان پاشا خلیل ۶، ۸، ۲۱، ۲۲
قوم تاتار ۱۶	قادر خلیفه (القادر بالله) ۳۲۲
قیا اویس پاشا ۶	قارن ۱۲۹
قینالی ۵	قاسم بیک بیرون ۹۲
کاترین دوم دیسی ۱	قاسم بیک سپهسالار (سراج الدین) ۱۹، ۹۷،
کاتن (سر دورمر -) ۲۳۲، ۲۳۵	۱۲۲، ۱۲۴، ۳۹۶
کارملیت، کرملیت (از فرقه‌های مذهب مسیح)	قاسم پاشا ۲
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۶، ۲۶۶، ۲۶۸،	قاسم سلطان اینانلو ۱۳۳
۲۷۴	قاضی خان صدر ۱۷، ۲۱، ۸۰، ۸۷،
کاکاش (اتی‌بن) ۲۸۱	۹۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۰،
کاوس (= قابوس) ۱۴۵	۱۲۱
کالون ۲۵۲	قاضی معز اصفهانی ۱۷
کالوینیس ۲۵۲	قاضی مؤمن ۱۷
کپیتان پاولا ۳۳۹	قدسی (حاجی محمد خان) ۳۲۸، ۳۲۹
کدخدایان ارمنه ۲۸۸	قرآن ۱۰۰، ۱۳۱
کرد، کردان (اکراد) ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۳۳،	قرارداد میناب ۲۶۲
۲۴، ۲۶	قرجق‌ای بیک ۹، ۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۲،
کرستانان (= مسیحیان) ۲۳۹، ۲۷۸	۱۳۳، ۳۱۳، ۴۱۲

گورکانیان هند ۲۹۵، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵،
 ۳۹۳، ۳۵۲، ۴۲۷
 گونه خان قاجار (امیر -) ۲، ۵، ۹، ۱۲،
 ۱۸
 گوهر آرایگم ۳۲۶
 گیتی ستانی (شاه عباس اول) ۸۰، ۲۱۱،
 ۲۱۷، ۳۷۵، ۴۱۱، ۴۳۲
 گیو ۱۳۹
 لال قنوجی ۳۲۷
 لالا محمد پاشا ۲ - ۴
 لشکر ترك (رك سپاه عثمانی)
 لشکر روم (رك سپاه عثمانی)
 لشکر عراق ۳۶۴
 لشکر قزلباش ۴۱۹
 لطف الله (شرف الدین -) ۲۶۰
 لطیف خان ۳۰، ۳۴
 لفکلی مصطفی ۱۳۵
 لوارصاب (لهراسب ؟) ۱۸، ۱۹
 لوسترنج (گی -) ۲۲۸
 لوند خان ۸
 لوئیس پیرا دولاسردا ۲۵۹
 لهستانیان، لهستانیها ۱۶۳، ۱۶۴
 لیکراج ۳۰۷
 لئون ایزوری ۱۶۳
 مارکی دوست کروا ۶
 مال برهمن (راجة -) ۳۱۹
 مانوئل (دم) ۲۵۷
 مبارک مشعشی (سید -) ۹۱، ۱۰۵، ۱۰۹
 مبارک نوحانی ۳۱۷
 معجار (طایفه -) ۴۵
 مجلس طبقاتی هلند ۲۴۹، ۲۵۳
 مجعلی يك الله ۲۸۹

کرمیلان پابرهنه ۲۸۶
 کریستوف (کلیستو) ۲۶۹
 کستندیل گرجی ۱۰، ۳۸۴
 کسری ۸۴، ۳۳۷
 کشیشان ارامنه ۲۸۸، ۲۸۹
 کفار فرننگ ۱۱۳
 کلبعلی بيک يساول ۳۰۵
 کلمنت (کلمان) هشتم ۲۶۷
 کلیم کاشی (ابوطالب -) ۳۲۶
 کمانکش علی پاشا ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۹۷، ۱۹۹
 کمپانی هند شرقی انگلیس ۲۳۳، ۲۳۵
 کندی ۱۵۱
 کورش ۲۷۴
 کورنلیوس هوتن ۲۴۷
 کیخسرو ۹۰، ۲۱۸
 گابور (بتلن -) ۱۶۳
 گارسیا دوسیلوا فیگوئروئا
 گالیون روژ (= قره جهنم) ۶
 گراتیانی ۱۶۳
 گرج، گرجیان ۱۹، ۲۱
 گرجی محمد پاشا ۱۳۵، ۱۳۶
 گرگین ۱۳۹
 گرگین خان گرجی (والی باش آچوق) ۹،
 ۱۰، ۱۸، ۱۹
 گروز نیسکی (الکساندر) ۲۸۲
 گروسه (مورخ) ۳۲۷
 گز لجه (گوزلجه) علی پاشا صدر اعظم ۱۶۲،
 ۱۶۳
 گسته ۱۳۹
 گلچهره ۱۲
 گودونف (بوریس -) ۲۲۷، ۲۸۱

۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۷،
 ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۲۸، ۲۲۹،
 ۴۳۲، ۴۳۸
 محمد مستوفی غلامان (آقا -) ۴۳۲، ۴۳۴
 محمد همایون (نصیر الدین -) رك همایون
 پادشاه هند .
 محمد امین بیک (پسر محمد پاشا صدراعظم)
 ۱۹
 محمد باقر (خواجه -) ۳۹۰
 محمد حسین ابهری ۱۲۳، ۱۲۷
 محمد حسین چلبی ۳۰۵، ۳۹۸، ۴۰۳
 محمد حسینقلی ۳۰، ۳۴
 محمد حکیم (میرزا -) ۲۹۹
 محمد رضای وزیر (خواجه -) ۱۹
 محمد رضا بیک ۳۰۷، ۳۰۸
 محمد رضا چلبی ۴۰۲
 محمد شریف سمرقندی ۳۲۷
 محمد صالح کنبوهی ۳۱۵
 محمد علی (خواجه -) ۳۴۸
 محمد علی بیک ناظر ۲۳۵
 محمد قلی قطب شاه ۳۹۵
 محمد مرادبخش (شاهزاده -) ۳۲۹
 محمد معصوم خان (میر -) ۸، ۳۶۹
 ۳۷۱، ۳۷۲
 محمود پاشا (حاکم بغداد) ۱۰۶، ۱۰۹
 محیی السلطنه ۶ (رك مراد قوبوچی)
 مراد پاشا قوبوچی (صدر اعظم عثمانی =)
 ۴، ۷، ۱۴، ۱۷، ۳۶، ۴۱،
 ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۵۹، ۶۲، ۶۵،
 ۶۷، ۷۰، ۲۷۱
 مراد بخش = محمد مرادبخش ۳۲۹
 مرتضی (علی بن ابی طالب) ۴۳۸

محسن فانی کشمیری ۳۰۷
 محمد (برادر سلطان عثمان) ۱۶۳
 محمد وزیر اصفهان (میرزا -) ۲۸۴، ۲۸۵
 ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱
 محمد آقا (مستوفی غلامان) ۳۱۳، ۴۳۲
 محمد افندی (مولانا) ۴۲، ۵۰
 محمد اکبر (رك جلال الدین محمد اکبر
 پادشاه گورکانی هند)
 محمد پاشا (اگوز = اغوز محمد) ۱۹،
 ۲۸، ۱۲۳
 محمد پاشا (بیگلر بیگی وان) ۱۸، ۲۰،
 ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۹۹
 ۲۰۴
 محمد پاشا (داماد سلطان احمد) ۷، ۸
 محمد پاشا چرکس ۱۲۷
 محمد پاشا گرجی ۱۳۵
 محمد ثالث (سلطان عثمانی) ۱، ۵۵، ۶۰،
 ۸۴، ۹۵، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۳۴
 ۱۶۰
 محمد ثانی (سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی)
 ۱۲۲، ۱۲۸
 محمد چاوش ۱۵۶، ۶۱
 محمد جهانگیر (رك نور الدین محمد
 جهانگیر = جهانگیر) ۲۳۱، ۳۰۳
 ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹
 محمد خدا بنده (شاه -) ۲۳، ۲۶، ۲۲۸
 ۲۵۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۶۲
 محمد شیرازی ۳۲۷
 محمد بن عبدالله (ص) ۲۴، ۲۶، ۲۹،
 ۳۹، ۵۶، ۶۱، ۶۲، ۷۳، ۸۲،
 ۸۳، ۹۰، ۹۳، ۱۱۱، ۱۱۴،
 ۱۱۹، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۶۷، ۱۶۸

مرتضی پاشا ۱۳۶	مکرم خان ۳۲۶
مرتضی خان (حاکم گیلان) ۳۴، ۳۰	ملك عنبر حبشی ۳۲۳
مردم جولاه (= ارامنه جولاه) ۲۹۱	ملكان ارامنه ۲۸۸
مردم داغستان ۱۹	ملايخشی ۲
مردم شروان ۱۹	ملوك دكن (سلاطين دكن) ۳۹۷، ۳۹۲
مردم عجم (= ایرانیان) ۲۴۱	ملوك هرموز ۲۶۰
مردم فرنگ ۴۰۲، ۱۴	ممتاز زمانی (= ممتازمحل = مهد علیا)
مردم مارباناتان ۲۹۰	۳۲۹، ۳۲۷، ۳۲۵
مردم مورچه خورت ۲۹۰	منوچهر بيك ايشيك آقاسی باشی ۳۰۲،
مردم مسیحیه ۲۸۸	۳۷۸، ۳۶۸، ۳۵۷، ۳۰۳
مره حسین پاشا ۱۳۵، ۱۳۶	منوچهر ۸۴
مرشد قلی خان استاجلو ۳۶۲ - ۳۶۴	منوچهر لال لاهوری ۳۲۷
مساعدا (سید حسن -) ۴۱۱	موسی بيك ۲۴۸، ۲۵۳
مستصر (خلیفه عباسی) ۱۳۳	موسی پیغمبر (ع) ۸۳، ۱۱۱، ۳۳۵
مسعود غزنوی (سلطان -) ۳۲۲	موصلی چاوش ۵، ۶
مسیحیان ۲، ۳۲۹	مؤمن (قاضی -) ۱۷
مصطفی (رك محمد بن عبدالله) ۱۷۲، ۴۳۸	مهابت خان ۳۲۲، ۳۲۴
مصطفی آغا چاشنیگیر باشی ۳۴، ۲۹	مهدیقلی بيك (سفیر شاه عباس) ۱۸۲
مصطفی بيك ۳۰۷	مهدیقلی بيك میر آخور ۱۸
مصطفی پاشا ۱۹	میرزا آنتونیو (رك: آنتونی شرلی) ۲۲۶
مصطفی خان (سلطان عثمانی) ۱، ۸، ۱۲۲،	میرزا بيك آقا (حاکم جزیره) ۱۱
۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۴،	میرزایان قندهار ۳۴۶، ۳۵۲،
۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰،	میر قریش ۳۴۷
۱۶۴	میر ضیاء الدین کاشانی (= ضیاء کاشانی)
مصطفی چاوش ۹۵	میرولی بيك ۴۲۵
مصطفی ساریچی ۲	میگل آنجلو کریستیانو آلّه پی نو ۲۶۱
مظفر حسین میرزا ۳۰۱، ۳۲۶، ۳۵۲	میمون (از شورشیان آناتولی) ۵
معز اصفهانی (قاضی -) ۱۷	نجفقلی بيك ۲۰۳، ۲۰۵
معزی شاعر (امیر -) ۳۲۹	ندوشنی (سلطان حسین) ۱۷
معصوم بهکری (رك محمد معصوم)	نشأت (صادق) ۲۶۲
معین الدین قالی ۲۵۹	نصاری ۱۴
ملازمان بابر ۳۴۶	نصوح پاشا ۲ - ۴، ۷، ۱۷، ۱۹، ۴۱،

۱۲۳، ۱۰۸، ۱۰۴

نصیرالدین محمد هما یون (رک هما یون پادشاه هند)

نصیری طوسی منشی (عبدالحسین)

نظامی شاعر (حکیم) ۲۳۵، ۳۳۲

نورالدین محمد جهانگیر (رک سلیم، جهانگیر پادشاه هند)

نور جهان بیگم = نور محل (ملکه هند)

۳۷۳، ۳۲۷ - ۳۲۱، ۳۱۴

نور محل = نور جهان بیگم

نواب، نواب هما یون، نواب گیتی ستانی

(= شاه عباس کبیر) ۲۴۱، ۹۲، ۲۴۱،

۳۴۹، ۲۸۶، ۲۷۹، ۲۶۹، ۲۴۵

۴۳۵، ۳۹۸، ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۶۹

۴۳۸

نواب علین آشیانی = شاه طهماسب ۳۷۰

نوشیروان = انوشیروان ۹۴، ۳۳۷

نیازمند (قسمتی از سپاه عثمانی) ۴۱۲

نیکلاوی ملو ۲۵۸

واتیکان (دربار) ۲۲۷

واجد خان بغدادی ۳۲۷

واسکو دوگاما ۲۵۷، ۳۲۱

والی عراق (= شاه عباس کبیر) ۳۴۶

هادی حسن (پروفسور) ۳۲۸، ۳۲۹

هارون (برادر موسی کلیم الله) ۳۳۵

هشیار خان ۴۲۶

همام (حکیم) ۳۴۷

هما یون پادشاه هند (نصیرالدین محمد -)

۲۹۵ - ۲۹۹، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۸۸

یادگار علی سلطان طاش ۱۲۶، ۱۲۷،

۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۶،

۲۰۰، ۲۰۴، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۹۱،

۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸

یادگار سلطان روملو ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۴۲،

۳۴۵، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۶

یارعلی بیک ۲۹۹

یاروسلاوسکی ۱۸۲

یاوز علی ۱

یخشی (ملا) ۲

یگیچریان (ینی چریان) ۴، ۱۰، ۶۸،

۷۱، ۸۶، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۸،

۱۶۳، ۱۶۴

یگیچری آغاسی (آقای ینی چریان) ۶۸،

۷۰، ۴۱۲

یمین الدوله (آصف خان) ۳۲۵

ینکی چریان، ینی چریان (رک یگیچریان)

یوسفای قزوینی (ضیاء محمد) ۱۳۱

یوسف پاشا ۶

یوسف پاشا (حاکم بغداد) ۱۲۹

یوسف پاشا سیف اوغلو ۱۳۵

یوسف شاه (امیر) ۲۵۹

یونس (نبی) ۹۲



